آیین مهر

تاریخ آیین رازآمیز میترایی
در شرق و غرب از آغاز تا امروز

نوشته و پژوهش
هاشم رضی

آییـــن مهـــر

پژوهش‌هایی در

تاریخ آیین رازآمیز میترایی

در شرق و غرب

جلد دوم

پژوهش و نوشتهٔ

هاشم رضی

انتشارات بهجت
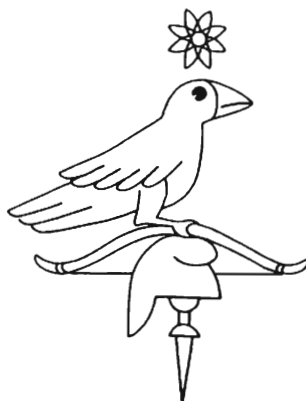
نشانهٔ رسمی و درفش آیین میترایی
ستاره / خورشید ـ کلاغ / پیک ـ کمان، کلاه فریژی، خنجر
یافت شده در پتوز (یوگسلاوی)

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ ـ
تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب: پژوهشی در تاریخ آیین میترایی از آغاز تا عصر حاضر / پژوهش و نوشتهٔ هاشم رضی. ـ تهران: بهجت، ۱۳۸۱.
۱۱۳۲ ص.: مصور (بخش رنگی).
ISBN 964-6671-27-6 شابک جلد اول
ISBN 964-6671-23-3 شابک جلد دوم
ISBN 964-6671-39-X شابک دوره دوجلدی
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. مهرپرستی. الف. عنوان. ب. عنوان: پژوهشی در تاریخ آیین میترایی از آغاز تا عصر حاضر.
۲ت ۶ر / BL ۱۵۸۵ ۲۹۹/۱۵
کتابخانه ملی ایران ۱۳۴۱۰-۷۸م

تهران ـ خیابان ولیعصر، دوراهی یوسف آباد
شماره ۸۰۴ تلفن: ۸۸۹۵۷۱۷۶ فاکس ۸۸۹۶۷۱۷۶

تاریخ آیین رازآمیز میترایی
پژوهش و نوشتهٔ: هاشم رضی
مجموعهٔ پژوهش‌های ایرانی: شمارهٔ ۶/۱
امور گرافیکی: فیروزه رضی
چاپ دوم: ۱۳۸۵ خورشیدی
شمارگان چاپ ۱۱۰۰ جلد
چاپ: گلشن
بها: دورهٔ دوجلدی، ۱۶۰۰۰ تومان
شابِک جلد اول: ۶ - ۲۷ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴
شابِک جلد دوم: ۳ - ۲۳ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴
شابِک دوره دوجلدی: x - ۳۹ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴

به یادمانهٔ دوست عزیز، روانشاد، استاد گرامی ـ دکتر بهرام فره‌وَشی
که پژوهش‌های ایرانی بسیار مدیون اوست.
یـــاد و نامـــش زنـده و پاینـــده
روانش به مینو در، شاد و آرام باد

ایدون و ایدون‌تر باد

فهرست

پیشگفتار

کتابی با عنوان آیین مهر ـ میترائیسم بار نخست به سال ۱۳٤٦ در جلد سوم از کتاب فرهنگ نام‌های اوستا یا اعلام اوستا که در واقع دانش‌نامه یا دائرةالمعارف اوستایی است، میان صفحات ۱۲۸۳ ـ ۱۱٦۷ به چاپ رسید. به سال ۱۳۵۸ ـ این کتاب چندان در دسترس نبود. از سویی دیگر عناوینی چون «آیین مهر» از کتاب یاد شده، خود کتابی فشرده و جداگانه به شمار می‌رفت که دانش‌جویان و پژوهندگان را به‌کار می‌آمد و چه بساکسانی مایل نبودند و یا برایشان مقدور نبود که یک دوره‌ی دو هزار صفحه‌ای کتاب را خریداری کنند برای استفاده از بخش آیین مهر و یا آیین زروانی و... به همین جهت با توجه به نیازی که در چاپ جداگانه و مستقلی از آیین مهر و آیین زروانی وجود داشت، دو کتاب با همین عناوین به چاپ رسید. استفاده از این دو کتاب، به موجب شمول مطالب و فشردگی ویژه‌ای که داشت بسیار مورد توجه واقع شد و به ویژه جهت مراجعات دانش جویان از سویی، و از سوی دیگر با توجه به مآخذ بسیار ـ نیاز معدودی از پژوهندگان را برآورده می‌کرد.

اینک پس از گردآوری منابع و مآخذی بسیار، در طول سال‌ها پژوهش و تحقیق، کتاب حاضر، یعنی: تاریخ آیین رازآمیز میترایی به شکلی جامع ارائه می‌شود، امید که مورد استفاده‌ی دانشجویان گرامی و عزیز و پژوهندگان واقع گردد. در این چاپ، کتاب به ویژه از تصاویری به نسبت خوب و گسترده بهره‌مند است که در درک مفاهیم آیین میترایی مؤثر است. درباره‌ی آیین میترایی، ما از کتب مقدس و یا سرودها و متن‌های باقی مانده محروم هستیم. این بدان انگیزه است که مهر دینان در مکتوم نگاه داشتن اسرارِ طریقت خود کوشش بسیار می‌کردند و حفظ اسرار و رموز برایِ‌شان یک وظیفه‌ی واجب بود. به

همین جهت متون مقدسه‌شان اندک، و همان اندک در دسترس نبود. اما زبان و بیان این آیین، در تصاویرِ باقی مانده در مهرابه‌ها یا معبدهای میترایی باقی ماند. هر چند بـر اثـر تعصب مسیحیان و دشمنی بسیار کینه توزانه‌ی کلیسا، مهرابـه‌های بسـیار ویـران گشت. تندیسه‌های گرانبها و نقش برجسته‌ها و نقاشی‌ها و موزائیک‌ها... به ضرب تبر و چکش یا از میان رفت و یا آسیب فراوان یافت، اما با این حال، از همان آثار مصدوم بازمانده در سراسر اروپا و شمال آفریقا و بسیاری از سرزمین‌های گسترده‌ی آسیا، مفاهیمی شایان توجه فرادست آمده است. در واقع تا اندازه‌ی قابل توجهی، زبـان و بـیان و فـهم آیـین میترایی، به وسیله‌ی همین تصاویر میسر است.

از سویی دیگر، آیین میترا در مسیحیت زنده مـاند. مسـیحیت جـز ادامـه‌ی آیـین میترایی، چیزی نیست. از دیگر سو در حکمت، عرفان و تصوّفِ بسیار وسـیع ایـرانـی، پس از ساسانیان، این آیین جهان‌گستر به زندگی معنوی خود ادامه داد. نگارنده در کتاب حکمت خسروانی که در واقع مبانی حکمت، فلسفه، عرفان، تصوف و دانش ایران پس از ساسانیان است در این زمینه مباحث و تحقیق گسـترده و مسـتندی را ارائـه کـرده است. کتاب حکمت خسروانی، به شکل گسترده‌ای از نظرگاه زمینه‌ی پژوهشی و مسایل مورد تحقیق، با این کتاب، با هم پیوسته‌ای و بسیاری از مسایل در هر دو کتاب، یا متمم و مکمّل هم بوده و یا از زوایایی متفاوت پژوهش شده است.

باری، به همین جهت، کوشش شد تا در کتاب از تصاویری گسترده استفاده شـود. برخی از این تصاویر، پیش از این در آثاری مربوط به آیین میترایی در ایران منتشر شده ـو برخی نیز تا جایی که نگارنده آگاه است، برای نخستین بار است که منتشر می‌شود. در پایان یادآور می‌گردد که مآخذ تصاویر در ذیل هر یک یا چند تصویری یاد شده است.

در متن کتاب اغلب ضمن مباحث، هنگامی که از عناوین و نام‌های اساطیری، تاریخی، داستانی، مراسم دینی و ... یاد شده، ارجاع به مقالات ویژه است. این ارجاع، به هر نامی، در کتاب فرهنگ نام‌های اوستاست که صورت نخستینِ چاپ آیین مهر و برداشت از مقاله‌ای از همان کتاب بود. در ویرایش جدید کتاب "چاپ دوم"، نیز کتاب حاضر، آن اشارات به ارجاع برجای ماند تا در صورت علاقه، خواننده آگاه باشد به کدام کتاب و کدام عنوان رجوع کند.

چنانکه اشاره شد، از سده‌ی چهارم میلادی، افول آیین میترایی در رم شـروع شـد.

کنستانتین، امپراتور روم که مسیحی شده بود و در روم شرقی مأوا داشت ـ هر چند خود با تعصب پیروی از دین تازه می‌کرد ـ اما آیین پیشین خود را خوار و خفیف نکرد و درصدد برنیامد تا پیروان آیین میترایی را مورد تعقیب و شکنجه قرار دهد.[۱] اما نیرو گرفتن مسیحیانی متعصب که زمانی نه چندان دور، آنچنان تحت تعقیب و شکنجه‌ی حکومت و عُمّال آن قرار داشتند، اجازه نداد تا آیین میترایی به روندی هر چند محدود بر جای ماند. جانشین‌های **کنستانتین**، آن مدارای وی را نداشتند، و به تعقیب و شکنجه و کشتار مخالفان و انهدام معابد و آثار آنان با شدت پرداختند. کلیسا با تمام توان به از میان بردن هر چه سریع‌تر آیین میترایی پرداخت. کسی را از ترس یارای آن نبود که حتا طلوع و غروب خورشید را بنگرد. کشاورزان و دریانوردان، جهت ره یابی و موقع‌شناسی، می‌ترسیدند تا در انظار به آسمان و ستارگان بنگرند که متهم به پرستش خورشید شکست ناپذیر و **میترا** بشوند.[۲]

از زمان کنستانتین امپراتوری که مسیحی شد تا نابودی آیین میترایی، فراز و نشیب‌هایی حادث شد. به صورت ظاهر نیز شیوه‌ی پرستش خورشید شکست ناپذیر، به آسانی میسر نشد. آیینی که امپراتوران خود کاهن و پیرو نماینده‌ی میترا محسوب می‌شدند. معابد بزرگ برپا می‌کردند. هر ساله به عنوان روحانی بزرگ در مراسم نمادین قربانی کردن گاو شرکت و مباشرت می‌نمودند. به همین جهت پس از کنستانتین، جانشین وی **یولیانوس** دوباره به آیین میترایی و پرستش خورشید شکت ناپذیر بازگشت. وی پیرو پرشوری برای میترا بود. اما زندگی او کوتاه بود. **یولیان آپوستت** Yulian Apostate (۳۶۳ ـ ۳۳۱ میلادی یولیان مرتد) خود یک فیلسوف بود. از همان کودکی بر اثر مکاشفه‌ای که خورشید (هلیوس) بر وی ظاهر شد، پنهانی به ستایش این خدایی که می‌رفت فراموش شود پرداخت. چنانکه اشاره شد، بر اثر یک مکاشفه، وی خود را برانگیخته‌ی خورشید

1- Preger, *Konstantinus - Histo (Hermes,XXXVI)*, 1901,P.457.

2- Cumont. F: *The Mysteries of Mithra*, P.201/PP.88-89.

کتاب فوق با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی ترجمه و منتشر شده است که برای همه‌ی دوستاران و پژوهندگان، مطالعه‌ی این کتاب بنیادی و کلاسیک جهانی مغتنم خواهد بود.

می‌دانست و سروده‌ای را برای هلیوس ساخت که ایمان ژرف وی را بیان می‌کند.[۳]

وی پیش از رسیدن به قدرت و مقام امپراتوری، به وسیله‌ی ماکسیموس Maximus فیلسوف اِفسوس Ephesus با آیین میترایی آشنایی یافته و مراسم تشرّف را طی کرده بود. خود را نماینده و تحت حمایت مستقیم میترا می‌دانست و به این مفهوم ایمان قلبی داشت. به همین جهت با به قدرت رسیدن، خود را بغ و خدا اعلام کرد و مراسم نمادین گسترده‌ای را در تطهیر و تغسیل انجام داد تا از آلودگی‌ها و گناهِ غسل تعمیدی که به نام مسیح یافته بود پاک شود.

به سال ۳۶۱ میلادی، آیین میترایی ایرانی را، دین رسمی اعلام کرد و پس از چندی که در مراسم قربانی کردن گاو وقفه حاصل شده بود، این مراسم را در آتن برپا ساخت. پیروان آیین میترایی که بر اثر تعقیب و سخت‌گیری مسیحیان، پنهان شده بودند ـ دوباره با شور و هیجان به تظاهر پرداختند. در چنین احوالی، درگیری‌های بسیار سختی که همراه با کشتار و ویرانی بود، میان مسیحیان و مهرپرستان درگرفت. اما یولیان که سودای جنگ با ایران را در سر می‌پرورد و در حقیقت مایل بود به زادگاه آیین میترایی، به زیارت نایل شود، در چنین هنگامه‌ای درگذشت. این نقطه عطف تاریخ است در دین میترایی. تهاجم سخت و گسترده‌ی مسیحیان شروع شد. دیگر مسیحیت پیروز شده بود و وظیفه‌ی خود می‌دانست تا مجالی دوباره به رقیب ندهد. امپراتوران که آلت دست ارباب کلیسا شده بودند، هر نوع تظاهر به بت پرستی و گرایش به دین‌های باستانی به ویژه میترایی را ممنوع کردند. به سال ۳۷۱، بسیاری به اتهام برپاکردن مراسم پنهانی آیین میترایی، به مرگ محکوم شدند. اینک مسیحیان به جبران و تلافی اعدام‌ها و شکنجه‌های گذشته‌شان، هیچ گذشتی نشان نمی‌دادند. ماکسیموس، فیلسوف میترایی نیز اعدام شد.

۳- در تاریخ بیست و یکم مارس ۱۸۴۲، یعنی اندکی پیش از مرگ خود، گوته با کرمان دوست صمیمی خودش چنین اعتراف کرد: «در نهاد من یک حسّ بارز مهرپرستی آمیخته بود. هر بار که خورشید را دیدم با همان ستایش و احترامی بدان نگریستم که نسبت به شخصیت مسیح در خود احساس می‌کنم ـ زیرا خورشید نیرومندترین و عالی‌ترین مظهر جمال ازلیِ خداوندی است که خاک نشینیان می‌توانند دید. من با ستایش خورشید و نور، قدرت خلّاقه‌ی خداوند را می‌ستایم که توسط مهرفروزان به ما و جمله‌ی حیوانات و نباتات رویِ زمین زندگی و حرکت عطا می‌کند».

تصویر شماره‌ی ۱

شاه آنتیوخوس Antiochus و میترا

نقش برجسته از مهرابه یا معبد باشکوهی که آنتیوخوس یکم شاه کوماژن (۳۴ ـ ۶۹ پیش از میلاد) در نمرود کوه ـ واقع در رشته‌کوه‌های توروس بنا کرد.

Fig. 2.

تصویر شماره‌ی ۲

سکه‌های ضرب شده‌ی امپراتوری تراپزوس Trapezus (Trebizond)

ستایش‌گر ایزد سوار بر اسب که به «انسان ـ میترا» همانند است و نشان‌گر آن است که در پونتوس Pontus با هم شناسایی می‌شوند.

A - سکه‌های برنز. روی سکه: نیم‌تنه‌ی الکساندر سوروس Alexander Severus با پوشاک‌ویژه‌ی‌رومی و تاجی از برگ‌غار برسر دارد. ترکیبی‌از «میترا ـ انسان» با پوشاک شرقی و کلاه فریژی ـ سوار بر اسب به سوی راست می‌راند در جلوِ مهرابه‌ای روشن. آن روی سکه: شکل‌های ویژه‌ی میترا در بالا و پایین. سمت راست: نقش درختی که شاخه‌هایش بر سوار سایه گسترده است.

B - سکه‌ی مشابه.

C - روی‌سکه: آلکساندرسِوِروس ـ پشت سکّه: میترا ـ یا شبیه‌میترا سوار براسب.

D - سکه‌ای مشابه: روی سکه تصویر گُردیانوس Gordianus سوم.

(T.et M.,P.190)

a b c d e f g

تصویر شماره‌ی ۳

سکه‌هایی از بلخ Bactria

به روی سکه‌های «کَنِرکِس» Kanerkes و «هوئِرکِس» Hooerkes شاهان سکایی که بر بابل و شمال غربی هند میان سال‌های ۸۷ تا ۱۲۹ پیش از میلاد فرمانروایی می‌کردند. تصویر میترا همراه با سایر خدایان هـندی، یونانی و ایرانی دیده می‌شود. این سکه‌ها نسبت به سکه‌های غرب، پیوند کمتری با میترا دارند ـ اما به عنوان تنها نمایندگان میترا بیرون از مرزهای امپراتوری روم، شایان توجه می‌باشند.

a - روی‌سکه: تصویر شاه کَنِرکِس. پشت سکه: تصویر میترا.

b - روی‌سکه: تصویر هوئِرکس شاه. پشت سکه: تصویر میترا در ریخت یک ایزدبانو.

c - روی‌سکه: تصویر هوئِرکس شاه. پشت سکه: ایزد خورشید و ماه، میترا.

d - روی‌سکه: تصویر نیم‌تنه‌ی هوئِرکس‌شاه. پشت سکه: میترا.

T.et.M.,P.186

تصویر شماره‌ی ۴

نقش برجسته. مرمر سفید. مهرابه‌ی کاپیتول. موزه‌ی لوور.

میترا در غار گاو را قربانی می‌کند. همه‌ی سوانح زندگی میترا در این نقش برجسته نشان داده شده است: دو ایزد مشعل‌دار در دو طرف میترا. مار، سگ، کلاغ، هلیوس ایزد خورشید. سلن Selene ایزد بانوی ماه. کلاه فریژی میترا. منشأ همه‌ی آثار این نقش برجسته به هنرمندی از پرگامون Pergamon منسوب است. T.et M.,P.194

تصویر شماره‌ی ۵

میترای گاواوژن.

نقش برجسته. پیش از این در «دمُوآندره سینکونیا»
demo Andrae cinquinoe اکنون در «لنین‌گراد».
(T.et M.,P.229)

تصویر شماره‌ی ۶

از مجموعه‌ای ساخته شده از مرمر سفید

در واتیکان. T.et M.,P.210
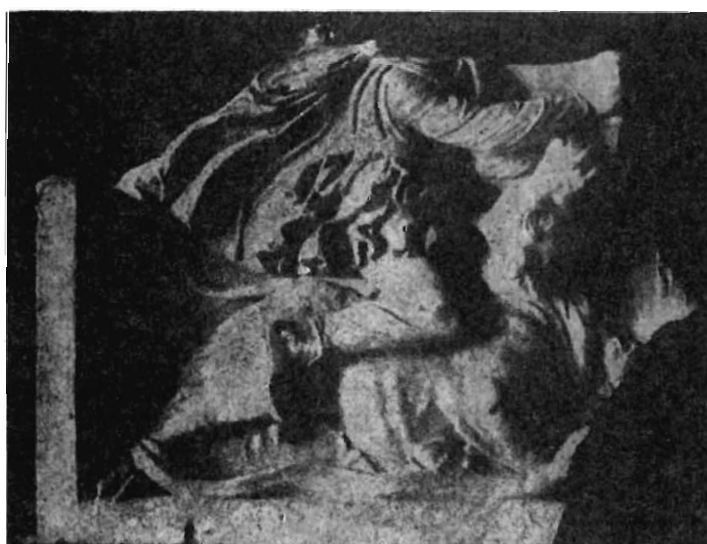
تصویر شمارهٔ ۷

یکی از کهن‌ترین نمونه‌هایِ پرگامون. بخش باقی‌مانده‌ای از میترای گاواوژن. به روی مرمر سفید که در موزهٔ هنرهای زیبای بُستون نگهداری می‌شود.

تصویر شمارهٔ ۸

آنیتوخوس اول، شاه کوماژن و اهورامزدا

نقش برجسته‌ای از پرستش‌گاه آنتیوخوس اول، کوماژن (۳۴ ـ ۶۹ پ م) در تـوروس ـ نمرودکوه T.et.,M.P,188

تصویر شماره‌ی ۹

مدال منقوش و محکوک میترایی از بـرنز. از تـارسوس ـسیسیل. روی مـدال نـقش گُردیانوس سوم Gordianus با پوشاک رومی که تاجی با شعاع خورشیدی بر سـر دارد. پشت مدال نقش میترا با تاج فروغمند خورشیدی و با شنلی که به وسیله‌ی باد در حرکت است. تن‌پوش با زره به روی سینه ـ و با شلواری کـوتاه و چـاک‌دار. مـطابق معمول با دست چپ در حالی که انگشتانش در سوراخ‌های بینی گاو فرورفته و جانور به زانو درآمده است، با دست راست کاردی برای کشتن به دست دارد.

[تندیسه‌ای از سی‌بِلِه دو نقش کوشانی بر سکّه از میرو یا مهر ـ میترا]

[در هر دو نقش مهر را با هاله‌ای پرتوافشان می‌بینیم که نیم‌تنه‌ای بلند و قبایی بر تن و موزه‌ای کوتاه برپای دارد. در نقش اول عصایی در دست دارد و دست خود را به نشانهٔ دعا دراز کرده است. در نقش دوم حلقه‌ای در دست و نوار موّاج دیهیم بر سر دارد.]

Fig. 10.

تصویر شماره‌ی ۱۰

مجموعه‌ای از مرمر. سده‌ی دوم میلادی. موزه‌ی بریتانیا. آن‌چه که در این تصویر شایان توجه است، آن است که به جای خون از گُرده‌ی گاو، سه خوشه‌ی گندم از محل زخم روییده است. بنابر باورهای میترایی، گندم و تاک از نخاع و خونِ گاو قربانی شده پدیدار شد. *T.et.M.P,228*

تصویر ۱۱

خدای خورشید. قطعه‌ای زیبا و برجسته‌سازی باشکوهی از ویرونیوم Virunum در نُریکوم
(T.et M.,P. 336)

تصویر ۱۲

نقش برجسته‌ی میترایی از اُستِربورکن Osterburken که در سال ۱۸۶۱ در نزدیکی ویرانه‌های باروی قلعه‌ای رومی در اُدِن والد OdenWald یافت شد. (T.et.M. Plate VI)
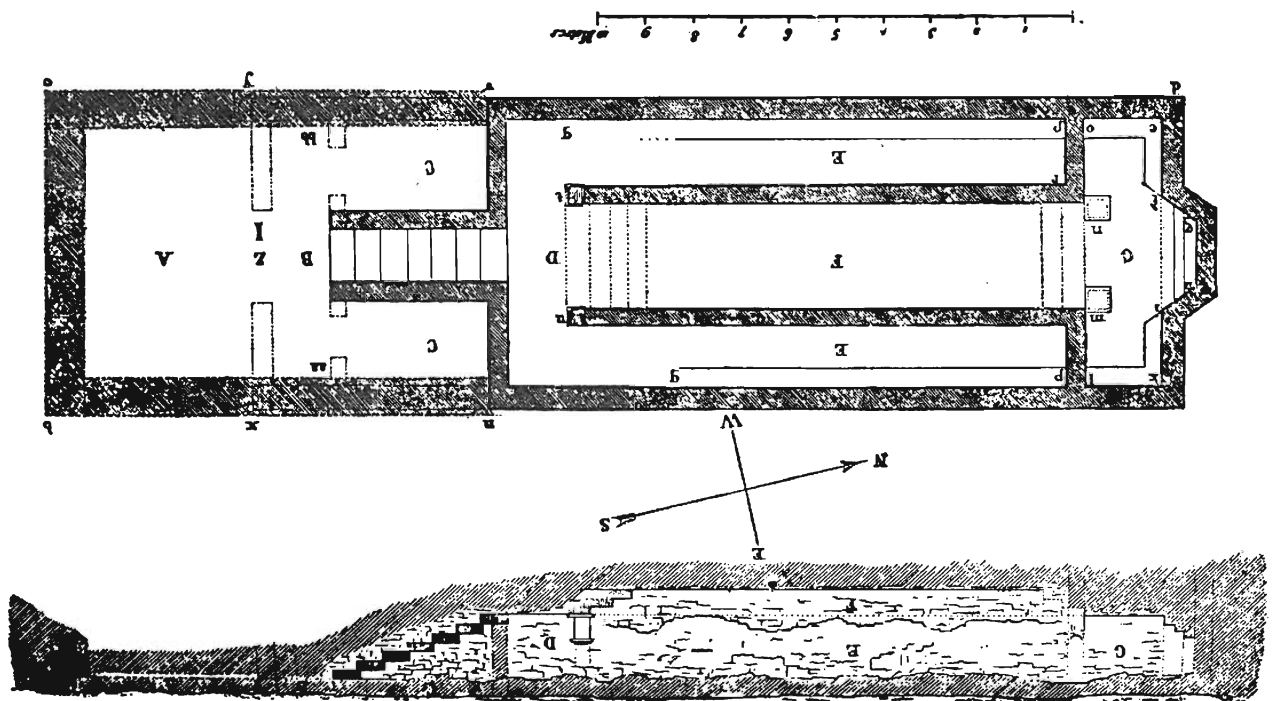
تصویر ۱۳

طرح بنای یک مهرابه که در هدرنهایم Hedernheim کشف شده است.

A : راهروهای ستون‌دار. B : راه ورودی به پله‌ها. C : جایگاه نگاهداری ظروف مقدس در انجام مراسم و شعایر. D : راهرو. E : جایگاه‌های سنگی مستطیل شکل برای نشستن در دو سو. F : جایگاه ویژه‌ی ناظران و مجریان مراسم. G : مهرابه و جایگاه تصاویر نمادین اصلی. (T. et. M. P. 370)

تصویر شماره‌ی ۱۴

پشت نقش‌برجسته‌ی زیبا از هدرنهایم آلمان.

تصویر شماره‌ی ۱۵

نقش برجسته‌ی نئوئن‌هایم Neuenheim نزدیک هایدلبرگ آلمان.

این نقش برجسته از انهدام و تخریب گذشته و به ما رسیده است. در سال ۱۸۳۸ در غاری نزدیک نئوئن‌هایم، توسط کارگرانی که در یک مزرعه مشغول کار بودند پیدا شده است. این مجموعه تصاویر از آن جهت دارای اهمیت است که در یک جا دوازده صحنه از زندگی میترا به نمایش درآمده، از جمله: زایش ایزد از صخره سنگ (بالا سمت چپ) گرفتاری گاو و بردن به سوی غار (سمت راست) عروج ایزد به سوی اهورامزدا (بالا) صحنه‌ی دوم از بالا، سمت چپ شایان تأمل است. در این جا کرنوس Kronos (زروان) را تجسم بخشیده که عصای فرمانروایی جهان را به زئوس (اهورامزدا) می‌دهد.
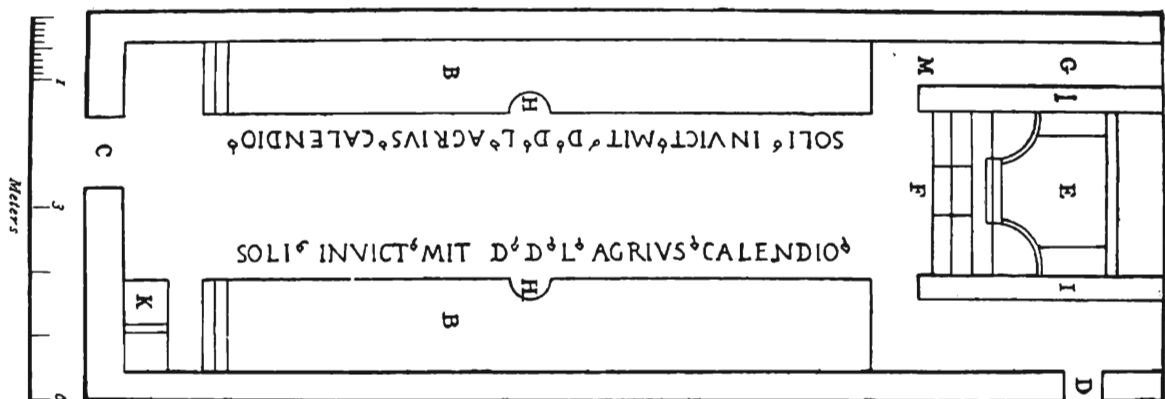
Fig. 16.

تصویر شماره‌ی ۱۶

پلان یا نقشه‌ی بنای مهرابه‌ای در «اُستیا» واقع در کناره‌ی رود تیبر Tiber.

B,B ـ سکوهای مستطیل در دو سو برای نشستن. C ـ مدخل ورودی. D ـ گذر خروجی که به آب گرم‌های آنتونیوس منتهی می‌شد. E ـ جایگاه سرایندگان و محل نقوش مقدس. F ـ پله‌ها. G ـ جایگاه‌استراحت. HH ـ جایگاه تندیسه‌ها. II ـ دیوارهای نگاهدارنده.

نوشته‌هایی که در کف مهرابه یا کاشیکاری به شکل موزائیکی است درباره‌ی میترا و خورشید شکست‌ناپذیر می‌باشد.

(T. et. M., P240).

Fig. 17.

تصویر شماره‌ی ۱۷

سیلوانوس Silvanus

کاشی‌کاری در جایگاه تندیسه‌ها ـ مهرابه‌ی اُستیا. سیلوانوس در یک دست شاخه‌ی مقدس صنوبر ـ و در دست دیگر یک تبر کوچک دارد.
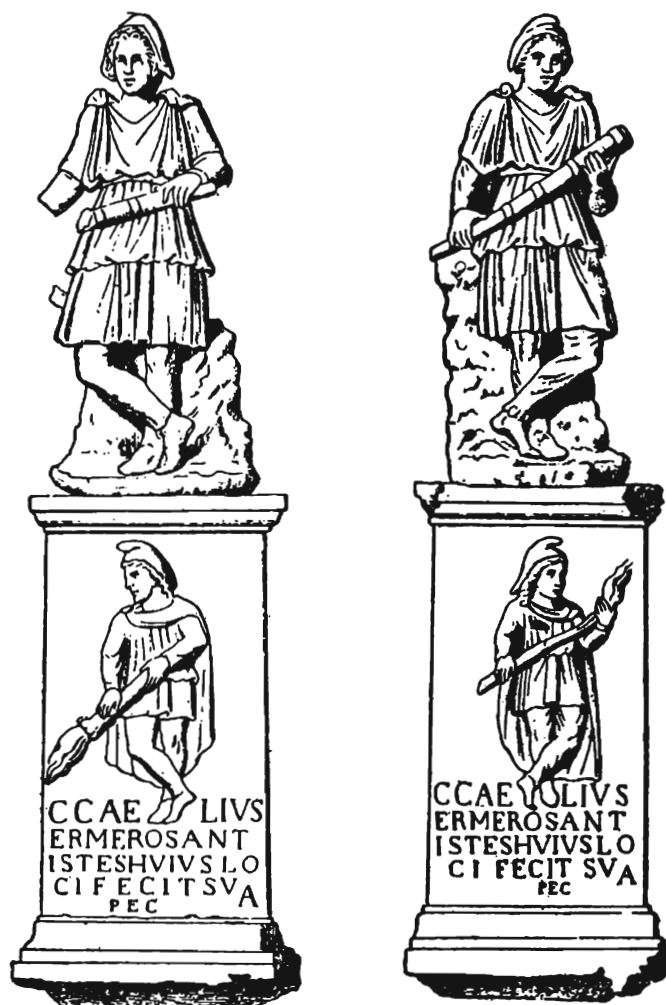
Fig. 18.

تصویر شماره‌ی ۱۸

تصویر دو مشعل‌دار با میترا ـ مشعلداران دَدوفوری **Dadophori** در مهرابه‌ی اُستیا که اکنون در لاتِرن **Lateran** می‌باشد.

تصویر شماره‌ی ۱۹

پایه‌ی ستون در کارنونتوم Carnuntum هدیه‌ی دیوکِلتین ولی سی‌نیوس

.(T. et M., P.491)

تصویر شمارهٔ ۲۰

پیکره در مهرابه‌ی «اُستیا» یافت شده، جایی که والریوس هراکلس Valerius Heracles و پسرانش به سال ۱۹۰ میلادی آن را هدیه کردند. این تصویرِ شیر سر، برهنه به نمایش درآمده است. ماری شش بار به گرد پیکره پیچیده است. سرمار بر فرق سر خدا قرار دارد. دارای چهار بال است که نماد چهارفصل می‌باشد و از پشت او بیرون زده. درهر دست کلیدی دارد. در دست راست او نیز عصایی که نماد قدرت شهریاری است دیده می‌شود. بر سینه‌اش آذرخشی نقش می‌باشد. پایین پیکره، نزدیک پا در دو طرف انبر و پتک و ولکان Vulcan قرار دارد. خروس و نقش دو مار که ویژه‌ی اِسکولاپیوس Esculapius (یا به احتمال: خورشید و آتیس) است همهٔ نمادهای ویژه و الحاقی ساتورنِ Saturn میترایی است و نشانه‌های رازآمیز اغلب خدایان در این‌جا جمع آمده است.

T.et.M.,P.238

Fig. 20.

Fig. 21.

تصویر شماره‌ی ۲۱

کرونوس میترایی ـ یافته شده از فلورانس

T.et.M.P.259

Fig. 22.

تصویر شماره‌ی ۲۲

کرونوس میترایی (اِئون Aeon یا زمان بی‌کران)

تصویر خدای شیر سر برهنه. بر یک کرده ایستاده است. درهر دست کلیدی دارد. چهار بال. ماری که سه بار به دور بدن او پیچیده. سر مار از بالای سر و از روی پیشانی گذشته و نزدیک دهان است. این تصویر توسط بارتولی Bartoli از روی شرحی که در یک مهرابه در سده‌ی شانزدهم واقع در رم، میدان کوئیرینال Quirinal و ـ ویمینال Viminal پیدا شده، طراحی شده است.

(T.et M.fig.21,P.196)

تصویر شماره‌ی ۲۳

کرونوس میترایی - خدای شیر سر

نقش برجسته بر مرمر سفید (همان مهرابه‌ی شرح شده در تصویر ۲۲)

شمایل تا کمر برهنه است. شلوار گشادی به پا دارد. بازوان ازهم گشاده به طرفین، و در هر دست یک مشعل دارد. چهار بال بر پشت وی پیداست. دو تا به سوی بالا و دو تا به سوی پایین. بر انتهای پایینی دو بال، دو مار پیچیده است. آتش‌دانی پرزبانه پیش روی اوست. از دهان خداوند، رشته‌ای تا به آتش‌دان کشیده است که بیانگر بازدم نفس خداوند به آتش است.

(T.et M.fig.22,P.196)

تصویر شماره‌ی ۲۴

بازمانده‌ی یک نقش برجسته بر مرمر سپید ایتالیایی

پیدا شده از ویرونیوم **Virunium** در نوریکوم که در موزه‌ی تاریخی رودلفینوم **Rusdolfinum** کِلاگِنفورت **Clagenfurt** اتریش نگهداری می‌شود. بخش میانی نقوش از بین‌رفته است. در گوشه‌ی چپ سرِ خدای خورشید پیداست. در کناره‌ی چپ، تصویر یونانی شده‌ی نبرد اهورامزدا با دیوان دیده می‌شود. در پایین زایش میترا تصویر شده است.

(T.et M.fig.,P.336)

نقش برجسته‌ی بغ‌مهر، میترای گاو اوژن. پیدا شده از مهرابه‌ای در نزدیکی اشتوتگارت به سال ۱۸۳۵. از کتاب Zarathuštra از والترهینتس، اشتوتگارت، ۱۹۶۱، مقابل صفحهٔ ۶۵.

تصویر شماره‌ی ۲۵

نقش برجسته‌ای پرکار و زیبا از هنر میترایی. از هدرنهایم Heddernheim آلمان

در میان میترا با دو مشعل‌دار همراه. بالا: نقوش نمادین دوازده برج. بالای نمادها: تصویر پیکان افکندن میترا بر صخره. پایین تصویر گاو. و گروه شیر، جام، کلاغ.

(T.et M.,364)

تصویر شماره‌ی ۲۶

نقش برجسته به روی مرمر. لندن

در میان: میترا در حال کشتن گاو و دو مشعل‌دار، گرداگرد نقوش دوازده برج.
گوشه‌های چپ و راست در پایین: بادها. گوشه‌های بالا: خورشید با گردونه‌اش و ماه در گردونه‌ای با گاو.

(T.et M.,P.89)

تصویر شماره‌ی ۲۷

یک اثر میترایی: برجسته کاری با جواهر

این اثر، پس از چیفلت **Chiflet**، توسط / س.و.کینگ **C.W.King** مرمت شده است.
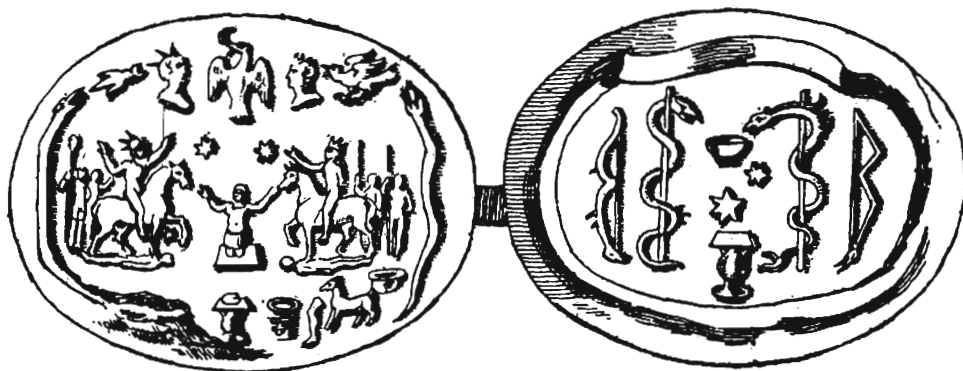
تصویر شماره‌ی ۲۸

یک اثر میترایی: برجسته کاری با جواهر

تولد میترا از صخره سنگ میان پسران زئوس.

نقوش کنایه‌ای میترایی در پیرامون: جام، کمان، ستاره و نان مقدس [دْرون ـ دْرَاُنَه] draona و مار.

تصویر شماره‌ی ۲۹

پیکره‌ی دو مشعل‌دار همراه میترا

موزه‌ی پالِرمو Palermo

(T.et M.,P.270)

تصویر شماره‌ی ۳۰

زایش میترا از صخره سنگ. نقش برجسته‌ای پیدا شده از مهرابه‌ی سنت کلمنت رُم

(T.et M.,P.202)

تصویر شماره‌ی ۳۱

زایش میترا از صخره سنگ. در یک دست خوشه‌ی انگور دارد که در مغرب زمین جایگزین «هوم» زرتشتیان شد.

(T.et M.,P.231)

تصویر شماره‌ی ۳۲

تکه‌ای از یک نقش برجسته‌ی ویرونیوم Virunum.

نمایش صحنه‌هایی از زندگی میترا: میترا هاله‌ای از نور برسر خورشید خدا می‌نهد. میترا درگردونه‌ی خورشیدی به سوی بهشت می‌تازد. میترا پیکانی به سوی صخره رها می‌کند تا آب روان شود.

(T.et M.,P.336)

تصویر شماره‌ی ۳۳

جام سفالین. پیدا شده از لانوویوم Lanuvium

بالا: میترای گاو اوژن. پایین میترای پیروز شده برگاو. در میان نـقش سگ و جـام سفالین پیدا شده از لانوویوم

(T.et M.,fig.80,P.247)

تصویر ۳۴

لوحه‌ای از برنز (واتیکان)

لوحه‌ی چپ. نگاره‌ی ژوپیتر (سیلوانوس Silvanus) که در دست راست کاج مخروطی شکل و سمت چپ شاخه‌ای که ماری به گرد آن پیچیده است دارد. بر شانه‌ی راست او یک عقاب و به روی سینه یک نگاره‌ی میترایی ترسیم شده است: میترای گاو اوژن، جام. سرقوچ و صفحه‌ای با پنج شاخه‌ی نور.

لوحه‌ی سمت راست: سر ژوپیتر به سبک شرقی با ریش و کلاه فریژی. در دست راست مخروط کاج و در سمت چپ مشعلی که ماری به گرد آن پیچیده است. اثری بدون ملاحظات هنری و ابتدایی.

(T.et M.,fig,97 and 98,P.260)

تصویر شماره‌ی ۳۵

نقش برجسته‌ی میترایی از آپولوم، داکیا Apulum,Dacia

در میان: میترای گاو اوژن و در دو طرف او دو ایزد مشعل‌دار.

سمت چپ: میترا سوار برگاو و عمل قربانی. سمت راست: شیر بر روی جام (کنایه‌ی آتش و آب).

حاشیه‌ی بالا: شمایل نیم‌تنه‌ی لونا Lona، میترای زاده شده کنار یک رود یا چشمه، چوپان و گوسفندانش. نقوش گاو در غار و گاو در زورق.

سمت پایین: محل قربانی، کمان‌کشی میترا، شمایل خورشید.

حاشیه‌ی پایین: بگماز میترا و خورشید، میترا در گردونه‌ی خورشید عروج می‌کند، مار اقیانوس را محاط کرده است.

(T.et M.,P.309)
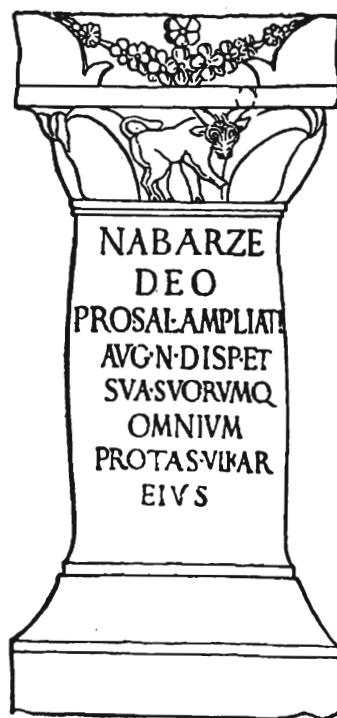
Fig. 36.

تصویر شماره‌ی ۳۶

کتیبه‌ای اهدا شده به میترای نَبَرْزِه Nabarze یا پیروز. یافت شده در سارمیزِگِتوسا

Sarmizegetusa

(T.et M.,P.281)

تصویر شماره‌ی ۳۷

میترای گاواوژن Tauroctonous Mithra

نقش برجسته روی مرمر سفید، از Bologna

این نقش برجسته به موجب نگاره‌های آن دارای ارزشی بسیار است. در میان: نگاره‌های کنایه‌ای: سگ، مار، عقرب و دو ایزد مشعل‌دار و کلاغ و در کنار هر مشعل‌دار نقشی چون سرو یا کاج.

حاشیه‌ی بالا: نیم‌پیکره‌های هفت سیاره به ترتیب: خورشید، ساتورن، ونوس، ژوپیتر، هرمِس، مارس، لونا.

حاشیه‌ی پایین: نگاره‌ی سه نفر به احتمال در یک بگماز و به احتمال اِروس Eros و صورت با ریش اوقیانوس **Oceanus**.

(T.et M.fig.99,P.261)

تصویر شماره‌ی ۳۸

انجمن میترایی.

سمت چپ: کلاغ و پارسی. سمت راست: سپاهی و شیر. باقی مانده از یک نقش برجسته که در کُنجی‌کای Bosnia پیدا شده است.

(T.et M.*Introduction* ,P.175)
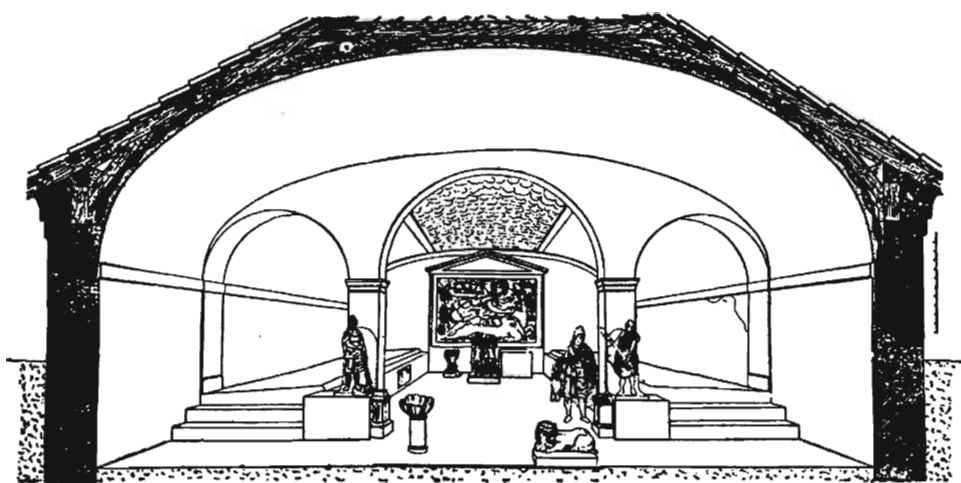
تصویر شماه‌ی ۳۹

مهراب کارنتوم Carentum، پترونِلِ Petronell امروزی ـ نزدیک وین بازسازی شده توسط تراژان

این مهرابه مطابق معمول از سطح زمین پایین‌تر بنا شده. نرسیده به نقش برجسته‌ی اصلی میترای گاو اوژن دو سکوی قربانگاه قرار دارد. یکی بزرگ‌تر و چهارگوش و دیگری کوچک‌تر و تزیین شده. پیکره‌ی کوچک سمت چپ، میترا در حال تولد از صخره سنگ دیده می‌شود و سمت راستِ ورودی، شیر میترا ملاحظه می‌شود. در سمت چپ جام ویژه برای آب مقدس قرار دارد. پیکره‌ی دو مشعل‌دار بر دو ستون در دو طرف به حالت ایستاده قرار گرفته. پلکان و راهروی به مهرابه منتهی می‌شود که از جایگاه مقدس بزرگ‌تر است.

(T.et M.,493)

تصویر ۴۰

میترای گاو اوژن Tauroctonous - Mithra

این یادمان میترایی در تملک آقای جین Mr.S.H.Janes در ساختمان جین واقع در تورنتوی کاناداست. طرح و اجزای نقش آشنا و مشترک با تابلوهای قرینه است. در گوشه‌ی بالا سمت چپ نیم‌تنه‌ی خدای خورشید و گوشه‌ی راست ماه. سمت چپ نقش خدایی که سنگ شکسته و پیدا نیست. در این‌جا میترا به جای آنکه انگشت در سوراخ‌های بینی گاو کرده باشد، شاخ حیوان را گرفته و سر به عقب کشیده شده است. هر دو ایزد مشعل‌دار، سر مشعل‌ها را به طرف بالا گرفته‌اند و احتمال این که هنگام بازسازی اثر چنین اشتباهی شده باشد بسیار است.

(T.et M.,Fig.418,P.483)
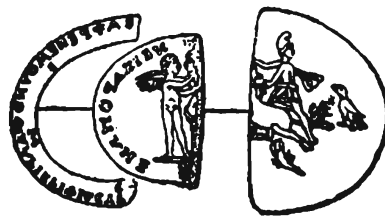
Mithra slaying the bull. On the reverse Cupid and Psyche (broken).

تصویر شماره‌ی ۴۱

۱ ـ کنده‌کاری به روی سنگ یشم. میترا گاو را قربانی می‌کند. پشت سنگ: کوپیدون Cupidon] خدای عشق رومیان که با اِروس Eros یونانیان یکی است، و پسیکه Psyche در یونانی به معنی «روح» است و طی ماجراهایی با موافقت انجمن خدایان اولمپ با اِروس یا کوپیدون که فرزند آفرودیت است ازدواج می‌کند]. میان این دو نقش شکستگی وجود دارد.

۲ ـ روی سنگ یشم: ایزد خورشید به روی گردونه‌ی چهاراسبه‌ی خویش می‌راند و در دست گویی دارد که به نظر می‌رسد به چهاربخش تقسیم شده است. پشت: میترا در حال راندن گاو.

نگاه‌داری شده در موزه‌ی متروپولیتن Metropolitan نیویورک

(T.et M.,P.449)

تصویر شماره‌ی ۴۲

نگاره‌های میترایی به روی سنگ یشم سرخ

نقوش روی یشم: در میان میترای گاو اوژن با نمادهای سگ، عقرب کلاغ: نان فطیر مقدس «دْرون» به روی میز، دو مشعل‌دار و در بالا ایزد خورشید و ماه.
نقوش پشت یشم: شیر با زنبوری در دهان (باید توجه داشت که هنگام مراسم تشرف برای مقام سربازی و شیرمردی، عسل بر زبان سالک می‌گذاشتند) در بالا نقوش هفت سیاره که حِرزی مقدس به یونانی آن را در برگرفته است

(T.et M.,P.450)

تصویر شماره‌ی ۴۳

سُل، خدای خورشید

سُل Sol خدای خورشید از سوی میترا به سمت فرمانروای جهان منصوب شد. در سمت راست عصا و گوی فرمانروایی دیده می‌شود.

(T.et.M.,P.202)

تصویر شماره‌ی ۴۴

سیمای غمگین ایزد

پیکره‌ی منسوب به اسکندر در آستانه‌ی مرگ. این نمونه‌ی هنر پیکره‌سازی مکتبِ «پرگامن» Pergamon و متعلق به سده‌ی دوم پیش از میلاد است. تصویر اسکندر به عنوان یک ایزد خورشیدی که با سر میترا تجسم یافته در کاپیتول یافت شده است (نگاه کنید به تصویر ۴) در چهره حالت اندوه و تأثر و احساس تألم مشهود است که ویژگی دارد. این حالات درهمه‌ی نقش‌هایی که میترا درحال قربانی کردن گاو است مشاهده می‌شود. عکس فوق از پیکره‌ای مرمت و بازسازی شده تهیه شده است، به همین جهت تشخیص دقیق که چنین حالاتی از مکتب آسیاییِ میترای گاو اوژن بوده باشد، دشوار است.

(T.et.M.,Introduction,P.182)

تصویر شماره‌ی ۴۵

نقش برجسته‌ی ماینس Mayence

طرف چپ سنگ برجسته: نگارهٔ میترای کمانکش.

طرف راست: خدای بادها ـ که در برخی از نقش برجسته‌های نمادینِ میترای گاو اوژن، در گوشه‌های سنگ برجسته جای دارد.

تصویر فوق برداشته شده از کتاب میتولوژی جهانی است.

تصویری نادر از سی بِلِه. برداشته شده از کتاب تاریخ کوشانیان

تصویری از یک تندیسهٔ زروان، پیدا شده از مهرابهٔ دورا که در چاپ فرانسوی کتاب، چاپ سال ۱۹۱۳ هست و در ترجمهٔ انگلیسی کتاب حذف شده است.
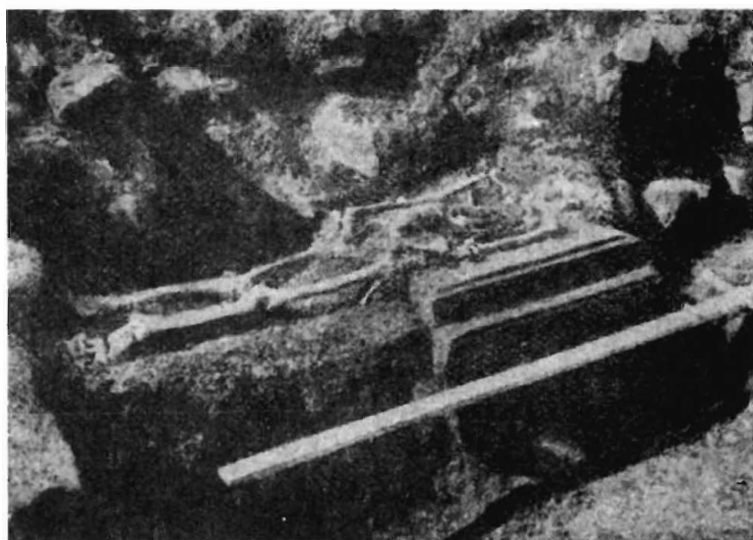
تصویر شماره‌ی ۴۶

تصویر شماره‌ی ۴۶

تصویر اسکلتی که در یک مهرابه واقع در ساربورگِ لارین Sarrebourg in Lorraine پیدا شده و اسکلت نشان می‌دهد که با زنجیری پیش از مرگ مقید شده است.
(T.et.M.,P.519)

تصویر شماره‌ی ۴۷

ایزد مشعل‌دار میترایی

Mithraic Dadophorus

ایزد مشعل‌دار میترایی که از روی اشتباه، به عنوان تندیسهٔ پاریس معرفی شده است

تصویر شماره‌ی ۴۸

ایزد مشعل‌دار میترایی که از روی اشتباه در مرمت، تندیسهٔ «پاریس» Paris معرفی شده است.

تصویر شماره‌ی ۴۹

کرونوس میترایی یا تجسم زروان اَکَرَنه ـ زمان بی‌کرانه

نشانواره‌های بروج دوازده‌گانه، پیکره را در یک بیضی محاط ساخته است. در چهار گوشه ایزدان بادها قرار دارد. در این جا، پیکره بدون سر شیر که به طور معمول و نمادین به روی شمایل قرار دارد، نشان داده شده است. آرایش و جلوه‌های زیبایی به سبک رومی قابل دیدن است و پیروی از هنر سنتی یونانی ـ رومی است که ریخت هراس‌آور خدا را تغییر داده است. (نقش برجسته‌ی مُدِنا Modena).

(Rew. arch., 1902, I., p. I)

تصویر شماره‌ی ۵۰

زایش اِریکتونیوس Erichthonios

طراحی از یک گلدان یونانی **Baumeister**
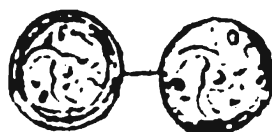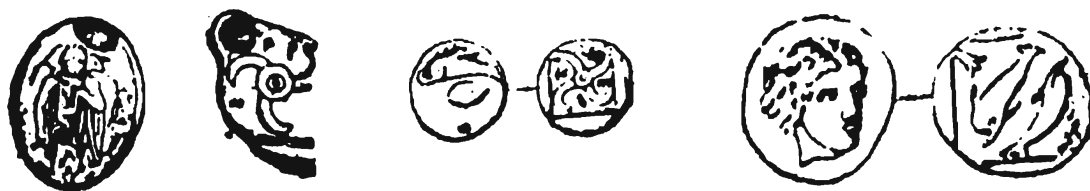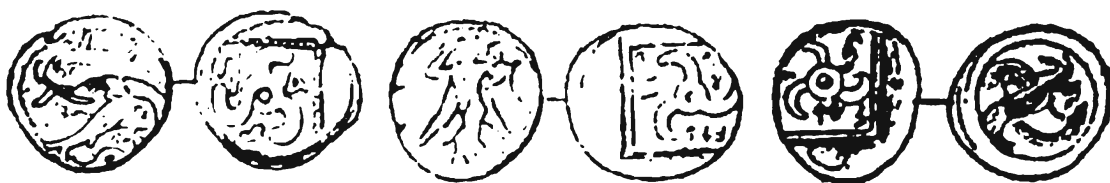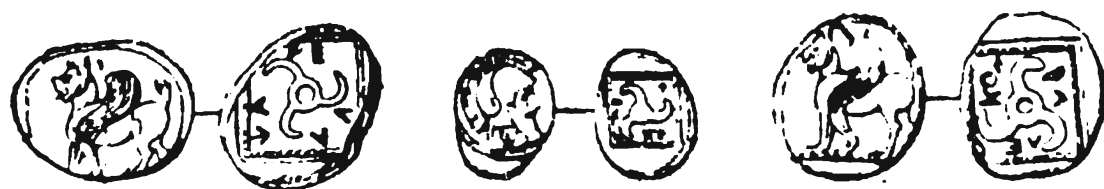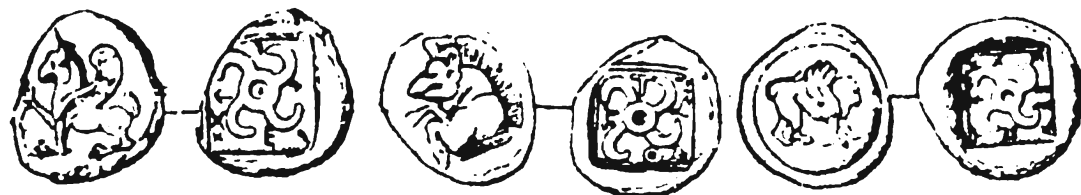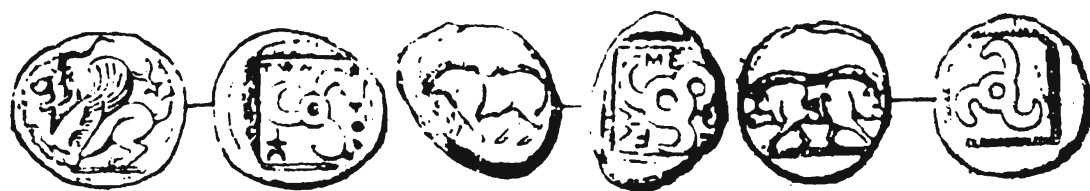
Ladenburg, Rückingen (خورشید) مهر و سُل

نقش گاو نر و مهر. یک نقش مهری بر بدنهٔ یک خمره

اسرار انجمن الوزیس در یونان باستان و همانندی با اسرار آیین میترایی

چنانکه اشاره شد میان سده‌های نخست تا پنجم، در اروپا انجمن‌های دینی چون انجمن‌های میترایی وجود داشت که با آداب و مناسکی اسرارآمیز و پنهان برگزار می‌گشت و اعضا و گروندگان این چنین انجمن‌هایی، در پنهان نگاهداشت اسرار و رموز و باورها و احکام و نیایش‌های انجمن بسیار سخت‌گیر بودند. در شرق نیز چون سوریه، مصر، کاپادوکیه ـ از چنین محافلی که نمونه‌ی آن در ایران، مهردینان و انجمن‌های مهری بود آگاهیم. در روم / یونان ـ بیش ازهمه چنین آیین‌های رازآمیزی که سرآمدشان انجمن‌های مهری دینان بود وجود داشت.

در یونان، انجمن الوزیس Eleusis بسیار شهرت داشت. مراسم و آداب و نیایش‌های الوزیسی آنچنان کسب اعتبار کرده بود که امپراتور **کلودیوس** تصمیم گرفت تا معبد مشهور **الوزیس** را به روم منتقل کند. امپراتور **اوگوست** August خود مراحل سلوک الوزیسی را در آتن گذرانده و در شمار اقطاب این گروه قرار داشت. اعتبار و برپایی آیین‌های اسرارآمیز این آیین تا زمان امپراتور **ژوستی نین** Justinien دوام داشت. پرستش گاه الوزیس که در سده‌ی دوم میلادی، یک بار به آتش سوخت، دراواخر سده‌ی چهارم در اثر تهاجم گوت‌ها Goths ویران گردید ـ اما به حیات خود با پویایی تا سده‌ی پنجم ادامه داد. به موجب آگاهی از احوال فیلسوفی به نام **سینه سیوس** Synesius می‌دانیم که وی جهت گذراندن مراسم تشرّف در پرستش گاه الوزیس، به آتن رفته بود.

آموزش و اسرار انجمن‌ها و آیین الوزیسی در پرده پنهان بود و کسی حق افشای آن را نداشت که در صورت بروز چنین خطایی از یک رهرو سالک، مجازات مرگ برایش تعیین می‌شد. کتاب‌ها و رسایل‌شان، چون مهردینان به ما نرسیده است، اما به

وسیله‌ی مورخانی چون: **مانه‌تون، پوزنیاس، پلوتارک، گالین** Manethon, Pausanias, Galien, Plutarque, از معتقدات و مراسم‌شان آگاهی‌هایی داریم.

هم‌چنان‌که در زمان اشکانیان و ساسانیان ـ بسیاری از بزرگان درانجمن‌های مهردینان عضو بودند ـ در یونان و روم نیز بزرگان، امپراتوران و فیلسوفان و خردمندانی چون **سوفوکل، افلاتون، سی سرون، پلین** و... با احترام و باور نسبت به اسرار و آموزش‌های الوزیس در آثار خود از آن یادکرده‌اند. **آریستید** Aristide خطیب برجسته‌ی یونانی، پرستش‌گاه الوزیس را مأمن و حرم همه‌ی مردم زمین معرفی می‌کند و می‌نویسد که مراسم و آداب نمایشی الوزیسی در نهایت درخشندگی و شکوه، بسیار هول انگیز است و در جهان تاکنون چنین اسطوره‌ی باشکوهی سروده نشده و نمایش‌هایی بدین اندازه که روح و جسم آدمی را تسخیر کند دیده نشده است.[۳]

یکی از شگفت‌ترین مراسم و آداب الوزیسی، آداب مقدس، یا شاه ـ کاهن، یا شاه کشیش اعظم است[۴]. این عنوان، زیربنای معتقدات اغلب جوامع باستانی است که شخص شاه را روحانی بزرگ، ظل الله، کشیش اعظم و نماینده‌ی خداوند در حالت تجسّم می‌دانستند که علاوه بر سلطنت، بزرگ‌ترین وظیفه‌ی وی، حفظ و نگاهداشت شئونات مقدس دینی است و شخص وی تجسم مطلق خرد و نیروی اندیشه (=حکمت) و نیروی سیاسی و دینی است. در مصر، در تمدن‌های میانرودان و در ایران؛ نیز روم و یونان چنین بود. شاه نیز بزرگ و مهتر شبانان وکشاورزان بود و به تعبیری کنایه آمیز، خود بزرگ‌ترین چوپان و زارع محسوب می‌شد. به موجب اسرار الوزیسی، در اساطیرشان نقل است[۵] که یکی از شاهان داستانی، کشتزاری مقدس بنیان نهاده بود که در آن‌گروه پیروان را با روش‌های پنهانِ ساخت شخم و بذرافشانی و برداشت محصول آشنا می‌ساخت. این اسطوره، در مهریشت سابقه‌ی کهن‌تری را نشان می‌دهد و میترا خود موجد و نگاهبان مراتع و چراگاه‌ها وکشتزارهاست که نقل آن در ترجمه‌ی مهریشت یا

3- *Eleusinos, de Natura deorum. vol I.*

4- *Royal Hiero Phantichue.*

۵ـ به نقل از *Les Societe Secretes* از Rene Alleau که از کارهای یونان شناس نامی ـ و. مانیان نقل کرده است.

سرود میترا گذشت. به موجب یک روایت کهن زرتشتی، **زرتشت** در یک باغ و کشتزار، به شاگردان مورد اعتماد خود ـ راز و رمز طبیعت و باروری و کشت و بذر را می‌آموخت که صورتی نمادین و کنایت آمیز و عارفانه داشت[۶].

شاه ـ کاهن اعظم معبد الوزیس، در مراسم انجام سماع آیینی، گویا معراج‌هایی داشته که این معراج‌ها، برای میترا نیز بوده است و بیانی از وحدت وجود را ارائه می‌دهد که بیانگر کثرت است در یک وجود. به موجب کتیبه‌ای که «و. مانیان» ترجمه و تفسیر کرده، شاه ـ کاهن اعظم می‌گوید از نام عَلَم من به شناخت اینکه کیستم دست نخواهی یافت. آنکه من بود ـ زمانی در طی رهروی و سلوک به سوی دریای فراشناخت ارغوانی رخت برکشید (وجود عینی من، و منیّت در طی سلوک از بین می‌رود) و سرانجام باشد که بدان جایگاه نیک بختان برسم.

چنین سفر عارفانه و تودیع و خلع بدن، برای آن کسی که می‌بایست شاه کاهن شود، با ریاضات و سخت کوشی‌ها و دشوارگذرانی‌های بسیار حاصل می‌شد، چنانکه برای رهروان آیین میترا، و مراسم تشرّف از مقامی مادون به مرحله‌ای بالاتر، با تمرین‌های سخت و دشوار و آزمایش‌هایی بسیار جانکاه و ترس آور حاصل می‌شد.

شاه ـ کاهن اعظم، برای رسیدن به چنین جایگاهی ـ ابتدا دوران انزوا را درمحلی پرت و دور و ترس آور می‌گذراند تا با آلام و دشواری‌های زندگی آشنا شود. به شکلی کنایه آمیز لازم بود تا از یک رود خروشان، یا دریای توفانی، یاگذرگاهی سخت با شنا بگذرد. سپس با زورقی این راه را طی کند تاکار آزموده شود و به مقام ناخدایی برسد. آنگاه است که به ساحل آرامش می‌رسد.

پس مرحله و دورانی است آن هم به صورتی نمادین، باید از آلودگی‌ها تطهیر گردد. سفر وی هم چنان ادامه می‌یابد. سرانجام باید به چکادی دراوج، خود را برکشد. در این صعود یا سیر و سلوک ابتدا به حضور و دیدار کهتر خدایان می‌رسد و پس از آن به دیدار خدای خدایان **زئوس** تشرف حاصل کرده و خداوند وی را همراهی می‌کند. در طی این سفر و ارتقاکه مراحل سیر و سلوک است، سرانجام باید درهستی زئوس، خدای

۶ـ ادبیات سنتی زرتشتی، از: نگارنده، ص ۴۰ به بعد.

خدایان ذوب شود و با او یکی گردد. در چنین مرحله‌ای است که در واقع سفر و سیر و سلوک به پایان می‌رسد و خود را رویاروی و یگانه باخدای خدایان می‌بیند و به عرفان و حکمت و اشراق واصل می‌شود. در چنین مرحله‌ای است که مسأله‌ی دوگانگی و تضاد میان عین، یا من ـ یا ماده با ذهن از میان می‌رود و شاه ـ کاهن آینده، با خدای خدایان یگانه و یکی می‌شود و به وحدت مطلوب دست می‌یابد و نور و شعاع محض الاهی می‌گردد.

این سیر و سلوک در طریقت میترایی نیز با دقت وارد است. آیا در منطق الطیر، **عطار** جز این ملاحظه می‌شود؟ سالک پس از طی مراحل بسیار سخت و دشوار و تحمل آزمون‌های جانکاه، و محرومیت‌ها و تحمل شداید ـ هرگاه تاب آورد، سرانجام به سیمرغ، یا نور مطلق و معرفت تام دست یافته و خود را باخداوند یگانه می‌بیند.

در گزیده‌های زات سپرم Zât-Sparam و دینکرد Dinkard و زرتشت نامه در شرح حال **زرتشت** و معراج پیامبر، همین مراحل الوزیسی را به وضوح در می‌یابیم[۷]. زرتشت نخست در کودکی در معرض آزمون‌هایی سخت وهولناک قرار می‌گیرد و در معرض هجوم درندگان و جادوگران و آتش و بیماری‌های جانکاه واقع می‌گردد. از آن پس از رودی بزرگ و خروشان می‌گذرد. پس انزوا می‌گزیند و به زهد و ریاضت می‌پردازد تا وجودش تسویه و تصفیه از ناپاکی‌ها می‌گردد، و چون آماده شد، **بهمن**، پیک خداوندی بر او فرود آمده و به معراج می‌رود. در طبقات نخستین آسمان با ایزدان و امشاسپندان مواجه می‌گردد و سرانجام در عرش برین که نور محض است، خود را رویاروی نورالانوار، خداوند بزرگ **اهورامزدا** یافته و در او مستحیل شده و یگانه می‌شود و به معرفت می‌رسد. پس بازگشته و به ارشاد مردم می‌پردازد ـ و معراج رازگونه‌ی **میترا** نیز جز این نیست که پس از وی، پدران باید چون شاه ـ کاهن اعظم، به چنان مرحله‌ی وحدت و معرفتی دست یابند.

البته به موجب مکتوم نگاه داشتن اسرار و قلّت مدارک مکتوب، از جزئیات آگاه نیستیم. در آیین میترایی نیز وقوف از روی نقوش حاصل می‌شود؛ چون در این آیین رازآمیز، فاش کردن و بیان اسرار موجب مرگ می‌شد و سالکان سوگند یاد می‌کردند که

۷ـ نک: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، فصل ۷، ص ۲۲۴ به بعد.

اسرار را مکتوم نگاه دارند، چنانکه در «وستا»، (یشت ٤ بند ۹) به **زرتشت** سپارش می‌شود که اسرار را جز برای اهل راز و محرمان برای کسی فاش نکند.

توجه به این ابیات در ادبیات مهری و عارفانه قابل توجه است:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند — نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی — گوش‌نامحرم‌نباشد جای‌پیغام سروش*

به دقت نمی‌دانیم که تا چه اندازه اسرار آیین میترایی در آیین الوزیسی وارد شده است، یا بالعکس. اما نکات هماهنگ و همانند فراوانی دارند که بسیاری‌شان به اوستا باز می‌گردد و شخص زرتشت و سیر و سلوک این پیامبر.

سینه سیوس، فیلسوف پیرو طریقت الوزیسی، از دوران انزوا و اعتکاف شاه ـ کاهن یادکرده و می‌گوید این دوران اعتکاف و انزوا، پیش از مراسم تشرّف، از آن جهت لازم به اجراست که در تنهایی خواهد آموخت که چگونه نفسانیات را مهار کند. متحمل و خوددار باشد و از کینه و نفرت و تهاجم و تجاوز به دور رود.

یکی از مراسم و آداب تشرّف در آیین الوزیسی، نوشیدن شربت مقدس بود که مراحل سلوک و سفر در خود و تودیع کالبد را آسان می‌کرد و در اعصاب تخدیر حاصل می‌نمود و عوارض آن، به نظر در آوردن دنیایی شگفت و عجیب بود که سالک نوشنده از چشمه‌ی الوزیس را به حالت توهم در می‌آورد، که به نوشتهٔ **پلوتارک**: ستارگانی بس سترگ با انوار درخشان و رنگ‌های بدیع! نوسان‌هایی دلپذیر می‌بینند و اخترانی پرتوافشان که ارواحی سیاله گون به پیکر آدمی از آنها بیرون می‌آید.

افرادی که خواهان ورود به جرگه‌ی پیروان الوزیس بودند، در مراسمی ویژه لازم بود تا از این شربت مقدس بنوشند. این پَراهوم آنان را به تخدیر و توهم فرو می‌بُرد و فرد راهرو / سالک توانایی می‌یافت مناظر و کیفیاتی را مشاهده کند و تحت نفوذ و القاء مستقیم قرار گیرد. در مراسم اهلیت و تشرّفی که برای پیروان **حسن صباح** برگزار می‌شد، از چنین معجون‌هایی بهره‌ور می‌گشت. **زرتشت** به پیرو پرشور خود شاه **ویشتاسپ**، جهت آنکه مناظر بهشت را رؤیت کند، منگ و شربتی ویژه می‌نوشاند و شاه در حالت خلسه

*ـ جهت مشروح چنین پژوهشی، با مستندات و مآخذ، نگاه کنید به کتاب : حکمت خسروانی ـ باتوجه به فهرست مطالب و فهرست راهنما.

مناظری از بهشت را که جایگاهش خواهد شد مشاهده می‌کند و بعداً این شربت مقدس به **منگ گشتاسپی** نامی شد (=زراتشت نامه، بهرام پژدو) به موجب کتاب ارداویراف نامه، مغان زرتشتی گرد می‌آیند و **ارداویراف** برگزیده‌ترین موبد را مأموریت می‌دهند تا با تودیع و خلع کالبد، روانش به سیر و سفر در بهشت و دوزخ و هَمَسْتَکان Hamastakân رود و از آن جهان، گزارش‌های دیدار را برای مشتاقان بازگوید. پس ارداویراف خود را آماده می‌کند. شربت مقدس «منگ» یا «بنگ» را می‌نوشد و به خلسه و بی‌خودی فرو می‌رود. پس از هفت شبانه روز، کالبدش که از روان تهی شده بود، با بازگشت روان به قالب مادی، به حرکت آمده و بیدار می‌شود. آنگاه شرح مشاهدات خود را از دنیای پسین بازگو می‌کند. **پلوتارک** در شرح آداب تشرّف، اینگونه همانندی‌ها را بیان می‌کند که رهرو بر اثر یک سقوط که برایش چون آزمونی ترتیب می‌دهند، بدون آنکه جراحت نمایانی بردارد، در می‌گذرد. چون سه روز می‌گذرد و اثری از حیات درش نمی‌بینند بر آن می‌شوند تا به خاکش سپارند. اما پس از این مدت، ناگهان از جای برخاسته و در اندک مدتی با تسلط به زندگی بازمی‌گردد و دیگرگونی شگفتی در منش و احوال وی پدید می‌آید، کاملاً متفاوت با آنچه که پیش از این بود. در میان گروه‌هایی از درویش‌ها و متصوفه به دوغ وحدت، یا می وحدت اشاره شده که صورتی است از همان منگ یا بنگ گشتاسپی که زرتشت خود آن را به شاه می‌دهد. برای ترک کردن "من" خود را به حالت خلسه و بیخودی در می‌آوردند. در اوستا از **بَنگ** یاد شده ـ نیز از معجونی که از گیاه **هَئومَه** می‌ساختند و مُسکر و مخدّری قوی بود. میان درویش‌ها استفاده از گیاه یا معجونی موسوم به **سبزک** مرسوم بود. میان مغان زرتشتی، این یک سنت کهن بود که شکل نوشاندن شراب آمیخته با بنگ از سوی زرتشت به گشتاسپ و در ماجرای ارداویراف، موبد بزرگ آشکار است. اما در رساله‌ی پهلوی زند بهمن یَسن، بخش سوم، بند ۵ به بعد، هنگامی که زرتشت از اهورامزدا در خواست بی‌مرگی و جاودانگی کرده و اهورامزدا به دلایلی امتناع می‌کند، نوشابه‌ی معرفت را به شکل آب به وی نوشاند تا به خرد همه آگاهی فراز رسد[۸].

باری، شاه ـ کاهن اعظم آینده، پس از آنکه با **زئوس**، خدای خدایان رو به رو و با او

۸ـ برای آگاهی نگاه کنید به وندیداد، جلد چهارم ـ ص ۱۸۳۸ به بعد ـ به ویژه جلد سوم، ص ۱۴۹۸ به بعد و ارجاعات و مآخذ و مستندات آن.

یگانه می‌شد، مجاز بود تا به مهراب مقدس **الوزیس** وارد شود. آنگاه در این مهراب مقدس به او می‌آموختند که در حفظ و صیانت ملک و اتباع کوشا باشد و در این راه حتا از خانواده و برادر بِبُرد. چگونگی طبیعت دوگانه‌ی آدمی را برای او تشریح می‌کردند. می‌آموخت برادری که باید از وی به راحتی ببرد و ترکش گوید و خود را از علایق آزاد سازد، کنایت از آن بخش از نفسانیات پست و حیوانی وجود آدمی است. شرط عروج و ارتقا و صعود به جزیره‌ی نیک بختی و رسیدن به شهرستان نیکویی و شهر آرمانی، انقطاع از آن بخش بهیمی نفس است. بدینگونه بود که شاه ـ کاهن و شهریار آینده، از قالب انسانی و کالبد مادیش فاصله می‌گرفت و تن پوش لایق شهریاری می‌پوشید. اینک شهریاری بود توانمند که قادربود آنچه را از آسمان نازل می‌شد به ژرفا فرستد، و آنچه را که از زمین برمی‌آمد به عرش اعلا برساند. این دو منطقه‌ی رو به رو بود با نمادها و کنایات حیوانی آتش و هوا: شیر مهتر حیوانات زمینی بود و عقاب مهتر و سرور پرندگان در هوا. سومین کنایه و نماد شهریاری‌یی این چنین در یونان، دلفین بود که مهتر آبزیان در دریا محسوب می‌شد. نیروی فوق العاده‌ی آب‌ها که میانجی نیروی آتش و باد بود، تا بدان درجه بود که آب دریا را سرچشمه‌ی همه‌ی نقوش و تصاویری می‌دانستند که به موجب نور در صیقله و آیینه‌ی آب‌ها منعکس می‌شد. به همین سبب شاه ـ کاهن اعظم، شهریار مطلق آب‌ها نیز به شمار می‌رفت و همچون آب‌ها و باران باید به زمین نعمت و برکت زایش می‌بخشود. به همین جهت است که در مراسم طلب باران در خشک سالی، شاه ـ کاهن اعظم میانجی بود.

همه‌ی این موارد، در آیین میترایی هست که بدان‌ها با تفسیر اشاره شد. **میترا**، خورشید است، پرتو و انوار خورشید است. آسمان است. آب است و باران را بر زمین به هنگام می‌باراند. مهر میانجی است که میان آسمان و زمین است. از نقش شیر و آتش و باد (=وایو، واتَ) و دلفین و آب و ... در طریقت مهری یاد شد.

میترا و کمان و پیکار و خنجر، میترا و آب و باران، تولد میترا، رازورمزشست‌وشووغسل‌کردن‌درپیش‌درآمدهای‌آیینی

درواقع کمان‌کشی و روان‌کردن آب از سنگ، روشن‌ترین قسمت آیین میترا و

زندگی اوست که ملاحظه می‌شود خود تا چه حد نماد و بازگو کننده‌ی اسرار و تفسیر و تأویل می‌شود. اعمال زندگیش چنانکه اشاره شد، در نقاشی‌ها و تندیس‌ها و نقش برجسته‌ها برای ما به صورت گنگی محفوظ مانده است. یکی از برجسته‌ترین سلاح‌های میترا، کمان و پیکانش می‌باشد. چنانکه اشاره شد در یکی از سنگ کنده‌ها، که زایش میترا از تخته سنگ نمایان است، یک خنجر و یک کمان و یک پیکان در برابرش نقش است. در بخش‌های گذشته که فشرده‌ی یشت دهم نقل شد، ملاحظه کردیم که تعداد بی‌شماری از ممتازترین کمان‌ها و پیکان‌ها و شمشیرها در گردونه‌ی مهر است. میترا مطابق با یافته‌های باستانی، از کمان و پیکانش برای معجزه‌یی استفاده کرده و آن در آوردن و جاری ساختن آب است از صخره.

در مهریشت ملاحظه شد که مهر فرو ریزنده‌ی باران از ابر است. مهری دینان در هنگام کمبود آب، از وی طلب باران می‌کردند و او بود که باران می‌بارید. پس این نقاشی‌ها و پرده‌هایی که مربوط به آوردن آب به وسیله‌ی میتراست، نبایستی موجب تأویلاتی گردد تا برایش ریشه‌یی غیرایرانی یافته شود. حتا با متون ودایی درباره‌ی سَئُومَه Saoma و میترا نیز سازگار است. نقوش چندی از این معجزه‌ی میترا یافت شده که با اختلاف‌هایی جزیی، تیر انداختن میترا بر تخته سنگ و جاری شدن آب را نشان می‌دهد. در یکی از این نقوش میترا را می‌بینیم که تیر را بر کمان نهاده و بر تخته سنگ می‌زند. از تخته سنگ آب جاری است و فردی زانو به زمین زده و از آن می‌نوشد ـ در حالی که مردی دیگر برابر میترا با حالت خضوع و سپاس زانو زده است.

این نقوش از هنگامی آگاهی می‌دهد که خشکسالی، کار و زندگی را بر مردم سخت کرده بود. به همین جهت گروه مردم به ستایش مهر پرداخته [= مردی که برابر مهر به استغاثه و تضرع زانو زده] و مهر نیز به ابرهایی که باران رادرون خود محبوس کرده بودند، تیر می‌زند و ابرها [در اسرار میترایی تخته سنگ یا صخره کنایه از آسمان است و تیر زدن میترا بر تخته سنگ، در واقع تیرانداختن به ابر است] باران را آزاد می‌سازند و مردم از خشکسالی و بی‌آبی رهایی می‌یابند [مردی که آب جاری از صخره را می‌نوشد]. در اساطیر وِدایی نیز مشابه این روایت آمده که با تیر انداختن به ابر، باران جاری می‌شود.

در اسطوره‌هایی مربوط به فریدون، اَژی دَهاک و جمشید این همانندی‌ها آمده است[۹].

آب در آیین میترا دارای اهمیت فراوانی است. یکی از آداب مهری دینان شست و شو و غسل بود و چنانکه درخلاصه‌ی مهریشت گذشت، برای شرکت در مراسم ستایش مهر، افراد ملزم بودند تا مدت چند شبانه روز، مطابق با آدابی خود را شست و شو دهند و متحمل ضربات تازیانه گردند. در مهرابه‌ها یا چاه آب وجود داشت و یا چشمه‌های جوشان. به همین جهت کف مهرابه‌ها جوی حفر می‌کردند. آیا میان این اندیشه‌ها و آداب، با تقدس آبِ دریاچه‌ی کیانسیه Kyansih یا هامون که نطفه‌ی زرتشت میان آن قرار داشت تا دوشیزه‌ی باکره‌یی از آن بار بردارد و موعود زرتشتی از او متولد گردد ارتباطی برقرار است؟

میترا / مهر سوشیانت

میترا، سوشیانت و منجی و موعود، یک روایت ایرانی، روایات ایرانی به نقل از گزارش‌های یونانی درباره‌ی میترا یا شاه بزرگِ سوشیانت، مقایسه‌ی روایات پهلوی / اوستایی با روایات مسیحی / رومی درباره‌ی ظهور میترا در پایان جهان، تولد میترا از یک باکره. روایات ارمنی درباره‌ی میترای سوشیانت، روایات غربیِ کلاسیک درباره‌ی زرتشت و اِسناد منجم و ساحر و پزشک به وی نادرست است، بیشتر روایات هرگاه مجعول نباشد، گزارش‌هایی مسخ شده از مغان مادی و آیین‌های زروانی / میترایی است.

مسایل بسیاری به وضوح یا به اشاره دربارهٔ میترا وجود دارد، که در پردهٔ ابهام باقی مانده است. آیا میان میترا و اَناهید رابطه‌ای هست؟ برخی از پژوهشگران، میترا را فرزند اَناهید باکره (پاک، بدون آلودگی) می‌دانند. این مربوط است به روایتی درباره‌ی موعود

۹ـ ← فرهنگ نام‌های اوستا، زیر مدخل‌های: ثراتَئِونَه، اَژی دَهاکَ، ییمَه خْشَئِتَه.

و منجی در دین زرتشتی که **سَئُوشْیَنْت** Saošyant (سوشیانت) نام دارد و از نطفهٔ زرتشت است که در دریاچه‌ی هامون پنهان می‌باشد و ۹۹۹۹۹ فْرَوَشی از آن نگاه‌داری ـ می‌کنند، از طریق دوشیزه‌ای باکره که در آن آب شست و شو می‌نماید، حمل برداشته و متولد می‌گردد. به این روایت در یشت سیزدهم اشاره شده، بدون آنکه نام ایزد بانو اَناهیتَه برده شود[۱۰]. در یک روایت متأخر فارسی، شرحی هست که با متون یونانی قدیم درباره‌ی مغان همانندیهایی ویژه و اشاراتی یکسان دارد. و این در مورد ظهور منجی و نجات بخش است که در دورانی نامشخص از تاریخ ایران، به احتمال درعصر پارت‌ها، این موعود همان میتراست. در زند وُهومن یَسن، از حوادثی که در پایان جهان به وجود می آید و عوارض سخت و دهشت انگیز طبیعی و ... یاد شده که پیش از تولد منجی "شاه بزرگ" به وقوع می‌پیوندد. در بندهش[۱۱] نیز اشاراتی پراکنده هست، اما جهت مقایسه و قدمت و اصالت، بهترین مأخذ، همان زَندِ وُهومن یَسْن می‌باشد[۱۲].

اما نقل روایت فارسی، در سددر بُندَهِش‌ازهمه گویاتر است[۱۳]:

«و اکنون بباید دانستن آنگاه که زراتشت اسفنتمان، انوشروان باد ـ دین در جهان روا بکرد و شاه گُشتاسپ دین بپذیرفت و در جهان روا بکرد و آشکاره ـ و دیگر به هفت کشور زمین برسید و مردمان بردین استوان و بی‌گمان شدند. زراتشت... برخاست که به ایرانویج شود. در مدت سه ماه با زن خویش نزدیکی کرد. هر بار که آن زن برخاستی و برفتی. و چشمه‌ی آب هست از آن قهستان، و آنرا کانفسه (هامون) خوانند[۱۴]. و در آن آب نشستی و سر و تن بشستی و منی در آن آب بگمیختی. دادار اورمزد نه بیور و نه هزار و نهصد و نود و نه فْرَوَهْرِ اَشوان بر آن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه می‌دارند[۱۵]. چون هزارهٔ زرادشت برآید، جایی و کوهی است که آن جای (را) **کـوه خدا** خـوانـند، و

۱۰ـ فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، زیر عنوان سَئُوشْیَنْت.

11- Anklesaria, *The Bundahishn*, Bombay, 1908,3: 328.

۱۲ـ زند بهمن یسن، محمد تقی راشد محصل، تهران ۱۳۷۰. بخش‌های ۹ـ۷.

۱۳ـ صددر نثر و صددر بندهش، دابار، بمبئی ۱۰۹، در ۳۵ از صد در بندهش، ص ۱۰۵ـ۱۰۲.

۱۴ـ فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۹۵۰ به بعد.

۱۵ـ یشت ۱۳، بند ۶۲، برای همه‌ی آگاهی‌ها و نام مادران موعودها و حوادث و رویدادها، که بسیاری‌شان با اشارات در یشت سیزدهم آمده، به جلد دوم فرهنگ نام‌های اوستا، زیر عنوان سوشیانت نگاه کنید.

قومی بسیار از جمله بهدینان آنجا نشسته‌اند (ساکن هستند) و هر سال روز نوروز و چون **مهرجان** (مهرگان) آید، آن مردمان، دختران خانه (دوشیزگان، باکرگان) را بفرستند در آن آب نشینند. چه زراتشت آن حال به ایشان گفته است که **اوشیدر** و **اوشیدر ماه** و **سیاوشانس** از دختران شما پدیدار خواهد آمدن. و پس چون دختران در آن آب نشینند و سر بشویند، چون آن دختران بیایند ـ پدران و مادران ایشان را نگاه می‌دارند تا آنگاه که وقت دَشتان و بی‌نمازی ایشان باشد. پس چون‌گاه اوشیدر و اوشیدر ماه پدیدار آمدن باشد، دختران بر قاعدهٔ هر سال بروند و اندر آن آب نشینند. و دختری باشدکه او را **نامی بُد** باشد و آن دختر از آن آب آبستن شود. و چون [هنگام] دشتان باشد نیز دَشتان شود. مادرداند او را نگاه دارند تانُه ماه برآید. پس اوشیدر از او بزاید. و چون سی ساله شود به نزدیک اورمزد شود. باایزد تعالا همپُرسه کند. و ده شبانروز خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود تا همه کس بدانند که کار نو پدیدار خواهد آمدن. پس چون دین بپذیرد و بیاید به ایرانشهر روا بکند و دیگر باره دین تازه شود، هم چنانکه در آن روزگار که کسی چیزی از کسی نیایش نکند، یاگاهنبار نسازد او را به داور برند و باد افراه نمایند و مردم در راحتی و ایمنی باشند.

و چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد همه دد و دام هلاک و نیست شوند. پس گرگی پدیدار آید سخت بزرگ و سهمناک و مردمان از سبب آن گرگ به رنج آیند و بنالند و بسیارکس هلاک کند. و پس به اوشیدر شکایت کنند و اوشیدر یَزِشِن یزدان بکند. مردمان راگوید شما سلاح بردارید و به جنگ او شوید. مردم به جنگ او روند و آن گرگ هلاک کنند. و بعد از آن هیچ دد و دام چون: گرگ و شیر و پلنگ و مانند ایشان هیچ نباشد و جهان از همه بلاها پاکیزه و صافی شود.

و چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد، دیوی پدیدار آید که آن دیو را **ملکوس** خوانند[۱۶]. و مردمان راگوید پادشاهی عالم به من دهید، و مردمان او راگویند دین بپذیر تا پادشاهی تو را دهیم. او نپذیرد و قبول نکند. و پس بر آن ستیزه و لجاج سه سال بگذرد که به جادویی برف و باران پدید آورد و این جهان خراب کند، چنانکه هیچ کس

۱۶ـبرای آگاهی از همه‌ی موارد یاد شده، نگاه کنید: وندیداد، جلد چهارم. ص ۱۷۵۵ به بعد. و ذیل هر نام ـبه: فرهنگ نام‌های اوستا.

در این جایگاه بنماند. و چون سه سال برآید آن دیو بمیرد و برف و باران باز ایستد و او **وَرِجَمْکَرد** و ایرانویج و کنگ دژ و کشمیر اندرون راه‌ها و گذرها گشاده شود بدین کشور آیند و عالم آبادان کنند و دیگر باره دین در ایرانشهر روا شود.

و چون هزاره برآید، سی سال مانده باشد، دیگر باره دختران در آب نشینند. دختری باشد که او را نام **وه بُد** باشد. از آن رود آبستن شود. چون نه ماه برآید **اوشیدر ماه** از وی بزاید. چون سی ساله شود به همپُرسه‌ی دادار اورمزد شود. بیست روز و شبان خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود. و مردم عالم بدانند دیگر باره عجایبی پدیدار خواهد آمدن ـ و چون دین بپذیرد و بیاید و در همه جهان روا بکند و مار سَردَه (نوع مار) جمله هلاک شوند و اژدهایی پدیدار آید سخت بزرگ. مردمان به رنج شوند، بیایند و معلوم کنند و اوشیدر ماه یَزِشنِ امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید. و مردمان به حرب او روند و او را بکشند و جهان از همهٔ خْـرَفَسْتَران و جمندگان پاکیزه و پاک شود و مردم از بلاها ایمن شوند. و دار و درخت که در جهان بوده‌باشد باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد. و مردمان چنان سیر شوند که هیچ حرکتی و قوت در ایشان نباشد و اگر به نمیرند و نان و آب به کار نیاید و بی آنکه چیزی خورند، سیر شوند. و همه‌ی مردم دین بِه مازدیسنان دارند به پیغامبری زرادشت اسفنتمان انوشروان باد را اوشیدر و اوشیدر ماه اقرار آورند ـ دین مازدیسنان بستایند و بپذیرند و کیش‌های دیگر همه باطل شود و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند و مردم اندر راحت و آسانی باشند.

و چون روزگار **اوشیدر ماه** به سر شود، دختران بروند بر آب کانفسه (اوستایی کَسَه‌اَیه Kasaoya، کیانسیه، یا زره ـ یا دریاچهٔ هامون) دختری باشد نام او را **اردد بُد** باشد که از آن آب آبستن شود[17] و چون نُه ماه برآید، سیاوشانس از وی بزاید، و چون سی ساله

۱۷ـ در یشت ۱۳/۶۲ آمده است: فْرَوَهْرْهای نیک توانای مقدسین را می‌ستاییم که نود و نه هزار و نه سد و نود و نه ـ از آنان نطفه‌ی سْپِنْتَمان زرتشت مقدس را پاسبانی می‌کنند.

در یشت ۱۳/۱۲۸ از این سه موعود که در هزاره‌ی پایان عمر جهان به ترتیب ظهور می‌کنند نیز با نام یاد شده است:

←

شود، به همپُرسه‌ی اورمزد افزونی رسد. . سی شبانروز خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود. و مردمان بدانند که دیگر باره شگفتی پدیدار خواهـد آمـدن. پس **سیاوشانس** (سوشیانت) بیاید و مردم به یکبارگی دین مازدیسنان بپذیرد و هر جایگاهی که منافقی یا آشموغی باشد نیست شود. و همه مردمان به یکباره بر دین به مازدیسنان بایستند. و پس ایزد تعالا، به قدرت خویش اهرمن را نیست کند. و سیاوشانس فرماید تا یَزِشْن کـند بـه گاه‌اوشَهَن (=اوشَهین‌گاه، بامداد) که بامداد باشد، گاهِ هاون‌گیرد و مردم همه جمع باشند. به‌گاه هاوَن[18] حرکت و جنبش تمام برد؟ پدیدار آید؟. و چون نمازپیشین باشد همه زنده شوند و خرّم و با نشاط باشند. و بعد از آن نماز، دیگر شب نباشد. مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند، پاکیزه شوند و از همه‌ی بلاها و دردها برهند. کی‌خسرو ـ و گیو ـ و توس ـ و پَشوتَن ـ و سام ـ و نریمان و جمله اَهوشان (جـاودانـان، بی‌مرگان) آنجا حاضر باشند[19]».

درکتاب‌های مسیحی و نوشته‌های یونانی قدیم، گفت و گوها و روایـات بسـیاری درباره‌ی ظهور نجات‌بخش‌ها (سوشیانت‌ها) یا منجی‌ها و موعودها، همراه با پیش بینی و پیش گویی‌ها شده است که برای پژوهشگران مسایل ایران باستان شناخته شده هسـتند،

→

اوخشیَتْ ـ اِرِتَه Uxšyat-ereta =اوشیدر، هوشیدر.

اوخشیَتْ ـ نِمَنگَهْ Uxšyat-nemangh =اوشیدرماه، هوشیدرماه.

اَستْوَتْ ـ اِرِتَه Astvat-ereta =**سوشیانت**.

نام‌های سه باکرگان یا دوشیزگانی که مادر موعودها هستند، به موجب یشت ۱۴۲ ـ ۱۳/۱۴۱ عبارتند از:

شروتَت ـ فِذْری Srutat-Fezri، نامی بُد.

وَنگهو ـ فِذْری Vanghu-Fezri، وِه بُد.

اِرِدَت ـ فِذْری Eredat-Fezri، اَرْدَد، بُد.

در بندهش، از این دیو یاد شده، با نـام **مَلکوسِ سیج** Malcus-i Sij (دَجّـال) از نـژاد **تورِ بِراذروش** **Tur-i Brâdruš** که کشنده‌ی زرتشت است (مراجع در وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۷۵۸) داده شده، علاوه بر زند وهومن یسن، بخش ۹ ـ ۷، روایت پهلوی، فرگرد ۴۸.

۱۸ـ برای آگاهی از گاهان یا اوقات پنج گانه‌ی شبانروز، نگاه کنید به: گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۱۹.

۱۹ـ جاودانان یا پهلوانان و شاهان قِدّیس و بی‌مرگ که در رکاب سوشیانت رستاخیز کرده و برپامی‌شوند ← وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۷۷۵.

چه در اوستا و بخش‌های مختلف آن و چه در منابع و مآخذ عصر هخامنشی و پارت‌ها و ساسانیان، چون: یشت‌ها، یادگار جاماسپ، یادگار زریران، بندهش، روایات پهلوی، روایات فارسی داراب هرمزدیار، زند و هومن یَسن، زراتشت نامه و ...امادر مآخذ مسیحی و یونانی، روایات درباره‌ی ظهور نجات بخش‌ها، همانندیهای شگفتی با مآخذ اخیر ملاحظه می‌شود در مورد تطبیق با روایات میترایی. جسته وگریخته و به ندرت به وضوح در مآخذ پهلوی هم، اشاره به اینکه سوشیانت میتراست دیده می‌شود. رستاخیز میترا، پس از نخستین عروج به آسمان، در سر هر هزاره‌ای مورد اعتقاد و باور دینداران و دین باوران بود. هر چند که به شکلی نمادین، این رستاخیز هر ساله نیز تکرار می‌شد که شروحی درباره‌ی آن هست و در اساطیر دیونیزیوسی، ایزیس، تموز، سیاوش و ... نمادهای تکراری دارد[۲۰].

۲۰ـ مباحثی که درباره‌ی پیشینه‌های نجات بخش در ایران، از روی آثار مورخان و نویسندگان مسیحی و یونانی، نقل شده، با توجه به دو کتاب اصلی دین ایران باستان، اثر ویدن گرن، و مغان یونانی مآب، اثر تحقیقی و برجسته‌ی فرانتس کومن و جی. بیدز است که کتاب دو جلدی اخیر توسط نگارنده ترجمه و امید است به چاپ رسَد. مجلد نخست با عنوان: زورو آستر، اُستانِس و هیستاسپ، تحقیق‌هایی دقیق بنابر متون سریانی، یونانی، رومی است. در دو سده‌ی پیش از میلاد مسیح، پیش‌گویی‌های فراوانی در مناطق وسیعی از جهان یونانی / رومی رواج داشت و کتاب‌هایی دست به دست می‌گشت که یا ترجمه‌هایی از متون ایرانی بود و یا نویسندگان یونانی / مسیحی / رومی، بر مبنای آن آثار تألیفاتی بسیار فراهم آورده بودند. یکی از این پیشگویان، **هیستاسپ** نام داشت که به‌احتمال اشاره به **ویشتاسپ** اوستایی و فرمانروای حامی و هم عصر زرتشت بود. در روایات ایرانی، اشاره‌ای به پیشگویی‌های وی نشده، اما در غرب، مجموعه‌هایی به عنوان پیشگویی‌های وی مشهور بود. در ایران، این نوع گزارش‌ها و پیشگویی‌ها با الهام از سروش‌های غیبی، به جاماسپ ـ وزیر و مشاور این هیستاسپ منسوب است که از جمله رساله‌هایی گوناگون موسوم به کتاب جاماسپ، جاماسپ نامک، اَیاتکاری جاماسپیک و اَیاتکاری زریران مشهور می‌باشد. کومُن و بیدز، پژوهش عمیق و بسیار خوبی را در جلدنخست کتاب مغان یونانی مآب ارائه کرده‌اند و در مجلد دوم اغلب متون کهن را با دقت و وسواس گردآوری کرده و به سال ۱۹۳۸ در پاریس منتشر کرده‌اند که به سال ۱۹۷۳ تجدید چاپ و ترجمه‌ی نگارنده از روی آن انجام پذیرفته که ترجمه‌ی مجلد دوم آن با دشواریهای بسیاری رو به رو و به عهده‌ی تعویق افتاده است:

Joseph. Bidez, Franz Cumont: *Les Mages Hellénises Zoroaster. ostanes et Hystaspe,* D'apres La. Tradition Grecque. Tome I: *Introduction,* P,217 *Tome II, Les Textes*, Paris, 1937.

←

در یک اثر مکتوب مسیحی[۲۱]، از رساله‌ای یاد شده به نام Seth که شهرت بسیاری داشته است[۲۲] و در آن به شرح روایتی درباره‌ی مراسمی از مغ‌ها اشاره‌ای هست که مغان در هر سال پس از برداشت غلات و درو[۲۳] *Post Messem tritur atoriam* (در این جا اشاره به تناسب با گاهنبارها قابل سنجش و دقت است. گاهنبار پَئی تیش هَهْیَه *Paitiš-Hahya* که مقارن با جشن مهرگان و برداشت دانه‌ها یا غلات است[۲۴]) طی مراسمی، بر فراز کوهی می‌رفتند موسوم به کوه پیروزی Mons-Victorialis (← کوه خدا، در روایت سد درکه گذشت)، که در آن جا غاری بود و کنار غار چشمه‌ای جاری بود باگل و گیاه و درختان بسیار (غار میترا که در روزگار قدیم، مهرابه‌ها در غارهای طبیعی که کنار چشمه سار یا جویباری قرار داشت مورد استفاده واقع می‌شد) پس از رسیدن به آنجا، مغ‌ها نخست خود را شسته (غسل می‌کردند که در آیین میترایی پیش از ورود به مهرابه، مؤمنان شست و شویِ خود کرده و نماز می‌گزاردند) و آنگاه نماز می‌گزاردند و به مدت سه روز با ادعیه‌ای خفیفه in Silentio (زمزمه کردن، باج یا باژگرفتن که میان زرتشتیان هنوز معمول است و ادعیه‌ای را زیر لب و به صورت زمزمه تلاوت می‌کنند) خداوند را ستایش می‌کردند.

چنان که اشاره شد، به روشنی در اسرار آیین میترایی گفت وگوست. در گزارش‌های **پورفیریوس** Porphirus اشاره می‌شود که این غار در کوههای ایران به شکل

→

ترجمه‌ی روایاتی درباره‌ی اُستانس مغ و زورو آستر را از کتاب فوق و مآخذی دیگر، نگارنده پیش از این در کتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، منتشر کرده است.

کتاب دین‌های ایران باستان از ویدن گرن به آلمانی و ترجمه‌ی فرانسوی آن که توسط ل. ژاسپین انجام شده و به سال ۱۹۶۸ در پاریس به چاپ رسیده، و مطالب میان صفحات ۲۴۳ ـ ۲۳۵ مورد استفاده‌ی نگارنده بوده است:

Geo Widengren: *Les Religions de L'iran, Chapiter 6, La naissance de rédempteur. PP,* 235 - 243. Paris, 1968.

21- *Opust Imperfectum in Matthaeum,* Hom,II.2,2 _ PG "*Patrologia Graeca*" é Migne.

22- *Scriptura inscripta nomine seth.*

23- Reitzenstein : *Die Vorgeschichte der Christlischen, Taufe. Leipzig, Berlin.P. 379.*

۲۴ـ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۱۲۶.

طبیعی است. این مراسمِ مغ‌ها، هر ساله به هنگام جشن برداشت غلّه، برابر با جشن مهرگان یاگاهنبار سوم، موسوم به پَئی تیش هَهیَه بود.

مغ‌ها بر فراز کوه، به‌آسمان می‌نگریستند تاستاره‌ی بخت *Stella illa beatitudinis* طالع شود و فرو رود در حالی‌که تصویر کودکی را تجسّم بخشد.

habens in Se forman quasi pueri parvuli

در پیش‌گویی‌هایی هیستاسپ که درباره‌ی آن شرحی گذشت، طلوع ستاره‌ی مذکور در زمان و مکان معلوم، نشانه‌ی پیدایی شاه بزرگ است که با ظهور او، شریران قلع و قمع می‌شوند. این طلوع ستاره که مغان به دنبال آن می‌روند و در روایات انجیلی وارد شده است که شرح آن در بخش‌های دیگر هست، اشاره به زاده شدن میترای سوشیانت یا نجات بخش می‌باشد. در واقع این شاه بزرگ، تداعیِ تجسّمی مجدد از میترا به عنوان یک خدای خورشیدی است در روایات مسیحی، نیز مغان بدان نشانه‌ی ظهور ستاره، به دنبال شاه بزرگ، یا میترا می‌روند ـ چنانکه مسیح نیز در ازمنه‌ی متقدم به عنوان شاه شناخته می‌شد.

در: زند وهومن یَسن نیز به روشنی نقل شده، در شب تولد کَیْ Kay (در اوستا کَوی Kavi) یا پادشاه به عنوان نشانه، ستاره‌ای در آسمان طالع می‌شود:

> آن شب که آن **کی** زاید، نشان به جهان رسد، ستاره از آسمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود ـ ستاره، نشان نماید[۲۵].

۲۵ـ زند بهمن یسن، بخش ۷ بند ۶، جهت دقیق بودن و اهمیت موضوع، آوانویس متن نقل می‌شود:

hân šap Kai Zâyet. nišân ô gehân raset.

Stârak hač asmân vâret. Kad ave Kai Zâet.

Stârak Nišân nimâyet.

البته در زند بهمن یسن، که مجموعه‌ای کهن از پیشگویی‌های ایرانی است، در دوران متأخر، گویا توسط پارسیان، یا زرتشتیانی که از ایران به هند مهاجرت کردند (← قصه‌ی سنجان، هاشم رضی) دست کاریهایی شده و صحنه‌ی نبرد آخر زمان به سرزمین هند منتقل شده و شاه یا کی، نیز موسوم به **بهرام ورجاوند** منسوب بدان دیار شده است. بهرام ورجاوند شاهزاده‌ای کیانی است که اندکی پیش از ظهور نخستین نجات بخش، یعنی اوشیدر / هوشیدر قیام می‌کند و مزدیسنان را به رسیدن سوشیانت یا نجات بخش موعود امیدوار می‌کند.

همه‌ی این نشانه‌ها: کوه، آبِ روان، غار، گل و گیاه، زمزمه و همسرایی، تولد منجی از یک باکره و مواردی دیگر که نقل می‌شود، به روشنی از رمز و رازهای میترا و آیین میترایی است. در پیش‌گویی‌های هیستاسپ نقل است که زرتشت به پیروان خود بشارت ظهور شاهی بزرگ را در پایان جهان می‌دهد که نجات بخش است و از دوشیزه یا باکره‌ای متولد می‌شود: گوش به سخنان من فرا دهید. هنگامی که پایان جهان فرا رسد، پیش از آنکه همه چیز منهدم گردد، شاه بزرگ برای رهایی پیروان دین از باکره‌ای که هیچ مردی با او نیامیخته باشد، متولد خواهد شد.

از جهتی دیگر بر اساس یک روایت ارمنی از اِلیشه Eliše Vardapet میترا، از یک زن متولد می‌شود که هم شاه است و هم پسر خدا[۲۶]. در واقع، چنین روایت‌هایی است که به وضوح بنیادهایِ روایی و مکتوبِ مسیحی را روشن می‌کند. در ارمنستان آیین میترایی رواج داشت و چنان که اشاره شد، در سازگاریها و نشان‌های تاریخی، چنین اِمارات و حوادثی، با اوضاع سده‌های اول و دوم پیش از میلاد قابل تطبیق است. در زمان ما نیز هنوز در ارمنستان روایاتی درباره‌ی مهر Meher و غار و تولد و رستاخیز وی شایع است. به موجب این روایات Mir/ mihr از یک غول Génat متولد شده ـ در کنار این اشاره، می‌بینیم که تولد وی از صخره نیز در رستاخیزهای سالانه مشهود است. غول (Kai-Kav) به صورت غول اوقیانوس نیز در اساطیر میترایی رومی/ یونانی که با آب مربوط است رابطه‌ی نمادین دارد. در سواحل دریاچه‌ی وان صخره سنگی است که به صورت شکافته آشکار است و مهر بر اسب سوار با کلاغ همراهش وارد این شکاف سنگ شده و شکاف پس از آن بر هم می‌آید. این باید نمادی کهن باشد[۲۷]. چون هر چند به این شکل در اساطیر ایرانی و غربیِ میترایی، نظیری برای آن نمی‌یابیم، اما ایرانی‌ها پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، این درون سنگ رفتنِ پیشوا و قدیسی را می‌شناختند و آن را منسوب به قدّیسان مورد توجه خود نمودند، چنان که القاب مهر را چون نَبَرْزَه و شکست‌ناپذیر و شیر الاهی هم چنین منسوب کردند و چنانکه خواهیم دید، تیغ و شمشیر

۲۶ـ علاوه بر مآخذی که در آغاز از **ویدن گرن** یاد شد، جهت مآخذ دیگر، توجه کنید به مغان یونانی مآب. جی. بیدز وف. کومُن، جلد دوم، ص ۱۲۷.

27- Widengren.G: *Iranische Geisteswelt*. Baden Baden, 1961. P,78.no,267.

هراس‌انگیز و دو دم شاه بزرگ، که در یشت دهم نیز بدان اشاره است، به قدیس / پهلوان مورد توجه خود منسوب کردند. هم چنین بنابراین روایات، هر ساله سالگشتِ شبی که میترا عروج کرد، خوراکی از آسمان بر زمین، در نزدیک صخره فرو می‌افتد. میترا نیز از شکاف صخره سنگ بیرون آمده و آن مائده‌ی آسمای را برداشته با خود به درون شکاف می‌برد و به مدت یک سال با همان مائده‌ی آسمانی می‌گذراند. دو شمع در دو طرف وی روشن است و چرخِ فلک را پیش روی داشته و می‌نگرد. خروج وی از شکاف یا غار، هنگامی است که چرخ فلک متوقف گردد. پس ظهور می‌کند و به عنوان فرمانروا و شاه بزرگ، جهان راکه آشوب زده است با نابودکردن شریران، پر از عدل و داد می‌کند.

چنانکه اشاره شد، موارد مشترک میان این روایات در رموز میترایی مورد نظر می‌باشد، چون: غار، چشمه سار، درخت وگیاه وگل، صخره سنگ تولد یا غیبت، ستاره‌ی نشانه برای ظهور منجی و نجات بخش، حوادث آخر زمان و وظایف منجی‌یی که هم شاه است و هم جنگاوری دلیر که از یک باکره متولد می‌شود. در روایات و آثارکهن روزگار مسیحی، سریانی، یونانی / رومی در یادکرد از مغان ایرانی، چنین پیش گویی‌ها با ویژگی‌های مورد نظر بسیار است که بسا از آنها به کتاب مفقود هیستاسپ منتهی می‌شود که **بنونیست** معتقد است چنین کتابی موسوم به ویشتاسپ نامک در ایران وجود داشته است.

در یک کتاب موسوم به وقایع نگاری زوکنین *Chronique de Zuqnin* که یک اثر مسیحی به زبان سریانی است[۲۸]، روایت ایرانیِ تولد منجی و نجات بخشِ ایرانی با عنوان شاه بزرگ، به صورت ناشیانه‌ای با یک روایت مسیحی سنتی که گزارش تولد مسیح است ادغام گردیده[۲۹] و باورها و سنت‌هایی در این اثر درباره‌ی مغان آمده است: «ما وارث

28- Monneret: *de Villard,U., Le Leggende Orientali Sui magi evangelici*, Rom 1952,P.63 ff.

۲۹ـ به مرجع شماره ۱۸ از ویدن گرن، ص ۲۲۷ و ادامه‌ی آن نگاه کنید. چاپ متن و ترجمه‌ی لاتینی گزارش فوق در CSCO، (III,I:I)

Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium,

متن گزارش در ص ۶۰ و پس از آن ـ و ترجمه از ص ۴۷ به بعد.

جهت آگاهی‌های دیگر، جز از سد در نثر و سد در بندهش که از نگارنده معرفی و بخش مورد نظر از آن نقل

←

احکام و دستورهایی از نیاکان خود هستیم و همه‌ی اسرار پنهان را آموخته و به اخلاف خود منتقل کرده‌ایم. به احتمال شما نیز ستاره‌ی راهنما برای ظهور را بتوانید ببینید. ما به مقصد کوه پیروزی Mons Victorialis (کوه خدا) به پیش رفتیم. برای انجام مراسم، از شهرهای مختلف، در دامنه‌ی کوه همگان گرد آمدیم و به انتظار بودیم که همه فرا رسند و بیست و پنجم ماه شود. در پای دامنه‌ی کوه، چشمه‌ی تطهیر *La Source de La Purification* واقع است و در آن چشمه شست و شو (غسل) کردیم. در پیرامون این چشمه هفت نوع درخت می‌رویید: زیتون، مُو، مورد، سرو، لیمو، سدر و کاج.

این کوه، میان کوههای فراوان سرزمین ما، زیباترین و با شکوه‌ترین آنهاست (بسیاری این کوه را در رشته جبال البرز می‌دانند، اما سنت، آن را در جنوب شرقی ایران معرفی می‌کند). چون به اول ماه برسیم، بر فراز آن کوه می‌رویم تا برابر غار اسرار *Caverne des Mystères* رسیده و در برابر آن نماز گزارده و نیایش کنیم و با زمزمه خوانی (باج گرفتن) پدر بی‌نهایت بزرگ آسمانی راکه ازلی و ابدی است ستایش کنیم. و پس از سه روز به غار وارد شده و در برابر گنج‌های انباشته‌ای که برای اهدا به ستاره‌ی بسیار نورانی که در انتظار دیدن نورش می‌باشیم قرار می‌گیریم... و شاهد رؤیت مقدسی می‌شویم که مژده و بشارت آن را در روایات خود داریم. به همین جهت هر یک از ما زائران، به این

←

شد، نگاه کنید به ایاتکاری جاماسپیک، که متن‌های فارسی و پهلوی و پازند آن توسط مسینا، ۱۹۳۹ در رم به چاپ رسیده است:

Messina. Giuseppe: *Libro Apocalittico Persiano Ayâtkâr I Zâmâspik. Roma 1939.*

برای مآخذ سنتی زرتشتی، علاوه بر متون پهلوی که یاد شد، به پازند و فارسی که توسط زرتشتیان مکتوب و چاپ شده:

کتاب گلدسته‌ی چمن آیین زرتشت، چاپ موبد مهرگان سیاوخش. چاپ بمبئی، ۱۲۹۱ یزدگردی. در این کتاب گزارشی از وهمن یَشت آمده و از ص ۳۱۱ به بعد چند نسخه از جاماسپ نامه به چاپ رسیده که برای پژوهشگران می‌تواند مغتنم باشد.

نیز در جلد دوم روایات داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲، میان صفحات ۱۳۰ ـ ۱۰۱ رساله‌ای به عنوان احکام جاماسپ که نویسنده یادآور شده از پهلوی ترجمه کرده، به چاپ رسیده است که همان پیشگویی‌های جاماسپ می‌باشد که نسخه‌های فراوانی به پازند و فارسی، منظوم و منثور از آن به صورت پراکنده چاپ شده است.

امید و نیت بدین کوه مقدس روی آوردیم از شهرهای خودمان ـ و شست و شو و تطهیر کردیم در چشمه‌ی تطهیر و نیایش و باج گرفتیم تا نایل به رؤیت ستاره‌ی نورانی شویم. آنگاه نور را رؤیت کردیم از فراز سرمان، به شکل یک ستون بالای کوه اسرار قرار گرفت. مشاهده‌ی آن ستاره‌ی نورانی و درخشان همه‌ی ما را در شگفتی و اعجاب فرو برد تا جایی که بر اثر آن از سخن بازماندیم. ستاره‌ی نورانی، هر زمان درخشان‌تر می‌شد که تابندگی آن از خورشید آن چنان بیشتر بود که درخشندگی خورشید پیدا نبود. چون خورشید طلوع می‌کند، نور شدید و پرتون آن چنان است که ستارگان را پنهان می‌کند. اما به چشم ما راز آموزان، نور ستاره‌ی درخشان که بالای سر ما قرار داشت ـ آن چنان بود که ما تنها قادر به چنان رؤیتی از ستاره بودیم، نه دیگر کسان، چون آن دیگران آشنا به رموز ستاره و محرم و اهل راز نیستند. از این رؤیت شادیها کردیم و پدر بی‌نهایت بزرگ را نماز سپاس گزاردیم که در زمان حیات، شایستگی یافتیم تا ستاره را رؤیت کنیم. چون نیایشِ زمزمه راگذراندیم، دوباره شاهد رؤیتی شگفت انگیز شدیم. دیدیدم که بر فرازمان، چنان که آسمان گشوده شد و مردانی از نور دیدیم که دردست‌هایشان نثار سرشار نور بود و فرو شدند و بالای آن ستون نور قرار گرفتند، آن چنان که سراسر کوه غرقه و سرشار از نور شد و از این رؤیت، ما چنان به وجد آمدیم که توانایی دیدن نداشتیم. پس از میان آن ستون نور و ستاره دستی بیرون آمد کوچک و به‌گونه‌ی دست آدمی. و ما دیدار کنندگان، ستاره را مشاهده کردیم که وارد غار شد و برابر گنج‌های انباشته قرار گرفت و ما ندای سروش و هاتفی را شنیدیم که: با عشق وارد شوید، بدون بیم، و تماشا کنید، و بنگرید این شگفتیِ بزرگ و تصدیق کردنی را... آشتی و صلح باشد برای شما ای یاران اسرار و رموز [۳۰]».

اما در مورد اشارات، که نمی‌دانیم بیست و پنجمین روز از کدام ماه؟ در گزارش‌های پیشین، با قراین و اشارات، از جشن برداشت غلّات و مهرگان، می‌توان همان انطباق ۲۵ دسامبر را تداعی کرد. البته باید توجه داشت که این در سال درست شمسی نمی‌توانست

30- Entrez avec amour, Sans Crainte,et Contemplez une Vision grande et admirable!... La Paix Soit avec vous Compagnons des mystères Cachès.

کتاب یاد شدهٔ ویدن گرن، ص ۲۴۱.

باشد، چون هنگامی که در تقویم ایرانی کبیسه اجرا نمی‌شد، ایام و فصول و جشن‌ها، حتا نوروز سیّار بود. روز بیست و پنجم هر ماه در تقویم ایرانی، به نام اَرَت \ایزد، یا **آشی وَنگوهی** Aši-Vanguhi، ایزد بانوی باروری و حاصل خیزی منسوب است.[۳۱] در بخش‌هایی که در آغاز کتاب، از انجمن ایزدان میترایی پژوهشی هست، می‌خوانیم که این ایزد، از شمار خدایان میترایی است. امّا باتوجه به دلایلی که **ویدن گرن**، برای انطباق روز ۲۵ در تقویم ارمنی با نام مهر ارائه کرده است، نمی‌توانیم باور کنیم در تقویم ایرانی، ـ در روزشمار ایزدگانی ـ به‌طور محتوم روز بیست و پنجم (هر ماه) به‌نام مهر بوده است. چون بی‌گمان، در همان عصرِ انتشار آیین میترایی در روم، جهت انطباق، بیست و پنجم مارس (به‌عنوان مهر) معرفی شده است، امکان چنین امری در این روایت نیز وجود دارد.

امّا در مورد کوه خدا\در روایت ایرانی و کوه پیروزی در روایت یونانی، مشکل بتوان نظر ویدن گرن را با دست آویز قرار دادن مطالب شاه‌نامه در توصیف کوه البرز با این روایت پذیرفت، چون این اشاره معطوف است به کوه خوا\جه در سیستان، جنوب شرقی ایران، که دریاچه‌ی کانفسه در پای آن قرار دارد، یعنی دریاچه‌ی هامون یاکَسَه اُیه که شرح آن گذشت و در روایت سد در نثر و سد در بندهش دیدیم که کوه خدا در کنار دریاچه یا آب کانفسه قرار دارد. کوه خواجه از مرمر سیاه و از ایام کهنِ تاریخ ایران برای زرتشتیان از تقدّس ویژه‌ای برخوردار بوده است و از همین جاست که روزی نجات بخش و منجی و موعود بزرگ، یعنی سوشیانت از آنجا ظهور می‌کند. حتا از دوران‌های پیش از انتشار و توسعه‌ی دین زرتشتی، دریاچه‌ی کانفسه یاکَسَه اُیه یا هامون به موجب مرکز صیانتِ تخمه‌ی زرتشت و بشارت ظهور موعودها، خود از قداست خاصی برخوردار بود و مؤمنان برای زیارت بدان جا می‌رفتند و چون رسم معهود در سنت نمازگزاردن و نیایش، بر بلندی کوه‌ها بود، از آن کوه، هر چند خشک و بدون دار و درخت است، بالا می‌رفتند[۳۲].

همه‌ی اشارات که گذشت، بانمادها و رموز آیین میترایی سازگار است و به همین جهت چنانکه برخی می‌پندارند، آیین میترا\س غربی، رومی یا یونانی شده‌ی آیین میترایی

۳۱ـ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۸۴ ماقبل و بعد.

۳۲ـ تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، جلد سوم، ص ۱۹۰ و بعد.

ایرانی نیست، زیرا چه در شرق و چه در غرب ـ همه‌ی نمادها و رموز و روایات، اصالت ایرانی دارد ـ با توجه به این‌که در غرب، خدایان انجمن میترایی، با نام‌های معادل یونانی، یا رومی، یا... ظاهر شده‌اند. نقل روایات قدیم و کهنی که در پی می‌آید نیز همه در این انطباق، که یاد و سخن و نقل درباره‌ی میتراست، در تأیید می‌باشد ـ بدون اینکه نگارنده در القای محتوم بودن چنین اندیشه‌ای باشد، چون تنها گزارش و پژوهشی است و یادآوری نکات مشترک.

در مورد همین مشترکات یا روایت مسیحی است که اخذ و اقتباس صورت گرفته، اما در نهاد و اساس روایت، همه‌ی جزئیات ـ اصالت ایرانی دارد. در این جا مسأله‌ی تولد مطرح است. تولد از نور. نور در عرفان میترایی، کلید و نماد اصلی است که ریشه‌ی آن در مهریشتِ اوستایی، یک سنت کهن از شرق ایران ـ و به گونه‌ی تضاد در برابر تاریکی و اهریمن گونگی، یک اندیشه‌ی اصیل ایرانی در آیین زروانی ـ از غرب ایران است. در پژوهش، همه‌ی ادیان و مذاهب و آیین‌های ایرانی، سنگ زیربنایِ زروانی دارند و این دو جدایی ناپذیرند. در این جا اندیشهٔ تولد منجی مطرح است. سوشیانت (صفت سَئُوشْیَنْته) که معلوم نیست در چه مقطعی از زمان و تحت چه شرایطی، توسط مغان مادی، جانشین نام میترا شده و این اسم حذف شده است.

در کوه مقدس خدا، یا کوه پیروزی ـ که همان کوه خواجه است، بی‌گمان روزگاری پرستش گاهی وجود داشته، هر چند امروزه در کوه و اطراف آن بسا آثار باستانی برجاست. مؤمنان و زائران، از شهرهای گوناگون و راه‌های دور و نزدیک ـ برای انجام مراسمِ عبادت، با پیش کش‌هایی، به این مکان مقدس می‌رفتند و هدایا را تقدیم می‌کردند و در انتظار پیامبر و منجی خود بوده‌اند. نمادِ راهنمای آنان ـ ستاره‌ی نورانی و مقدسی بوده که از نور و تابش آن، منجی و نجات بخش متولد می‌شد. در روایت ارمنی ـ برخی از تکه‌های دیگر این روایت هست که گذشت. در روایت مسیحی، که این مغان برای زیارت شاه یا نجات بخش یا پیامبر باهدایا رهسپارند و ستاره‌ای هادی و بشارت دهنده‌ی آنهاست اخذ و در وقایع نامه‌ی زوکنین، گزارش گر مسیحی هر دو روایت را در کنار هم به تکرار نقل کرده است.

اما نسبت زرتشت با ستاره و ستاره‌پرستی و سوختن وی در اخگر آسمانی و

کاردانیِ وی درباره‌ی نجوم و سحر و جادو و منسوب کردن نوشته‌هایی فراوان در مغرب زمین، میان سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد تا سده‌هایی پس از میلاد ـ همه از بافته‌ها و تخیلات یونانی است. زرتشت، پیامبر ایرانی و سراینده‌ی سرودها، یعنی گاثاها هیچ نسبتی با این موهومات ندارد، و ... بلکه یک حکیم، یک مصلح و متفکر و پیامبر مژده دهنده‌ی زندگیِ درست و همراه با اخلاق و کردار خوب و حکومت درست و عدل و داد بوده است[۳۳]. با نقلی در این زمینه، روشن‌تر با این مورد آشنا می‌شویم[۳۴]:

«... از لابه لای نوشته‌های مجعول به جا مانده، به طور عمده، زرتشت به عنوان عالِمِ احکام نجوم معرفی شده است که بار دیگر با صورتی خیالی از پیامبر ایرانی مواجه می‌شویم که نه تنها هیچ گونه ارتباطی با سنن داخلی کیش زرتشتی ندارد، با واقعیت تاریخی حتا از این هم، کم‌تر ارتباط دارد. هم چنین باید به یاد آورد که خود مؤلفین نوشته‌های جعلی در ساختن و پرداختن این صورت وهمی و خیالی مؤثر بوده‌اند. نه تنها می‌خواستند زرتشت را پدر احکام نجومی، (به آن سبب که تصور می‌کرده‌اند عالِمِ احکام نجومی بوده است)، جلوه دهند ـ بلکه سعی داشتند با انتساب آثار احکام نجومی به زرتشت، بر حیثیت و اعتبار او به عنوان عالم احکام نجوم بیفزایند.

یکی از عوامل بسیار مؤثر دراین راستا، شباهت اتفاقی نام زرتشت بود. به عنوان بخش عمده از شبکه‌ی پنهانیِ فراگیر تطابق‌ها، چون یونانیان همیشه مترصد و مراقب جلوه‌های نهفته و معانی واقعی کلمات بودند. معمولاً آنچه بر نبوغ‌شان در یافتن این چنین معانی نهفته پیشی می‌گرفت، عمق یاوه گویی‌ها و مزخرف سرایی‌های آنان در زمینه‌ی وجه اشتقاق‌های پیشنهادیِ بود. عنصر "آستر" در نام **زو روآستر** که فقط تلفظ نام پیامبر در زبان یونانی است، یادآور واژه‌ی یونانی اَسْترون Asrton یا اَسْتِر Aster به معنای ستاره بود. پس‌از همان اوایل‌کار بر این شدند که واژه‌ی Zoroaster معنای ستاره پرست را مفهوم می‌کند (astrothites = ستاره قربانی کننده) و خیال کردند شخصی که این نام را دارد، نمونه‌ی کامل کسی است که این فعل را انجام می‌دهد. سپس ریشه شناسی واژه را توسعه و شاخ و برگ دادند. از عنصر اولیه‌ی اسم، یعنی (*Zo*) معنی زنده بودن را استنباط کردند و ـ

۳۳ـ نگاه کنید به چاپ و ترجمه‌ی تازه‌ی اوستا، از نگارنده. مقدمه. تهران ۱۳۷۹. انتشارات بهجت.
۳۴ـ تاریخ کیش زرتشت، جلد سوم، ص ۶۶۸ که نقل از این مأخذ است.

زورو آستر شد ستارهٔ زنده. آنگاه داستانی پیدا شد که سرنوشتی متناسب از آن استخراج گردید. زرتشت به سبب برخورد با آتش (*Zo*) گداختهی (*ro*)، ستارهای (*astr*) که خود فراخوانده بود، جان خود را از دست داد. در روایت دیگری از همین داستان که در آن عناد بیشتر نسبت به زرتشت نهفته است، ستاره از محدودیت‌هایی که زرتشت، جادوگر عالِم احکام نجوم برایش به وجود آورده بود به تنگ آمده از زرتشت انتقام گرفته او را می‌سوزاند. با چنین اسمی نباید تعجب کرد که چرا نوشته‌های احکامی درنجوم، به این حد نسبت به زرتشت گرایش دارند[۳۵]».

باز می‌گردیم به مطلب تولد سوشیانت یا نجات بخش. تداخل روایت مسیحیِ تولد پیامبر، با مجموعه روایات یونانی که مشروح ترین‌شان به اختصار گذشت و حذف یکی - یا یکی بودن هر دو - و یا هر یک به تنهایی از آن دیگری اخذ و اقتباس کرده باشد، درست نیست. قدر مسلّم آن است که روایت انجیل متی را باگزارش‌های ایرانی که ویژگی‌های ریشه‌دار و شناخته شده دارند، نمی‌شود یکی دانست. آثار مکتوب ایرانی که اصالتی تأیید شده دارند و به آنها اشاره شد، همه به شکلی در این گزارش‌های یونانی / مسیحی / لاتینی / سریانی منعکس هستند.رئوس و فشردهٔی این گزارش‌ها حاکی از آن است که شاه بزرگ (کَی،کَوی) یا منجی و نجات بخش موعود، به شکل ستاره‌ای بسیار درخشان و نورانی که روشنایی خورشید راتحت الشعاع قرار می‌دهد، بر فراز کوه پیروزی (کوه خدا)، بالای غار پیدا شده و در داخل غار به صورت مردی، نوزادی نورانی متولد می‌شود، درحالی که درآسمان مردانی بسیار نورانی وی را بدرقه می‌کنند. این شاه بزرگ (به روایتی **شاه بهرام ورجاوند**) از باکره یا دوشیزه‌ای که هیچ مردی بدو نزدیک نشده زاده شده، و با این حال به صورت بارقه‌ای از یک ستاره به زمین هبوط می‌کند و به شکل

۳۵ـ برای آگاهی دربارهٔی دانش نجوم وبنیادهای احکام نجومی که به طور مشخص در شمار تخصص‌های مغان مادی، به ویژه در بین‌النهرین بود، نگاه کنید به بخش‌های مشخص درکتاب دیگر نگارنده با عنوان حکمت خسروانی. نیز دربارهٔی متن‌های یونانی در این زمینه، علاوه بر کتاب تاریخ کیش زرتشت و یادداشت‌های آن، نگاه کنید به تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی. دربارهٔی نام زرتشت در اوستا و معنی و وجه اشتقاق و ریشه‌های ترکیبیِ نام: وندیداد، جلدسوم، ص ۱۵۵۶ به بعد. فرهنگ نام‌های اوستا، جلددوم، ذیل نام زرتشت.

سیاوشانس / سوشیانت ـ یا میترا، رستاخیزی دوباره را به نمایش می‌گذارد. چنانکه گذشت مغ‌ها هر ساله در هنگامی معین در پای کوه و چشمه‌ی تطهیر، به شست و شو، غسل و وضو اقدام کرده، آنگاه بر فراز کوه و مقابل غار به مدت سه شبانروز به باج گرفتن یا زمزمه می‌گذرانند تا باشد که سوشیانت یا شاه بزرگ ـ یا میترا ظهور کند.

پیشگویی‌های هیستاسپ که شرح آن گذشت مشحون است از خبرهایی که به صورتی بسیار سخت از انحطاط اخلاقی و رواج شرارت و بدی وقساوت و هرج و مرج در پایان جهان روی می‌دهد. و آنگاه است که منجی یا شاه بزرگ و موعود ظهور می‌کند. روشن‌ترینِ چنین گزارش‌هایی در زند وهومن یَسن، جاماسپ نامه، و بسیاری دیگر از کتاب‌های دینی ایرانی آمده است. به موجب زند وهومن یسن فرمانده‌ی جنگ **پَشوتَن** است. پسر ویشتاسپ و از جاودانان و بی‌مرگان که در شمار کسانی است که در رکاب سوشیانس، می‌جنگد و جُددینان و کافران را از دم تیغ می‌گذرانند. به موجب مهریشت، چون پارسایان و پیروان دین در تنگنا و سختی و ظلم و فشار دشمنان قرار گیرند، هرگاه با خلوص و نیایش، میترا را برای یاری فراخوانند، وی از آسمان، با سلاح مهیب و شمشیر و گرز خوف آورش به یاری‌شان شتابد. او همراه با ایزدان و فرشتگان پایین آید و آن چنان بی‌امان به دشمنان بتازد که تار و مارشان سازد.

درمتون پیشگویی‌های هیستاسپ در نظایر، مطالبی بسیار که به یونانی ترجمه شده، در چنین هنگامی، ناگهان شمشیر سهمگین شاه بزرگ از آسمان بر زمین فرو می‌افتد. نجات بخش همراه با ایزدانِ همراه حمله کرده و کافری را بر جای نمی‌گذارد.

فرمانده‌ی این جنگ مقدس *Guerre Sainte-Sancta-militia* که *dux Sanctae militiae* معرفی شده، همانندی شگفتی با میترا و توصیف‌ها و ویژگی‌های وی دارد. چنانکه در مقام‌های هفت‌گانه‌ی میترایی، شرحی هست، هنگامی که رازآموزان mystes در مهرابه به مقام سربازی تشرّف حاصل کنند در شمارِ سربازان ویژه‌ی میترا در جنگ مقدس محسوب می‌شوند و در آن شرح، آمده که منظور جنگ‌های زمینی و سربازانی چون سربازان ارتشی نیستند، بلکه به شکلی معنوی و روحانی، سربازانِ milites میترا محسوب می‌شوند. ازسویی دیگر اشاراتی که نجات بخش، به شکلی نورانی و بسیار مشعشع از آسمان فرود می‌آید، نماد و کنایه از یک خدای خورشیدی است. چنانکه بر

آن باشیم تا موارد مشترک، کنایه‌ها و نمادها را در آثار مکتوب ایرانی مقایسه کنیم، سراسر به نقل خواهد گذشت. اما تواترِ این همانندیها آنقدر است که یک پژوهشگر را هر چند که سخت‌گیر باشد، به تأمل وادار می‌کند.

در مورد آگاه شدن مغان در شرق از تولد موعود، که با راهنماییِ ستاره‌ای در آسمان، مغان با هدایایی که تهیه کرده بودند، به غار یا آغلی که نوزاد در آن جا متولد شده بود رسیدند، **ابن العبری** در تاریخ **مختصر الدول** شرحی نقل کرده است و این شرح ذیل حال زرتشت می‌باشد که مژده‌ی موعودی را که ازدوشیزه‌ای متولد می‌شود، داده بود:

«زردشت آموزگار مجوسیان در زمان کمبوجیه (قمباسوس) فرزند کوروش بود. او اصلاً از اهالی آذربایجان بوده است و گفته شده که او از کشور آشور بوده. و نیز گفته شده که او از شاگردان الیاس پیامبر بوده است. او از ظهور عیسی مسیح به ملت فارس خبر داد و دستور داد که برای عیسی مسیح **[مسیحا، میترا]** قربانی کنند، و او به فارسیان خبر داد که در آخر زمان دوشیزه‌ی باکره‌ای بدون تماس با مردی حامله می‌شود. و هنگامی که آن بچه از مادر متولد می‌شود، در آسمان یک ستاره‌ی نورانی در روز آشکار می‌گردد، و در وسط آن ستاره، صورت دختری باکره به وضوح دیده می‌شود. و شما ای فرزندان پیش ازتمامی ملت‌ها ظهور آن ستاره را درک می‌کنید. پس آنگاه که آن ستاره را مشاهده کردید، بروید به آنجا که من شمارا هدایت کردم و آن مولود راسجده کنید و برای او قربانی نمایید، زیرا اوست کلمه‌ی نگاهدارنده‌ی آسمان...[۳۶]».

درکتاب **عجایب المخلوقات** نیز در این مورد، داستانی نقل شده است*:

... عبدالله بن زیاد گوید: چون عیسا علیه‌السّلام بزاد، پادشاه ملک عجم اردشیر چنان دید که برقی برآمد و ستاره‌ای وی را بسوخت. اردشیر بترسید و بدانست که سبب ولادت عیساست. قدری انگبین به دست سه شخص [مغ] به عیسا فرستاد. عیسا سه قرص به اردشیر فرستاد. رسولان گفتند در این قرص‌ها

۳۶ـ تاریخ مختصر الدول، تألیف **ابن العبری** (۶۸۵ـ۶۲۴ هـ.ق/ ۱۲۸۶ـ۱۲۲۶ م)، ترجمه: دکتر محمد علی تاج پور ـ دکتر حشمت الله ریاضی. تهران ۱۳۶۴. ص ۹۲ـ۹۱.

*ـ عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، تألیف محمدبن محمود بن احمد توسی. به اهتمام دکتر منوچهر ستوده ـ تهران ۱۳۴۵ ـ ص ۷۴ـ۷۳. جهت تحلیل و تفسیر ← حکمت خسروانی، بخش‌هایِ آتش پرستی مجوس.

کاری هست. دو شخص قرص‌های خود بخوردند، و یکی قرص خویش پنهان کرد و پیش اردشیر آمدند. گفت: شما را چه داد؟ آن دو کس گفتند: هیچ نداد. دیگری گفت: بلی، من قرص خویش فلان جا دفن کرده‌ام. گفت: برو بیاور. ملک با وی آنجا رفت. طلب کردند ـ نمی‌یافتند. زمین را می‌کندند آتشی عظیم ازآن برآمد و قصد ملک کرد. ملک به سجود رفت چون نجات یافت از آن وقت آتش پرستیدن گرفت.... گویند سبب آتش پرستیدن آن بود که هرمزدبن خسروبن بهرام خوانده بود که مولودی بزاید مبارک در بیت المقدس. وی زیت و رز و لُبان هدیه به مریم فرستاد. مریم انبانی از خاک به هرمز فرستاد. وی آنجا که شهر شیز است دفن کرد....

همه‌ی عناصر سازنده‌ی داستان فوق ایرانی است. پیش‌گویی تولد فرزندان آینده‌ی زرتشت از آب دریاچه‌ی هامون، ستاره‌ی درخشان روز در آسمان، نوزادی که از باکره‌ای (اَناهیتا) متولد می‌شود، شبانان و آغل یا غار و سفارش قربانی و هیچ‌گاه یک پیامبرایرانی، برای موعودی که از نسل و تبار و مروج تعالیم خودش نباشد، مژده نمی‌دهد. و چنانکه می‌بینیم، چنین بشارت‌هایی در ایران، آنهم از مغان انتشار فراوان داشت و پس از سقوط ساسانیان، نیز این روایات توسط مورخان و مفسران ایرانی ـ اسلامی نقل شده است.

ناهید و مهر

گزارش‌هایی در ضمن مطالبِ پیرامون بارور شدنِ دوشیزگان باکره از نطفه‌ی زرتشت که در دریاچه‌ی کیانسیه یا هامون پنهان است در دست می‌باشد. به موجب این روایات، موعودهای زرتشتی در پایان جهان و سر هر هزاره از درگذشت زرتشت توسط دوشیزگان باکره‌ای که در این دریاچه، در آغاز نوروز شست و شو می‌کنند، از نطفه‌ی زرتشت بارور شده و اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس پیامبران آخر زمان زاده می‌شوند[۳۷].

۳۷ـ روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، ص ۴۸ ـ ۴۶.

سددربندهش، ص ۱۰۶ـ۱۰۲. برای آگاهی های گسترده‌تر ازاین موضوع، نگاه کنید به: جُستاردرباره‌ی مهروناهید،

←

در یشت‌ها و منابع پهلوی نیز مصرّح است که نطفه‌ی زرتشت توسط فْـرَوَشیان نگاهداری می‌شود و به موجب اشاراتی، **مهر** فرزند **آناهیتا**، ایزدبانوی پاک آب‌هاست. این نام در اوستا به معنای بی‌عیب، بی‌لکه، پاک و معصوم است که در لاتینی درست با همین معنی، واژه‌ای برگردانیده‌ی آن است *Immaculata*. شایان توجه است که در منابع عربی نیز **مریم** مادر مسیح، با صفت **معصومه** موصوف است.

یکی از مشخصه‌های آیین میترایی، پیوستگی آن با آب است. در کنار هر مهرابه، چشمه، جویبار و چاه آب قرار داشت. نطفه‌ی پیامبر در آب نگاهداری می‌شد و موعودها نیز با شست و شوی مادرشان یا دوشیزگان باکره در این آب بارور شده و به دنیا می‌آمدند. در اوستا، سرود یا یَشتی ویژه‌ی ایزد بانو اَناهیتاست که ایزد بانوی آب‌ها می‌باشد و آن یشتِ پنجم، یعنی آبان یشت است. در همه‌ی منابع عیسوی و اسلامی همه جا نام عیسا یا مسیح به جای نام مهر، و مریم جای گزین نام اَناهیتا یا ناهید شده است[۳۸]. به‌موجب انجیل متی و لوقا (باب اول) نیز اشاره شده که عیسا از دوشیزه‌ای متولد می‌شود که باید از تخمه‌ی **داود** و **ابراهیم** باشد[۳۹].

در ترجمهٔ تفسیر تبری (حبیب یغمایی، ج ۱، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۰) در تفسیر سورهٔ آل عمران آمده است: «یوسف آب ببرد از بهر مریم تا سر بشورد و غسل بکند و آب آن جا بنهاد و بیرون آمد و مریم ... چون از سر شستن فارغ شده بود... گویند جبرئیل به آستین مریم اندر دمید و مریم بارگرفت.» چنین اشاره‌هایی در منابع اسلامی پیرامون عیسا و مریم و جای‌گزینی و خلط آن با مهر و ناهید بسیار است.در تاریخ تبری (ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، ص ۵۱۰) نیز در قصص الانبیا (حبیب یغمایی، ۳۴۶) نقل است: «مریم چون دور رفت از مردمان خویش به جای خلوت، و به جایی درشد به آفتاب گاهی (سوی شرق. دریاچهٔ هامون نیز در سوی شرق است) و ستری کرد خود را تاکس او رانبیند که سر و تن

→

ص ۲۸ ماقبل و ما بعد.

گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۸۸ـ۲۸۵.

۳۸ـ جُستار درباره‌ی مهر و ناهید، صص: ۳۱–۲۰ و ۶۸–۶۷. اغلب برداشت‌ها در این موضوع از کتاب یادشده می‌باشد.

۳۹ـ فرهنگ نام‌های اوستا، ذیل مادهٔ فراهیم.

بشوید، چون تن خود بشست و سرشانه کرد و جامه در پوشید ـ ناگاه جوانی را دید خوبروی با جامه‌ای نیکو و بوی‌های خوش به نزدیک او در آمد... جبریل گفت که من رسولِ خدایِ توام که آمده‌ام که تو را بشارت دهم به فرزندی پاکیزه و بی‌عیب».

در مورد نمادهای میترایی درباره‌ی آب، چشمه، صدف، مروارید و گل نیلوفر مطالبی در بخش‌های ویژه نقل شده است. این نمادها گویای روابطی میان آب و هر چه در آب به عمل می‌آید، چون ماهی و دُلفین با آیین میترایی است و این تمثیل بدان سبب است که میترا توسط دوشیزه ناهید که در آب حمل برمی‌دارد و میترا را می‌زاید به وجود آمده است. چنان‌که دوشیزه‌ای پاک درآب بارور می‌شود، صدف نیز که درون خود مروارید می‌پروراند، از جنبه‌ی تمثیلی در شمار نمادهای میترایی در آمد. به همین جهت است که نماد صدف و مروارید در ایران باستان جهت بیان دوشیزه‌ای پاک که در آب بارور شده و به سوشیانت باربر می‌دارد مورد توجه واستفاده بوده است. در بیان ارتباط میان عیسا و مروارید، در انجیل متی نقلی هست و آن نیز درتأیید همین مسأله است که عیسای متقدم همان میترایی است که اغلب تمثیل‌ها و روایات مهری را به خود جذب کرده است[۴۰].

در سرودی به سریانی از **افراهیم** یکی از پدران کلیسا که در آن روی سخن باعیسای رهایی دهنده است آمده: «ای ارمغان گران بها که با غوّاص بر آمدی... ای مروارید، کوچک است اندازهٔ تو و خُرد است پیرامون تو و وزن تو، لیکن بزرگ است شکوه تو؛ در آن تاجی که تو را نشانده‌اند مانند نداری... لکه‌های مرا پاک کن. این تاج از مرواریدهای مینوی است که به جای زر درمِهر نشانده شده‌اند[۴۱].» و در همین سرود است که باردیگر افراهیم خطاب به عیسا می‌گوید: «مادر تو دوشیزهٔ آب‌هاست.»[۴۲] و چنین مواردی در

۴۰ـ«باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد. و چون یک مروارید گران بها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته آن را خرید:

Leo Wiener: *Contributions Tward a History of Arabic. Gothic Culture*. N.Y, 1917. Vol IV,PP.131-138.

۴۱ـ جُستار، ۳۴.

۴۲ـ همان، ۱۶۸، نیز ۱۵۰ ـ ۱۴۹.

اثر یاد شده بسیار ازمتون کهن به عنوان شاهد نقل شده که شایان توجه است چرا مفسّران و آباء کلیسا تا این اندازه به نقل چنین تمثیل‌هایی رغبت نشان داده‌اند؟

زایش مهر از میان صدف در نقوشی چند از مهرابه‌ها دیده می‌شود. از مهرابه‌ای در چَپِل هیل انگلستان نقشی دیده می‌شود که میترا به شکلی برهنه میان دو قاب صدف زاده می‌شود و این صدف به روی دریا نموده شده که پیرامون آن درقاب مانندی نقوش دوازده گانهٔ بروج به تصویر در آمده است. چنان‌که مشروح دربارهٔی نمادها آمده، درمهرابه‌ها، سنگابی برای شست و شو و تغسیلِ مهردینان هنگام ورود و شرکت در مراسم وجود داشت که مانند صدف تراشیده می‌شد و نمونه‌ای از آن در مهرابه‌ای واقع در پانونیهٔ مجارستان پیدا شده است و چنین سنگاب‌هایی در مدخل کلیساها و مساجد نیز تا همین اواخر دیده می‌شد. به همین جهت است که در نمادهای میترایی و در مهرابه‌ها، نقوشی از صدف و مروارید چه به صورت رشته و چه به صورت انباشته در ظرف نشان داده شده است.

هم چنین ازنقوش نمادی میترایی، ماهی و دُلفین است و دلفین در آب بچهٔ خود را چون جانوران شیرخوار، با شیر بزرگ می‌کند. در پایه و ستون یک آتشدان ـ یا یک سنگِ پایهٔ ستونی در مهرابهٔ مریدا واقع در اسپانی، زیر پای میترا یک نقش برجسته ازدلفین به روشنی دیده می‌شود و این پیش‌کش و تقدیمی یک مهر آیین به میترا\ی شکست‌ناپذیر است: Invicto Mythra Disco. Rvs. Marci.VSLM

تندیسه‌ای که هرگاه آن را از اَناهیت (ناهید) بدانیم در موزهٔ مریدا هست که به صورت و سبک یونانی، ناهید برهنه نشان داده شده و در کنار پای او فرزندش سوار بر دلفینی است. در مصر و سوریه نیز تندیس‌هایی از میترا هست که سوار بر دلفین است. پیکره‌های گوناگونی از این دست در مهرابه‌های گوناگون پیدا شده که مهر و ناهید نمادهای صدف، مروارید و دلفین را به نمایش در آورده بودند و به همین جهت است که این نمادها در دین مسیحی و نقوش مربوط به آن ملاحظه می‌شود.

از آب که بگذریم، به منشأ حیاتیِ گیاهی می‌رسیم. آب، گیاه، باد، آتش و خاک در آیین میترایی، یک خاستگاه مرکّب طبیعی رابیان می‌کند. درنمادها و آیین‌های پرستش و شعایر و مراسم آشناسازی و تشرّف نیز این نمادها دخیل هستند. زایشِ مهر از نیلوفر

نیز بر همین پایه است. در مورد **فریدون** و اسطوره‌ی وی، ملاحظه می‌شود که فرّ فریدون ابتدا از طریق نی بُن و گیاهی که گاوی آن را خورد و از شیرگاو مادرش نوشید و از این طریق به ا و رسید. در اسطوره‌ی زندگی زرتشت نیز به موجب **دینکرد**، گوهر تن وی به میانجیِ آب و گیاه و از طریق مادرش موجد وی شد. در جشن مهرگان و آیین‌های آن، در خوانچه‌ای که موبدانِ موبد به پیشگاه شاه می‌آوَرْد گل نیلوفری می‌نهادند. در تاق بستان بیرون کرمانشاه که چشمه‌ای زیبا مشرف بر آن است، پیکره‌ی میترا باشعاع‌های خورشیدی بر گرد سر، به روی گل نیلوفر ایستاده است. درمهرابه‌ی هدرنهایم واقع در آلمان، پیکره‌ای پیدا شده که زایش مهر از میانه‌ی گل نیلوفر به نمایش در آمده است. چنین حالتی به صورت نقش برجسته، میترا را در حال زایش ازدرون گل نیلوفر نشان می‌دهد.

یکی دیگر از نمادهای برجسته‌ی میترایی، صلیب یا چلیپاست. این نماد از روزگاری کهن در ایران، حتا پیش از ورود اقوام آریایی، در هند و بسیاری سرزمین‌های دیگر وجود داشت. دریادمان هسیان فو در چین، نماد صلیب دیده می‌شود که این نشان را هم چون نمادی از چهارگوشه‌ی جهان یا چهار جهت نشان داده وکنایه از صلح و آشتی بزرگ و برادری در جهان است. در جایی دیگر نیز تشریح شد که در هند باستان نیز این نشان،کنایه از مهر و آشتی بوده است. در نماد میتراییِ صلیب که در فوق اشاره شد، نشان صلیب به روی گل نیلوفر نشان داده شده که رشته مرواریدی آن را محاط کرده است و در مراحل سلوک و آیین‌های آشناییِ میترایی، نقش صلیب در مرحله‌ای خاص به روی ساعد یا بازو یا همچون مُهرِ مِهر، بر پیشانیِ دین پذیز نقش می‌شد.

مهر سوشیانت

در روایت‌های مهری آمده است که مهر در غاری زاییده شده و ازاین رو غار در آیین‌های میترایی و در ساختمان‌های پرستش گاهی و زیارتی مهری نقش برجسته‌ای دارد. هنگام زایش مهر، شبانان درکنار او هستند که درباره‌ی زایش عیسا(ع) نیز بازگو می‌شود (انجیل لوقا ۸/۲).

پیروان آیین مهر چون باور داشتند که مادر میترا (**آناهیتا**، ایزد بانو اَردْ و یسورَ اَناهیتا

ـایزد بانویِ آب‌های پاک و نیالوده، اَناهیت: پاک، نیالوده، باکره، مادر مهر) در آب از نطفه‌ی زرتشت بارور شده، زایش او را میان غنچه‌ی نیلوفر (لوتوس) که مانند میوه‌ی کاج است در صحنه‌های زایش نمایش داده‌اند (تصویر ۲۰ که زایش کودک را از میان غنچه‌ی نیلوفر نشان می‌دهد و تصویر ۱۹ که در آن هنوز یک پای او در میان این گُل است و تصویر ۲۹ که تندیسک مهرروی غنچه‌ی نیلوفر ایستاده است.) در صحنه‌ی دیگری از زایش مهر (پیکره‌ی ۱٦) مهر از میان صدف بیرون می‌آید؛ گرداگرد او نشانه‌های دوازده برج و زیر صدف موج آب نموده شده است. باز در صحنه‌ی دیگری (پیکره‌ی ۲٤) مهر کودک هنگام زایش در دست راست دشنه‌ای دارد و در دست چپ کره‌ی جهان را روی دست بلند کرده که نشانه‌ی فرمانروایی او بر جهان است.

شمایل‌های مهر در دوران کودکی، روی دامان مادرش که به او شیر می‌دهد (تصاویر ۸ و ۲٦ و ۲۷) در میان مهردینان بسیار رواج داشته و مورد توجه بود. کودکی مهر در کنار مادرش که سوار بر دلفین است نیز شایان توجه است.[۴۳]

در چندین مقاله، به‌ویژه در مقاله‌ی کَسَ اُیَ Kasaoya که نام دریاچه‌ی هامون سیستان است و مقاله‌ی اَسْتْوَتْ اِرِتَ Astvat ereta در این باره شرحی هست.[۴۴] اما در این‌جا اشاره به یک موضوع درخور اهمیت می‌شود. در رساله‌ی سد در بندهش آمده است که نطفه‌ی **زرتشت** در آب دریاچه‌ی کانفسه (= کیانسیه Kyansih، کَسَ اُیَ Kasaoya، زره، هامون) قرار دارد. مقدّر است که از این نطفه به فاصله‌ی هر هزاره‌یی، یکی از سه موعود مزدایی به‌وسیله‌ی دوشیزه‌ی بهدینی که در آن آب شست و شو (غسل) می‌کند بار بردارد و موعود از آن باکره متولد گردد. نزدیک دریاچه کوهی است و در آن کوه مقامی است که کنار چشمه‌یی عده‌یی از مردان خدا زندگی می‌کنند. طی هر سالی دو نوبت، این مردان خدا، از آن کوه که موسوم است به **کوه خدا**، دوشیزگان را می‌فرستند تا در آب دریاچه غسل کنند و آن دو نوبت، نوروز و مهرگان است. آنگاه پس از تفصیلاتی،

۴۳– جستار، درباره‌ی مهر و ناهید ص ۹۶–۹۵ شماره‌ی تصاویر ارجاع است به همان کتاب که در کتاب حاضر نیز اغلب تصاویر بدون شماره، اما با شرح آمده است.

۴۴– فرهنگ نام‌های اوستا، ذیل نام‌های یاد شده نگاه کنید و اشاره در متن، منظور مقالات و مدخل‌های همین کتاب است.

سه موعود به فاصله‌ی هر هزارسالی، از سه دوشیزه متولد می‌شوند. در پژوهش‌هایِ صفحاتِ پیشین، رواِیات غربی چنین متنِ اصیل و ایرانی با شرح گذشت.

اینک با آگاهی‌ها و مراسم میترایی، روایت فوق را موردتوجه قرار دهیم. میترا از دوشیزه‌ی باکره‌یی متولد می‌شود. بی‌گمان اینان عده‌یی از مهردینان می‌باشند که نزدیک مهرابه‌شان درکوه که غاری است زندگی می‌کنند. هر سال دو بار دوشیزگان خود را برای غسل و شست و شو به دریاچه می‌فرستند به این امید که توفیق نصیب‌شان شود و دخترشان به شرف مادری یکی از سه موعود مشرّف گردد. این دو بار نوروز است و مهرگان و قبلاً به تفصیل شرح شد که نوروز و مهرگان دو عید و جشن طبیعی هستند مربوط به میترا.* در نوروز رستاخیز می‌کند و آغاز زمستان می‌میرد، صعود می‌کند، به آسمان بالا می‌رود تا دگرباره در آغاز بهار (=نوروز) پایین آید، ـو در این روز است که دوشیزگان در آب دریاچه شست و شو می‌کنند. از سویی دیگر مزدائیان منتظر سه موعود بودند[۴۵] و میترا نیز خود تنها نیست، بلکه میترائیسم تثلیثی است. همواره در دو طرف میترا، دو مشعل‌دار نمایانند: یکی **کوتس** Kotes و دیگری **کوتوپاتس** Kotopates. کوتس مشعل افراشته در دست دارد وکنایه از طلوع آفتاب است. کوتوپاتس مشعلداری است که مشعلش را به طرف زمین سرازیر گرفته وکنایه از غروب آفتاب است و میتراکه خود در میان ایستاده، کنایه از نیمروز و خورشید مظهر است.

البته گذشته از این مقایسه، که سه موعود (= **هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس**) که با تثلیث میترایی مقایسه می‌شوند، بایستی اشاره شود که دو یاور میتراکه در سوی چپ و راست وی می‌باشند، دو ایزد ایرانی و مزدایی هستند که در خود **مهریشت** نیز از آنان یاد شده و در بندهای بعدی، ضمن مبحث تثلیث میترایی، درباره‌شان شرحی نقل شده است.

مسیحیان روی بدنه‌ی تابوت‌هاشان، صحنه‌ی جاری شدن آب از چشمه، به وسیله‌ی **موسا** را حک می‌کردند و روشن است که به‌کجا توجه داشته‌اند. در سِفرِ خروج داستانی آمده که یهودیان پس از خروج از مصر، دچار بی‌آبی شدند. با موسا معارضه کردند. موسا به خداوند متوسل شد که این قوم مرا سنگسار خواهند کرد، چاره‌ای ساز کن.

* میترا (=بهار).

۴۵- سد در نثر و سد در بندهش. به اهتمام Dhabhar در ۳۵از بندهش ص ۱۰۲ به‌بعد.

خداگفت عصایت را به صخره‌ی **هوریب** Horib بزن تا آب روان شود و موسا چنین کرد.[۴۶] بعد هنگامی که برای قدیسان مذهبی، روایاتی در معجزه بیان کردند، بیرون آوردن آب از زمین یا سنگ، از معجزات متداول گشت.

شست و شویی کن وآنگه به خُرابات خرام. مراسم غسل و شست‌وشو میان‌اقوام‌مختلف،نکات‌تطبیقی در آیین میترایی

غسل تعمید، ظرف آب متبرک در کلیسا، سنگابه‌ها و حوضچه‌هایی که در مدخل تکیه‌ها و اماکن مقدسه برپا می‌کنند، همه از یادگارهای آیین میتراست. افروختن شمع در کلیساها و اماکن مقدسه نیز یکی از یادگارهای آیین میتراست. در همه‌ی قسمت‌های بعدی خواهیم دید که آیینی جهانگیر چگونه از آیین میترا متولد شد و روحانیان آن چگونه مهر یا مسیحا را پیغامبر آن معرفی کردند و برای پیشبرد مقاصد خود، چگونه سدی هشتاد یا نود از آیین میترا را به نام آن آیین مخلّد کردند.

در مهرابه‌ها، یا چاه آب وجود داشت یا چشمه‌ی آب، و بدان وسیله گروه مؤمنان شست و شو و غسل داده می‌شدند. در متن مهریشت نیز با صراحت آمده است که کسانی که می‌خواهند در مراسم ستایش مهر شرکت کنند، بایستی در دو نوبت، نوبت اول مدت سه شب و سه روز و نوبت دوم دو شب و دو روز چندین بار خود را شست و شو دهند. در نقش‌هایی که یافت شده، مرشد مهری، یا مغان میترا در حال تعمید مؤمنان ملاحظه می‌شوند. در مدخل مهرابه، حوضچه‌یی قرار داشت. اما به‌نظر نمی‌رسد که از این حوضچه‌های کوچک برای غسل دادن تازه واردان استفاده می‌شده است. مراسم غسل درحالی که مغان در آن نظارت مستقیم داشتند در اتاق‌های وابسته به تالار بزرگ انجام می‌شد.

دور نیست که اشاره به مراسمی همانند، اما در شکل و انگیزه‌ای دیگر میان زرتشتیان و مغان زرتشتی بشود. مراسمی بسیار پیچیده و گسترده میان مغان زرتشتی، جهت پیروان در غسل و شست و شو انجام می‌شد. اما این مراسم در میان موبدان و مؤمنان

۴۶- تورات، سفر خروج ۷/۷۱ ـ ۳.

پیرو، جهت دیوزدایی و بیرون راندن دیو یا دیوان و شیاطین و جن و تطهیر دیوزدگان برگزار می‌شد و گاه تا نه شبانه روز و بیشتر به طول می‌کشید و مراسم غسل و شست و شو با گومیز (شاش گاو) خاک و آب در مراحل مختلف برگزار می‌شد تا تطهیر و پاکی حاصل شود.

در وندیداد (قانون ضد دیو) که بخشی از کتاب اوستاست، در فرگرد هشتم، بند ۳۵ به‌بعد، شرح غسل مسّ میت آمده است که آداب و احکام بسیار گسترده‌ای داشته و طول زمانیِ بسیاری دارد تا کسی که مرده را لمس کرده (مرده‌ی سگ یا انسان) و دیو لاشه یا **دیونَسو** Nasu بدین وسیله در بدنش حلول کرده، به‌موجب چنین مراسمی شست و شو کرده و دیونَسو از بدنش خارج شود. در فرگرد نهم از کتاب یاد شده بسیار مشروح؛ احکام، شعایر و مراسم چنین شست و شوهایی نقل شده است که **بَرِشنوم** Bareshnum یا **نُشوه** Noshveh نام دارد (نک: ترجمه و شرح وندیداد، فرگردهای ۸ و ۹ از نگارنده).

باری، منظور اجرا و سابقه‌ی چنین مراسمی است که میان مغان زرتشتی و پیروانشان با تعبّد و سنت‌گرایی و بیانی از دیوزدایی همراه بود؛ اما میان مغان مهردین و پیروانشان گرانبار از بیانی تمثیلی و زیبا و شاعرانه و سمبولیک است.

علت اصلی اهمیت فوق‌العاده‌یی که برای شست و شو در روم قایل می‌شدند، همین اعتقاد به آیین میترا بود. در روم گرمابه‌های بسیار بزرگ و باشکوهی وجود داشت. در زمان **کاراکالا** امپراتور روم، که خود از پیروان پرشور **میترا** بود، گرمابه‌های فراوانی ساخته شد که در بزرگی و شکوه شهره‌اند. دسته‌های انبوه جنگاوران رومی، برای ورود به مهرابه‌ها، و عبادت میترا، نخست به این گرمابه‌ها داخل شده و مراسم و آداب غسل و شست و شو را به‌جا می‌آوردند.

ماهی یکی از نشان‌های مسیحی بود که در قرون اولیه، برای شناسایی هم، چون رمزی از آن استفاده می‌کردند. این نیز چون غسل تعمید، نشان و رسمی بوده از آیین میترا. در یکی از مهرابه‌های اروپا، برابر پای میترا، یک ماهی نقش شده است. آیا این ماهی با اصل اوستایی قابل تطبیق است؟ آیا می‌توان با **ماهی کَرَ** Kara[۴۷] آن را مقایسه

۴۷- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ذیل همین عنوان.

کرد. آنچه که مهم است بسیاری از رموز و اسرار آیین میترا، برخلاف آنچه که مشهور شده، اصل و بنیان ایرانی خود را حفظ کرده است. ماهی نیز بایستی چنان باشد. هنگامی این گمان تقویت و بلکه بدل به یقین می‌شود که، نقوشی بر روی کاسه‌ی کشف شده از تپه‌ی حسنلو را درنظر آوریم. در قسمتی از نقوش تحتانی کاسه، نقش یک ماهی دیده می‌شود. در قسمت‌های فوقانی، ارابه‌هایی به‌نظر می‌رسند که گردونه رانانی آنها را هدایت می‌کنند. این گردونه‌ها و نقش سلاح‌ها و کسانی که گردونه را می‌رانند و بسیاری دیگر از تصاویر، با آنچه که درباره‌ی مهر از روی مهریشت می‌دانیم قابل انطباق است.

آنچه که امروزه به نام غسل تعمید میان مسیحیان مرسوم است، چون بسیاری از مراسم و آداب دیگر که از آریاها به‌وسیله‌ی یهودیان اقتباس شد، در زمان اقتباس (این رسم) میان اقوام آریایی بسیار کهنه و سالدار بود. در هند، تبت، میان رومی‌ها، یونانی‌ها، مصری‌ها و به‌ویژه ایرانیان غسل تعمید از ایام کهن رایج بود. حتا میان سرخ‌پوستان امریکایی و سیاه‌پوستان افریقایی نیز این مراسم جاری بود.

پیش از ادامه‌ی مبحث غسل تعمید، به مناسبت، شرح کوتاهی درباره‌ی مقایسه و نفوذ آیین‌های ایرانی بر دین یهودی و مسیحی نقل می‌شود، آنگاه شرح تعمید دنبال خواهد شد. در دین یهود نیز چون مسیحیت، بسیاری از باورهای ایرانی نفوذ کرده بود، چون باور به موعود و اعتقاد به ظهور یک شاه نجات‌بخش در آخر زمان. بسیاری از پژوهش‌گران از سده‌ی هجدهم به بعد درباره‌ی نفوذ آیین‌های مزدایی و باورهایی که مذاهب مزدایی چون: آیین‌های زروانی، مانوی، میترایی و زرتشتی بر دین‌های یهودی و مسیحی برجای نهاده بودند، تحقیق‌های مستندی انجام داده‌اند.[۴۸]

۴۸- درباره‌ی نفوذهایی بر مسیحیت، نگاه کنید:

Autran. ch. *Mithra, Zoroaster et la préhistoire Aryenne du christianism,* 1935.

La préhistoire du christianism, 2vol, 1941-1944.

Otto-Rudolf: *Reich Gottes und Menschensohn,*

و **دوشن گیمن** در کتاب زرتشت و جهان غرب:

Duchesne. Guillemin: *The western Respones to zoroaster, pp. 86-90.*

تاریخ ادیان، جلد اول. بخش پژوهش‌های مسیحی.

Win Wood Reed: Martyrdom of Man, pp. 167-198.

آیین هزاره‌ها *Soteriology* ـ یک ریشه‌ی قدیم و کهن آریایی دارد که در شکل آیین زروانی ـ مزدایی تعیّن ویژه‌یی پیدا کرده و مربوط است به ظهور سوشیانس‌ها در سر هر هزاره از هزاره‌های پایانی جهان. میان یهودیان، پس از تبعید، انتظار ظهور یک موعود یا شاه نجات‌بخش یا مسیح، از خاندان **داوود** که صیانت و اعاده‌ی قدرت یهودیان را باز گرداند، تبدیل به اندیشه‌ای دینی شد. به این شیوه که این باور دیگر در محدوده‌ی ظهور موعود و نجات‌بخش برای به قدرت رسیدن یهودیان و تسلط آنان بر جهان نبود، بلکه با ظهور آن نجات‌بخش، عمر جهان به پایان می‌رسید و دنیایی نو با عدل و داد و بدون هیچ شرّ و زیان و بدی، با سرمدی و جاودانی آغاز می‌شد. صورت تحول یافته‌ی این اندیشه، درست و دقیق با باورهای ایرانی انطباق داشت که پس از رهایی آنان از اسارت بابلیان توسط ایرانی‌ها و حشر و نشر با مزدایی‌ها صورت پذیرفت. به این معنا که مسیح موعود یهود و سوشیانس ایرانی همانندی بسیاری پیدا کرد. از جمله‌ی این نفوذها در آیین‌های یهودی ـ مسیحی، مسأله‌ی خدا و شیطان، و **اهورامزدا** و **اهریمن** بود. نیز باید باور به بقای روح و مسأله‌ی رستاخیز و اعتقاد به بهشت و دوزخ را یاد کرد. هم‌چنین موضوع اعتقاد به ملایک مقرب (امشاسپندان)، نیز زیانکاران یا شیاطین در تورات و انجیل، نفوذهای ایرانی ـ باتوجه دقیق زمان‌های پیش از برخورد یهودیان با ایرانیان و پس از آن قابل دریافت است و همچنین دربارهٔ **پل چینْوَت** یا صراط (سْرَتَ Srata) و بسیاری دیگر.

اما نفوذهای آیین میترایی در مسیحیت فراوان است. باتوجه به تقارن و حرکت موازی دین مسیحی و آیین میترایی در گستره‌ی امپراتوری روم تا سده‌ی چهارم میلادی، که **کنستانتین** در روم شرقی، دین مسیحی را پذیرفت و دین رسمی امپراتوری به‌تدریج تا پایان همان سده از آیین میترایی به دین مسیحی تغییر یافت بسیاری از موارد مشترک را می‌توان توجیه کرد:

۱ ـ شکل ساخت و بنای مهرابه‌ها و کلیساها و همانندی شگفت آنها از مهراب و تالار اجتماعات و...

۲ ـ شمایل سازی، شمایل و تندیسه‌های مسیح و مریم مقدس و همانندی با شکل **میترایی، میترا و آناهیتای** باکره یا مادر و پسر و قرار دادن آن در شاه‌نشین و بنای مهراب و نقش آتش و دود کردن مواد خوشبوی.

۳ـ هنگامی که **میترا** متولد می‌شود، برابر با روایات و نگارینه‌ها و تندیسه‌ها و نقش برجسته‌ها، مورد پرستش شبانان قرار می‌گیرد ـ و شکل روایات تولد عیسای مسیح که پس از تولد، مورد ستایش شبانان قرار گرفت.

٤ـ در روایات میترایی، اولین شب زمستان و نخستین روز انقلاب شتوی، روز رستاخیز و تولد خورشید است که جشن گرفته می‌شد (← گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ذیل مبحث «یلدا») مسیحیان نیز از سده‌ی چهارم میلادی این تاریخ را با اندکی تغییر که در گاه‌شمار ایرانی مربوط است به احتساب پنجه و کبیسه، همین تاریخ را تولد مسیح اعلام کردند.

۵ـ در روزهای تاریخی، جشن‌ها و فصل‌ها نیز چنین تأثیرپذیری‌هایی قابل شناخت است. از جمله روز یکشنبه که روز آفتاب یا میتراست و در تقویم میترایی روز متبرک بوده، از سوی مسیحیان روز عبادت و آسایش مقرر شد و هنوز نیز این روز Sunday نامیده می‌شود.

٦ـ در آیین میترایی شست و شو یا غسلِ تشرّف و پذیرگی در جمع دینی یکی از ارکان مهم بود که مسیحیان نیز با عنوان غسل تعمید آن را پذیرفتند (که پژوهشی درباره‌ی پیشینه‌های آن در پی آمده است).

۷ـ سنگابه‌های میترایی یا حمام‌ها و اطاق‌هایی برای شست و شو، پیش از ورود به مهرابه، در مدخل پرستش‌گاه‌های میترایی، یکی از رئوس ایجاد بنا و بسیار موردتوجه بود که در مدخل کلیساها نیز قرار دادن آن موردتوجه و اقتباس قرار گرفت.

۸ـ نواختن زنگ ـ ناقوس در آیین‌های مزدایی، به‌ویژه هنگام بامدادان و **یسناخوانی** و اجرای مراسم دینی برای آگاه کردن مؤمنان مرسوم بود که در مراسم و آداب میترایی نیز رعایت می‌شد و مسیحیان ناقوس کلیسا را برای خود برگزیدند.

۹ـ همسرایی یا تلاوت دسته‌جمعی همراه با ترنم موسیقی از مراسم عبادی میترایی بود ـ که در کلیسا اجرای آن کاملاً رعایت شده و بخشی از عبادت است.

۱۰ـ عودسوزی، افروختن آتش مقدس و شمع و اهدای نذور از مراسم آیین میترایی، از سده‌ی چهارم به‌بعد در کلیساها اجرا شد.

۱۱ـ مراسم توبه و نوعی خودآزاری، که در قدیم‌ترین عهود آیین میترایی، با غسل

و نوعی تازیانه زدن به پشت (= مهریشت) برقرار بود، در قرون میانه میان رهبانان مسیحی معمول شد.

۱۲ ـ دوازده صورت بروج فلکی که از یاران و حواریون میترا بودند، به‌موجب روایات انجیلی، به‌صورت حواریون دوازده گانه‌ی عیسای مسیح درآمدند.

۱۳ ـ میترا خداوند و میانجی میان خدای عالی‌جناب و بشر بود، که هم‌چنین به‌صورت داور کردار مردم در جهان پسین عمل می‌کرد. در دین مسیحی، این وظیفه، ویژه‌ی مسیح اعلام گشت.

۱۴ ـ میترا خداوند ناظر و موکل بر عهد و پیمان بود. پس از او، این وظیفه به‌صورتی تمثیلی در کتاب او انجیل که عهد جدید معرفی شد تبلور یافت.

۱۵ ـ نشانه‌ی رازآمیز چلیپا یا صلیب که علامت مشخصه‌ی میترایی و نقش نمادین دایره و چرخ خورشید بود و در مراحل بالای سلوک در آیین‌های تشرّف به پیشانی یا بازوان سربازان میترا نقش می‌شد، در دین مسیحی به‌عنوان علامت شاخص و مقدس دین شناخته شد.

۱٦ ـ پیروان آیین مهر، برای اجتماعات خود، انجمن‌های سرّی تشکیل می‌دادند. این انجمن‌ها را در پرستش‌گاه‌های محدود ـ یعنی مغاک و غارها برپا می‌نمودند و بعدها نیز چنین پرستشگاه‌ها و مهرابه‌ها را در زیرزمین و به‌صورت غار می‌ساختند. مسیحیان نیز در آغاز تا اوایل سده‌ی چهارم میلادی به‌صورت گروه‌های مخفی و سرّی در غارها گرد آمده و اعمال و مراسم خود را انجام می‌دادند.

۱۷ ـ در مراسم تشرّف و مراحل سلوک، بالاترین مقام میترایی، پدر پدران (← راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتس کومن) به‌شمار می‌رفت که این عنوان در مراتب روحانی مسیحی نیز به‌عین وارد شد که مراتب و مناصب مادون نیز در هر دو دین و آیین همانندی دارد.

۱۸ ـ مراسم **عشاء ربانی** یا شام آخر در آیین میترایی ـ از نکات برجسته و نمادین بود. هنگامی که میترا به‌پایان وظایف خود در جهان اَستومند رسید، بگماز یا مجلس ضیافت و سوری مقدس دایر کرده و با یاران خود به‌صرف آخرین سور پرداخته و پس از آن به آسمان صعود کرد تا به **اورمزد** بپیوندد. عیسای مسیح نیز چون دریافت آخرین شب

زندگی را می‌گذراند، با حواریون خود به‌صرف شام آخر پرداخت و پس از مصلوب شدن، به آسمان نزد خداوند عروج کرد.

۱۹ـ در آیین میترایی، یکی از مراسم، صرف نان مقدس یا سورهای ویژه‌ای (مْیَزْد ـ دْرَاُنَـه / دْرون myazd, draona-drun و نوشابه‌ی هَئومه haoma (یا: زَوْرْ / زَاُثْـرَ Zavr-zaothra) بود، که این رسم در کلیساها به‌صورت خوردن و نوشیدن نان و شراب در روزها و مراسم ویژه برگزار می‌شد و می‌شود.

شست و شو و غسل تعمید، یکی از باورها و مراسم مشترک میان دین‌ها و مذهب‌ها و آیین‌های کهن و جدید است. این نوعی مراسم نمادین و رازآمیز میان پیروان مذاهب سرّی بود. حتا میان اقوام ابتدایی نیز به اشکال گوناگون مشاهده شده است. تعمید با آب، روغن، آتش و یا چیزهایی دیگر ـ یا در سنین کودکی انجام می‌پذیرفت یا در نوجوانی و در مراسمی خاص در بزرگسالی. مبنا و بنیاد همه‌ی آن مراسم میان مردم مختلف، شکلی از تشرّف و ورود به انجمن یا مجمعی بود ـ یا تولدی دوباره با نظامی تازه و اهلیت یافتن و محرم شدن در یک جمع.

در هند و تبت، هنگام تعمید کودکان شمع می‌افروختند و کاهنان مراسم ویژه‌ای به‌جای آورده و ادعیه‌ای تلاوت کرده و پس از آن کودک را سه بار در آب غسل داده و آن‌گاه مراسم نام‌گزاری را انجام می‌دادند ـ به این مفهوم که فردی مشخص و تازه در جمع دینی‌شان تولد یافته است. چنین سنت کهن و مراسمی، میان ایرانی‌ها، مصری‌ها، یونانی‌ها و رومی‌ها و... نیز رایج بود.

هنگام اجرای مراسم غسل تعمید، کاهنان ادعیه‌ای را همسرایی می‌کردند و خورشید را به‌عنوان شاهد و ناظر فراخوانی می‌نمودند. در مراسمی که برای نوجوانان و بزرگسالان انجام می‌شد، فرد خواهانِ اجرای مراسم را طی آدابی به سوگند یادکردن راهنمایی می‌کردند که به‌طور کامل فرمانبُردار و حافظ اسرار گروه و آیین باشد و در اجرا و نگاهداشت قوانین موضوعه تخلّف نکند. ضمن اجرای مراسم و سوگند، درحالی که با آب او را غسل می‌دادند، شادباش می‌گفتند و این مراسم زایش نوین یا تولدی دیگر نامیده می‌شد. آن‌گاه لباسی ویژه به وی پوشانیده و تاجی از برگ و گل و گیاه سرش می‌نهادند و بر چهره‌اش نشان چلیپا یا صلیبی نقش می‌کردند و کلمه‌ی سرّ یا راز را به او می‌آموختند که

کلمه‌ی آدم بود.

در این جا اشاره‌ای درباره‌ی **چلیپا**، یا **صلیب شکسته** شایان توجه است. میان بسیاری از اقوام باستانی، به‌ویژه هند و ایرانیان نشان چلیپا یا صلیب به‌صورت نقوش مقدس، باقی‌مانده است. در ایران از قدیم‌ترین عهود، این نقش به روی ظروف و سفالینه‌ها و حجاریها آشکار است. نشان رازآمیز و نماد آیین میترایی بود. میان هندوها، علامت نیک‌بختی و نماد تندرستی و بهروزی است که به هر سو می‌توان آن را چرخاند و در این گردش جهت نشان دادن و شکل آن یکسان است. میان هندوها با خورشید و خداوند **گانشه** Gânša مربوط بوده و این نشان را در جاده‌ها و تقاطع راهها نصب می‌کردند و شکل آن درست به سانِ صلیب شکسته‌ی نازیهاست. گانشه خداوند پیروزی و سعادت و نیک‌بختی و خورشید خداوند رویش و پویش و روزی بود. رسم این نشان به‌صورت مُهرِ میترایی، بیان این نکته بود که برای سالکِ پذیرفته شده، طلب سعادت و نیک‌فرجامی می‌شد.

در مراسم تعمید، هرگاه میان هندوها ـ جهت کودکان اجرا شود، برهمنی که **کورو** Kuru نام دارد، نخست کودک را به‌گِل آلوده و پس از آن سه بار در آب شست و شو داده و از خداوند درخواست می‌کند: ای خداوند، این کودک گناهکار است و آلوده و ناپاک. همان‌گونه که از آلودگی به‌گِل ـ تنش پاک و تمیز می‌شود، روان او را از گناهان پاک و مصفا نما. این‌گونه کاهنان در کنار رود و چشمه‌ها مأوا داشته و کاردان شرایع و آداب تعمید هستند که آنان را پسران خورشید می‌نامیدند.

در اخبار مورخان یونانی ـ رومی خبری درباره‌ی تعمید از زرتشتیان هست که البته شکل درست آن راجع است به پیروان آیین میترایی. به این معنی که پس از تولد کودک، چون چند روزی می‌گذشت، کودک را برای مراسم تعمید و نام‌گزاری و زایش جدید، به پرستشگاه خورشید یا مهرابه می‌بردند. در مهرابه ـ برابر آتش و آدریان که نماد خورشید بود، کاهن معبد کودک را در حوضچه‌ای غسل می‌داد و طی مراسمی برایش نامی برمی‌گزیدند.

تعمید در مفهوم مراسم گذشتگان عبارت از فروبردن تعمید شوند، در آب بود ـ که چون به در می‌آمد، معتقد بودند تولدی تازه برای اوست، زایشی که در جمع برادران

دینی ـ با نامی معرفی شده و به‌طور رسمی پذیرفته می‌شد. میان مصری‌ها نیز این رسم رایج بود. کودکان را در معبد توسط کاهنان غسل داده و به نامی او را صدا می‌کردند و در گوشش کلمات مقدسه را زمزمه می‌کردند و شکل چلیپا را بر پیشانیش نقش می‌کردند. در ایران نیز هنوز چنین رسمی رایج است، با این تفاوت که اغلب شست و شو و مراسم و تلاوت و زمزمه‌ی ادعیه در گوش کودک (= اذان و اقامه) و پس از آن صداکردن به نامی که برایش انتخاب شده انجام می‌گردد.

در افریقا، چه میان جوامع شهرنشین، و بیشتر به‌صورت اصیل ـ میان اقوام ابتدایی چنین عقاید و مراسمی را مردم‌شناسان گزارش کرده‌اند. در روم مراسم غسل تعمید و نام‌گذاری از سده‌های پیش از میلاد مرسوم بود. دختران در روز هشتم از تولد و پسران در روز نهم غسل تعمید می‌یافتند. خانواده جشنی برگزار می‌کرد و تولد حقیقی را به پدر و مادر تبریک گفته و نام کودک را طی مراسمی صدا می‌کردند. کاهن معبد از پدر طفل برگه‌ای دریافت می‌کرد که طی آن اذعان می‌شد طفل تعمید یافته و نام و نشان کاهن یاد می‌شد و از آن هنگام بود که پدر و مادری به‌طور رسمی می‌توانستند آن کودک را جزو خانواده به‌طور رسمی بشناسند. میان مردم سوئد و نروژ نیز از دیرزمان چنین رسمی معمول بود. مردم ژرمن و بومیان زلاند ـ وگینه نیز این‌گونه مراسم را برگزار می‌کردند.

میان اقوام آزتک Aztek و سایر مناطق مکزیک میان بومیان نیز رسم تعمید وجود داشته است. مراسم در خانه‌ی پدر و مادر کودک برگزار می‌شد. مدتی کمتر از یک تا دو هفته پس از تولد، جشنی برپا شده و هنگام مراسم بچه را رو به آفتاب نگاه داشته و عالی‌جناب شَمَن قبیله، طی مراسم و زمزمه‌ی اوراد، برای بنیانگذار و پدر اسطوره‌ای قوم موسوم به **کوئتزال کوتل** Kuetzal-Kutel هدایا و ادعیه‌ای تقدیم نموده و به نام خورشید و او، طفل را برای زایش رسمی، با آب غسل می‌دادند. برای خدای آب نیز مراسم عبادت برگزار می‌شد و کاهن با سر انگشتان با آب مقدس کودک را مسح کرده و از پیشگاه خدایان درخواست می‌کرد تا آن طفل را به‌طور رسمی از اعضای قبیله بشناسد. درضمن با ادعیه‌ای، کودک را با درخواست از خدایان و دعا، از هر نوع بیماری و بلا به دور می‌کردند. میان برخی دیگر از قبایل، کاهن ضمن اجرای مراسم، لب‌های کودک را با روغنی مقدس تدهین و سینه‌اش را با آب شست و شو می‌کرد و از خدایان درخواست

می‌کرد تاگناهانی راکه آن کودک از پیش از آفرینش جهان تا آن هنگام مرتکب شده بود ببخشایند و به‌سان نوزادی او را بی‌گناه و پاک بپذیرند. البته چنان‌که اشاره شد، چنین مراسمی،گاه‌دوبارانجام‌می‌شد. یک‌باردراوان تولدوباردیگردر آغـازبلوغ یاجهت عضویت در انجمن‌ها و آیین‌های سرّی ـکه تعبیر می‌شد فرد دوباره در آن مجمع متولد شده است.

به موجب انجیل، **عیسا** توسط یحیای تعمیددهنده تعمید یافت: «و واقع شد در آن ایام که عیسا از ناصره‌ی جلیل آمد در اردن. از **یحیا** تعمید یافت. و چون از آب برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را دید که مانند کبوتری بر وی نازل شد».

انجیل متی، باب سوم، آیه ۱۱ | انجیل مرقس، باب ۱۶، آیه ۱۶

به موجب انجیل متی، یحیا می‌گوید: «من شما را به آب توبه‌ی تعمید می‌دهم، لیکن او که بعد از من می‌آید، از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد[۴۹]».

دربارهٔ مغان سه گانه و سفر آنان به راهنمایی ستارهٔ درخشان به اورشلیم، افسانه‌های بسیاری وجود دارد که همه مربوط است به‌روایت موعود یا سوشیانت ایرانی و ظهور او با علایم ویژه که شروحی گذشت. گاه این مغان با نام‌های **بالتازار** Bâltâzâr شاه عربستان Melchoir شاه پارس و **گاسپار** Gâspâr شاه هند یاد شده‌اند. مآخذ ایرانی چون: سددر، روایات هرمزدیار، زند وهومن یَسن، ماه فروردین روز خرداد اشاراتی روشن در این مورد به‌دست داده‌اند. برای پیشینهٔ چنین روایاتی، علاوه‌بر آنچه که یاد شد، نگاه کنید به:

E. Kuhn: *Eine Zoroastrische Propezriung in Christlichen Gwande,* Festgruss Für Röth, S.217

FF. Monneref de Villard : *Le Leggendi Orientali Sui magi evangelici,* Rom 1952, G. Widengren, *Iranisch - Semetische Kulturbegengnung in parthischer Zeit,* Köln - Opalden 1960, S. 62-87.

۴۹- برای آگاهی از این مراسم میان ملل و اقوام گوناگون، نگاه کنید به کتاب‌های زیر:

Amberly : *Analysis of Religious belief.* P. 16. Higgins : *The celtic Druids. II.* P. 69.

Bunsen : *The Angel Messiah.* P. 42.

Lillie : *Budha and Early Budhism.* PP. 55, 134.

Prescott : *History of the Conquest of Mexico.* P. 302.

Doane : *Bible Myths and their parllels in otker Religions.* P. 320.

جهت آگاهی‌های بیشتر نگاه کنید به دوره‌ی دوم تاریخ تحلیلی ادیان در جهان مجلدات ۶ - ۴ که راجع به اقوام ابتدایی جهان است.

تثلیث و نمادهای میترایی

مبنای تثلیث در آیین میترا و یزدان‌شناسی مهری، موازنه‌ای میان ایزدان همراه میترا در نقوش اروپایی و متون اوستایی، یگانگی و تفاوت میان میترا و خورشید

تثلیث میترایی عبارت است از **میترا و کوتس** Kotes **و کوتوپاتس** Kotopates. کوتس و کوتوپاتس ـ یا **کوت و کوتوپات** نقش دو جوانی است که هنگام تولد میترا از صخره حضور دارند. این دو را دو شبان می‌دانند، چون در برخی نقوش مجسم به هیأت شبانان می‌باشند. در اغلب نقش‌هایی از میترا که یافت شده، این دو حاضرند. یکی در سوی چپ میترا و دیگری در سوی راست. هر یکی مشعلی در دست دارند. مشعل کوت، رو به سوی آسمان افراشته است و کنایه از طلوع آفتاب می‌باشد. مشعل کوتوپات به سوی زمین سرازیر است و کنایه از غروب آفتاب است. میترا خود در میان، خورشید است به هنگامی که میان آسمان می‌درخشد.

در مبحث خورشید نیایش یا مهر نیایش متذکر این اشاره شدیم که مهر نیایش را در سه هنگام از روز می‌خواندند. در هاوَنگاه Hâvangâh یا بامداد، هنگام طلوع خورشید، هنگامی که میترا طلوع می‌کند (=کوت)، در رپیتن‌گاه Rapitangâh (= Rapithwin) یعنی نیمروز، زمانی که خورشید در اوج آسمان می‌درخشد (=میترا)، و در اوزیرنگاه Uzirengâh یعنی غروب، هنگامی که خورشید افول می‌کند (=کوتوپات).

دنیس آرئوپاژی Denis Areopagie در سده‌ی چهارم میلادی می‌گوید که میترا و دو خدای حامی که مشعل در دست دارند، خدایان سه گانه‌ی مهری‌دینان می‌باشند. در مطالب گذشته، ضمن شرح افسانه‌هایی درباره‌ی تولد میترا، ملاحظه شد که به‌موجب برخی از

نقوش، میترا از کاج زاده می‌شود. تفسیر این وجه کنایت آمیز گذشت. درخت کاج یا سرو درختی است که ویژه‌ی خورشید می‌باشد، درختی که همیشه سبز و باطراوت است. در نقشی دیگر، از درخت سروی، سه شاخه روییده است. سر هر شاخه‌یی از میان کاجی، سری نمودار است که میترا و دو جلوه‌ی یاد شدهٔ وی را نمایانگر است.

بی‌گمان باید به وجوهی دیگر در تفسیر و توجیه این دو نقش توجه کرد. در متون اوستایی و منابع پهلوی، میترا ایزدی است که با حادثه‌ی رستاخیز و مسأله‌ی سنجش اعمال در روز واپسین و داوری در کار ارواح دخالت دارد. حتا در خود مهریشت چنانکه گذشت وی داور ارواح و مردگان است. در بهمن یشت و اردا‌ویراف‌نامه و جاهایی دیگر نیز این وظیفه‌اش کراراً بیان شده است. اینک پیش از نتیجه‌گیری، بر اصلی دیگر در اوستا توجه کنیم. در خود مهریشت همواره عده‌یی از ایزدان گرداگرد وی می‌باشند. در سوی راستش ایزد **سروش** (سْرَ اُوشَه) روان است و در سوی چپش ایزد **رشنو**[50] Rašnu. در مقابلش **وِرِثْرَغْنَه** Verethraghna، یا ایزد بهرام، ایزد جنگ و پیروزی، به‌صورت گرازی دژم و خشمگین روان است (نقوش میترایی تاق بستان و جاهای دیگر).

اینک به همین سه نکته توجه کنیم. در نقشی که منظره‌یی از شکار میترا را نشان می‌دهد، در جلوش گرازی خشمگین و دژم در حال تاخت است. میترا ایزد جنگ است و بهرام ایزد پیروزی که همواره در نقش گرازی به حالت حمله توجیه می‌شود. به همین جهت در نقاشی‌های اروپایی، همین اشاره‌ی اوستایی است که منعکس شده، چون طبیعی است که این کنایه از آن است که پیروزی همیشه در مقابل جنگ که نماینده‌اش میتراست روان بوده. همین مفهوم در یشت دهم نیز به‌روشنی آمده است که ایزد بهرام به‌صورت گرازی در جلو میترا روان است.[51]

دو ایزد در جانب راست و چپ میترا روانند و به هیأت **کوت و کوتوپات** معرفی شده‌اند، همان ایزدان ایرانی هستند که تغییر شکل پیدا کرده‌اند. در بندهای ۹۹ و ۱۰۰ ـ از یشت دهم آمده است، هنگامی که مهر سوار بر گردونه‌ی خود، تازان از افق نمودار می‌شود، طرف راستش **سروش** و سوی چپش **رشن** قرار دارند. کوت و کوتوپات همین

۵۰- یشت دهم ۲۵ / ۱۰۰.

۵۱- ۷۰/۱۸.

سروش و رشن می‌باشند. البته مزید بر دلایلی چند، نقش خروس سپید نیز در نقاشی‌های میترایی، خود دلیلی است که سروش، همان ایزد یا خدایی است که در نقاشی‌های اروپایی درکنار میترا می‌باشد، چون در اوستا میان خروس سپید و ایزد سروش روابطی بسیار محکم موجود است.

آن چه گذشت درباره‌ی تثلیث میترایی: میترا ـ کوت ـ کوتوپات بود. به دیده‌ی یک پژوهش اوستایی که عناصر اصیل، اما تغییر نام و عنوان یافته‌ی ایرانی را در آیین میترایی ملاحظه کردیم. اما باید از زاویه‌های فرهنگ غربی، به‌ویژه اساطیر یونانی / رومی نیز پژوهشی ارائه شود. از دیگرسو، آیین میترا بر بنیاد تصویرخوانی و تفسیرهایی است که از نقوش فراوان و نمادین آن بازسازی شده و تشتت نظرها و آرا در آن فراوان است. به‌ویژه بر اثر نقوش بسیار، و این که در مهرابه‌های حوزه‌های جغرافیایی متفاوت و فرهنگ‌های مختلف، در نقوش هم تفاوت‌هایی هست، نقش خوانی، شمایل خوانی و تفسیر نمادی بسیار دشوار می‌شود. از سویی دیگر کثرت نقوش، پژوهشگران را به سردرگمی و نوعی توارد مطلب می‌کشاند، چنانکه نگارنده نیز از این نقیصه برکنار نیست و توارد و تکرار مطلب و یا تضاد در انعکاس تفسیر نقش در موارد گوناگون برایش بسیار پیش آمده. اما هرگاه عنصر اصلی را از نظرْدور نداشته باشیم، یعنی بنیادهای پژوهشی و اصیل ایرانی و هندی ـ آسان‌تر و مطمئن‌تر به‌نتیجه می‌رسیم.

دو ایزد مشعل‌دار موسومند به **کوتس** Coutes و **کوتوپاتس** Cautopates اولی همیشه با مشعل افراشته و دومی با مشعلِ فرودگرفته در دو طرف نقش میترا‌ی گاو اوژن و یا در مدخل مهراب، تندیسه‌هایشان جلب توجه می‌کند. این دو را مشعل‌دارانِ دَدُفوری dadophoroi یا توأمان Gemini یا دو برادر Frater نیز می‌گویند. یک شکل و با یک لباس، که وجه شاخص‌شان برای نخستین مشعل به‌سوی بالا و دومی مشعل به سوی پایین است. یعنی نماد بامداد و شامگاه؛ و چنانکه یاد شد میترا نیز در وسط، به‌احتمال نماد نیمروز است. در بعضی کتیبه‌ها از این‌دو، باتوجه به نماد بامداد و شامگاه، oriens و occidens یاد شده است.

این زوج نیز از جنبه‌ی منطقةالبروج و نمادهای آن قابل توجه هستند. در یکی از تصویرهای دیواری، کوتس سرگاوی در دست دارد و کوتوپاتس عقربی را. گاو نماد

برج ثور Taurus، و دیگری همان برج عقرب Skorpion است. این دو، بیان دخول خورشید به این دو برج می‌باشد که آغاز بهار و پاییز بوده، و همان بیان طلوع و افول خورشید توجیه می‌شود.

در بخش‌های پیشین، در شرح انجمن خدایان میترایی، از نقش عمده‌ی فرّه یا فرّ، نیز هَئُومَه یا هوم پژوهشی ارائه شد. هر نوع وجه تسمیه‌ی ایرانی برای بنیاد این دو نام، پذیرفتنی نبوده و دور از ذهن است و آوردن آن نظرها، در واقع‌گاه از کسانی چون شِدِر Schaeder و زینر Zaehner و گرشویچ Gershevitch و دیگران که از ایرانشناسان و اوستاشناسان نامی هستند، بعید بوده و به نوعی شوخی شبیه است. اما همان‌گونه که نگارنده در صفحات پیشین یادآور شد، این دو با میترا، یک تثلیث استوار در بیان نمادین هستند. کوتس، خورشید طالع بامدادی Oriens، میترا، خورشید نیمروزی یا وسط السماء، مِسیتس Mesites (و باید توجه داشت که پلوتارک از این لقب میترا، یعنی میانجی، واسطه یادکرده، و نه‌تنها در شب و روز، یا روزکامل، یا واسطه‌ی زمین و آسمان، یا میانجی ارواح و خدایان، بلکه در اموری دیگر، میترا نوعی میانجی است که در بخش‌های پایانی کتاب در این باره شرحی هست)، وکوتوپاتس خورشید غارب یا شامگاهی Occidens است.

این نظر را تصویری که از مهرابه‌ی دیه‌بورگ، چنانکه تصویرش نقل است، درختی با سه شاخه نشان داده شده که در رأس هر شاخه‌ای، سری روییده همانند میترا با کلاه شکسته‌ی فریژی. تصویر میانی، سر میترا، و دو شاخه‌ی دیگر، ازکوتس وکوتوپاتس می‌باشد. سرهایی همانند هم و نشان تثلیث میترایی. میترا، نور قاهر، نور اعظم، به‌سان تندی نور خورشید هنگام نیمروز است. هم حیات است و هم مرگ. هم مهر و هم قهر. هم مهربان و نگاهبان صلح و آشتی، و هم خدای جنگ و منتقمی بی‌گذشت چون وِرِثْرَغْنَه. هم روز و هم شب. هم میانجی همه‌ی این‌ها. اما دو ایزد مشعل‌دار، چنانکه گذشت، هریک به تنهایی یکی از صفات و موقعیت‌ها و پدیده‌ها را دارند. یکی بهار است و دیگری پاییز. یکی نماد بامداد و دیگری شامگاه. یکی نماد مرگ و دیگری زندگی. این تثلیث، نوعی بیان فلسفی و حکمت‌آموزِ وحدت را بیان می‌کند، نه آن تثلیث مشهور مسیحی را. به‌نظر می‌رسد که میترا همه‌ی وظایف خود را، یا اغلب آن را میان این دو

تقسیم کرده است.

در چنین تفسیری از حالت تثلیث، نیز در پژوهش‌ها، کوشش شده که نظرات تازه و یا متفاوتی ارائه شود. کارلو پاویا که کتاب وی درباره‌ی مهرابه‌های رم شرح شد، معتقد است که تثلیث میترایی، یک نماد کیهانی را ارائه می‌کند. ارجاع و شاهد وی تصاویری از میتراست که با صُوَر بروج دوازده گانه محاط شده است. در سوی راست وی صُوَر و نمادهای بروجی دیده می‌شود که در نیمکره‌ی شمالی قرار دارند، یعنی از برج حَمَل Aries تا سنبله Virgo. در سوی چپ نمادهایی که مربوط به نیمکره‌ی جنوبی است، یعنی از میزان Libra تا حوت Pisces. به‌همین جهت از دو مشعل‌دار کوتوپاتس که در سوی راست قرار دارد وابسته و نماد شمال، و کوتس که در جانب چپ واقع است وابسته به جنوب است.

میترا داور ارواح و مردگان است. در اوستا و منابع پهلوی ایزد رشن و ایزد سروش نیز در کار رستاخیز و ارواح نقش‌هایی دارند، به‌ویژه ایزد سروش. **کوت و کوتوپات** که همین **سروش و رشن** می‌باشند، در واقع چه‌بسا که دو ایزد و یا دو فرشته‌ی هدایت ارواح به بهشت و دوزخ باشند. در اغلب نقاشی‌هایی که کوت و کوتوپات با روشنی و صراحت بیشتری نمایانند، کوت با چهره‌یی روشن و منبسط نمایان است، درحالی که کوتوپات دژم و با چهره‌یی منقبض تصویر شده، کوت ایزد هادی ارواح نیکوکاران است به آسمان و بهشت. به‌همین جهت با مشعل به سوی آسمان افراشته، ارواح را با چهره‌یی شاد و خوش به جایگاهشان هدایت می‌کند. کوتوپات ایزد راهنمای ارواح شریران است به دوزخ، به زیرزمین ـ و به‌همین جهت با چهره‌یی دژم و گرفته، مشعل را واژگون به سوی زمین نگاه داشته و ارواح شریر را به دوزخ راهنمایی می‌کند.

ایزدانی که در مهریشت از همراهان و یاوران میترا هستند، در انتشار آیین میترایی در اروپا و جهان باستان، تغییر شکل و شمایل دادند و خدایان مصری، یونانی، رومی، سوریایی و خدایان اقوام و ملل دیگر جایگزینشان شدند. در یکی از نقش‌های اروپایی، وصف کامل بندهای ۹۹ و ۱۰۰ مهریشت را می‌یابیم. مهر سوار بر گردونه در حال تاختن است درحالی که دو ایزد، **سروش و رشن** در جانب راست و چپش بر گردونه سوارند. در نقاشی اروپایی، مهر سوار گردونه‌ی چهار اسبه‌ی خودش در حال تاخت است و دو خدا

را در جانب راست و چپش به جای دو ایزد مذکور اوستایی نقاشی کرده‌اند. اما در جانب راست به جای سروش **هرمس ـ مرکور** Mercur راگذاشته‌اند، چون عصایی از چوب غار به دست و تاجی با دو بال افراشته به سر دارد و این نشان خدای مذکور است.

سُل Sol خدای خورشید در روم به جای خورشید اوستایی (هْوَرِخْشَئِتَه ـ Hvare khšaeta) قرارگرفت. در اوستا میترا و خورشید به هم بسیار نزدیکند و خورشید از ایزدان یاور مهر می‌باشد. به‌همین جهت یونانیان خورشید خود **هلیوس** Helios و رومیان نیز سُل را به خدمت مهر گماشتند. البته بسیاری از خدایان و عناصر اساطیری مصر و بابل و سوریه و روم و یونان به خدمت میترائیسم گماشته شد، اما به‌طور کلی فقط فروع عوض شد، یعنی شخصیت‌های ایرانی اطراف میترا را یونانی و رومی کردند و اسماء در واقع تغییر یافتند نه اصول اساسی. در پژوهش‌های بعدی اجمالاً به یاد و پژوهشی درباره‌ی این خدایان پرداخته می‌شود.

اینک دگرباره توجهی به **کوت و کوتوپات معطوف** داریم. در یکی از مهرابه‌ها به نام سانتاپریسکا که در رم کشف شده و بسیار مشهور است، در دو سوی مهراب، دو تاقنما موجود است. یکی از آن کوت با رنگ لیمویی که کوت با خروسش به همان رنگند ـ و دیگری به رنگ آبی غیرشفاف با رنگی مرده که ویژه‌ی کوتوپات می‌باشد و کوتوپات حزین و گرفته و غمزده است. نقش خروس که باکوت یک‌جا و به یک رنگ آمده، هر نوع شکی را از بین می‌برد که کوت همان **سروش** است. **خروس** پیک سروش است (به مقاله‌ی پَرُودَرْشَ در فرهنگ‌نام‌های اوستایی نگاه کنید) و پرنده‌یی مقدس می‌باشد که در یونان باستان به نام پرنده‌ی ایران شهرت داشت. همکار سروش است و دشمن اهریمن و دیوان و در مقاله‌ی مذکور، در این باب با تفصیل شرحی آمده است. در اوستا آواز خروس است که دشمنان، دیوان و تاریکی را می‌راند و مردم را به‌کار وکوشش دعوت می‌کند. **هی‌پولیت** Hippolyte روایت کرده که پیروان آیین میترا، به هنگام سحر، آنگاهی که خروس بانگ می‌کرد غسل تعمید داده می‌شدند.

تقارن وگاه یگانگی که میان مهر و خورشید ملاحظه می‌شود و در اوستا و آیین‌ها و ادیان قدیم ایرانی و اوستا وارد است، و در میترائیسم نیز راه یافته و خدایان خورشیدی یونانی، رومی، سوریایی و... را به خود جذب کرده و اغلب درکنار خود تشخص بخشیده

است، معلول عللی چند است. در اوستا نیز چنانکه شرح شد، مهر یا میترا، خود خورشید نیست، بلکه در نزدیک‌ترین صورت، انوار و روشنی خورشید است و میترا خداوند نور است، نورالانوار است و نحله‌ی اصحاب نور که از حکمت خسروانی نشأت گرفته، همان طریقت میترایی است. در تفسیری کوتاه، بیان این موضوع می‌آید که راز و رمز این تداخل چگونه است، [F, Cumomt. The Myst..., P. 182]:

بنابر آنچه که در نمادها و کنایات میترایی مشهود است، زمین مادر بارآور و زندگی‌بخش و پرورنده است که هرساله توسط آسمان‌ها آبستن و باردار می‌شود. بنابراین تصور است که شخصیت کیفی خدایان یونانی ـ رومی در برخورد با آیین ایزدان ایرانی... دچار دیگرگونی می‌شود. این خدایان هنگام برخورد با نظایری که در آیین مزدیسنایی داشتند، گاه در توصیف، با عناوین ایزدان ایرانی، همان اسطوره‌های ابتدایی خود را بیان می‌کردند و گاه چونان عوامل و مؤثراتی تصور می‌شدند که مصادر آفریدگاری جهان هستند. در چنین تصوری، خورشید در فراز این انجمن و گروه خدایان قرار گرفت که اندیشه‌ی مردم را که به‌سوی طبیعت گرایش پیدا می‌کرد بیان می‌داشت. خورشید بر فراز آسمان، در مرکز کرات واقع بود و در تصور فرمانروا و مهتر آسمان و زمین بود و حیات را به روی زمین با انوار خود جاری می‌ساخت. هنگامی که گسترش اندیشه‌های میترایی به‌سوی یونان نزدیک شده و نفوذ می‌یافت و در روم با شدت و نیرومندی بیشتر گسترش پیدا می‌کرد، خورشید اهمیت و مقام والاتری می‌یافت از آنچه که پیش از آن بود.

انگیزه‌ی ستایش خورشید در مقام خدایگانی برتر، به‌موجب منافع و سودمندی‌های آن در زندگی مردم بود. از سویی دیگر عامل ناظمی در کائنات تصور می‌شد. چنین حادثه‌ای نتیجه‌ی راستین معتقدات مردم بود درباره‌ی خدایان. هنگامی که پژوهشگران در جست و جوی تفسیری برای آداب و مراسم دینی بودند و اثرات نیروها و عوامل طبیعی را در خدایانی که مردم بدان‌ها معتقد بودند کاوش می‌کردند، بر آن شدند تا جایگاه و مقام راستین ستاره‌ای را که زندگی زمینی بدان وابسته است، مشخص و متمایز سازند.

پیش از آنکه دین، این اندیشه را بیان کند که آفریدگار را لازم است به‌صورت کامل

و مطلق شناخت و بدان ایمان‌مند شد، باید مدعی شد که فقط یک آیین شناخته و قابل دفاع وجود داشت و آن آیین ایمان و اعتقاد به خورشید بود. فلسفه‌ی یونانی از زمان افلاتون و ارستو، کرات آسمانی را همچون موجوداتی جاندار از آفریدگان خدایان می‌دانست. رواقی‌ها بینش‌های تازه و نوینی در این زمینه مطرح کرده بودند. از سویی دیگر نوفیثاغورسیان و نوافلاتونیان تأکیدی بر تقدس و ستایش جرم درخشان خورشید می‌کردند که ایزدی متصوّر بود. چنین اعتقاداتی درباره‌ی خورشید که مورد تأیید متفکران نیز بود، جنبه‌ی خدایگانی خورشید را در بسیط اندیشه‌های توده تقویت کرده و سبب رشد و گسترش آن می‌شد. در این‌جا کوشش می‌شود تا ارتباط میان پرستش امپراتورها و ستایش خورشید شکست‌ناپذیر تا حدامکان در روم و یونان روشن شود که پیوندی مستقیم با آیین میترایی و نقش میترا ـ خورشید دارد[۵۲].

هنگامی که در سده‌ی سوم میلادی، سزارها ادعا می‌کردند که خدایانی هستند فرود آمده از آسمان ـ تفسیر ادعای آنان بر این پایه و اصل استوار بود که سزارها جلوه و تجسم خدایان هستند که در آسمان مأوا دارند و همچون آنان مقام خدایگانی داشته و باید ستایش شوند. **هلیوگابالوس** Heliogabalus ادعا می‌کرد که **بعل امسا** Baal bo Emesa بزرگ‌ترین خدایان است. این امپراتور رفتاری خشن و شخصیتی بی‌ثبات داشت. اما زمانه نیاز به خداوندی با ثبات و نیرومند داشت که با قدرت، وحدتی میان جوامع و ملت‌ها به‌وجود آورد. وی پس از شکست‌هایی چند به پیروزی رسید. در اورلئان، نزدیک جاده‌ی فلامی‌نین Flaminian، در جهت شرقی دشت مارس، پرستش‌گاه بزرگی ساخت و آن را به نام مهتر ایزدی که در سوریه به پیروزی رسانیده بودش تقدیم کرد و آیین پرستش او را رسمیت بخشید که نباید آن را با آیین میترا به اشتباه یکی دانست. اما به هر حال خورشید شکست‌ناپذیری که این امپراتور درنظر داشت به‌صورت مطلوب و باشکوهی معرفی کند، با موقع‌شناسی از سوی پیروان میترا، به نام این خداوند پارسی درآمد.

سیاست امپراتوری روم، ایجاب می‌کرد که ممتازترین جایگاه خدایگانی در آیین

52- Renan. Lettre a Berthelot *dialogues et bragmen ts Philosophiques,* P. 168.

رسمی کشور به خورشید عالی‌جناب تفویض شود که امپراتور نماینده و تجسم آن محسوب می‌شد. امپراتوری می‌کوشید تا با القای خدایی یگانه با عنوان خورشید شکست‌ناپذیر، این اندیشه و نوع تفکر را دایر بر امپراتوری یگانه و شکست‌ناپذیر که جانشین خدای بزرگ یگانه است بر ملت‌ها و اقوام گوناگونی که زیر سلطه درآورده بود تحمیل کند تا در ساختار امپراتوری، نظم و قدرت و وحدت برقرار شود. اندیشه‌ی خورشید شکست‌ناپذیر، بغ بزرگ و نیرومند که توسط مهرپرستان تبلیغ می‌شد و زمینه‌ی مناسبی در چنین اوضاعی داشت، برای امپراتوران موقعیتی مناسب فراهم می‌کرد. بنابر اندیشه‌ی مهرگرایان که به‌احتمال برگرفته از اندیشگانی مغان کلدانی بود، عالی‌جناب خورشید تنظیم گردش و حرکات سایر کرات را با قدرت اداره می‌کرد. پس در زمین نیز نماینده‌ی خورشید و برگزیده‌ی این خداوند یگانه، لازم بود تا با قدرت، همه‌ی سرزمین‌ها را اداره کند.

چنین بود که آیین میترا در سده‌ی چهارم، همه‌ی ایزدان و اساطیر و افسانه‌ها را هماهنگ کرد و پیشرو آیینی تازه و یگانه و نیرومند شد با فلسفه‌ای استوار و یک زیربنای سیاسی که امپراتوری روم از آن بهره‌برداری می‌کرد، امپراتوری‌یی که ملل و اقوام و سرزمین‌های پهناوری را در اروپا و آسیا و آفریقا زیر تسلط و فرمان داشت. این آیین نوین و نیرومند، به همان اندازه‌ای از خاستگاه و سرچشمه‌ی اصلی مزدیسنایی ایرانی خود فاصله یافته بود، که از خدایان‌پرستی رومی. آیین میترا راهی را می‌سپرد که هر نوع روزنه‌ای را بر پرستش خدایان طبیعت می‌بست. آیین میترا چنین بود که خورشید شکست‌ناپذیر را درصورتی نمادین و کنایت‌آمیز، پس از درهم شکستن ساختار یونانی ـ رومی‌اش، در صدر نشاند. به سرعت این آیین گسترش می‌یافت و هر نوع پرستش و آیین‌ها و آدابی را در خود متمرکز می‌ساخت.

در اوستا، میترا، پیش از خورشید و در جلو این گوی آتشین روان است و این تقارن خورشید و مهر را بیانگر است. در اروپا نیز آیین میترا این ویژگی را حفظ می‌کند و مهر مقدمِ بر **سُل** Sol یا **هلیوس** Helius ایزدان خورشیدی قرار دارد.

معراج میترا

معراج و به فراز رفتن میترا پس از شام آخر، تفسیر هم‌کاسه شدن و هم سفره بودن، مبانی توتمی درهم بهرگی از گوشت و خون قربانی، تفسیر اساطیری شام مشترک در آیین میترا و مراسم عشاء ربانی

پس از قربانی کردن گاو، وظیفه‌ی زمینی **میترا** تمام شده و آماده‌ی معراج و به آسمان بالا رفتن می‌شود. اما پیش از معراج، مجلس ضیافتی برپا می‌شود و این شام آخر، در بسیاری از مذاهب اسرارآمیز قدیم وجود داشت. این ضیافت درواقع به شکرانه‌ی پیروزی میترا و تودیع او با یاران انجام گرفت. در این مجلس **سُل** Sol خدای خورشید رومی و میترا به‌شکل برجسته‌یی مصدر کارند، و از گوشت گاو قربانی شده می‌خورند. البته به‌نظر می‌رسد که گاو ذبح شده را پس از طبخ به مجلس می‌آورند. در این مجلس که در نقش‌های یافته شده درباره‌ی آن، رموز و اسرار فراوانی موجود است، گروهی از پیروان آیین نیز شرکت می‌کنند تا در طعام و شراب مشترک حضور داشته باشند.

گروهی از پیروان، که در مدارج آیین ترقیاتی کرده‌اند، به پذیرایی مشغولند. قُرص نان و شراب (دْرَئونَ Draona ـ هَئومَه Haoma) می‌گردانند، **میترا** و **سل** در حالات گوناگونی مشغول صرف طعام و یا استراحت می‌باشند. در برخی از صحنه‌های نقاشی مؤمنان عالی‌مقام که دارای درجات و مناصب مذهبی هستند، در جامه و سلوک با میترا همسانی یافته و در گفت و گو و صرف طعام شرکت کرده‌اند. در یک پرده‌ی نقاشی می‌بینیم که میترا و خدای رومی (= سُل) و گروه مغان پشت گاو ذبح شده قرار دارند. آیا معانی این تصاویر چیست؟ ـ به‌صراحت و آشکارایی مقام همسانی را ملاحظه می‌کنیم که میان برادران دینی برقرار شده و از سویی دیگر جماعت مؤمنان با این مراسم می‌خواهند

نیرو و قدرت و روحانیت حیوان ذبح شده را در خود جذب کنند. فهم بی‌خدشه‌ی این تصاویر و مراسم، بدون فهم دقیق **توتمیسم** Totemism امکان‌پذیر نخواهد شد، چون همین مبحث است که تحلیل منطقی این مراسم را توجیه می‌کند.

رابطه‌ی انسانی با جهان نباتی و گیاهی از سویی و با جهان حیوانی از جانب دیگر موجب اندیشه‌هایی برای بشر در امر دیانت می‌شد. میان اقوام کهن بشری، در امر پرستش، توتمیسم مرحله‌یی خاص است. مردم معتقد به **توتم** Totem بودند. توتم عبارت بود از حیوان و به‌ندرت گیاه و یا جمادی که گروهی از مردم با آن نسبتی برقرار می‌کردند. در مثل میان کنعانیان باستان، خوک توتم بود. به این معنی که کنعانیان معتقد بودند نیای اصلی و مشترکشان خوک بوده است و بدین سبب همه‌ی گروه با هم نسبتی مشترک داشته و خویشاوند هم بودند. این نیای مشترک بایستی قدرت و نیروی فراوانی داشته باشد که چنین گروهی را به‌وجود آورده، به‌همین جهت خوک را حیوانی مقدس می‌شمردند. از گوشت و خونش استفاده نمی‌کردند و از این حیوان هیچ‌گونه انتفاعی نمی‌بردند. اما هرچندگاهی یک بار مراسم مذهبی برپا کرده و در این مراسم، خوک قربانی می‌کردند و طی تشریفاتی گوشت و خون حیوان مقدس را مصرف می‌کردند. در این مراسم جذبه‌آور و خلسه‌آمیز، معتقد بودند که به‌وسیله‌ی خوردن گوشت و نوشیدن خون خوک، نیروی مقدس و سازنده‌ی نیای مقدس را در خود جذب کرده‌اند ـ وانگهی این تأکیدی بود برای سوگند اخوت، چون همه‌ی افراد از این نیرو و جذب آن استفاده کرده و با هم برادر و یکسان می‌شدند.

در جهان باستان، از این مراسم و همانند آن چه بسیار می‌توان یافت. در میان آریاها و برخی از اقوام اصلی آریایی، گاو حیوانی مقدس بود که استفاده از گوشتش و هر نوع انتفاع از آن تحریم می‌شد. میان هندوها با شدتی بیشتر، میان ایرانیان با تعدیل، چنانکه هنوز میان زرتشتیان ذبح گاو و استفاده از گوشتش مکروه است. در اساطیر اسکاندیناوی، که با اساطیر ایرانی شباهت و همانندی بسیاری دارد، نسل اولیه‌ی بشری از قِبَل موجودی اساطیری که گاو نخستین بوده نشأت پیدا کرده است.

به‌همین جهت است که گروه مؤمنان به میترا، در مهرابه یکسان بودند. اخوت به‌شدت برقرار بود. لباسی یکسان داشتند و در مجالس صرف طعام مقدس، که اقلام

اساسی غذایی آن،گوشت و خون‌گاو بود، پیر و مرشد باگروه سالکان و پویندگان در یک ردیف قرار می‌گرفتند و نقش آنان به روی گاو، نشانگر آن است که با گاو، با حیوان مقدس، و با توتم خود یکی شده‌اند.[۵۳]

در مجلس ضیافت،که بعدها پیروان آیین برای نگاهداشت خاطره‌ی سنت، به برپا نگاه داشتن آن همت گماشتند، اقلام دیگر غذایی نیز مصرف می‌شد. از جمله انواع میوه‌ها و گوشت برخی از جانداران دیگر و نان و شراب. بعدها در مراسم یادبود دینی، هرگاه تهیه‌ی گاو مقدور نبود، اضطراراً به قربانی جاندارانی دیگر اقدام می‌شد. هرگاه آن هم مقدور نبود، نان و شراب مصرف می‌کردند. مصرف نان و شراب حتا در میترائیسم نیز چیزی تازه نبود، چون در آیین مزدائیان صرف نان مقدس که دْرَاُنَه Draona نامیده می‌شد و شراب که هَئومَه بود رواج داشت.

در کتاب «جستار... از دکتر مقدم، ص ۹» به **بزم یزدانی در مگه** Maga یا انجمن گاثایی زرتشت اشاراتی هست: دین زرتشت پیرامون چنین فکرهایی دور می‌زد [عطف به مطالب گذشته‌ی کتاب یاد شده]. این جهان‌بینی نو پیشنهادهای تازه‌ای داشت که در جرگه‌ی «نویدیافتگان» درباره‌ی آنها گفت و گو می‌شد. این جرگه در گاثاها **مگه** نامیده می‌شود. این واژه در فارسی به گونه‌ی «ماژ» به معنای «بزم» و در جزء دوم «بگماز» مانده است به‌معنای «مهمانیِ بَغ». در این مهمانی، چنانکه هنوز در آیین زرتشتیان برگزار می‌شود، سفره‌ای پهن بود که در گاثاها «میاستر» و «میزد» خوانده می‌شد و روی آن نان و آب «برکت یافته» (دْرونْ و ـزَوْر) بود.

۵۳- برای آگاهی از مسأله‌ی توتمیسم که درک صحیحش برای فهم موضوع موردنظر بسیار لازم است، با ذکر شواهد و امثال، نگاه کنید به: اصول روانکاوی: تألیف و ترجمه‌ی نگارنده ـ چاپ اول ص ۲۱۶ به‌بعد. تاریخ ادیان، جلد چهارم، بخش سوم تحت عنوان راز توتم، ص ۲۰۵ به‌بعد و:

Freud. Sigmund: *Totem et Tabou (trad. fr) Paris payot. 1925.*

Robertson. *Smith: Kingship and Marriage in Early Arabia.*

Robertson. *Smith: Lectures on the Religion on the Semitices.*

Boas. Franz: *The Origin of Totemism. (American Anthropologist Vol, 18-1910. no. 2.*

Lang. Andrew: *The secret of the Totem.*

امیر حسین آریان پور ـ در دو کتاب: در آستانه‌ی رستاخیز و فرویدیسم با اشاراتی به ادب و عرفان.

در این بزم مزدایی آتشی افروخته بود بر آدران [= آتش‌دان که در لاتینی با تحریف به‌صورت atrium آتریوم] که زرتشت آن را نماد یزدانی و نماینده‌ی پاکی و راستی (اَشَه / حق) می‌دانست و گرد آن نیایش می‌کرد، یا به سخن دیگر آن را می‌پرستید. «پرستیدن» از پیشوند «پئیری» به معنای «پیرامون» و «ستا» به‌معنای «ایستادن» است و «پئیری ـ ستا» (پرستیدن) به معنای «پیرامون ایستادن» یا طواف است.

در این بزم یزدانی، در جایی که زرتشت آن را «خانه‌ی خدا» می‌نامد (یسن ۴۸ بند ۷) شاه و درویش همه مهمان بودند...»

این شکل کهن مهمانی و ضیافت مهری‌دینان در مهرابه‌هاست که در روزگارانی دور، زرتشت آن را در «مگه» یا انجمن برادری خود انجام می‌داد و همه از یک سفره و خوراک هم‌بهره می‌شدند و برادر و خودمانی بودند و در این مَگَه بود که زرتشت برای نویدیافتگان خود سخن می‌گفت.

چنانکه اشاراتی گذشت، در ضیافت و مهمانی مهر و بزرگان محرم و خودی، نان مقدس، گرده‌ی نان (دْرون) که به روی آن نقش چلیپا بود و شراب یا پراهوم قابل تشخیص است.

متأسفانه نقاشی‌هایی در این باره بیش از سایر پرده‌های نقاشی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی صدمه دیده‌اند. مسیحیان هنگام انهدام مهرابه‌ها و تعقیب پیروان آیین میترا، این صحنه‌ها را بیش از دیگر پرده‌ها آسیب رسانیدند، چون مشاهده می‌کردند که مراسم اوکاریستی Eucharistie مقدس‌شان، با همان شکل و مفهوم، اصل و اساس آیین میترایی است. **ترتولیان** Tertulien، آن کشیش متعصب با شتاب و عجله داوری می‌کند که این مراسم را مهری‌دینان به‌شکلی شیطانی از مسیحیان اقتباس کرده‌اند.

همانگونه که قربانی گاو، موجب رستاخیز در طبیعت می‌گشت، گیاه از زمین می‌رویید و جانوران چراگاه می‌یافتند، موجب رستاخیزی در روان و درون بشر نیز می‌شد. نوشیدن خون و خوردن گوشت گاو، روان را نیرومند می‌ساخت و تصفیه می‌کرد و آدمی را آماده می‌ساخت تا بهتر بتواند در رستاخیز شرکت کند و موفق شود. حتا خود میترا و خورشید نیز با اکل و شرب خون و گوشت گاو، بر آن بودند تا با حیوان مقدس

همسانی یابند.

مسیحیان چون بسیاری از موارد دیگر این رسم را نیز به خود منتسب ساختند. مراسم اوکاریست Eucariste یا مراسم عشاء ربانی و شام مقدس، که در آن عیسای مسیح با حواریون خود شام خورد و پس از آن به آسمان صعود کرد، شکل دیگری است از مراسم فوق‌الذکر. این سخنان در شام آخر از عیسا است:[۵۴]

> من [= عیسا] نان حیات هستم، پدران شما مرا خوردند، این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شده ـ اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند، و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به‌جهت حیات جهان می‌بخشم. پس یهودیان با هم مخاصمه کرده و می‌گفتند: چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم. عیسا بدیشان گفت آمین آمین، به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود حیات ندارید، و هر که جسد من خورد و خون مرا نوشد، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را بر خواهم خیزاند، زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است، پس هر که جسد مرا می‌خورد، در من می‌ماند و من در او، چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، هم‌چنین کسی که مرا بخورد، او نیز به من زنده می‌شود.

\انجیل یوحنا، باب ششم، آیه‌های ۴۹ تا ۵۸.

پس از این شام مقدس است که میترا به آسمان صعود می‌کند. وسیله‌ی صعود گردونه‌ی چهار اسبه‌ی او می‌باشد. در نقاشی‌های بازیافته، **سُل ـ هلیوس** Sol-Helios گردونه را می‌راند. در آسمان نیز میترا از یاری به مردمان و آنانی که مؤمن به آیین باشند خودداری نمی‌کند. ارواح پیروان را برای گذراندن از هفت طبقه‌ی آسمان راهنمایی

۵۴- چنین مسیحی، آن مسیح نیست که در قرآن یاد شده است. بسیاری از مسایل و مطالب که در انجیل‌های موجود نقل است و آنچه که از سوی کلیسا قرن‌هاست تعلیم و بیان می‌شود، مسایل و شروح و آداب آیین میترایی است. انجیل‌های راستین را مخدوش و معدوم کرده‌اند و مسیح مصلوب بنابر بیان و معرفی قرآن کریم، مسیحی که پیامبر راستین بود نیست، چون مسیح مصلوب نشد و بر صلیب جان نسپرد، و پسر خدا نبود و چنین احکامی را نیاورد.

می‌کند تا به طبقه‌ی هشتم L'ogdoade که جایگاه نور و آرامش مطلق است برسند*. البته این کنایه‌یی است، چون افراد بایستی طی مراحل هفت‌گانه‌ی تزکیه و تصفیه‌ی روح، در هر مرحله‌یی آنقدر ترقی کنند و از علایق آزاد شوند تا با سبک‌باری بتوانند به مرحله و درجه‌یی دیگر برسند و پس از طی هفت مرحله است که به نور مطلق و کمال دست می‌یابند و اینک بنگریم که آن هفت مرحله، کدامند.

شام وحدت یا شام خداوندگار

اصطلاحات شام مقدس، شمایل‌خوانی و مراسم شام مقدس،
مراسم تشرّف و هم‌بهره‌شدن، بنیادهای توتم خواری، وحدت با
خداوند، سیر الی‌الله، تصویرخوانی مهرابه‌ها

شام مقدس، یا طعام وحدت، یکی از مرموزترین مراسم مهردینان بود. به‌نظر می‌رسد انکار هرگونه موضوع و دلیل آوردنْ برای اینکه، سفره‌ی مَیَزْد یا بَگماز میترایی، بنیادی ایرانی ندارد، بیهوده باشد. این انکار جهت آن است که به عمق و زوایای آیین ایرانی ناآگاه هستند. زرتشت در سرودها، اشاره‌ی منفی می‌کند به کسانی که با خشونت گاو را می‌کشند و طی مراسمی پاره‌گوشت آن را با نوشیدنِ عصاره‌ی دورَاُشه (= هوم) و پایکوبی می‌خورند. هم خوراک شدن به نام خداوند در گوشت قربانی که هریک از خدایان سهمی از اندام‌های حیوان قربانی شده را دارند جهت همسان شدن با وی و کسب نیرو در مذاهب مختلف ایرانی وجود داشت. در بخشی جدا، به‌طور مشروح آمده که موردنظر و انتقاد زرتشت در گاتاها، مهردینان بوده‌اند. در یشت پنجم نیز اشاره هست و در جاهای دیگر، که دیویَسنان (اشاره به پیروان میترا) شب هنگام مراسم قربانی برپا کرده و خون گرگ (یاگراز) راکه برای اهریمن قربانی می‌شد، بر زمین می‌پاشیدند ـ و در گزارش‌های قدیم، چون آثار **پلوتارک** نیز با این رسم برمی‌خوریم که به‌شکل مستند و مشروح ـ شروحی هست.

* ـ برای پژوهش‌های تطبیقی در حکمت و عرفان، به کتاب حکمت خسروانی، زیر عنوان‌های: اقلیم هشتم/جابلقا/جابلسا و خورشید پایه نگاه کنید.

بنیاد آیین میترایی، بر ثنویتی استوار قرار داشت که رویکردِ آن به آیین زروانی بود. شاهزاده‌ی تاریکی، یعنی **اهریمن** نیز چون **اورمزد** ـ شاهزاده‌ی روشنایی ـ همشأن و هم‌قدرت شناخته می‌شد. او هم به‌گرد خود یاوران و همراهانی داشت، هم‌چون اورمزد. در اساطیر دینی یونانی... اصطلاحی برای نامیدنشان وجود داشت، و آن‌ها را آنتی تِئوس Antitheos، یعنی ضد خدایان می‌نامیدند. در مراسم طعام همگانی که مزدیسنان برپا می‌کردند، یعنی گاهنبارها، ورود و همسفره و هم بهره شدنِ دیویسنان ممنوع بود و اگر دیویسنی پنهانی بدان جمع راه می‌یافت، اثر خوراک اشتراکی به نام ایزدان باطل می‌شد. مراسم قربانی برای اهریمن در آیین میترایی، شب هنگام و پس از فرورفتن خورشید انجام می‌گشت و مزدیسنان آن را تحریم کرده و شرکتشان در آن مراسم ممنوع بود. مراسم مْیَزْدْ نیز که با آفرینگان‌خوانی همراه بود و نظایر آن چنین حالتی را داشت.

در اصطلاحات آیین میترایی، این مراسم نمادین را که به‌صورت مراسم عشاء ربّانی در مسیحیت باقی ماند، شام مقدس ـ یا ـ شام وحدت Trapeza-Mithrou، یا اجتماع مقدس Societas-divina یا شام مهر، آگاپه Agape می‌نامیدند. مراسم در مهرابه برگزار می‌شد و چنان‌که در تصاویر بازمانده به‌نظر می‌رسد، همه چیز از راز و رمز حکایت می‌کند. افرادی‌که در این اجتماع مقدس تصویر شده‌اند، از دو نفر تا شش و هفت نفر نشان داده شده. در نقشی از مهرابه‌ی باربرینی Barberini سه نفر و در Stockstadt شش نفر و در مهرابه‌ای دیگر، سرمیز دو نفر به‌نظر می‌رسد.[۵۵]

در این نقوش، اغلب یک نیمکت سه پایه Triclinium برای شرکت‌کنندگان دیده می‌شود که افراد به روی آن نشسته‌اند و یک میز Menza که طعام مقدس روی آن در برابرشان قرار دارد. اماگاه صورت نمادین، سنتی دیرینه را نیز نشان می‌دهد و به‌جای نیمکت، شرکت‌کنندگان به روی لاشه‌ی ذبح شده‌ی گاوی نشسته و سفره نیز عبارت است از پوست مشخص یک گاو که سر و پاهای آن نمایان است.

رمزخوانی نقوش، هر پژوهشگری را به ابراز نظرهایی رهنمود می‌شود. بنیاد این

۵۵- در یک اثر خوب: ایدئولوژی و هنر شمایل‌نگاری در آیین میترایی، مباحث شایان توجهی در موضوع رمزخوانی تصاویر میترایی آمده است:

Campbell. L. A: *Mithraik Iconography and ideology.* Lyden, 1960.

رسم و سنت، گویا برای تقدیس و تشرّفِ سالکی باشد که مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک را گذرانده و نوعی نوزاییِ او را در اعلا درجه‌ی مقامات، به‌عنوان یک همراز و ورود در جرگه‌ی بلندترین مقامات میترایی صحّه می‌گذارد. در برخی از مهرابه‌ها، در انتهای تالار و زیر هلال مهرابه که تندیسه‌ی مقدس مهرگاو اوژن قرار دارد، سرشیر و سر سگ، اغلب به‌گونه‌ی سنگ نگاره رؤیت می‌شود. این دو به‌احتمال نمادی از نوزایی باشد. نیز دو همراه یا دو مهریار در صحنه دیده می‌شوند که یکی ملبّس به پوشاک میترایی و کلاه شکسته بر سر که نماد خود میتراست و دیگری تاجی با شعاع‌های خورشیدی بر سر، که تجسم سُل یا هلیوس باید باشد ـ هرچند که برخی آن را نماد پدر هم دانسته‌اند و پدر و پیک خورشید معرفی شده‌اند.

در یکی از تصاویر، در پشت صحنه‌ی مهرگاو اوژن ـ میز و نیمکت مراسم شام مقدس یا بگماز نقش شده که میترا و سُل، پشت میزی بر روی نیمکت یا سکویی نشسته‌اند که سفره‌ی روی میز، به‌شکلی مشخص پوست پهن شده‌ی یک گاو است. در همه‌ی این شمایل‌نگاریها، هنر میترایی، این مفهوم را با وضوح بیان می‌کند که انسان و حیوان و عناصر اربعه و افلاک، چه رابطه‌ی نزدیک و باتفاهمی دارند. در همین شاه‌نشین مهرابه‌ی فیانو ـ رومانو Fiano-Romano، بالای نقش خداوندگارِ گاوکش، مطابق معمول درگوشه‌ی بالا، نقش خدای ماه مصور است که چهره از این صحنه برگردانده ـ و ماه رمز و نماد جهان گیتیایی است و رشد و رویش و نمو شناخته شده و با گاو رابطه‌ی نمادین و نزدیکی دارد. سُل فقط با شنل منقش آسمانی و تاج خورشیدی پوشش دارد و در دست چپش شلاقی است و در دست راست میترا، مشعلی که آن را بر شانه‌ی خود تکیه داده است. در جلو میز ـ در سطحی پایین‌تر، زوج **کوتس و کوتوپاتس**[56] Cautes-Cautopates دیده می‌شوند که مطابق معمول یکی مشعلی برافراشته و یکی فروهشته به دست راست دارند. کوتس با دست راست خود خمره مانندی راکه نقش ماری بر آن است، شعله‌ی مشعل را به‌طرف آن نشانه رفته وکوتوپاتس، جامی راکه به مانند شاخ است به سُل تقدیم می‌کند.

56- *Les Mysteres de Mithra.* Franz cumont. Bruxelles, 1913. P, 130-131.

در این مراسم دو روحانی میترایی که به مقام پدر / پیر رسیده‌اند، به‌صورت نمادی، تجسّم میترا و سُل را داشته و چون آنان تلقی می‌شوند. مراسم شام مقدس، از مرحله‌ی چهارم به بالا اجرا شده و مقام چهارم که مقام شیر است، سالک پس از آزمون‌های اسرارآمیز و دشواری، در این ضیافت خدایی، مرحله‌ی نهایی تشرّف، و مردن در قالب و موقعیت گذشته را که شرح آن گذشت، طی کرده و اینک به‌صورت یک سرباز میترا، با تقدّس در جامعه‌ی مقدس زاده می‌شود. با شرکت در خوراک و نوشاک مقدس و مراسم سوگند در مکتوم نگاه داشتن اسرار و فداکاری، با خداوند و خورشید اتحادی معنوی می‌یابد. چنین مراسمی در سده‌های چهارم تا نهم هجری قمری نیز به صُوَر گوناگون در خُرابه‌ها یا خُرابات‌ها برگزار می‌شد.[۵۷]

بسیاری از این صحنه‌ها در مراسم ضیافت مقدس و شام متبرک، خدمت‌گزارانی نیز ملاحظه می‌شوند که مأمور پذیرایی هستند و کلاه‌های میترایی و شکسته بر سر داشته و نان مقدس و شراب تعارف می‌کنند که به‌احتمال با نام **مغ بچگان**، در ادوار بعدی تاریخ ایران معرفی و توصیف شده‌اند. روی این نان‌ها، که گرد هستند، نقش صلیب مشخص است.

دو مهریار را در مهرابه‌ی هدرنهایم، در نقشی می‌بینیم که روبه‌رویشان گاو قربانی شده و در پشت سرشان تاج خورشیدی بالای شمشیری دیده می‌شود. در بعضی مهرابه‌های دیگر نیز این نقوش نمادین در مراسم بگماز یا شام خداوند قابل رؤیت است. به‌احتمال این مراسم تشرّفی است برای یکی از رهروان که به مقام سربازی رسیده. این کنایه بازگوی به‌دست آوردن تاج به‌وسیله‌ی شمشیر، از طرف سرباز است که به سرباز اهدا می‌شود، اما سرباز با فروتنی از به سر گذاشتن آن امتناع می‌کند.

چنانکه اشاره شد، مَزْدَیَسنان نیز در مراسم مذهبی، نان مقدسی را که فطیر و گِرد است موسوم به **دْرَاُنه** (= دْرون) با شربت هَئُومَه (= هوم) که از سوی موبدان متبرک شده، همگروه مصرف کرده و هم‌بهره و هم خوراک می‌شوند. این مراسم کنایت‌آمیز، ریشه در آیین میترایی دارد که زرتشت در سرودهایش آن را منع کرده. در مراسم شام مقدس که

۵۷- نگاه کنید به: حکمت خسروانی و بنیادهای حکمت و تصوف در ایران باستان، از نگارنده.

در اروپا برگزار می‌شد، در مراسم تشرّف که راهرو و سالکی به مقام سربازی، یا شیری می‌رسید، یک گرده نان که **آرتُوس** Artos می‌نامیدند، به او داده و درحالی که همرازان و یاران ادعیه و نیایشی را همسرایی می‌کردند، جامی (**پاتریون** Poterion) از شراب مقدس (**هایداتوس** Hydatos) نیز تقدیمش می‌شد.

نگارنده در یادداشت‌های وندیداد مشروح درباره‌ی دْرون و دْرون یَشت، یعنی نیایش و دعای خوردن نان مقدس شروحی ارائه کرده که نزد زرتشتیان متأخر، گرده نان میترایی، همان دْرَاُنه‌ی قدیمی ایران است که کنایه از کیهان و جهان بود. به این معنی که توده‌ی خمیری شکل و گرد، به وسیله‌ی حرارتی، چون جهان شکل پیدا کرده و بسته شده است. در یک نقش کنایت آمیز، استادِ راز و همراه یک سالک را در مراسم تشرّف، ملاحظه می‌کنیم که جام نوشاک را به‌سوی آسمان بلند کرده ـ و این کنایه، بیان تقدیس آسمان و خداوندگار است که جام به او تقدیم شده و در مراسمی به روی خاک و زمین ریخته می‌شد تا زمین متبرک شده و بارور شود. این رسم پیشینه‌ای کهن میان یونانیان و ایرانیان داشته و حتا اشاراتی از این رسم در اشعار عرفای ایران، چون حافظ قابل ملاحظه است*. مفهوم برگزاری چنین مراسمی، اهلیت یافتنِ سالک و راهروی است که مراسم تشرّف را می‌گذرانْد. به‌همین جهت نگارنده بر آن است که مراسم شام مقدس، یا شام وحدت، برای سالکانی برگزار می‌شد که مراحل یا وادی‌های چهارم به‌بعد را از هفت وادی عشق گذرانده بودند؛ چون در این مراحل، مقدمات اتحاد آفریدگار و آفریده، یا خالق و مخلوق به‌شکلی کنایه‌آمیز اعلام می‌شد. سالک دیگر از قیود دنیوی وارسته می‌شد. سوگند یاد می‌کرد که اهل راز، اهلیت یافته و سرباز خداوندگار، و از اوست. زمینی نیست که علایق و وابستگی‌های زمینی داشته باشد.

به‌دنبال نقوش اشاره شده از سهیم شدن در نان و شراب که کنایه از کلِّ هستی و مظهر و نماد خداوند و کیهان بود، نقوش گردونه‌ی آسمانیِ میترا / سُل قرار دارد. آن که گردونه را می‌رانْد، با دست چپ مهار اسب‌ها را نگه داشته و با دست راست با اشاره به عروج‌کننده‌ی آسمانی که ملبّس به لباس میترا و درحال سوار شدن به گردونه است، بیان می‌کند که سالک با خداوندگار یکی شده و از آن اوست و از زمین بریده و آسمانی است و Apotheosis ـ یا به‌لاتینی Consecratio شده است، که باید به مرحله‌ای که امثال **حلّاج**

* اگر شراب خوری جرعه‌ای به خاک افشان (انداز).

می‌رسیدند و اناالحق و رمز و راز آن توجه کرد، نیز به سیر الی‌الله، مفاهیمی که برای ما در عرفان سدهٔ سوم هجری به‌بعد ـ معانیِ تازه‌ای هستند.

اما آیا در واقع وجه تسمیه‌ی برگزاری مراسم شام خداوندگار، یا شام وحدت، همین است؟ یعنی هنگامی که سالکی به مرتبه‌ی سوم یا مقام سرباز، و مرتبه‌ی چهارم یا مقام شیر، و مقام پنجم یا پارسی و مقام خورشید، یا پدر نایل می‌شد، جهت آخرین مراسم تشرّف، هم‌بهره گی در نان و شراب برگزار می‌شد؟. به‌نظر می‌رسد که این مراسم رازآمیز، برای مناسبت‌هایی دیگر نیز که به‌احتمال جشن‌ها و اعیاد ویژه‌ای بوده نیز برپا می‌شده است. اما به‌شکل ویژه، از شعایرِ تشرّف و عضویت رسمی برادران، و یکی از اصلی‌ترین و واپسین مراحل به‌شمار می‌رفت و در این مراسم، اعضایی که پیش از این به افتخار تشرّف و عضویت و محرمیّت مفتخر و نایل شده بودند، با ماسک‌های حیوانات و پرندگان شرکت کرده و در مبادی امر، از خون گاو قربانی و ذبح شده، برای مخلد شدن و نیرومندی و تقدس می‌نوشیدند، چون از خون گاو است که رُستن و رَستن به‌حصول می‌پیوندد.[۵۸]

براساس مطالعه‌ی نقوش مختلفی که تداعی یک رسم را بیان می‌کند، پژوهش‌گران کوشیده‌اند صورت مکتوب و شرح این مراسم را بازسازی کنند. البته باید گفت که اغلب برداشت‌ها و شروح در قالب یک رسم اصلی، اما در جزئیات و علل، تفاوت‌هایی آشکار است. یک پژوهشگر، لازم است آن چه از هر رسمی را که به‌صورت نقش و نگار و سنگ برجسته و تندیسک‌ها مقدور است گردآوری کرده؛ آنگاه با آگاهی‌هایی که درباره‌ی زمان و مکان و ادیان و مذاهب و اسطوره‌ها و تاریخ دارد، شرح مکتوبی فراهم کند.

در هر حال، هم آیین‌ها، در انجمن اخوتی بوده که مراسم شام وحدت را برگزار می‌کرده‌اند. شرکت‌کنندگان، برادران و محرم‌های همرازی بودند که در هم بهره گی با خون و آب و شراب و گرده‌ی نان، هم وحدت و اتحاد و یگانگی و تجدید میثاق را میان خود تکرار می‌کردند، و هم به‌شکلی تمثیلی، از گوشت و خون و هستی خداوند تغذیه

58- Willoughby: *Pagan Regeneration*, Chicago. 1960. pp, 106-7/102.

نموده و سیر الی الله و نماد اناالحق را نمایش می‌دادند. در برخی از مهرابه‌ها، در ذیل چنین نقوشی، جمله‌ای باقی مانده که گویا به‌عنوان شعار و کلمه‌ی شکری، پس از صرف شام وحدت، شرکت‌کنندگان همسرایی می‌کردند: این گوشت و خون خداوندِ ما میتراست (که خوردیم و نوشیدیم). و این به‌روشنی و صراحت بنیاد مراسم عشاء ربانی راگویاست که شرح آن از انجیل نقل شد.

وِرمازِرِن با تحقیق و کاوش و جست و جوی بسیار در نقوش پر رمز و راز مهرابه‌ی کاپوا Capua، مهرابه‌ی پونزا Ponza و مهرابه‌ی مارینو Marino ـ هم‌چنین سایر مهرابه‌ها، بر آن است که بنیاد رازآمیز و حتا تمثیل و زبان‌کنایه در آیین میترایی، ثابت می‌کند که گاو، خود میتراست. این خداوندگار میتراست که خود را برای رهایی بشر، قربانی می‌کند تا بشریت رستگار شود. پس به‌شکلی مسلّم و ضرس قاطع، این گوشت و خون میتراست که توسط مؤمنان و بندگانِ او (**عبدالشمس، خُربنده**) صرف می‌شود تا با خداوند خود یگانه شوند.[۵۹] در این‌جا دیگر واردشدن چنین مراسمی در مسیحیت، جای تأمل و انکاری باقی نمی‌گذارد و شکاک‌ترین پژوهش‌گران را به اندیشه‌ای مثبت رهنمون می‌شود که این رسم بنیادی نیز هم‌چون بسیاری دیگر از شعایر، توسط مسیحیان اقتباس شد. این مورد در سده‌ی دوم مسیحی نیز شناخته بود که اهل تحقیق آگاهی داشتند

۵۹- درباره‌ی کتاب آیین میترا از **ورمازِرِن** که توسط نادر بزرگ زاد، به فارسی ترجمه شده، تهران ۱۳۴۵، در مقدمه شرحی گذشت. اما اثر بزرگی از وی در دو مجلد، چون کار دوجلدیِ مهم فرانتس کومُن (توسط نویسنده ترجمه و امید است به چاپ رسد) باعنوان:

Vermaseren. M: *Corpus inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae,* The Hague, 2 Volumes, 1956-1960.

حاوی بسیاری از کاوش‌ها و اطلاعات و تصاویر جدید و شروح است که درواقع پس از کار دوجلدی کومُن: متون و آثار مربوط به راز و رمزهای میترایی، مفصل‌ترین و دقیق‌ترین کار می‌باشد. کارهای دیگر وی که اشاره شد، عبارت است از:

Mithras, Stuttgart, 1965.

Mithraica, I (Maria Capua), Leiden, 1971. II. Ponza, Leiden, 1979. III, Marino, Leiden, 1982.

که بررسی و پژوهش‌هایی درباره‌ی مهرابه‌ی ماریاکاپوا و مهرابه‌ی پونزا و مهرابه‌ی مارینو می‌باشد.

Mithraica, IV, Leiden, 1987.

مراسم‌عشای‌ربانی، تقلیدی از آیین‌های میترایی است. در این تاریخ، یکی از آبای مشهور مسیحی، قدّیسی شهید به نام **یوستی‌نیوس** Justinus می‌گوید رسم و سنت عشای ربّانی، توسط کافران تبه کار، از مراسم مسیحی تقلید شده است. از سویی دیگر باید به نقلی از **پلی‌نی** توجه کرد که گزارش کرده **مهرداد** شاه ارمنستان هنگامی که در رُم با **نِرو** امپراتور روم ملاقات کرده، در مراسمی برای تشرّف نرو به آیین، در یک ضیافت مغانه، که همان شام وحدت بوده، امپراتور را اهل راز یا محرم اسرار کرده است. و نرو می‌دانیم که متدین به مهرپرستی بود، یا ظن غالب بر این است.

هنگامی که مراسم شام وحدت برگزار می‌شد، بستگی به این داشت که در چه موقعیت و به چه مناسبتی باشد. چون در مواقع مختلف، شرکت‌کنندگان کم و یا زیاد می‌شدند و یا تشریفات ساده‌تر، و یا باشکوه‌تر برگزار می‌شد. در شرح ساختمان و جایگاه‌های مهرابه‌ها، در بخش ویژه، شرحی گذشت. در تالار عمومی که مستطیل شکل بود، در دو طرف نیمکت‌ها یا سکوهایی Praesepia قرار داشت که برادران و اعضای محرم و هم راز، روی آن‌ها می‌نشستند. دو خلیفه‌ی میترا و سُل، از پدران عالی‌مقام (**پدر پدران**) برگزیده شده بودند. و هر دو کنایه و نمادی از تجسّم و حضور خداوند و خورشید و ملبّس به لباس آنان بودند. در مرکز مهرابه که چند پله بالاتر و درصدر تالار قرار داشت و در پشت نقش میترای گاو اوژن یا پیکره‌ی خداوند قرار داشت و در دوطرف مهراب دو آتشدان و تندیسه‌های دو مشعل‌دار بود که بر فراز می‌نشستند. آن‌گاه طی مراسم، گاوی ذبح یا قربانی می‌شد. این نیز مربوط به اهمیت و نوع و موقعیت مراسم داشت که قربانی از چه نوعی باشد. چون همانگونه که گذشت در آیین میترایی انواع حیوانات و پرندگان قربانی می‌شد، به‌ویژه در شرحی گذشت که در مهریشت نیز این اشارات هست و تا همین اواخر، حتا در زمان ما، رسم است که در خاندان‌های سنتی، به‌ویژه یک خروس در جشن مهرگان به نام ایزد قربانی می‌شود. به هر صورت باید خونی ریخته می‌شد. در بعضی از آثار یافت شده، باگزارش **وِرْمازِرن**، قربانی Suove-taurilia یاد شده، و این ترکیبی است از خوک Sus، گوسفند Ovis؛ و گاو نر taurus. شرحی گذشت که خوک یا گراز در آیین میترایی جایگاهی داشت و هم‌چنین گرگ (اوستایی Vehrka که جانوری اهریمنی و در

مزدیسنا از زیانکاران و آفریده‌ی اهریمن است) که برای اهریمن قربانی می‌شد.[۶۰]

خون به‌صورت نمادی ـ نیز آب در کنایه‌های میترایی، نطفه‌ی رُستن و روییدن و رشد در آفرینش است. در اسطوره‌ی گاو نخستین[۶۱] ـ از طریق باورها و اساطیر زروانی، این اندیشه‌ی بنیادی در مزدیسنا نفوذ عمیقی دارد. با جاری شدن خون گاو و ریختن نطفه‌ی او بر زمین، شکوفایی و آفرینشِ سودمند روی می‌دهد. در مطالعه‌ی نقوش میترایی، مهر آیین‌ها با ماسک‌های ویژه و نمادین، دیده می‌شوند که در دست جام‌هایی از آب یا شراب دارند که به مهراب و نشستن‌گاه میترا و سُل نزدیک می‌شوند. در اسطوره‌ی زندگیِ میترا، می‌بینیم که شبان / کشاورزان (اوستایی: واستریو ـ فشویَنت Vâstryo-Fšuyant) که در طلب آب هستند، ناظر به عمل میترا می‌باشند و تیری به صخره‌سنگ افکنده (صخره سنگ کنایه از آسمان است و در یشت هشتم، تشتریشت، نیز همانند این اسطوره هست، و در منابع وِدایی / اوستایی نیز میترا آورنده‌ی باران و آب است) و آبی که آنان در طلبش هستند جاری شده است. نیز در نقوشی از میترا، خوشه‌ی انگور که نماد زندگی و شادی است در دست میترا ملاحظه می‌شود. پس خون، نان، آب، شراب و گوشت در شام وحدت یا شام خداوند، چنانکه گذشت کنایه از تجدید میثاق بندگان و اتحاد آنان با خداوند بوده و نان و خون و گوشت، به‌صورت نمادین ـ تغذیه از خون و گوشت میتراست.

این وحدت و پیوند، هم‌چنین تکرار تمثیلی وحدت و پیمانْ میان میترا و سُل می‌باشد که دو پدر و پیر میترایی نیز در مهرابه، پیش از عروج باگردونه‌ی مهر به آسمان انجام داده بودند و در نقوش و نگاره‌های بازمانده آنان را می‌توان به‌روشنی در حالت دست فشردنِ هم که نشانه‌ی میثاق و پیمان است (وندیداد، فرگرد چهارم ۴ ـ ۲) ملاحظه کرد. چون در سنگ‌نگاره‌ها و نقوش، میترا و سُل نیز در حال خوردن گوشت و خون قربانی هستند و این گوشت و خون، بعدها به‌شکل نان و شراب درآمد.

آخرین مرحله‌ی تشرّف برای یک راهرو و سالک میترایی، همین شرکت در

۶۰- برای مطالعات و آگاهی درباره‌ی جایگاه حیواناتی چون خوک و گرگ و خروس و سایر جانداران در آیین‌ها و ادیان ایرانی، نگاه کنید به ذیل هر نامی، در فهرست راهنمای وندیداد، جلد چهارم.

۶۱- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ذیل عنوان گِئوش ـ اورْوَنْ.

مراسمِ خوراندن نان و شراب به اوست. در نقوشی که به دیواره‌ی مهرابه‌ی کاپوا Capua دیده می‌شود، سالک نوآیین neophytes یا سالکان در برابر استادِ رازآموز Mystagogus **میستاگوگوس** زانو زده و استاد رازآموز از جامی که به‌دست دارد، در پیاله‌ی سالک شراب می‌ریزد تا بنوشد (به اشارات: پیر ـ و رازدان و جام و پیاله در ادبیات عارفان باید توجه داشت)، و در هر حال، پیر یا پدر و یا استاد، در بازپسین مرحله است که گرده‌ی نان و پیاله‌ی شراب را به سالک خورانده و آخرین مرحله‌ی تشرّف بدین‌سان پایان یافته و سالک، اهل راز می‌شود.

البته چنانکه اشاره شد، از مراسم همانند توتم خواری در جوامع ابتدایی و قبیله‌ای، نباید از دیدگاه شناخت، درباره‌ی علل چنین مراسمی غفلت کرد. در میان قبایل افریقایی، استرالیایی، پولینزیایی، ملانزیایی، سرخ‌پوستان امریکایی ـ و هرجا که نشانی از توتمیسم وجود داشت، توتم‌خواری نیز اصل و بنیادی اعتقادی بود. در یونان و روم قدیم نیز به‌ویژه در آیین و مراسم دیونیزیوسی، در شمار شعایر اصلی بود که در مراسمی نمادین و ضیافتی همگانی، پس از انجام مراسم قربانی، که حیوانی یا قربانی‌هایی که تجسّم خداوند بودند، مؤمنان و بندگان در صرف آن برای اتحاد با خدا و کسب نیرو ـ و تقدس او، شرکت می‌کردند و اصطلاحات کهنی چون Thiasoi, Theoxenia, Eranos, Theodaisia و نظایر آن از نویسندگان برای این مراسم نقل است.

در بخشِ مربوط به مهرابه‌ها و ابعاد و نقشه و بنای آنها، شرح شد که اغلب مهرابه‌ها یا معابد میترایی کوچک بودند با ظرفیت و گنجایش کم. مهرابه‌های بزرگ اندک است و آنچه که باقی مانده انگشت‌شمار. منظور از این اشاره، آن است که امکان اجرای مراسم تاوربلیوم یا قربانی‌کردن گاو در مهرابه‌ها فراهم نبود. از جلو هر مهرابه ـ یعنی تالار مستطیل شکل، پیش از صفّه یا مهراب ـ چاهکی قرار دارد که سرپوشیده و در برخی از آنها استخوان دام‌های کوچک، اما اغلب پرندگان یافت شده که معلوم است جهت اجرای نمادین مراسم، قربانیِ دامیِ کوچکی انجام می‌شده. در مهرابه‌ی کاراکالا Caracalla-Therme، گودال بزرگی پیدا شده که دارای راهروی زیرزمینی است. به‌احتمال در این مهرابه‌ی بزرگ، مراسم قربانی کردن گاو نر به اجرا درمی‌آمده و چنانکه به‌جای خود شرح شد، سالکان را جهت نوزایی و تغسیل با خون گاو، از راهرو وارد گودال

می‌کردند و در بالا هنگام کشتن گاو، خون حیوان از شبکه‌ای آهنی به‌روی آزمایش شوندگان پاشیده می‌شد. چنین مراسمی در فضاهای باز بیشتر انجام می‌گشت. در مهرابه‌های کوچک‌تر، در برخی، جلو مهراب، گودالی مستطیل و سرپوشیده وجود داشت که به‌احتمال یکی از مراحل آزمون که تمثیلی از مراسم مرگ بوده در آن انجام می‌شد و آزمون شونده را در آن قرار داده و درپوش را رویش قرار می‌دادند که نماد گورخوابی بود.

اما در گودال‌های بزرگ با راهرو، آزمون شوندگان پس از تغسیل با خون گاو، از حیات مطهّر و متبرّک برخوردار شده و در مجمع اخوت و برادران زاده شده و پس از تغسیل از گذرگاه زیرزمینی داخل مهرابه شده و در انجمن میترایی نوزاده و متولد شده و سپس مراحل دیگر تا شام وحدت را می‌گذراندند.

مراسم بگماز، یا شام خداوندگار ـ با سماع و ترنّم آلات موسیقیایی و همسرایی و نیایش‌خوانی همراه بود. در بعضی از مهرابه‌های رم در تصاویری که توسط مسیحیان روی آنها با گچ اندود شده و تصاویری تازه از دین عیسوی نقش کرده بودند، مراسم سماع و نوازندگی و همسرایی مشهود است. در مهرابه‌های دیه‌بورگ، روکینگن، کونیگس هوفن و بعضی مهرابه‌های رومی، اشیاء و آلات موسیقی چون زنگ‌های کوچک و نی‌های فلزی پیدا شده است و درباره‌ی زنگ و انعکاس آن در ناقوس کلیساها و منشأ مزدیسنایی و مهری آن شرحی گذشت.

بخش دوازدهم

اسرار آیین میترا، مراحل سلوک، هفت مقام و منصب، نام جانوران و نمادهای جانوری، هفت وادی عشق، آیین مهر در ادب و عرفان، نقوش و کلام نمادین در آیین مهر

میترائیسم آیین اسرار

سماع و ترنم موسیقی و رقص، صورتک و ماسک، نقوش نمادین، تفسیر اساطیری قتل موجود نخستین و نشأت آفرینش

هفت وادی یا مرحله‌ی سلوک، عناوین هفت مرحله، اسرار و رموز و لزوم پنهان داشتن آن، آداب و سماع و رقص‌های تقلیدی، جایگاه و موقعیت سالک هر مرحله از هفت مقام در انجمن، کلاه شکسته‌ی مهری، داغ یا نشان مِهر - یا مُهرِ مِهر که بر پیشانی یا بازو نقش می‌شد، نماد چلیپا یا صلیب، اشاراتی روشن از مهر دینی در اشعار حافظ، نمادهای جانوران و پرندگان در آیین، سالکان در طی سلوک برای گذر از هفت خوان، مرحله و مقام کلاغ، مقام پوشیده یا همسر، مقام سربازی و نماد آن، عناصر چهارگانه و چهار مقام نخستین سلوک میترایی، مقام شیرمردی و نمادهای آن، تعمید با عسل و تفسیر اسطوره‌ی آن، مقام پارسی و آزادگی و تعمید با عسل، مقام ششم پیک خورشید و نماد آن، مقام هفتم پدر - پیر، پیر مغان و نمادهای آن، نگاهی گذرا به تأثیر آیین مهر در ادب و عرفان فارسی، رموز و اسرار عرفا و پیران میترایی، می - می‌خانه، میکده، پیر می‌فروش، ساقی، پیاله یا جام، آیین میترایی و حافظ، آیین میترایی و مولوی، خَرابات یا خُرابات، خُرابه و مهرابه، نماد خورشید - مهر در ادب و عرفان، شمس تبریزی در کسوت پیر مولانا و پیر مغان، سماع و بنیادی مشترک در حکمت و عرفان و آیین میترایی،

لزوم حفظ اسرار و صَمت در عرفان و مهر آیینی، مراحل سلوک و رهروان طریق، بازسازی نمایشی از مراسم یک تشرّف و سرسپردگی، مستنداتی در حفظ اسرار و مجازات فاش کنندگان آن، متن سوگند سرسپردگی و مرحله‌ی تشرّف، مراسم سوگند یادکردن، گزارشی از مراحل آزمون و تشرّف و سرسپردگی و سوگند به موجب منابع مکتوب و پراکنده، راز و رمز نماهای هفت مقام میترایی، نمادهای کلاغ، نماد مستور یا پوشیده ـ چراغ و چادر، نماد سرباز ـ کلاخود و نیزه و کوله پشتی، موقعیت ممتاز سربازان در انجمن، چهار مقام و نمادهای عنصری، نماد شیر ـ آتش، آتش در مذهب نو زرتشتی و آیین میترایی، روابط شیرمردی و سَماع، مقام پارسی و نمادهای داس و نقوش ماه و ستاره، نمادهای پیک خورشید ـ تازیانه، مشعل، نیمتاج با شعاع خورشیدی، نمادهای پدر یا پیر: کلاه فریژی و عصا و حلقه و تفسیر اسطوره‌ی آن، چگونگی و شرح مجملی از اسرار آیین میترایی، مراحل دشوار آزمون و مقایسه با آزمون‌های آیین‌های سرّی، مراحل دوازده گانه‌ی آموزش. سه مقام هوا: کلاغ، کرکس، شترمرغ. سه مقام خاک: سرباز، شتر، گاو نر. سه مقام آتش: بزکوهی، اسب، آفتاب. سه مقام آب: پدر، عقاب، پدر پدران. مراحل دوازده گانه‌ی ریاضت، داغ کردن نشان میترایی در بدن بعضی از اعضا، مقایسه‌ای میان آزمون‌های نمادین و دشوار در آیین‌های اسرار، هدف ریاضت و آزمون‌های دشوار در آیین میترایی.

مغان، روحانیان برجسته‌ی آیین مهر بودند و **پیر مغان**، مرشد و قطب و جانشین زنده‌ی مهر در خُرابه (خورابه، معبد خور، پرستش‌گاه خورشید) مهرابه به شمار می‌رفت که به پیر، یا پدر ملقب می‌شد.

برابر باگزارش **سنت جرُم** St.Jerom که سنگ نبشته‌ها و تصاویر در تأیید آن است، مبیّن این موضوع می‌باشد که ورود به جرگه‌ی مهری دینان، با شرایطی دشوار و آزمایش‌هایی سخت همراه بوده و طی هفت مرحله‌ی سلوک انجام می‌گرفت. این مراحل به ترتیب با نام‌های مراحل: **کلاغ** Croax، **پوشیده** Cryphius، **سرباز** Miles، **شیر** Leo، **پارسی** Perses، **پیک خورشید** Heliodromus، و **پدر** Pater شناخته می‌شد. هرگاه کسی به مقام پدر، یا پیر ـ می‌رسید، تنها مقام برتر، **پدر پدران** ـ یا **پیر مغان** بود. این نام‌گزاری‌ها بی‌مفهوم و معنی نیز نبود ـ اما راز و رمز راستین آن بر ما پوشیده است، چون آیین مهر، آیین اسرار و رموز بود و کسی را حق افشای آن نبود ـ چنان‌که در میان عرفا و صوفیان مهر آیین ایرانی، نیز همواره تأکید بر مکتوم داشتن اسرار و رموز می‌شد.

این موضوع در ایران مسبوق به سابقه‌ی کهنی است. در «اوستا» بخش یشت‌ها» در یشت چهارم، موسوم به خرداد یشت، بند ۹ به **زرتشت** سپارش می‌شود که اسرار (**مانثر** Manthra) را مبادکه جز به خودی‌ها، به دیگران بیاموزی.

سماع و حالات آهنگین رقص در مهرابه‌ها معمول بوده است که با خواندن نیایش‌هایی درباره‌ی میترا همراه بود. رقصندگان که از سالکان مراحل هفت‌گانه بودند، هر چندی، پوشاک‌های ویژه‌ای درخور مرحله‌ای از سلوک که سالک آن بودند به تن می‌کردند و در رقص، حرکات جانورانی را تقلید می‌کردند که به زیّ آنها در آمده بودند. چون پرندگان بال می‌زدند، صدای کلاغ در می‌آوردند و یا چون شیر می‌غریدند. **اوگوستین،** مفسر مسیحی سده‌ی چهارم میلادی، هر چند این مراسم را تقلیدهایی استهزاآمیز بیان‌کرده، اما در واقع این پوشاک‌ها بر اساس شرح و تقسیم محققان میترایی، اشارات و کنایاتی هستند به نشانه‌های بروج دوازده‌گانه و یا تعابیری در تناسخ و نمایش حلول روان درکالبدهایی دیگر[1].

این‌گونه تقلیدها و صورتک نهادن بر چهره ـ از صورتک‌ها و جامه‌هایی پوشیدن

۱ـ نگاه کنید به برداشت و تفسیر اگوستین در:

Ps.Augustine, *quaest. vet et novi test., (T.et M.vol.II.,8.)*

نیز برای شرحی بیشتر، نگاه کنید به: «راز و رمزهای آیین میترا» از: فرانتس کومن، ص ۱۵۲.

Franz Cumont: *The Mysteries of Mithra,P. 152.*

از پوست جانوران و تقلید کردن از صدا، نعره، جیغ و فریاد و آوای آنان، ـ و یا با رقص و حرکات ـ تقلید جست و خیز آنان را به نمایش نهادن که مورد ایراد و تمسخر آباء کلیسا قرار گرفته، در واقع بازمانده و نمایش‌هایی کنایت آمیز از آداب ابتدایی است که آثار آن تاکنون به صورت نمایشی در کارناوال‌ها و جشن‌ها و بال ماسکه‌ها باقی مانده است.[۲]

باری، ملاحظه می‌کنیم که نام‌گذاری‌هایی چون: خرس، گاو نر، اسب و دیگر عناوین و القاب، به وسیله‌ی پیروان آیین‌های گوناگون به یونان و آسیای صغیر راه یافت. چنین رویدادی به دوران‌های پیش از تاریخ برمی‌گردد که مردم خدایان را با چهره و اندام حیوانات تصور کرده و تصویر و تندیس می‌کردند و فرد معتقد و پیرو خدایانی چنین، با نهادن نام چنین جانورانی خداگونه بر خویش، و به هنگام اجرای مراسم دینی ـ که خود را به صورت و ریخت جانوران در می‌آورد، در حقیقت بدین باور بود که با این خدایان یگانه و همراه و عجین شده است. **کرونوس** که سری چون شیر داشت و نماد زمان شناخته می‌شد، در واقع جایگزین شیرهایی بود که مهر آیینان ستایش می‌کردند. مردم قبایل ابتدایی که با پوست جانوران، این یگانگی را هنگام اجرای مراسم و مناسک به نمایش می‌گذاشتند، در ادوار بعدی، پیروان آیین‌ها، فقط با به چهره نهادن صورتک‌هایی از حیوانات اکتفا می‌کردند.

در آیین‌ها و جشن‌ها و مراسم گوناگون، مهر دین‌ها، در روزگار تولد مهر، با صورتک‌هایی از جانوران، به شکل‌هایی از جانوران در آیین‌های همگانی شرکت می‌کردند. به همین جهت است که در سده‌ی هفتم میلادی، اسقف اعظم کانتربوری Canterbury در انگلیس، دستور داد[۳]: هرگاه کسی در ماه ژانویه، از صورتک‌های **گاو نر** یا **گوزن** یا دیگر حیوانات استفاده کرد و خود را در زی جانوران وحشی درآورد، مستوجب عقوبت است و باید برای این کردار شیطانی مجازات شود.

ژ.ر. کنراد J.R.Conrad در کتاب خود موسوم به: آیین گاو نر بسیاری از این تحقیقات را ارائه کرده که در فصول مربوط، به ویژه در راز و رمزهای قربانی کردن گاو، نقل شده

۲ـ نگارنده در مجلدات چهارم تا ششم تاریخ تحلیلی ادیان در جهان به شرح و تفسیر و بیان بسیاری از اینگونه مراسم میان مردم ابتدایی قاره‌های آفریقا، استرالیا، اقیانوسیه و امریکا پرداخته است.

3- Rene Alleau: *Les Societes Secretes*. Paris, 1979, P-132.

است.

تازه واردان به آیین مهر، پس از پیمودن مرحله‌ی **کلاغ**، به مرحله‌ی **پوشیده** وارد می‌شدند. به نظر می‌رسد، پویندگان این مقام، به‌گونه‌ای نمادین، با پنهان کردن خود در پوششی، از شناخت دیگران خود را برکنار می‌کردند. آنان برای برگزاری چنین مراسمی نمایش‌گونه، به اجرای یک سلسله مراسم نمایشی می‌پرداختند. سربازان، گروه سپاهیان در خدمت و رکاب خورشید شکست ناپذیر را تشکیل می‌دادند که به فرمان بَغ عالی جاه با کارگزاران و عوامل اهریمن به ستیز و نبرد می‌پرداختند.

مرحله و مقام **پارسی**، نماد یادآور خاستگاه آیین است. پیروانی که بدین مقام می‌رسیدند، کلاه فریژی، یا کلاه شکسته را که به مهر هدیه شده بود، بر سر می‌نهادند. این سالکان تا هنگامی که در این مرحله بودند در سراسر مراسم، این کلاه را بر سر می‌نهادند. در همه‌ی نقوشی که از مهر باقی است، این کلاه را بر سر دارد، کلاهی مخروطی شکل که رأس آن شکسته و به طرف جلو، گاه کنار یا به عقب برگشته است و کلاه شکسته‌ی مهری است که نمونه‌های آن را به سر بسیاری از بزرگان مهر آیین در نقوش بازمانده در سراسر مهرابه‌ها ملاحظه می‌کنیم و در ایران به صورت یادمان در نقوشی که از نام آوران مهر دین در زمان ساسانیان و اشکانیان در نقوش نقش رستم و بیشابور و دیگر جاها باقی است ملاحظه می‌شود.[۴]

شعر حافظ:

یاد باد آنکه نگارم چو کله بشکستی　　　در رکابش مه نو، پیک جهان پیما بود

و در بیت بعد از دورانی یاد می‌کند با حسرت که:

یاد باد آن که خُرابات نشین بودم و مست　　　وانچه‌درمسجدم امروزکم است‌آنجا بود

عطار در منطق الطیر از این کلاه، با اصطلاح کلاه گبرکی یاد می‌کند. **عطار** در داستان شیخ صنعان در منطق الطّیر (← ویراسته‌ی صادق گوهرین، ص ٦٧) درباره‌ی شرحی که نقل کرده،

4- Ch. *Texier desctiption de L, Armenie, La Perse. et la. Mesopotamie*, part I, P, I. 133. *Die Kunst des alten persien'*p I. 81.

گیرشمن، در هنر ایران، دوران پارتی و ساسانی در تصویرهایی از نقش رستم، تصویر ۲۱۲، و تصویری از بیشاپور، تصویر ۲۲۶ بزرگان ایرانی را با کلاه مهری مشخص کرده است.

آن سان که مشهود است گمان می‌رود آیین شیخ، قبول آیین میترایی بوده است. شیخ بتی را که در خواب می‌بیند و به او نماز می‌برد، در روم است و این بت همان تندیس میتراست. هنگامی که شیخ دین خود وا می‌گذارد و آیین معشوق می‌پذیرد تا به وصال رسد و با مریدان به روم رفته و: شیخ ایمان داد و ترسایی خرید. هر چه وی را پند دادند تا از راه کفر بازگردد، نپذیرفت تا آنکه: شیخ را بردند تا دیر مغان:

چون خبر نزدیک ترسایان رسید — کان‌چنان شیخی ره ایشان گزید
شیخ را بردند سوی دِیر مست — بعد از آن گفتند تا زُنّار بست
شیخ چون در حلقه‌ی زُنّار شد — خرقه آتش در زد و در کار شد

پس از نکه شیخ توبه می‌کند، او را دیدند که:

هم فکنده بود ناقوسِ مغان — هم گسسته بود زُنّار از میان
هم کلاه‌گبرکی انداخته — هم زترسایی دلش پرداخته

اشارات روشن است. آیینی که شیخ پذیرفته، بت آن در روم است.به **دیرمغان** برای پرستش می‌رود و جهت پذیرفته شدن در انجمن آیینی، زُنّار یا **کُشتی** Košti، یعنی کمربند بندگی مهر و یکی از نشان‌های مهردینان را به کمر می‌بندد. آن‌گاه چون توبه می‌کند **ناقوس مغان** را فکنده و زنّار از میان گشوده و کلاه گبرکی را برمی‌دارد.

چنان که اشاره شد، این کلاه را در زبان لاتینی و یونانی **میترا**، یعنی **کلاه‌مهری** می‌گفتند که از نام مهر گرفته شده و بعدها پاپ و کاردینال‌های کاتولیک بر سر می‌نهادند و اکنون اسقف‌ها در برگزاری آیین‌های رسمیِ کلیسایی به سر می‌گذارند. نام دیگر این کلاه در لاتینی **فریگیوم** Frigium است که پاپ در جشن‌های بیرون کلیسا بر سر می‌گذاشته و این واژه از فریگیه/فریجیه در آسیای کهن گرفته شده که پدران یا پیران مهر آیین، آن را از آن جا به روم آورده بودند. این کلاه نیز به نام کلاه آزادی در اروپا شناخته شده است. هنگامی که سرباز میترایی در مراسم تشرّف و سرسپردگی، این کلاه یا تاج به او داده می‌شد، و او **میترا** (**یا کلاه = تاج‌مهری**) را پس می‌داد، می‌گفت: میترا (مهر) تاج من است (← جستار درباره‌ی مهر و ناهید، ۷۸ ـ ۷۷).

نیز اشاره به **زُنّار** این نشانه‌ای است که چون سالکی به مقام سربازی می‌رسید، یکی از مراسم آن بود که توسط پیر، کمربندی جنگی به میانش بسته می‌شد و او را کمربسته و

سرسپرده می‌گفتند. اصطلاح کمربستگی به معنای سرسپردگی، جانبازی و فدایی، از آن هنگام باقی است. میان عیّاران (yâr،ayâr در پهلوی) که پهلوانانِ جوانمرد و جنگاورانِ پشتیبان بی‌پناهان و ضعیفان بودند، مراسم کمربستن از سنت‌های مهرآیینی باقی مانده است. این کمربند در دین زرتشتی موسوم به **کُشتی** است و مراسم **کشتی بستن** نماد و بیان سرسپردگی به دین بوده است (← وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۶۰۴ به بعد). برای مهر، این کلاه آنقدر نشانه‌ی مشخصی است که حتا زمانی که برهنه از صخره سنگ یا از میان صدف یا گل نیلوفر زاده می‌شود، این کلاه را بر سر دارد. **فرانتس کومون** می‌گوید به قدری این کلاه مهری وجه مشخصّه‌ی بغ مهر است که هرگاه می‌خواستند نامش را یاد نکنند، او را آنکه کلاه بر سر دارد، می‌خواندند.[5] در زبان لاتینی و یونانی، این کلاه را **میترا/کلاه مهری** می‌گفتند (فرانسوی و انگلیسی Mitra) Mitre که از نام مهر گرفته شده است و آن کلاهی است که بعدها پاپ و کاردینال‌های کاتولیک بر سر می‌نهادند. این کلاه نیز به نام کلاه آزادی در اروپا شناخته شده است. هنگامی که «سپاهیِ مهری» سر می‌سپرد، این کلاه یا تاج به او داده می‌شد.

و او میترا (یا: تاج یا کلاه مهری) را پس می‌داد و می‌گفت میترا (=مهر) تاج من است.[۶]

رنگ این کلاه اغلب در نقاشی‌های دیواری سرخ رنگ است. در شرح حال شیخ اشراق، شهاب الدین **سهروردی**، شاگرد و مریدش، **شهرزوری** نوشته است که: ... در بعضی احیان کسائی می‌پوشید و کلاه سرخ درازی به سر می‌نهاد و...[۷]

آنگاه، پس از مقام پارسی، مرحله‌ای بود که سالکان به مقام **پیک خورشید (هلیود روموس)** می‌رسیدند و خدمت‌گزاران میترا می‌شدند، بغی که با خورشید یگانه شده بود و

5- Franz Cumont: Textes et Monuments, II, P. 59, E. Wynne-Tyson, *Mithras, The FelloW in the Cap*, London, 1958.

با استفاده و نقل از: جستار درباره‌ی مهر و ناهید از دکتر محمد مقدم، ص ۷۶.

۶ـ مأخذ فوق الذکر، ص ۷۸.

Vermaseren; *Mithras*; P.154.

۷ـ نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکما) از شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری. ترجمه‌ی مقصود علی تبریزی. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. ص ۴۵۹

نزدیک‌ترین کسان بودند به پدر که آخرین مقام از هفت پایه‌ی تشرف بود.

هر سالکی که از سه مقام می‌گذشت، یعنی از مرحله‌ی **کلاغ** (که در اساطیر خدمت‌گزار خورشید بود) و پوشیده و سرباز، باز هم مأذون نبود تا در حلقه‌ی سالکانی درآید که در مراسم رازآمیز آیینی پذیرفته شده و از اسرار آگاه شوند. اما چون از مرحله‌ی **شیر** می‌گذشت و **شیرمرد** می‌شد، اجازت می‌یافت تا در مراسم شرکت جوید و به نظر می‌رسد که در این مرحله‌ی شیرمردی بوده که مرید، مُهر و نشان و مُهر مِهر را بر پیشانی یا سینه‌ودست‌با داغ نشان‌کرده‌و در حلقه‌ی آگاهان‌برگشت‌ناپذیردرمی آمده‌است.

ترتولیان[۸]، یکی از پدران کلیسا می‌گوید که در «ملکوت شیطان، او (=مهر) نشانی بر پیشانی سربازانش می‌گذارد.» برخی آن را داغی بر پیشانی می‌دانند. با در نظر گرفتن مُهری که در مکاشفات یوحنا، باب هفتم: ۲، یا در باب سیزدهم: ۱۶ روی پیشانی یادست گذاشته می‌شده[۹]، یا چنان‌که از نوشته‌ی **اوگوستین**، یکی از پدران کلیسا برمی آید این نشان با خون گذاشته شده و خال‌کوبی می‌شده است.

بدین وسیله بوده که سرسپردگانِ مِهر ـ مُهر را بر خود نقش می‌کردند. در یکی از غزل‌های **حافظ**، اشاره به این مُهر مِهر آمده است:

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود — رقم مُهر تو برچهره‌ی ما پیدا بود

یاد باد آن که چو چشمت به عتابم می‌کشت — معجز عیسویت در لب شکر خابود

یاد باد آن که صبوحی زده در مجلس اُنس — جز من و یار نبودیم و خدا باما بود

یاد باد آن که رُخَت شمع طرب می‌افروخت — وین دل سوخته پروانه‌ی ناپیدا بود

۸ـ مأخذ فوق، از دکتر محمد مقدم، ص ۴۳.

۹ـ "و فرشته‌ی دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آمد و مُهر خدای زنده را دارد و به آن چهار فرشته‌ای که به ایشان داده شد که زمین و دریا را ضرر می‌رسانند به آواز بلند ندا کرده می‌گوید: هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگانِ خدایِ خود را بر پیشانی ایشان مُهر زنیم...

و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی‌دارد که بر دست راست یا بر پیشانیِ خود نشانی (=داغ) گذارند...".

چنان که گذشت در انجمن مهردینان، امتیازهای طبقاتی حذف می‌شد. همه‌ی سالکان و بندگان میترا، در یک ردیف و برادر بودند ـ از بنده و آزاد و اشرافی و سپاهی ساده و کارگر ـ و چون هر فردی از رهروان، در ارتقای مراحل سلوک به درجه‌ی معهود می‌رسید، **مُهر میترایی** بر دست یا پیشانیش نقش می‌شد.

یاد باد آن که در آن بزمگه خلق و ادب — آن که او خنده‌ی مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی — درمیان من و لعل تو حکایت‌ها بود
یاد باد آن که نگارم چو کله بشکستی — در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود
یاد باد آن که خُرابات نشین بودم و مست — وان چه در مسجدم امروز کم است آن جا بود
یاد باد آن که به اصلاح شما می‌شد راست — نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

و این اشارهٔ روشن، در غزلی دیگر تکرار شده است:

گوهرمخزن اسرار همان است که بود — حقّه‌ی **مِهر** بدان **مُهر** و نشان است که بود
عاشقان زمره‌ی ارباب امانت باشند — لاجرم چشم گهربار همان است که بود
از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح — بوی زلف تو همان مونس جان است که بود
طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید — هم چنان در عمل معدن و کان است که بود...

و تا پایان غزل، مفاهیم و مضامین پیوسته‌ای بیان می‌شود که با روشنی با اندیشه‌های مهردینی پیوند دارد. توجه به گوهر مخزن اسرار، که عاشقان هم چون سرسپردگانی باید ارباب امانت آن باشند در تأکید به حفظ اسرار که **حافظ** خود بدان بسیار اصرار می‌ورزد و کلامش نقل خواهد شد ـ **مُهر** و نشانِ **مِهر** که به آشکاری مورد اشاره است. شب هنگام تا دم صبح و طلوع خورشید که مهردینان به سماع و کسب معرفت می‌پرداختند، و سرانجام آنکه اگر کسی طالب لعل و گهر شدن درمقام درک و شهود است باید زیر چتر و پوشش خورشید باشد. هر گاه اندیشه و حکمت و درکِ شهودیِ میترایی درست و دقیق مطالعه شود، بسیاری از چنین اشارات در پرتوی از روشنی قرار می‌گیرد. درشرح‌های بعدی نیز در این زمینه اشاراتی خواهد شد.

در نقوش بازمانده‌ی مهری، این نقش که **چلیپا** یاگردونه‌ی خورشید و همان صلیب است ملاحظه می‌شود. نشانی که راز و رمز نمادین کهنی دارد و در ایران و هند از ایامی بسیار دور این نقش ملاحظه می‌شود. یک چنین نقشی روی دستی از یک تندیسه که در ایتالیا یافت شده، و علاوه بر آن نقش خال‌کوبی شده‌ی گل نیلوفر نیز که از نشانه‌های میترایی است بر آن دست ملاحظه می‌شود. روی یک کاشی کف از والبروک، در یک پرستشگاه مهری، جعبه‌ای با صحنه‌های مهری به دست آمده که روی در آن جعبه چلیپایی کنده کاری شده است.

روی گرده‌ی یک چراغ سفالی بادسته‌ی برجسته که در پرستش گاه مهری زیر کلیسای سانتاپریسکا (ایتالیا) پیدا شده، چلیپای پرزیوری دیده می‌شود که گرداگرد آن با برگ‌ها و سه گوش‌ها آرایش یافته و در دو سوی دسته‌ی آن دو خرگوش نقش شده است.

از همه گیراتر نقش چلیپا روی کاک (گِرده نان نوشخواره) در شام خداوند (یا بگماز) است که در آیین کلیسا مو به مو از آن پیروی شده است. در این نقش از کونجیک یوگسلاوی، روی میزی که مهر و همراهانش پشت آن نشسته‌اند، چهار گرده‌ی نان که روی آنها نشان چلیپاست گذاشته شده است. این رسم و آیین در آن سرزمین روی سنگ قبرهای بوگومبیل‌ها یا پیروان آیین مهر (بوگومبیل‌ها را اغلب پیروان دین مانی معرفی کرده‌اند) همراه با نقش چلیپا دیده می‌شود. (جستار درباره‌ی مهر و ناهید، تصاویر ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۳، **۵۵**، ۱۱۲، ۱۱۸)

نقش نمادین **چلیپا**، یاگردونه‌ی مهر، نشانه و رمز خورشید است و به وسیله‌ی این نقوش بود که اعضای انجمن یکدیگر را می‌شناختند و آنکه اجازت می‌یافت نقش را به صورت داغ بر پیشانی یادست و یا سینه بنشاند و یا خال کوبی کند، عضویت و شناختش میان جمع رسمیت می‌یافت.

و سرانجام مرحله‌ی **پدر** است. در هر جمع و انجمنی که مهردینان در مهرابه‌ها گرد می‌آمدند، این پدر Pater بود که انجام مراسم را رهبری، نظارت واداره می‌کرد. مؤمنان را رهبری می‌کرد و مرجع بود. بر جمع پدران، **پدر پدران** یا Pater Patrum مرجع دستور و راهنمایی بود که گاه Pater Patratus نیز نامیده می‌شد. اینها عالی‌ترین مراجع و مقام در دین میترایی بودند که تا پایان زندگی، مقام و منصب‌شان محفوظ و فرمان‌شان نافذ بود. درهر انجمنی، گروندگان، مراجع را پدر (= **پیر، پیر مغان**) می‌نامیدند، و اعضا و گروندگان (= **مغ، مغ بچگان**) یکدیگر را برادر می‌خواندند که در همین بخش، ذیل عنوان "مقام‌پدر" اشاراتی آمده است.

درمهرابه‌ها، تأسیساتی وجود داشت. در اتاقک‌هایی که پس از مدخل مهرابه، به‌صورت غاری طبیعی بنا می‌شد، پس از پایین رفتن، در چنین اتاق‌هایی، نوآموزان سرگرم کار بودند. چنانکه اشاره شد تا به مرحله‌ی شیر یا شیرمردی نمی‌رسیدند، اجازه‌ی

تشرّف رسمی نداشتند ـ اما چه بسا که در مراسم و برگزاری آداب و تشریفات همگانی، به عنوانِ ساقی و خدمت‌گزاران خدمت می‌کردند. در گروه‌های مادون، حتا بنابر شواهد، کودکان نیز وارد و پذیرفته می‌شدند. مدت ماندگاری و توقف هر سالکی در یک مرحله روشن نیست. اما آنچه آشکار است ارتقاء مقام سالک و انتقال از مقامی کهتر به مقام بالاتر، با نظر و تصویب پدر یا پیر خُرابه یا مهرابه بوده است.

ایا ما مجاز هستیم تا در تحقیقاتی نوین در آیین میترا، با شیوه‌هایی جز آنچه که تا کنون به کار رفته کاوش کنیم؟ ـ اشارات موافقی که در تأیید نظراتی چنین هستند قابل توجه است. و باید متوجه این نکته باشیم که آیین میترا، آیین اسرار است. آیا منظور از مدارج روحانی که با نام حیوانات نام‌گذاری شده‌اند چیست؟ **کلاغ**، **شیر**، **کرکس** دارای چه مفهومی هستند؟ خبری از شخصی به نام **اوگوس تین دروغی** Pseude Augustin در دست است که پیروان آیین میترا، در مهرابه‌ها، مراسمی برپا کرده و به هیأت شیر و کلاغ در می‌آمدند. چون شیر می‌غریدند و چون کلاغ بال بال زده و جست و خیز می‌کرده و از صدایشان تقلید می‌کردند. در تأیید این خبر نقش‌هایی است که در مهرابه‌ها به دست آمده که عده‌یی از پیروان آیین را در هیأت کلاغ و شیر نشان می‌دهد که با چهره‌پوش و لباس، خود را بدان صورت‌ها آراسته‌اند. البته با این نظر بایستی به صورت یک فرضیه نگریسته شود که آیا میترائیسم در اروپا مبدل به شکلی از توتمیسم شد ـ یا آنکه عناصر توتمیک در این آیین وارد شده و چنین مقام و اهلیتی پیدا کردند؟ ـ در این رشته‌ی مطالعه، برای نتیجه گیریِ شایسته‌تر، لازم است مراسم قربانی گاو و خوردن و نوشیدن گوشت و خون حیوان را نیز برای جذب نیرویش و تصفیه‌ی روان و نیرومند شدن در نظر گرفت، چون این رسوم با نتایج آشکاری که داشته، رسومی است وابسته به شیوه‌ی توتمیسم، و در این باره باز سخن خواهد آمد.

مدارج روحانی در آیین میترا، هفت درجه یا هفت منصب و مقام است. بحث درباره‌ی این مناصب، و اینکه چگونه و تحت چه شرایطی، یک مهری دین، از مقام اول به مقامات بالا ترقی می‌کرد ودر هر مرحله‌یی چه اعمالی انجام می‌داد و چگونه روانش منزه و تصفیه می‌گشت و چگونه به اسرار دین وقوف می‌یافت و بسیاری از مسایل دیگر، برای ما ـ در پرده‌یی از ابهام قرار دارند. اما آنچه که در این باره بحث و گفت‌وگو شده،

اغلب بر مبنای استنتاج‌هایی شخصی و ذوقی است نه بر اساس واقعیاتی صرف بر اصول مستند؛ چون چنین مستندات و مآخذی در دست نیست.

هفت درجه یا هفت مقام، در سلسله مراتب میان محققان جز یک مورد، اختلافی به وجود نیاورده و آن هم مقام دوم است که درباره‌اش شرحی خواهد آمد. هفت مقام روحانی به ترتیب عبارتند از: نخست مقام **کلاغ** Corax که آن را **پیک** نیز می‌گفتند. دوم مقام **کری فیوس** Cryfios یا **کریپ توس**Cryptus یا **پنهان و پوشیده**. سوم مقام **سرباز** Miles.چهارم مقام **شیر** Leo، پنجم مقام **پارسی** Persis/Perses. ششم مقام **خورشید** Heliodromus. **هفتم مقام پدر** Pater یا **پدر پدران** Pater Patrun.

باید یادآور شد که زبان آیینیِ پیروان میترا، زبان یونانی بوده. در نام‌گذاری این هفت مقام نیز از زبان یونانی استفاده کرده‌اند. درکتیبه‌هایی نیز که از آنان باقی است زبان یونانی مورد استفاده بوده است. برخی از محققان درمقام دوم اختلاف دارند، چون به‌جای مقام کری فیوس به مقام **نمف** Nymphe یا **نمفوس** Nymphus که از آن زوجه و همسر اراده شده معتقدند. نمف‌ها Nymphes دراساطیر یونانی دارای داستان و خصایصی هستندکه می‌شود به آسودگی از آنها برای اساطیر میترایی استفاده کرد. در مقام دوم، از دو مقام مذکور یک جا سخن خواهیم گفت.

پیش از این یادآوری شد که **میترا** پس از کشتن گاو و ضیافت مقدس، باگردونه‌ی آفتاب به آسمان صعود کرد. موافق با روایات، وی دگرباره هنگام رستاخیز به عنوان یک نجات دهنده، **سوشیانت** Soshyânt به زمین باز خواهد گشت. حتا در دین‌مانی نیز میترا نجات بخش جهان در رستاخیز، پیش از اشتعال جهان معرفی شده است. میترا در آسمان هدایت کننده‌ی ارواح مؤمنان است و ارواح باید از هفت سپهر بگذرند و در هر فلکی یکی از عناصر فانی را از خود دور کنند تا سرانجام در فلک هشتم منزه و پاک وارد نور محض به وسیله‌ی **اهورامزدا** شوند.[۱۰]

این کنایه‌ی آسمانی در واقع مصداقی داشت به روی زمین از برای مؤمنان. برای

10- Cumont. F: Oriental Religions in Roman Paganism P.158

مقاله‌ی هانری شارل پوئش Henry Charles Puech در کتاب تمدن ایرانی، ترجمه‌ی دکتر عیسا بهنام ص ۱۴۵.

طی مدارج ترقی، لازم بود تا دوران‌های تصفیه و تزکیه را بگذرانند. در هر مقامی به سوی ترقی، ریاضت‌ها و دشواری‌ها و شکنجه‌هایی وجود داشت که مریدان و سالکان لازم بود نیروی تحمل نشان می‌دادند. کسانی که از مرتبه‌ی ششم، یا درجه‌ی ششم گذشته و به مقام هفتم یا پتر Pater می‌رسیدند، بسیار اندک بودند، اما هم اینان بودند که به وسیله‌ی خود **اهورامزدا** و **میترادر** فروغ جاودانی و آخرین پایه‌ی آسمانی جای می‌گرفتند.

نماد **خی - رو** از روی هم نهادن نشانه‌های «خ» و «ر» خط یونانی درست شده است و آن را نشانه‌ای از واژه‌ی **خریستوس** یونانی که برگردانده‌ی واژه‌ی **مسیح** فرض شده است پنداشته و آن را یک نماد عیسوی دانسته‌اند.

در پرستشگاه مهری، زیر کلیسای سانتا پریسکا در روم نقش «خی - رو» به دست آمده است.روی یک آوند مسی از سافوک انگلستان، نیز این نقش دیده می‌شود. هم چنین ته یک کاسه که در موزه‌ی لندن است. فرض شده است که این چیزها باید از زمانی باشد که عیسویت جای دین مهر راگرفته، ولی در برابر سدها، بلکه هزارها چیز که از دین مهر در دوره‌ی رومی‌ها در انگلستان مانده، فقط چند نشان از «خی - رو» را که از همان زمان است بازمانده‌های عیسویت پنداشته‌اند.

مراحل هفت‌گانه‌ی سیر و سلوک در آیین مهر

مقام نخست: کلاغ

مقام اول، مقام کلاغ است. مطابق با روایت پرفیریوس Porphyrios مقام اول، مقام خدمت گزاران مهرابه بوده است. کسانی که می‌خواستند در زمره‌ی پیروان در آیند، تحت نظر پدر مقدس، به جرگه‌ی مؤمنان پذیرفته می‌شدند. رأی مورخ مذکور با یافته‌های باستانی سازگار است، چون در برخی از پرده‌های نقاشی، کسانی که خود را به شکل کلاغ در آورده‌اند، سرگرم پذیرایی در مجلس صرف طعام مقدس جهت شرکت‌کنندگان می‌باشند. کسانی که می‌خواستند به جرگه وارد شوند و تشرّف حاصل کنند، ناگزیر از انجام یک رشته مراسم و تشریفات بودند. این مراسم **کُروینا** Corvina یا **کُراسی نا - ساکرا** Corasina Sakra خوانده می‌شد که درباره‌ی آن اطلاع چندانی نداریم، بلکه از روی قراین و نقاشی‌ها کم و بیش می‌توان با توجه به اساطیر یونانی، **مطالبی** فهم

کرد. هنگامی که این مراسم پایان می‌یافت، پدر [= پیر] مقدس آنان را **کلاغ مقدس** Ieros Corax خطاب می‌کرد و این نشان آن بود که مقام‌شان رسمی شده است و از این هنگام بود که در مهرابه اینان ملبس به پوشش کلاغ می‌شدند و در پاره‌یی تشریفات از صدا و حرکاتش تقلید می‌کردند و در واقع این پایین‌ترین مقام در مقامات آیین میترا بود. نشان این مقام چوبی بود که دو مار به گردن آن پیچیده بود. درصفحات‌بعدی از روایاتی‌دیگر، هفت مقام و نمادهای آن مورد پژوهش قرارگرفته است.

مقام دوم: پوشیده

در درجه‌ی دوم مِقام **کری فیوس** Kryfios بود. برخی این مقام را **کرکس** معرفی کرده‌اند و آن را تحریفی از کلمه‌ی یونانیِ Grops گْرُپس می‌دانند به معنی کرکس. اما بایستی این را مقام مستوران و پوشیدگان بدانیم. مقام گروهی که چون در مدارج ابتدایی هستند، حق شرکت در مراسم آیینی را ندارند و هنوز بایستی تعالیم لازم را فراگیرند تا در خور ترفیع مقام شوند.

اما هرگاه در مقام دوم متوجه **نمفوس** شویم، در بحث و نتیجه گیری دچار نکات مبهم فراوانی خواهیم شد. منظور از **نمف** Nymphe یا نمفوس Nymphus و نمفوس‌ها Nymphues همسران و زوجگان می‌باشند. تصویرهایی که از این همسران یافته شده، چهره پوش هستند. پاره‌یی اوقات تشخیص اینکه از جنس مذکر هستند یا مؤنث ممکن نیست ـ اما برخی اوقات در می‌یابیم که از جنس مذکر می‌باشند. برخی معتقدند که همسران کسانی می‌باشند که به اسرار دین و رمز آن آگاه شده‌اند و به وسیله‌ی پدران مقدس، به عقد میترا در آمده‌اند و این عقد و ازدواج، کنایه‌یی است عرفانی از خداوند و بنده‌ی مقربش. در تصوف و عرفان اسلامی / ایرانی، این یکی از درجات سلوک است، یکی از درجات عالی سلوک که به اتحاد خالق و مخلوق تعبیر می‌شود. آیاوجهی دیگر در تفسیر وجود دارد؟ ـ این وجه موجود است و به آن با اعتماد بیشتری می‌توان نگریست. تفسیرآنکه این گروه در واقع خود را وقف میترا می‌کردند. همواره و یا اغلب اوقات در مهرابه می‌ماندند و امور مهرابه به وسیله‌ی آنان سرپرستی می‌شد.

در آیین میترایی زنان را راهی نیست. اشاره و نشانه‌ای تاکنون یافت نشده که با

صراحت، آن چنانکه قانع کننده باشد دلیل بر ثبوت راه داشتن زنان در آیین میترا باشد. مع الوصف اشارات کوتاه، صریح و مقطّع **ترتولیان** Tertulian در این باب جالب است. وی می‌گوید رئیس بزرگی داشتند که بر مراسم و تشریفات روحانی نظارت می‌کرد. مردان مجردو زنان دوشیزه را برای خدمت، وقف میترا می‌کردند تا در مهرابه به سر برند[۱۱] در واقعیت این روایت نمی‌توان داوری کرد و تا زمانی که مدارک مثبتی در این زمینه بازیافت نشود، بایستی به قید احتیاط آن را تلقی کرد. آیا درمهرابه‌ها نیز چون معابد **وِستا**(= خدای آتش در روم) **وستالیس** Vestalis وجود داشت، یعنی دوشیزگانی که سوگند یاد می‌کردند وقف خدای آتش بوده و تا پایان زندگی هم چنان دوشیزه باقی مانند؟

اشاره شد که نمفوس‌هایی که در پرده‌های نقاشی و یا به احتمال در نقش برجسته‌ها مشاهده شده است، چهره‌شان پوشیده می‌باشد.از سویی دیگر مقام کری فیوس نیز مقام مستوری و پوشیدگی بوده است. اغلب کسانی که در این مقام منسلک می‌شدند، نوجوانانی بیش نبودند که طی مراسمی به وسیله‌ی پدر مقدس به میترامعرفی می‌شدند.آنگاه ازآن پس در مهرابه ملزم بودند تا چهره‌شان را با نقاب بپوشانند و مادامی که در مهرابه بودند، مجاز نبودند تا چهره پوش را بردارند.آیا این مستوران در واقع همان نمفوس‌ها می‌باشندکه به گفته‌ی ترتولیان وقف میترا شده‌اند، و چون این جوانان مجرد وقف میترا می‌شدند، کسانی دیگر حق نداشتند بدانان بنگرند؟

اینک اشاره به برخی از خصایص اساطیری نمف‌ها Nymphes در روایات افسانه‌یی یونان می‌شود، چون با اصول آیین میترایی سازگاری دارد و آشکار است که به این روایات توجهی بوده است. نمف‌ها زنان جوانی بودند پری گونه و نیمه خدا که در واقع روح مزارع وکشت زارها به شمار می‌رفتند. **میترا** نیز روح مزارع وکشت‌زارها بود. وجودش با گاو پس از قربانی یکی می‌شد و از خون گاو که چون روانی درگیاهان می‌دمید، در طبیعت رستاخیز به وجودمی‌آمد و اسطوره‌ی **ایزیس** Isis ـ و **اوزیریس** Osiris نیز چنین نکات روشنی را ارائه می‌دهند. **هِمروس** Homeros (هومر) آنان را دختران

11- Dill. Sir. S: Roman Society From Nero to Marcus Aurelius. P. 601, 623.

برای آگاهی از وضع زنان درآیین میترایی، در بندهای بعدی شرحی هست. نگاه کنید به:

Otto Seemann: Mythologie der Griechen und Romer. S. 125-126.

زئوس Zeos معرفی کرده، اما در اشعار اغلب منشأ طراوت و تازگی گیاهان هستند. نمف‌ها همواره در غارهای کوهستانی زندگی می‌کردند و کارشان رامش و آوازه‌خوانی بود. از مورخی به نام **فیرمی کوس ماترنوس** Firmicus Maternus در باب آیین میترا نوشته‌یی مختصر و مبهم باقی است که در کلماتی به‌صورت دستور آمده به «خوان نمفوس». چنانکه گذشت در اساطیر یونانی جایگاه نمف‌ها در غارهای کوهستانی است و اینان همسران خدایانند و در غارها به آوازه خوانی سرگرمند. آیا در مهرابه‌ها (= غارها) نیز نمفوس‌ها دارای همین مفهوم و وظیفه بودند، همسران میترا بودند که در مهرابه زندگی کرده و نوازندگی و خوانندگی می‌کردند. ظواهر امر همه حاکی از چنین مقایسه‌یی است، به ویژه که می‌دانیم درمراسم مذهبی میترا، سرود خواندن و نواختن موسیقی نیز مرسوم بود.نشان این مقام، مشعل یا چراغ است.

در این جا باید اشاره به خُرابه‌ها یا **خُرابات**، یا دیر مغان کرد که همان مهرابه‌هاست و در ادبیات و اشعار عارفانه، از «مغ بچگان» بسیار یاد شده است که در بگمازها (مهمانی و صرف خوراک مقدس) و مقدمات سماع، به پذیرایی و ساغر گردانی برای مهردینان می‌پرداختند.[۱۲]

به این ابیات از **هاتف اصفهانی** توجه کنیم:

دوش از سوز عشق و جذبه‌ی شوق — هر طرف می‌شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور، خلوتی دیدم — روشن از نور حق، نه از نیران...
هر طرف دیدم آتشی کانجا — دید درطور موسی عمران
پیری آنجا به آتش افروزی — به ادب گردِ پیر، مغ بچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ و نی و دف و بربط — شمع و نقل و گل و می و ریحان
ساقی ماهروی و مشکین موی — مطرب بذله گوی خوش الحان
مغ و مغ زاده، موبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان

۱۲ـ نگارنده ضمن پژوهشی با مستندات بسیار از این مبحث، در کتاب: حکمت خسروانی یادکرده است.

من شرمنده از مسلمانی	شدم آن جا به گوشه‌ای پنهان
پیر پرسید کیست این؟ گفتند	عاشقی بی‌قرار و سرگردان
گفت جامی دهیدش از می ناب	گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست و آتش دست	ریخت در ساغر، آتش سوزان
چون کشیدم، نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن مستی	به طریقی که شرح آن نتوان
این سخن می‌شنیدم از اعضا	همه حتی الورید و الشریان
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لااله الّاهو

و از این گونه چه بسیار است که با وضوح و روشنی، نکات مبهم و پوشیده در آیین مهر را بازسازی می‌کند. هنگامی که سرودهای آیینی و شورانگیز در مهرابه‌ها خوانده می‌شد، بایستی دسته‌ی همسرایان و نوازندگان همین نمف‌ها بوده باشند. در پایان سرودخوانی، زنگ زده و صدای ناقوس را بلند می‌کردند. نواختن زنگ نیز از ایران همراه آیین میترا به اروپا رفت، چون یکی از مراسم زرتشتی که در آتشکده‌ها انجام می‌گرفت نواختن زنگ بود و هنوز نیز در آتشکده‌ها، در مواقعی ویژه زنگ می‌نوازند. **ترتولیان** می‌گوید که اوج مراسم هنگام صرف نان و شراب مقدس بود و برای نشان اوج تشریفات در چنین هنگامی زنگ می‌نواختند[۱۳]. مراسم صرف نان و شراب در آیین میترایِ اوستایی نیز آمده است و در ریگ ودا ـ و اوستا، مراسم صرف طعام با فشرده‌ی **هَئُومَه** Haoma از مراسم اصلی بود که طی تشریفاتی برگزار می‌شد. نان مقدس در اوستا **دْرَاُنَه** Draona بود چنانکه شراب شیره‌ی گیاه سَئُومَه یا هَئُومَه محسوب می‌شد. اما در اروپا چون این گیاه وجود نداشت تا از آن شیره کشی کنند، ابتدا آب مصرف کردند ـ اما چون آب آن نیروی وجدآور و شادی انگیز را فاقد بود، آب انگور یا شراب مصرف کردند و در نقشی هنگام زاده شدن میترا از تخته سنگ [=ابر، آسمان] در دستش خوشه انگوری است که اشاره به همین اصل می‌باشد.

13- Dill. Sir.S: Roman Society From Nero to Marcus Aurelius. P.623.

مقام سوم؛ سربازی

سومین مقام، منصب سرباز است. در متن اوستایی مهریشت، **میترا** خدای شکست ناپذیر جنگ است. سربازان و جنگاوران در آوردگاه از او یاری می‌جویند و میترا نیز به سرعت یاری‌شان می‌کند. جنگاوران مهر آیین، همواره به پیروزی‌شان معتقد بودند و این نیروی روحی‌شان بود که مهر و یارانش نیز در کنار آنان می‌جنگند و به پیروزی‌شان می‌رسانند. بر عکس رقیبانشان از هیبت این خدا که چنان جرأت و جسارتی به آنان می‌بخشید، به ترس و تردید دچار می‌شدند. در بندهای اولیه، در فشرده‌ی مهریشت، مقام سرباز و روابطش را با میترا و چگونگی حمایت میترا را از وی می‌توانیم مطالعه کنیم.

علامت و نشان سرباز، جامه و لباس قهوه‌ای رنگ، کوله پشتی به روی شانه‌ی چپ و کلاه‌خود و نیزه است. سربازان میترا در دو جبهه می‌جنگیدند. یکی جنگ‌های معمولی برای حفظ کشور و توسعه‌ی آن و آنچه که مهم‌تر بود جنگ با نیروهای شر و اهریمنی و پیکار با نفس امّاره و هوا و تهذیب خود برای یک زندگی پاکیزه‌ی نفسانی. اصولاً بنابر استنباط و درک صحیح **کومن** Cumont، آیین میترا صرفاً بر اساس مسایل اخلاقی مبتنی بود. موظف بودند تا به هر شکلی که هست با شر و بدی مبارزه کنند. کسانی که وارد مقام و منصب سربازی می‌شدند، رسماً از پیروان موظف بودند. ورود به مرحله‌ی سربازی، دارای تشریفات فراوانی بود. اصولاً سرباز دررموز آیین میترا، کنایه از عنصرخاک است، چنانکه شیر کنایه از عنصر آتش و کلاغ کنایه از عنصر باد و نمفوس کنایه از عنصر آب است. در پایان همین بند، از مقامات دوازده گانه‌ی آیین میترا بر اساس تقسیم بندی عنصری گفت و گو شده است.

برای داوطلبانی که خواهان تشرّف به مقام سربازی بودند، مراحل دشواری وجود داشت. مجبور بودند از آزمایش‌های دشوار گذر، پیروز و کامیاب به در آیند. یکی از این

آزمایش‌ها عبارت می‌شد از گور خوابی. در مهرابه‌ها گودالی به سان تابوت دیده شده که داوطلبان لازم بود با تحمل گرسنگی و ظلمت و هول و هراسی که برایشان ایجاد می‌شد، در آنها بخوابند. در بند بعدی از این مباحث تحلیلی خواهد شد. سرباز چون برای مدتی در تابوت مصنوعی، چون مرده‌یی می‌خوابید، خنجری به خون آلوده و یا تاجی را که از نوک شمشیری آویزان بود مقابلش قرار می‌دادند. سالک آن را می‌پذیرفت اما بر سر قرار نمی‌داد. بلکه به روی شانه نهاده و می‌گفت: میترا تاج من است[۱۴] در این مراسم هرگاه درست تعمق شود، مراسم سوگند سربازی یاد می‌شود. افراد غیرمسئول در آیین، از این پس مسئول و موظف شناخته می‌شوند. اینان سربازان شاخص میترا هستند. مراسم تشرّف آنان در واقع بسیار مفصل است. یک سلسله شکنجه‌های سخت را متحمل می‌شوند. در شرایط سختی با گرگ می‌جنگند: دست‌هاشان را با روده‌ی جوجه بسته و در گودال آب می‌افکندند. این‌کسان لازم بود تا با دست‌بسته به هر نحوی که هست خودشان را نجات دهند. درهوای سرد، به روی برفاب و یخ لازم بود با پای برهنه راهروی کنند و متحمل گرسنگی و تشنگی شوند.

باری، واپسین مراحل، چنانکه گذشت، آزمایش تقدیم تاج بود. تاجی که از شمشیری آویخته بود. این مراسم در سرداب‌های تاریکِ و هم انگیزی انجام می‌گرفت. سربازان تاج را واپس می‌زدند و می‌گفتند میترا تاج سرشان می‌باشد. این جا مرحله‌ی پذیرش سالکان صحّه گذاردی می‌شد. روح نوینی درشان دمیده می‌گشت. آنان را یکایک در آب فرو می‌بردند. چون از آب در می‌آمدند، در واقع مجدداً متولد و زایشی نوین برایشان روی داده بود. گذشته‌شان مرده و محو شده و یک سرباز میترا زاده می‌شدند. اینان لازم بود تا وجه ممیّزه و مشخّص داشته باشند. به همین جهت پیشانی‌شان را با مُهرِ مِهر داغ می‌کردند. **ترتولیان** نیز از این مراسم یادکرده، آن جاکه می‌گوید میترا بر پیشانی سربازان خود داغ می‌زند. پس از داغ پیشانی، واپسین مراسم سوگند انجام می‌گرفت و این مراسم را **ساکرامنتوم** Sacramentum می‌گفتند.

یادگارهای میترایی، امروزه در سراسر جهان، به نحو پراکنده‌یی موجود است، حتا

14- Elderkin,Loc. Cit; Cf. Vermaseren, Mithras,P.145.

همین داغ پیشانی. چنانکه گذشت داغ پیشانی، نشان بندگیِ داغ داران نسبت به خداوند میترا بود. امروزه میان برخی از مردم هنوز این رسم باقی است. یا می‌کوشند تا بر اثر ممارست در عبادت و یا برخی از آداب و آیین‌ها علامت و نشان پدید آورند و یا به وسیله‌ی داغ کردن، و این نشان بندگی خداوند و عبادت نزد آنان می‌باشد و در واقع همان رسم میترایی است که اصلش فراموش شده و به شکل سنتی، نشانش باقی مانده است.

مقام چهارم: شیرمردی

چهارمین مقام، منصب **شیر** است. شیر با **آتش** روابطی دارد. درباره‌ی آتش و نقش آن در آیین میترا، آگاهی‌های بسیار محدودی داریم. هم چنین است این آگاهی‌هایمان درباره‌ی مقام و منصب شیر. در پرده‌های نقاشی و سنگ برجسته‌های منقوش، نقش شیر فراوان است. گاه در حال خدمتگزاری هستند و گاه در حال اهدای هدایا به حضور میترا ـ و در هر حال به میترا بسیار نزدیکند.

بی‌گمان طالبان تشرّف به منصب شیری، نیز ناگزیر از گذراندن آزمایش‌هایی بودند. اما این آزمایش‌ها دیگر مربوط به متحمل شدن ریاضات و شکنجه‌های بدنی نبود ـ بلکه سالکان بایستی ورزیدگی‌های روانی، شایستگی‌های اخلاقی، و ـ حدّت ذهنی، و فهم اسرار را از خود به منصه‌ی ظهور می‌رساندند. چنانکه گفته شد شیر کنایه از آتش است. روایات رمزیِ میترایی، حاکی از آن است که در واپسین روز از عمر جهان، آتش سوزی بزرگی رخ خواهد داد. در این آتش سوزی ناپاکان خواهند سوخت و پاکان چونان که در چشمه‌یی شست و شو کنند، آسایش خواهند داشت[15]. آیا این کنایه‌یی از وظیفه‌ی شیران است که در رستاخیز، قیام کرده و جهان را از شر و پلیدی پاک می‌کنند؟

شیر چنانکه اشاره شد، نماد آتش است و آتش نیز نماد خورشید. پس این بیان که خورشید پاک کننده‌ی همه چیز است، همان است که آتش همه را در پایان جهان و فْرَشکَرد، یعنی در دوران فرَشکَرد سازی پاک می‌کند. همه‌ی ناپاکان در آتش می‌سوزند ـ

۱۵ـ درکتاب‌های: بندهش، گزیده‌های زات سپرم، روایات پهلوی، به صورت روان شدن فلز مذاب در فْرَشکَردسازی، این حادثه روی می‌دهد که همهٔ ناپاکان در لهیب آتش آن می‌سوزند و نیکان چونان است که درشیر گرم شست و شو کنند.

اما نیکان و پارسایان بر جای می‌مانند تاگاو **هَدَیوش** Hadayuš توسط میترا(در روایات مزدایی/ زرتشتی، توسط سوشیانس) قربانی شده و از پیه و چربی گاو، معجون حیات جاوید ساخته و همگان‌از نیکان و پارسایان‌باقی‌مانده از آن بنوشند و برای همیشه زنده و جوان و برجا باشند.

چون آب و آتش برضد هم هستند، تعمید شیرمرد با عسل انجام می‌شد. عسل از شیره‌ی گیاهی که از تابش خورشید عمل آمده درست می‌شود، به همین جهت در آیین میترایی عسل با خورشید نسبت مستقیم داشته و آن را خورشید مجسم و نماد آن می‌پنداشتند[۱۶]. نشان این مقام جامه‌ای ارغوانی رنگ و کفگیری است که بدان آتش را زیر و رو کنند.

مقام پنجم: پارسی

پنجمین درجه، منصب پارسی بود. مقام پارسی گذشته از وجوه رمزی، کنایه‌یی است که با طبیعت و رویش گیاهان پیوند دارد، میان پیروان آیین میترا، نشان آزادی و آزادگی بوده است. بی‌گمان مهری دینان، آزادی و آزادگی و دلیری را یکی از وجوه مشخص ایرانیان می‌دانستند که آن را به مقام پارسی اِسنادکردند. کسانی راکه به این مرحله می‌رسیدند، طی تشریفاتی، دستانش را با عسل تطهیر و تعمید می‌کردند و بر سرش کلاه فریژی که میترا بر سر داشت وکنایه از آزادی و آزادگی بود می‌نهادند.[۱۷] یکی از نشان‌های ویژه‌ی پارسی جامه‌ای به رنگ خاکستری و نقش هلال ماه و داس است. در واقع این هر دو با ـ درو و دروگری مناسبت دارد، و باکشاورزی که اساس معاش و اقتصاد ایرانیان را فراهم و تأمین می‌کرد. ایرانی [= پارسی] مستقیماً از نتیجه‌ی کار میترا بهره‌برداری می‌کرد، چون با قربانی گاو، گیاهان و ساقه‌های نباتی می‌روییدند. پارسی با

۱۶ـ درباره‌ی عسل و تعمید با آن در این مرحله، نگاه کنید به کتاب: راز و رمزهای آیین میترایی، از فرانتس کومُن ـ ترجمه و یادداشت‌های نگارنده.

۱۷ـ در پژوهش‌های گذشته اشاره شد که حافظ نیز از کلاه شکسته‌ی مهری یادکرده است. فریژی **phrigi** نام کهن قونیه‌ی فعلی در ترکیه است که از کهن‌ترین سده‌ها، حدود سده‌ی ششم پیش از میلاد، پایگاه و جایگاه پیروان میترا بوده است.

داسش ساقه‌های خوردنی را درو کرده و برای تأمین معاش انبار می‌کند. از سویی دیگر در صحنه‌های نقاشی دیواری، یکی دیگر از نشانه‌های رمزی پارسی، هلال ماه است. اشاره شد که در مراسم تشرّف پارسی به منصب خود، دست‌هایش را با عسل تطهیر می‌کردند، این کنایه از وجود خیر و برکت، ثروت و نعمت در وجود ایرانیان بود. مطابق با زمینه‌ی اعتقادی در ایران باستان، ماه سرچشمه‌ی عسل بوده است. پس از کشته شدن گاو نطفه‌اش به ماه رفته و در آن جا تطهیر می‌شد و همین نطفه بود که موجد قوام و رویش گیاهان و سلامت وازدیاد چارپایان می‌شد. پس ماه در واقع آنگونه که به صراحت در اوستا و نامه‌های پهلوی اشاره شده، نگاهبان گیاهان و چارپایان است و نشان ویژه‌ی مقام پارسی است وسرچشمه‌ی عسل است. هنوز در ایران این عقیده‌ی کهن، به ویژه میان کشاورزان باقی است که نور ماه در رویاندن و به ثمر رسانیدن گیاهان و میوه‌ها تأثیر قاطع دارد.

مقام ششم: پیک خورشید

مقام ششم مقام پیک خورشید است، اما در واقع بایستی آن را پیک و نماینده‌ی خورشید یا **سُل** Sol دانست یا پیک هلیوس Helius. سُل خدای خورشید میان رومیان و هلیوس خدای خورشید در اساطیر یونان باستان است. در پژوهشی درباره‌ی هْوَرِخْشَئِته (= خورشید) از این هر دو گفت وگو شده است. چون در اوستا، به ویژه یشت دهم که ویژه‌ی میتراست ـ میترا و خورشید روابط بسیار نزدیکی با هم داشته و در واقع متحد هم هستند و آنقدر نزدیکند که مهر، پرتو و انوار خورشید معرفی شده است. آنگاه آیین میترا چون به اروپا راه یافت و شایع شد، رومیان خدای خود را به جای خورشید ایرانی نهادند. سُل خدای خورشید بود و در یونان هلیوس. برای برقرار کردن این ارتباط و دوستی و مودت، افسانه‌ای به وجود آمد که مشروح آن گذشت. میترا پس از تولد، همه‌ی موجودات و عناصر را رام کرد. آنگاه با خورشید زورآزمایی کرد و خورشید را به زیر فرمان آورد. روابطشان بسیار صمیمی و دوستانه شد و این نخستین پیوند آیین میترا با آیین رومی بود. پس از کشته شدن گاو، در مجلس تودیع و ضیافت، میترا و سل (= هلیوس) در کنار هم، میان گروه پیروان گوشت و خون گاو (= نان و شراب) را صرف

کردند و پس از آن با گردونه‌ی خورشید عروج کردند.

اگر پارسی معرف و نماینده‌ی عنصر مشخصه‌ی ایرانی در مناصب هفت‌گانه است، هلیودرموس Heliodromus نیز شاخص عنصر رومی است، چون وی پیک خورشید است. او نماینده‌ی سُل ـ هلیوس است در مجمع مهری دینان. در صحنه‌هایی از نقاشی‌های بازیافته که هلیودرموس (پیک خورشید) و سل هر دو حاضرند، درلباس شباهت تام دارند و نقاش برای رنگ آمیزی، از هر دو، ـ رنگ‌های مشابهی به کاربرده است. نشان پیک خورشید، جامه‌ی سرخ رنگ با کمربندی زردرنگ با شرّابه‌های آبی بود و تازیانه و هاله یا شعاع‌های خورشیدی برگرد سر و مشعل که در نگارینه‌های میترایی نقش است.

مقام هفتم: پدر، پیر. سیری گذرا در ادب و عرفان

مقام و منصب هفتم، عالی‌ترین مرحله‌ی تشرّف برای یک سالک میترایی بود. این مقام را مقام پتر Pater یا **پدر** و **پدر پدران** Pater Patrum می‌نامیدند. پدران در واقع عالی‌ترین مناصب را در آیین میترایی داشتند. همین لقب را عیسویان چونانکه سدی هشتاد مراسم میترایی را اقتباس کردند، به خود وابستند. بزرگ‌ترین منصب روحانی‌شان پاپ (پدر پدران) شده و کشیشان را پدر گفتند. میان فرقه‌ی باطنیه یا اسماعیلیه، هفت منصب روحانی و هفت مقام برای تکمیل مدارج ارتقا، تقلیدی از همین بنیان میترایی بود. میان صوفیه نیز هفت وادی سلوک، بر اساس همین هفت مرحله‌ی میترایی بنا پیدا کرد. در این مقایسه به ویژه مقام **پیر** یا هفتمین مرحله‌ی سلوک که سالک به مقام پیری (= پدر) می‌رسید جالب توجه است. مقام پیر در تصوف و عرفان، باید الگوی بی‌خدشه‌یی از مقام پتر (پدر) در آیین میترایی باشد. برای نمودن اساس بنیاد این دریافت یادآور می‌شود در آیین میترایی، مقام پیر، یا پدر، با اِسناد **عقاب** نیز شناخته می‌شد. به این معنی که نهایی‌ترین مقام ارتقای میترایی، مقام عقاب بود. اینک هرگاه به معتقدات و اصطلاحات صوفیه بنگریم، و به منطق الطیر **عطار** توجه کنیم در می‌یابیم که سیمرغ یا عقاب نهایی‌ترین

مدارج کمال صوفیه بوده است.[۱۸] جام و حلقه و عصا و عقاب از نشان‌های پدران بود.عقاب یا سیمرغ اشاره به خود پیر است که در منطق الطیر را هبر مرغان و سالکان می‌شود و عصا از دیرایام نشان فرمانروایی و توانایی روحانی و معنوی است. حلقه نشان خرد و حکمت و پیوند و وابستگی و یگانگی و مساوات سالکان است. در جایی دیگر شرحی نقل شده که حلقه نشان سوگند و وفاداری است، نماد حلقه‌ی خورشید است ـ دایره‌ای که آغاز و پایانی ندارد. حلقه و عصا نشانی ویژه در ایران باستان بود. شاهان ساسانی در سنگ نگاره‌ها در حالی سوگند یاد می‌کنند که حلقه در دست اهورامزداست و یک سویش را شاه به دست گرفته و سوگند یاد می‌کند. حلقه چنان که اشاره شد، نشان ویژه‌ی پیر، پیر مغان بود، **حافظ** می‌گوید:

حلقه‌ی پیرمغانم زازل درگوش است　　　برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود

و این اشاره به سوگند حافظ است. البته بارها اشاره شد که منظور از این مغان، موبدان و مغان دنیادار مزدیسنیِ زرتشتی نبودند، بلکه پیران و پدران مهردین بوده‌اند که پیر مغان نامیده می‌شدند و راهبران طالبان و سالکان راستین به معرفت و حکمت راستین محسوب می‌شدند.

مقام پدر پدران که بسیار پارسا Pientissimus بود و عالی‌ترین مقام Dignissimus را در مدارج میترایی داشت، در ادبیات پارسی، به ویژه در اشعار حافظ «پیرمغان» شد. مطالعه‌ی اشعار حافظ درباره‌ی تأثیرات آیین میترایی در وی و همچنین نظر حافظ درباره‌ی آیین میترایی و چگونگی اجمالی آیین میترا درعصر حافظ بسیار جالب‌توجّه است. پس از نقل شواهدی از عرفان، در صفحات بعدی از روایاتی دیگر، هفت مقام و نماهای آن مورد پژوهش قرارگرفته است.

حافظ اشاره به آیین خود می‌کند. وی اشاره به ایران گذشته می‌کند. هنوز همان نیروی راستی و ایمان و درستی ایران باستان در وی بیدار است و اشاره می‌کند که تدلیس‌ها و سالوس‌های عصر و صوفی بازی و خانقاه نشینی و راهبی که از مشخصات آن

۱۸ـ اصطلاحات صوفیه ـ نسخه‌ی خطی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه. از کتاب‌های اهدایی سیدمحمد مشکوة ـ شماره‌ی ثبت ۸۵۴ ریاض العارفین، تألیف رضا قلی خان هدایت، ص ۴۰. فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه و شعرا ـ تألیف سید جعفر سجادی، ص ۲۸۰ و ۲۲۸. منطق الطیر ـ به اهتمام صادق گوهرین ص ۴۱ و ۳۱۰ـ و به مقاله‌ی «سَئِنَه» نیز در فرهنگ نام‌های اوستا نگاه کنید.

عصر شده بود، در وی و همراهانش بی‌تأثیر است، چون: برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود. در بندهای گذشته یاد شد که روحانیان و بزرگان آیین میترایی نیز مغ خوانده می‌شدند و کتیبه‌هایی در تأیید این مورد موجود است. **پیر مغان** همان پتر (= پدر) مغان، یعنی پدر مغان، پیر مغان، و بزرگ و سرورِ روحانیان آیین میتراست:

گرمدد خواستم از پیر مغان عیب مکن — پیر ما گفت که در صومعه همت نبود

دراین جا بحث از این بیشتر جایز نیست. به نقل یک بیت از حافظ توجه کنیم که با حسرت از برای سپری شدن سلطه‌ی آیین مهر گفت و گو می‌کند:

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود — رقم مُهر تو بر چهره‌ی ما پیدا بود

درچند صفحه‌ی پیش با شرحی بیشتر از این غزل یاد شد. در این بیت اشاره است به نشان و مُهری که بر پیشانی مهری دینان، در مدارج معینی داغ می‌شد و در این باره قبلاً بحث شد و در بند بعدی نیز گفت و گویی خواهیم کرد و «رقم مُهر تو بر چهره‌ی ما پیدا بود» اشاره است به همان نشان مُهر «رقم مُهر» که بر پیشانی داغ می‌شد:

یاد باد آن که چو چشمت به عتابم می‌کشت — معجز عیسویت در لب شکر خا بود

و یا تکرار دیگر در این بیت:

گوهرمخزن اسرار همان است که بود — حقّه‌ی مهر بدان مُهر و نشان است که بود

دراین بیت با نامبردن از عیسا در واقع از مهر (= مسیحا) یاد می‌کند و دلایل این امر امروزه واضح و مشهود می‌باشد. البته برای آن گروهی که درباره‌ی مهر و مسیح مطالعاتی داشته باشند.[۱۹]

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی — درمیان من و لعل تو حکایت‌ها بود

و این نیز به یاد مراسم مْیَزْد[۲۰] مهری و نوشیدن شراب و مجلس انس و صفا در مهرابه‌هاست، و بیت بعدی:

۱۹ـ تقویم و تاریخ در ایران ـ نوشته‌ی استاد ذبیح بهروز ص ۹۴ به بعد.

۲۰ـ در جایی دیگر درباره‌ی میزد شرحی هست. در اوستا Myazda و در پهلوی Myazd و میازد Myâzd و در سانسکریت Niêza می‌باشد.

Horn.P: *Grundriss der Neupersischen Etymologie*.S.1007.

Hubschmann.H: *Persische Studien.* S.1007.

یاد باد آنکه صبوحی زده در مجلس انس　　　جز من و یار نبودیم و خدا باما بود

اما این مراسم در کمال ادب و با توجه به وقار و اخلاق خاص مهری برگزار می‌شد، و از آن صوفی مآبی و درویشی که همراه با پاره‌ای اصول غیر اخلاقی و ایجاد خلسه و نشأه بود کنار می‌رَوَد:

یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب　　　آنکه او خنده‌ی مستانه زدی صهبا بود

و در بیت بعدی به کلاه فریژی، یا کلاه شکسته‌ی مهری اشاره می‌کند. این کلاهی است که از قسمت فوقانی به سوی جلو برگشته و به اصطلاح شکسته است و مهری دینان برای تشخیص به پیروی از میترا به سر می‌نهادند. هم چنین به پیک خورشید در قالب «مه نو» اشاره می‌کند:

یاد باد آنکه نگارم چو کله بشکستی　　　در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود

شکی نیست که این غزل را حافظ با توجه به آیین میترا که خود از سالکان آن بوده سروده است. درباره‌ی این غزل و سایر غزل‌های حافظ که اشارات صریحی در این باب دارد، جای مطالعه بسیار است.[۲۱]

نگاهی گذرا به برخی تأثیرهای آیین مهر در ادب و عرفان فارسی

پیروان مهر، هر گاه که می‌خواستند به خُرابه، خُرابات، مهرابه اندر شوند، پیش از ورود، شست و شو و غسل می‌کردند. در غزلی از حافظ به وضوح و روشنی، آداب ورود به مهرابه را شرح می‌دهد اما نه بدان صراحت که پرده‌ی اسرار بدرد، بلکه با نکته و لُغَز بیان می‌کند و همه‌ی اصطلاحاتی که به کار برده به روشنی بیانگر آداب و رسوم وبیان آیین مهر است:

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده　　　خرقه‌تر، دامن و سجاده شراب آلوده

آمد افسوس کنان مغ بچه‌یی باده فروش　　　گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده

۲۱ـ نگاه کنید به کتاب «حافظ» با تصحیح و مقدمه‌ی مجید یکتایی، ص ۱۶۹ تا ۱۸۱ و مقاله‌ی ذبیح بهروز، ص ۱۹۲ تا ۲۱۵ به‌ویژه کتاب حکمت خسروانی.

شست و شویی کن و آنگه به **خُرابات** خرام* — تا نگردد زتو این **دیر خُراب** آلوده
به هوای لب شیرین دهنان چند کنی — جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده
به طهارت گذران منزل پیری و مکن — خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاکو صافی شو و از چاه طبیعت به در آی — که صفایی ندهد آب تراب آلوده
گفتم‌ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست — که شود فصل بهار از می ناب آلوده
آشنایانِ ره عشق درین بحر عمیق — غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
گفت‌حافظ لُغَز و نکته به یاران مفروش — آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده

این پیران واقعی را چون شراب عشق در دل سالکان و رهروان می‌ریزند، پیر می‌فروش، پیرمی‌خانه و ساقی نامیده‌اند و دل سالک را به ساغر،جام یا پیاله تشبیه کرده‌اند:

زخانقاه به می‌خانه می‌رود حافظ — مگر زمستیِ زهد ریا به هوش آید

ساقی بیار آبی از چشمهٔ خُرابات — تا خرقه‌ها بشوییم از عُجب خانقاهی

تا زمی‌خانه و می نام و نشان خواهد بود — سرما خاک رهِ پیر مغان خواهد بود

منم که گوشه‌ی می‌خانه خانگاه من است — دعای پیر مغان وِرد صبح گاه من است

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن — مرو به صومعه کانجا سیاهکارانند

بر در می‌خانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گوی — کاندرآنجا طینت آدم مخمّر می‌کنند

دوش دیدم که ملایک در می‌خانه زدند — گل‌آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

*ـالبته وضوح و روشنیِ مطلب، نیاز به این تذکار ندارد که هرگاه شاعر از **خَرابات** به مفهوم عام و منفی که برخی پژوهشگران برآنند، منظور می‌کرده، برای ورود نیازی به شست و شو و غسل نداشته، بلکه این شست و شو را پس از خروج باید انجام می‌داد؛ و دقت در مفاهیم ابیات بعدی، تقدّس و طهارت و اهمیتِ خُرابات، یا دیرخُراب، یا معبد خُر و خورشید و مهرابه را بیان می‌کند.

هاتف اصفهانی در ترجیع بند خود، اشاره به رمزهای عرفانیِ این کلمات می‌کند:

هاتف ارباب معرفت که گهی / مست خوانندشان و گه هشیار

از می و جام و ساقی و مطرب / وزمغ و دیر و شاهد و زنّار

قصد ایشان نهفته اسراری است / که به ایما کنندگاه اظهار

گربری پی به رازشان دانی / که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لااله الاّ هو

و حافظ به روشنی می‌گوید:

بردلم گَرد ستم‌هاست خدا یا مپسند / که مکدّر شود آیینه‌ی مهر آیینم

نیز در برحذر بودن از مهر دروجی یا پیمان شکنی و پیمان شکنان:

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد / گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست / درس و حدیث مهر بر او خوان و زوشنو

مغان مهری و پیروان آیین مهر، هنگام طلوع، و به میان سپهر رسیدن و غروب خورشید، برای نماز خورشید یا مهر نیایش قیام می‌کردند. **خواجوی کرمانی** در غزلی گوید:

بیا که پیش رخت بنده وار سجده کنم / چو آفتاب برآید مغان قیام کنند

آیا در این غزل عمیق، شیوا و پرمعنی مولانا **جلال الدین بلخی**، چه اشارات نابی نهفته است:

چو غلام آفتابم، هم از آفتاب گویم / نه‌شبم‌نه‌شب‌پرستم‌که‌حدیث‌خواب‌گویم

چو رسول آفتابم، به طریق ترجمانی / به‌نهان ازو بپرسم، به شما جواب گویم

به قدم چو آفتابم به خُرابه‌ها بتابم / بگریزم از عمارت سخن خراب گویم

به سردرخت مانم که زاصل دور گشتم / به میانه‌ی قشورم همه از لباب گویم

چو زآفتاب زادم به خدا که کیقبادم / نه به شب طلوع سازم نه زماهتاب گویم

اشاره بر این است که چون بنده و غلام آفتاب (=مهر) هستم، به همین جهت از آفتاب سخن می‌گویم (بیت منقول از خواجو درفوق که اشارت به غلام و بنده بودن آفتاب دارد) در قرینه‌ای در مهر یشت، چنانکه گذشت، دیو شب و ظلمت و دیو خواب و تنبلی، بر ضد بغ مهر هستند. در بیت دوم اشاره است که چون رهرو آیین مهر است، لاجرم به صورت ترجمانی، اسرار را جویا شده به صورت پنهانی ـ و سپس جواب

می‌گوید. در بیت بعدی نیز اشارت در آن است که چون به قدم مثال آفتاب است، لاجرم به خُرابه‌ها(= مهرابه‌ها) بتابم، روان شوم و پویا باشم. از عمارت می‌گریزم، از آن عمارت و ساخت و درستی و ظواهر عامه پسند ـ و سخن از خُرابه و دیر و جایگاه آفتاب، خانه‌ی آفتاب، می‌گویم.

دلبستگی مهریان[۲۲] به رنگ سرخ و ارغوانی برای آن بود که سرخی بامدادی پیش از برآمدن آفتاب را مظهر جلوه‌ی ایزدی مهر می‌دانستند. مهر خود شنل سرخ و کلاه سرخ دارد. **کوت**، ایزد سمت راست مهر در نقاشی‌های دیواری، پوشاک سرخ به بر دارد. در مباحث پیشین در این باره مطالبی گذشت. رنگ ارغوانی و سرخ و **گلرنگ** در لباس کاردینال‌ها و کشیشان مسیحی یادگاری از تشریفات مهری است و در نقل **شهرزوری** راجع به **سهروردی** آمده که: او مُرَقّع می‌پوشید و کلاه سرخ درازی بر سر می‌نهاد و سماع و نغمات موسیقی را به غایت دوست داشت و صاحب کرامات و آیات بود. در مطالب بعدی درباره‌ی سماع نیز شرحی هست.

حافظ از پیرمغان یاد می‌کند که در برگزاری مراسم، لباس ارغوانی یا گلرنگ می‌پوشیده است، در صورتی که درویشان خانقاه‌های مرسوم در زمان حافظ ازرق پوش بودند و منظور حافظ از **پیرگلرنگ**، **پیر مغان** است:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان　　　فرصت خبث نداد، ارنه حکایت‌ها بود

مولانا می‌فرماید:

بهترین رنگ‌ها سرخی بود　　　وان زخورشید است واز او می‌رسد

شاهان هخامنشی جامه‌ی سرخ و ارغوانی می‌پوشیدند. به موجب بندهش، رنگ سرخ، رنگ جامه و نشان طبقه‌ی سپاهی بوده است که با مهر بستگی داشته‌اند[۲۳]

اما در مورد خُرابات در بخش پنجم پیرامون شرح مهرابه‌ها مبحثی مشروح گذشت و در این جا تحقیقی راجع به این واژه و شرحی درباره‌ی ابیاتی از مثنوی نقل می‌شود[۲۴]:

۲۲ـ سرچشمه‌ی عرفان ایران، دکتر مسعود همایونی. ص ۳۵ و ۳۷.

۲۳ـ پژوهشی دراساطیر ایران، مهرداد بهار، ص ۳۷ و ۳۸.

شهر زیبای افلاتون، فتح الله مجتبایی، ص ۴۸ و ۴۹.

۲۴ـ سرچشمه‌ی عرفان ایران، ص ۳۷.

خُرابات جمع خُرابه است و این واژه ترکیبی است از دو جزء «خُر» و «آبه» که «خُر» به‌جای خورشید و به‌همین صورت "**خُر**" کاربرد داشته است، و آبه یا آوه به‌معنای جای مسقف و گنبدی شکل است که در واژه‌های گرمابه و سردابه باقی و شرح آن به اشاره‌ی فوق گذشت. خُرابه و مهرابه به یک معنی است، یعنی خانه‌ی خورشید، معبد خورشید، خانه‌ی مِهر، خانه‌ی خدا. **حافظ** گفته است:

در خُرابات مغان نور خدا می‌بینم — این عجب بین که چه نوری زکجا می‌بینم

کیست دُردی‌کش این میکده یا رب که درش — قبله‌ی حاجت و مِهراب دعا می‌بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو — **خانه** می‌بینی و من **خانه خدا** می‌بینم

در مثنوی، **خورخانه** به‌جای **خُرابه** آمده است:

خُر = خور. خانه = آبه.

خُربطی (خور بدی) از گوشه‌ی خُر خانه‌ای — سر برون آورد چون طعانه‌ای ...

خُربط، معرّب **خُربد** است به‌معنی نگهبانِ درِ (خانه یا معبد مهر) مهر که در کلیسا او را شمّاس می‌نامند، در بعضی موارد، راهب دیر را خورشیدپرست نیز خطاب کرده‌اند:

راهب دیر که خورشید پرستش خوانند — نیست جز حلقه‌ی گیسوی تنم زنّارش

در ابیات بالا، مولانا می‌فرماید که نگهبان مهرابه از گوشه‌ی خُرابه سر برون کرد و به‌طور طعنه‌آمیز گفت باز در مثنوی از... سخن می‌گویی. در این‌جا بدون‌گمان مناظره‌ای است میان یک مهردین و مولانا. هرگاه از زاویه‌ی آگاهی درباره‌ی دین مهر و اصطلاحات آن آگاهی باشد، با درک آنها، فهم اشعار و بیان مفاهیم بزرگانی چون مولانا و حافظ و... قابل درک است...

نیز این ابیات از مولانا **جلال‌الدین بلخی** در دیوان شمس:

این **خانه** که پیوسته درو **بانگ چغانه‌ست** — از خواجه بپرسید که این خانه چه خانه‌ست

این **صورت بت** چیست اگرخانه‌ی کعبه‌ست — وین **نور خدا** چیست اگر **دیر مغان است**

و این **سَماع** است. دست‌افشانی و پایکوبی و ذکر و سرود همسرایی کردن و از **منِ نفسانی** و قفس تن بیرون رفتن. در آیین میترایی و در خورآباد یا خانه و معبد خورشید و حضور پیر، مراسم سماع چنان‌که در ترجیع بند **هاتف** گذشت برپا می‌شد که خواصّ و سالکان محرم راز حضور می‌یافتند و خدمت‌گزاران خدمت می‌کردند. در یکی از

مهرابه‌های روم، از زیر ورقه‌های گچی که با نقاشی‌های کلیسایی آذین شده بود، نقاشی‌های میترایی مکشوف شد که مجالس سماع را نشان می‌داد. این نیز در حکمت و عرفان ایرانی یکی از بنیادهاست. **مولانا** در مثنوی می‌فرماید:

جان‌های بسته اندر آب و گِل | چون رهند از آب و گِل‌ها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند | همچو قرص بَدر بی‌نقصان شوند
جسم‌شان در رقص و جان‌ها خود مپرس | وانکه گیرد جان از آن‌ها، خود مپرس

نیز از **سعدی** است که ارزش و حرکت راستین **سماع** را بیان می‌کند:

ندانی که شوریده حالانِ مست | چرا برفشانند در رقص دست
گشاید دری بر دل از واردات | فشاند سردست بر کاینات
حلالش بُوَد رقص بر یاد دوست | که هر آستینش جانی در اوست

و از **حافظ** است:

مطرب چه پرده ساخت که در پرده‌ی سماع | بر اهل وجد و حال درِ های و هو بست

یار ما چو گیرد آغاز سماع | قدسیان بر عرش دست‌افشان کنند
در سماع‌آی وز سر خرقه برانداز و برقص | ورنه با گوشه رو و خرقه‌ی ما در سر گیر

مولانا می‌فرماید:

سماع آرام جان زندگانست | کسی‌داند که او را جان جانست*

مطلب دیگری که جالب توجه است وجه تسمیه‌ی نام **اُلجایتو** پادشاه مغول است که او را **خُربنده** می‌گفتند، به‌اعتبار و سابقه‌ی آیین نیاکان او که شاید پیرو مهر بوده‌اند و در عرب نیز **عبدالشمس** مرسوم است. بعد از آنکه الجایتو مسلمان شد به نام **محمد خدابنده** ملقب گردید، یعنی خُر (= شمس، خورشید) به خدا تبدیل شد و بنده‌ی خدا شد چنانکه عبدالشمس، بنده‌ی خورشید و غلام آفتاب است. ولی تاریخ‌نویسان لقب اولی او را **خَربنده** یعنی چارپادار فهمیده‌اند که بسی خنده‌آور است.

خُربط معرب خُربد و خُربنده ـ یعنی غلام آفتاب یا نگهبان مهر و مأمور خدمت در

*ـ سرچشمه‌ی عرفان ایران، ص ۲۵ و باید توجه داشت که **قونیه** مرکز عارفان بزرگ و مولانا، در قدیم همان فریگیه مرکز آیین میترایی در آسیای صغیر بوده است.

مهرابه است. چنانکه خُرابه یعنی دیر و پرستش‌گاه مهر و خانه‌ی خداست، و خُرخانه نیز خُرابه و مهرابه و خانه‌ی مهر یا معبد و پرستش‌گاه مهر می‌باشد.

اصولاً اِسناد لقبَ **شمس** که به‌معنای مهر، آفتاب و خورشید است برای مرشد و استاد معنوی و پیر مولانا قابل تأمل و مطالعه است. شمس یک پدر، پیر و مرشد یا **پدر پدران** در طریقت مهری بوده است. مولانا درباره‌ی **شمس تبریزی** که مسلماً جلوه‌گاه مهر حقیقت و نورالانوار بوده چنین می‌گوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است — آفتاب است وز انوار حق است
شمس باشد بر سبب‌ها مطلع — هم از او حبل سبب‌ها منقطع

شمس تبریزی یکی از پیران بزرگ و پدر پدران بوده است. مولانا پس از آن همه کسب علم و دانش و سرکردن دوران زهد و ریاضت، چون به **شمس** (= مهر، خورشید، آفتاب) می‌رسد و محضر وی را درک می‌کند، می‌گوید:

مرده‌بُدم، زنده شدم،گریه بُدم، خنده شدم — دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
گفت‌که‌توشمع‌شدی، قبله‌ی‌هرجمع‌شدی — جمع نیم، شمع نیم دور پرا کنده‌شدم
گفت‌که شیخی و سری، پیشرو و راهبری — شیخ نیم، پیش نیم، امر ترا بنده شدم

و در این جاست که می‌گوید **غلام آفتابم** یا **رسول آفتابم** یا «زآفتاب زادم» و...

مولانا تأثیر مهر را در آفرینش و ایجاد کمال به‌شرح زیر بیان می‌کند:

چون جنین را نوبت تدبیر رو — از ستاره سوی خورشید آید او
چون که وقت آید که جان گیرد جنین — آفتابش آن زمان گردد معین
این جنین در جنبش آید زآفتاب — کافتابش‌جان همی بخشد شتاب
از دگر انجم به جز نقشی نیافت — این چنین تا آفتابش برنتافت
از کدامین ره تعلق یافت او — در رَحِم با آفتاب خوبرو
از ره پنهان که دور از حس ماست — آفتاب چرخ را بس راه هاست
آن رهی که زر بیابد قوت از او — وان رهی که سنگ شد یاقوت از او
آن رهی که سرخ سازد لعل را — وان رهی که برق بخشد لعل را
وان رهی که پخته سازد میوه را — وان رهی که دل دهد کالیوه را

تأثیر آفتاب در تربیت و رشد و کمال جنین، تعریفی نمادین و کنایت‌آمیز است، اما

در دایره‌ی حکمت خسروانی و متأثر از آموزه‌های مهری است. هرگاه در کتاب گزیده‌های زادسپرم، بخش **۳۰ و ۳۴**، نیک بنگریم ـ رشته‌ای از اینگونه برداشت‌های حکمت فهلویون یا حکمت خسروانی را درمی‌یابیم. این‌جاست که بیان ملا **محمد هیدجی** چه زیباست:

منم پهلوی کیش یزدان‌شناس — به یزدان بدین بهر، دارم سپاس
اگرچند از من کنِش‌اند کیست — همی با منش، گویش من یکی است

و یا در این غزل حافظ:

بلبل ز شاخ سرو به گل بانگ پهلوی — می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسا نمود گل — تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی — تاخواجه می‌خورد به‌غزل‌های پهلوی
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد — زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
این قصه عجیب شنو از بخت واژگون — ما را بکشت یار به **انفاس عیسوی**

و با دقت که عیسا، مسیح و مهر در تحقیق تاریخ، نام‌هایی است برای میترا.

چنانکه یادآوری شد، برای شرح و گستره‌ی بسیاری از این دست، نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی از نگارنده.

در آیین مهر، یکی از فرمان‌های مؤکد، حفظ اسرار است. یک رهرو چون پذیرفته می‌شود، سوگند یاد می‌کند که اسرار و تعالیم را حفظ کند و بازگو ننماید. در آیین الوزیسی، نیز چون در آیین مهر گسترده در غرب، مجازات فاش کردن اسرار، مرگ بوده‌است. **مولانا** در دیوان کبیر، بارها از سخنان **شمس** به **«اسرار»** تعبیر کرده است:

مفخر تبریز تویی، شمس دین — گفتن‌اسرار تو دستور نیست
ای بگفته در دلم اسرارها — گفتن‌اسرار تو دستور نیست
ای بگفته در دلم اسرارها — وی برای بنده پخته کارها

و در مثنوی است که:

بر لبش قفل است و در دل رازها — لب خموش و دل پر از آوازها
عارفان که جام حق نوشیده‌اند — رازها دانسته و پوشیده‌اند
هر که را اسرار حق آموختند — مُهر کردند و دهانش دوختند

و از همین قبیل است:

اسرار این را موبه‌مو با[بی]پرده و حرفی بگو ای آن‌که حرف و لحن را اندربیان آمیختی[۲۵]

چنانکه اشاره شد، در آیین‌های اسرار، صَمت و خاموش بودن یکی از ارکان بوده است. یعنی هنگامی که یک سالک در آیین میترایی به‌مراتب و مقامات بالای سلوک می‌رسید و اسرار بر او فاش می‌شد، مُهر خاموشی لازم بود بر لب نهد و جز با محرمان درباره‌ی معرفتِ یافته، سخن نگوید. حافظ به‌ویژه در این مورد تأکید بسیار می‌کند. در آیین میترایی و آیین‌های اسرار دیگر در روم، چون آیین الوزیسی، برای فاش کننده‌ی اسرار و رموز، مجازات مرگ روا بود. از **حافظ** است:

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جُرمش این بود که اسرار هویدا کرد

به مستوران مگو اسرار مستی حدیث جان مپرس از نقش دیوار

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع شکر خدا که سرِّ دلش در زبان گرفت
می‌خواست گل که دم زند از رنگ‌وبوی تو از غیرت صبا، نَفَسش در دهان گرفت

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وانکه این کار ندانست در انکار بماند

۲۵- نگاه کنید به:
سرچشمه‌ی عرفان ایران، دکتر مسعود همایونی، تهران ۱۳۶۸.
مقالات شمس، تصحیح و تعلیق: محمدعلی موحد، تهران ۱۳۶۹.
دیوان حافظ، ویراسته‌ی هاشم رضی. چاپ اول، تهران ۱۳۴۱.
دانش‌نامه و دیوان حاج ملا محمد هیدجی. با مقدمه و تصحیح غلامحسین رضانژاد.
کلیّات شمس تبریزی، چاپ امیرکبیر، ۱۳۶۲.
حکمت خسروانی، هاشم رضی. تهران ۱۳۷۸، باتوجه به فهرست موضوعیِ کتاب.

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان / کردم‌سوآل صبح‌دم از پیر می‌فروش
گفتانگفتنی است سخن، گرچه محرمی / درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

مراحل سلوکِ رهروان و طی طریق

اینک دگرباره مروری بر هفت مرحله و وادی سلوک و هفت مقام در آیین میترایی نموده و آموزش‌ها و مناسک و مراسم آن را تا جایی که مقدور است، به‌واسطه‌ی نقوش بازمانده بیان می‌کنیم. در صفحات بعدی، به اشاره و اختصار مراسم تشرّف و سرسپردگی یک نوآموز درج و نقل است. در این‌جا به شرح گسترده‌تری مبادرت می‌شود، باتوجه به این موضوع که دریافت‌ها از روی مدارک مکتوب نیست، بلکه برداشت‌هایی است از تصاویر و نقوش و به‌همین جهت بیشتر تفسیرهایی ذوقی و فردی است تا حتمی و یقینی.

یک رهرو داوطلب لازم بود قبل از هر کاری آزموده شود. پس برای او آزمایش‌هایی سخت و ترسناک درنظر می‌گرفتند. چنین آزمایش‌ها و مراسمی میان اقوام ابتدایی در آفریقا، میان سرخ‌پوستان و میان اقوام اولیه در استرالیا و جز آن فراوان دیده شده است.[۲۶]

در یکی از غارهای کاپوا Capoua واقع در شمال ناپل در ایتالیا، تصاویری به‌صورت جدا از هم یافت شده که مفاهیمی پیوسته از مراسم تشرّف یک نوآموز داوطلب را نشان می‌دهد. در تصویر نخست، مهیار (مهریار) یا شیخ و پیر را ملاحظه می‌کنیم که نوآموزی را جهت انجام مراسم تشرّف، درحالی که برهنه است و چشم‌هایش با نواری بسته شده به جلو هدایت کند. سرپرست و آموزگار مهری‌دین، پوشاک ویژه‌ی مهر آیین‌ها را در بردارد که ردایی سفید است با حاشیه‌یی به رنگ سرخ. راهبر، که دست‌هایش را به‌شانه‌ی رهرو نهاده و کمی خمیده، نوآموز را به‌سوی جلو می‌راند. نوآموز آشکار است که ترسان و هراسان می‌باشد. با دست‌ها که در عدم بینایی جلو را لمس می‌کند، با اضطراب پیش می‌رود. این حالت و نقشی نمادین است. به این معنا که

۲۶- تاریخ تحلیلی ادیان در جهان، مجلدات ۴، ۵، ۶. نیز «مردم‌شناسی اجتماعی» تألیف نگارنده.

نوآموز نسبت به آگاهی و معرفت دینی بینا نیست.

در تصویر بعدی چنان است که دست‌های نوآموز از پشت بسته شده و نوآموز زانوی راست را به زمین نهاده و پای چپ را خم کرده و در کنارش به روی زمین شمشیری است. مهریار و سرپرستِ آزمون در پشت سر وی قرار گرفته و دست راستش را به‌روی سر نوآموز قرار داده و سرگرم انجام کاری است.

در تصویر بعدی، معلوم است که هراس نوآموز بیشتر شده و در محیطی وهم‌انگیز با چشم‌های بسته و برهنه باید پیش رود. به‌نظر می‌رسد چنانکه پیش از این اشاره شد، نوعی شراب قوی همراه با مخدر به او نوشانیده باشند. دست‌ها را بر سینه قفل کرده و زانوانش بر زمین است تا نقش خاک نشود. مرشد و رهبر، که از رنگ سرخ لباسش مقام او را می‌شناسیم، در دست راست شمشیر یا عصایی دارد و آن را به سوی تاجی یا گرده‌ی نانی که به روی زمین است نشان گرفته. آنکه وظیفه‌ی تشرّف دادن را برعهده دارد، پشت نوآموز چشم بسته ایستاده و دست‌هایش را به‌روی شانه‌های نوآموز می‌فشارد و درحالی که پای راست را ستون کرده، با پای چپ به روی عضلات پاهای نوآموز از پشت فشار وارد می‌کند. گویا می‌خواهد هر نوع حرکت و مقاومتی را از وی سلب کند. گویا نوآموز احساس می‌کند در معرض کشته شدن است.

در شکل بعدی، چنان است که نوآموز از حال رفته و به روی شکم، روی زمین افتاده و دراز شده است. مأمور آزمون و مرشد و راهبر ناظر، بالای سر و پایین پای وی ایستاده‌اند. به‌نظر می‌رسد مدتی که لااقل افزون‌بر یک شبانه روز است، بر اثر داروی مخدر یا شراب بنگ آلوده، نوآموز در حالت بی‌خودی می‌ماند، که نمادی از مرگ است، مرگ و فنا درحالتی از زندگی و جامعه‌ای که پیش از این در آن می‌زیسته. پس در هنگام معینی وی را به‌هوش آورده و مراسم تدهین انجام می‌دادند. به هوش آمدن، نماد زایش و تولدی نوین بود در انجمن و جامعه‌ی مهردینان. فرد موظف و متعهد می‌گشت که به انجمن وفادار باشد. سوگند یاد می‌کرد که اسرار را تا پای جان فاش نکند. به او برابر رسم معمول داغ می‌زدند، بر پیشانی، ساعد، بازو یا سینه که درباره‌اش شرحی هست.[۲۷] پادیابی، یا غسل و شست و شوهای مکرری برایش برگزار می‌شد و تعمید می‌یافت. برای

۲۷- برای تصاویر به پایان کتاب نگاه کنید.

دور نگه‌داشتن نوآموز پذیرفته شده، از گناه و آلودگی و مؤثر واقع نشدن وسوسه‌های نفسانی در وی و بی‌اثری جادو و اعمال دیوها، به دست‌ها و زبانش عسل می‌ریختند. این سنت در مورد نوزادان نیز انجام می‌شد. برای تشرّف و سرسپردگی در هر مرحله و وادی در مقام، مراسمی انجام می‌شد. گویا عسل را، تدهین و چشایی آن را در مرحله‌ی پارسی برگزار می‌کردند، برابر شرحی که **پرفیری** داده است.[۲۸] چنین تصور داشتند که عسل با پرتو و انوار ماه پرورش می‌یابد و دارای اثری جادویی است که فرد را از اعمال جادویی و دیو و جن و پری محفوظ نگاه می‌دارد و هم‌چنین نوآموزان را که تشرّف حاصل کرده‌اند همتای ایزدان می‌کند.[۲۹]

نوآموز، یکی از مراحلی را که باید می‌گذرانید، سوگند یادکردن بود *Sacramentum*. «**ساکرامِنتوم**» شاید در مراحل متفاوت، سوگندنامه‌های گوناگونی وجود داشته است. برابر با نوشته‌ای که متن آن در موزه‌ی فلورانس موجود است، سوگند چنین بوده:

به نام خدایی که زمین را از آسمان ـ و روشنایی را از تاریکی ـ و روز را از شب ـ و نظم را از آشفتگی ـ و زندگی را از مرگ ـ و کَوْن را از فساد جدا کرده؛ با ایمان و باوری استوار سوگند می‌خورم که اسراری را که پدران پرهیزگار من **سراپیون** Serapion **و کامریون** Kä (merion) و برادران و آموزگاران به من آموخته‌اند، فاش نکنم[۳۰] ای خداوند بر سوگند من گواه باش و مرا از لغزش

28- Porphyry, *de Antro nymph,* C. 15 (T, et, vol. II. P. 40).

۲۹- درباره‌ی عسل و خواص فوق طبیعی آن و کاربردش در مراسم دینی، اوسنر Usener پژوهش‌هایی کرده است:

Milch Und Honig (Hermes, LVIII), 1902, P. 177 ff.

۳۰- چنانکه اشاره شد، این تأکید در حفظ اسرار و فاش نکردن آن نزد نامحرمان، در اوستا نیز هست. در شرحی که ضمن مطالعه‌ی مضامین میترایی در صفحات پیشین گذشت، پژوهشی ارائه شد.
همیشه در بررسی‌ها و مطالعاتی درباره‌ی مسایل ایران باستان، باید آثار نویسندگان و مورخان دوران اسلامی را جهت حلّ دشواریها و ابهام‌هایی که خود مدارک و متون باستانی پاسخ‌گو نیستند، درنظر داشت. حکمت خسروانی یا حکمت فهلوبین را از روی همین آثار می‌توان گردآوری و مدون کرد، چنان که نگارنده در تدوین و نوشتن کتاب حکمت خسروانی از چنین روشی استفاده کرده است. پژوهشگران و مورخان و نویسندگان به مقدار زیادی پس از برافتادن ساسانیان، از آثار و متون کهن را

←

→

دسترس داشتند و به‌تدریج تا سده‌های دهم و یازدهم هجری ـ آن چه که موجود بود، به‌ویژه تا سده‌ی ششم به عربی و فارسیِ نو ترجمه شد.

درباره‌ی سرّ مکتوم و رازپوشی که زرتشت اشاره کرده است، در کتاب آثارالبلاد و اخبار العباد که توسط **امام زکریا بن محمد بن محمود قزوینی** نویسنده‌ی کتاب ارزشمند دیگر، یعنی عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات در سده‌ی هفتم هجری، (درگذشته به سال ۶۸۲ هـ) ذیل شرحی درباره‌ی شهر شیز نوشته است:

«... و به آن جا منسوب است **زراتشت** نبیّ مجوس. او در اصل از شیز بود و از آن‌جا به جبل سبلان رفت به قصد گوشه‌نشینی و خلوت از خلق و کتابی آورد **باستا** نام و معنیِ آن کلمه به زبان تازی لم یفهم معناه الاّ من المفسّر، و به فارسی یعنی: فهمیده نمی‌شود معنای آن مگر از مفسّر...».

این درست همانی است که به‌دفعات در اوستا و متون پهلوی آمده است و سفارش شده که مانثره‌ها **mânthra** و دانش مقدس را جز به خودی‌ها و کسانی که اهلیت یافته و اهل راز و در کاست مغان، آنهم در مراتب و مناصب بالا هستند میاموزید. نیز در آثار دوران اسلامی و نویسندگان سده‌های پیش از میلاد تا سده‌های پس از دهم میلادی نیز چنین اشاراتی فراوان است. دارنده‌ی دانش اصلی و سرّالاسرار فقط مغِ اعظم و موبدان موبد بوده است که رسیدن به چنین مقامی از دیدگاه یک کاست به‌طور کامل بسته، بسیار دشوار بوده است.

در آثار نویسندگان کهن، اغلب زرتشت را با شخصیت‌های عهد عتیق یا تورات یکی می‌کردند ـ از جمله وی را **نمرود** دانسته‌اند یا با پادشاه کهن کلدانی یکی شمرده‌اند. در اثری به سُریانی با عنوان غار گنج‌ها آمده: «در روزگار نمرود، آتشی از زمین برخاست. نمرود بدان جا رفت تا به آن بنگرد. پس آن آتش را پرستید و کاهنی را مأمور ساخت تا از آن تیمار کند و خوراک دهد و کندر و چوپ خوش‌سوز بر آن نهد. از آن‌جا بود که پارسیان به پرستش آتش پرداختند تا به امروز...» آنگاه از شاهی به نام **سی‌سان** یاد شده و چشمه‌ی آبی که در آذربایجان قرار داشت (= اشاره به شیز است) نمرود به آن‌جا رفت و با کتابی از مکاشفات برگشت و آن را تعلیم فرمود: « **ادشر** (به‌احتمال اردشیر) که مأمور تیمار آتش از سوی **نمرود** (= زرتشت) بود، مشاهده می‌کرد که اعمال شگفتی از نمرود سر می‌زند. پس از شبحی (= دیوی) که نزد آتش ظاهر می‌شد درخواست کرد تا کارهای شگفت نمرود را به او بیاموزد تا او نیز موبد شود. دیو به آن کاهن گفت هیچ‌کس نمی‌تواند موبدِ مجوس شود مگر آن که شرایطی داشته باشد، از جمله پیش از آن با مادر و دختر و خواهر خود نزدیک شده باشد (خویدُدَس کرده باشد ← وندیداد، جلد دوم، فرگرد ۱۳ بند ۸ یادداشت ۱۰۵) پس کاهن چنان کرد و از آن زمان است که موبدان و مغان و ایرانیان چنین رسمی در ازدواج یافتند و...».

برای آگاهی ← جلد سوم تاریخ کیش زرتشت، از **مری‌بویس**. ترجمه‌ی همایون صنعتی زاده، ص ۵۴۴. نیز:

R. J. H: Gottheil, "*References to Zoroaster in Syriac and Arabic Literature*", Classical

←

→

studies in honour of H. disler, New York / London, 1894, 25. on theis syriac work see ib, and BCM I 43, II 120 ff. (S 13a).

برای رسم ازدواج کامل و مقدس یا خویدُدَس xvidodas سه گانه، نگاه کنید به رساله‌ی:

Rivayat-i Hemit-i Ašavahištan

از موبدان زرتشتی و ترجمهٔ آن در ترجمه‌ی وندیداد، جلد دوم، فرگرد ۸ یادداشت شماره‌ی ۱۰۵.

اما خود واژه‌ی اوستا، باید درآمده از ریشه‌ی **وید** Vid باشد به معنای: دانستن، آگاهی دادن، دریافتن:

Bartholomae : *Altirianisches Wörterbuch,* S. 490.

Kanga : *A Complete dictionary of the Avesta Language, P. 180.*

در فارسی باستان نیز به‌همین معناست؛ کِنت، فارسی باستان ـ ص ۱۸۴. نیز نگاه کنید به دستورزبان اوستایی از نگارنده، ذیل ریشه‌ی وید.

حرف «اَ» در آغاز از ادات نفی است به معنایِ نه. به‌همین جهت است که این کتاب معنایی را از دیدگاه واژه‌شناسی افاده می‌کند که در آثارالبلاد با آن مواجه می‌شویم، یعنی دانشی نه برایِ دیگران که دانندگان آن فقط موبدان بوده و از بیان آنان باید تفسیر شود.

البته اشاره‌ای که به‌دفعات گذشت، و تکرار می‌شود ـ این مغان مجوسی، همان موبدان نوزرتشتی هستند نه مغان میترایی که بزرگ‌ترین مقام میان آنان پیر مغان / پدر / پدر پدرانِ بود و شرحی کافی درباره‌شان در صفحه‌های گذشته نقل شد. آن دانش و معرفت راستین و وارستگی عرفانی، میان این مغانِ دنیادار و قدرت‌طلب وجود نداشت و به‌همین سبب است که مورخان و نویسندگان از سده‌های سوم پیش از میلاد به‌بعد، تا عصر ما یادآور این تفاوت و تفارق می‌شوند. در آیین الوزیسی در یونان نیز بسیار مؤکد بود و فاش‌کنندگان اسرار بـه مـرگ مـحکوم مـی‌شدند. در دوران پس از سـاسانیان نـیز در مکتب‌های عرفانی مغان هم چنان دوام داشته و اصلی مؤکد بود. **ذوالنون** سفارش می‌کند که اسرار عشق باید مکتوم بماند و کسی از عارفان مجاز به افشای آن نیست. کسانی که این اصل را مراعات نمی‌کردند به عقوبت و سزا می‌رسیدند. چنانکه در ماجرای گرفتاری صوفیان بغداد که **غلام خلیل** بـاعث و بـانی آن مـی‌شود، از جمله دلایل اتهام، سخنان تند و گستاخانه‌ی **ابوالحسین نوری** (درگذشته به سال ۲۹۵ ق. هـ) درباره‌ی اسرار عشق الهی است. و کار **حلاج** که اسرارِ عشق مکتوم را بر سر کوچه و بازار فاش کرد، بدان‌جا رسـید کـه مشهور است و به حکم **ابن داوود** ظاهریِ محکوم به مرگ شد و این ابن داوود کسی بود کـه خـود کـتاب «الزهره» را درباره‌ی عشقِ افلاتونی نوشت و عقیده داشت که بنابر حدیث «**من عشق فعف فکتمه و مات فهو شهید**» عاشق باید اسرار عشق را با عفت ورزیدن و کتمان نهان دارد تا به شهادت برسد:

پیدایش و سیر تصوف، نیکلسون، ترجمه‌ی محمدباقر معین، ص ۵۰.

جست و جو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۷.

حتا موضوع سرّ مکتوم و مجازات فاش کردن آن، فراتر از این است. درباره‌ی **حسین حلاج** برمی‌گردد به

←

محافظت بفرمای.

در همین متن آمده است که آموزش اسرار و دانش‌ها و چگونگی انجام آداب و مراسم، به هر نوآموزی توسط پدر یا پیر یک مهرابه ـ به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، و یک ناظر انجام می‌شد و پس از تشرّف در انجمن به‌عنوان برادر پذیرفته می‌شد که با برادران دیگر عضو انجمن، فرزند پدر یا پیر محسوب شده و برای شناخته شدن، مراسم داغ نهی یا خال‌کوبی نیز برگزار می‌شد.

به‌موجب حفظ اسرار به‌شکلی بسیار مؤکد و جدی ـ آگاهی‌های پیوسته و مورد وثوقی در دست نیست. آنچه که جسته و گریخته باقی است، از لابه‌لای گزارش‌هایی پراکنده گردآوری شده است. افزون‌بر تصاویر غار کاپوا که شرح آن گذشت، منابع دیگر تحقیق، همین گزارش‌های پراکنده است.

سویداس Suidas که در سده‌ی نهم میلادی می‌زیسته، نوشته است که: کسی را یارای آگاهی بر اسرار آیین مهر نیست. تنها یک راه برای آگاهی وجود دارد و آن این است که فرد جویا، داوطلب ورود به انجمن شده و پس از یک سلسله آزمایش‌های دشوار، اهلیت خود را به‌ثبوت رساند. **گرگوار دونازینز** Gregoire de Nazianze در سده‌ی چهارم از مُهرهای آتشین که به‌صورت داغ بر بدن نوآموزان می‌نهادند یاد کرده است. همین در پرده بودن مراسم و کوشش در کتمان، موجب خیالبافی‌ها و اغراق از سوی نویسندگان می‌شد. کشیشی موسوم به **نونوس** Nonnus می‌نویسد: نوآموزان مدت پنجاه شبانه روز باید

→

مبدأ اعلیٰ. در کشف الاسرار میبدی آمده است:

شِبلی گفت: آن شب که **حسین منصور** را کشته بودند همه شب با حق مناجات داشتم تا سحرگاه، پس سر به سجده نهادم، گفتم خداوندا، بنده‌ای بود از آنِ تو، مؤمن و موحد و معتقد، در عداد اولیاء. این چه بلا بود که به وی فرود آوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا: به خواب اندر شدم، چنان نمودند مرا که ندای عزّت به سمع من رسیدی که: «هذا عبده من عبادنا اطّلعناه علی سرًّ من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ماتریٰ».

ابوعلی مُسکویه رازی (۳۲۰-۴۲۱) در کتاب تجارب الأُمم (جلد اول، ص ۳۰) نیز در مورد زرتشت و اوستا آورده است که چون زرتشت کتاب اوستا را بر گشتاسپ عرضه کرد، گشتاسپ دستور داد: «و صیّر بُشتاسف ذلک باصطخرَ و کلّ به الهَرابِذَة، و منع تعلیمَة العامَه / گشتاسپ این نامه را به استخر فرستاد و هیربدان را بر آن گماشت و تودهٔ مردم را از آموختن آن بازداشت».

متحمل گرسنگی و تشنگی می‌شدند تا مقاومت‌شان آزمایش شود. پس از آن در مراسمی دیگر، به آنها زخم‌هایی وارد می‌شد تـا بـدن‌شان در بـرابـر زخـم و درد مـقاوم و مـیزان تحمل‌شان معلوم گردد. مدت بیست روز باید در بـرف و یـخ و هـوای سـرد، بـرهنه یـا پیاده‌روی می‌کردند و... پس از چنین آزمون‌هایی بود که مراسم تشرّف برایشان برگزار گشته و محرم می‌شدند. **کُسْم** Cosme، کشیشی دیگر ـ که اسقف اورشلیم است، در سده‌ی هشتم از مواردی دیگر جز آنچه که نقل شد یاد کرده که نوآموز داوطلب لازم بود تـا از هشتاد آزمون پیروز به درآید. چند روز در آب شنا کند. از شعله‌های آتش بگـذرد. در انزوا با گرسنگی ـ و در جاهای ترسناک مدتی زندگی کند.

در مـهرابـه‌ی کـاروبورگ Carrawburgh در انگـلستان، زیـر یـک مـرکز و جـای آتشگاه، به قسمتی گود و مستطیل شکل برخورد کرده‌اند که نشان می‌دهد با تخته سنگی روی آن پوشیده می‌شده. این محل را گور خو\ب تشخیص داده‌اند که نوآموزان را درون آن نهاده و رویش را می‌پوشاندند تا مدتی در گرسنگی و تنهایی و ظلمت و سرما در آن به‌سر برد. هم‌چنین در بعضی مهرابه‌ها، کوره و ابزار داغ نهادن پیدا شده است.

مراسم پـذیرش بسیار طـولانی بـوده است. در نـقشی، پس از داغ زدن، نـوآموز مشاهده می‌شود که به درجه‌ی تشرّف نایل شده و در حال فشردن دست پیر یا پدر و استاد ناظر بر تربیت است و این نشانگر آن است که به‌عنوان هم‌دین و عضو جامعه و انجمن *Sundexioi* نایل شده و این اصطلاح در آیین مهر شکل غربی و شرقی آن، هر دو وارد است.

در یک میدان واقع در روم؛ هنگام حفاری ـ مهرابه‌ای کشف شد و در آن مهرابه، در یک سنگ نبشته، شخصی موسوم به Proficentius **پروفی کن تیوس** که از مرشدان میترایی است و سمت آموزگاری و آماده کردن نوآموزان را داشته، شرح داده است که در رؤیا، میترا به وی تکلیف می‌کند تا این مهرابه را بنا کند. جایگاهی که مکان پیدایش نیک‌بختی و نجات و رستگاری است. پس وی با پشت‌کار و کوشایی مشغول می‌شود، چون دستور خداوندگار خود را انجام داده و از آن خشنود است. وی می‌نویسد: نوآموزان را امیدوار است که همواره سوگند خود را به یاد داشته و بدان وفادار بمانند. بر تارک این سنگ نبشته نقش دو برگ خرما دیده می‌شود که نشانه‌ی مـهر است. در مـهرابـه‌ی سـن کـلمان نـیز

کتیبه‌ای یافت شده با همین مضامین که در آن نقش چرخ خورشید و برگ نخل را می‌توان مشاهده کرد که هر دو نشانواره‌ی خورشید شکست‌ناپذیر است.

نمادهای هفت مقام و راز و رمز نمادها

نماد کلاغ

در دین زرتشتی، به موجب اوستا، از مناصب و مقامات روحانی در آتشکده یا معبد، از هفت مقام و پیشوا یاد شده که در رأس آنان **زَئوتَرْ** Zaotar، موبد بزرگ قرار دارد، در ویسپرد، کرده‌ی سوم نام و عنوان این مناصب نقل است. در وندیداد، فرگرد ۵ بندهای ۵۸-۵۷ از آنان یاد شده است. هفت مقام روحانی، هنگام انجام مراسم دینی (= یِزِشْنِه) هریک به پیشوایی **زوت**، یا ـ زئوتر، مصدر کاری و بخشی از امور برگزاری مراسم بودند.

در آیین مهر نیز چنان که گذشت: هفت مقام و منصب وجود داشت. در این‌جا به شرح نمادها و نشانه‌های ویژه‌ی هر مقام و صاحب منصبی پرداخته می‌شود. در مسأله‌ی قربانی گاو، **کلاغ** نقش پیک خداوند را ایفا می‌کند و هم اوست که پیغام خداوند را به **میترا** ابلاغ می‌کند. کلاغ همانند **مرکور** است که پیک و رسول خدایان بود. مهرابه‌های اوستیا Ostia و سنت پریسک و فلی‌سی‌سی‌مو Felicissimo در ایتالی، دارای موزائیک‌هایی هستند که نقوش بسیار جالب توجه نمادینی را دارا می‌باشند. نقوش نمادین مناصب و صاحبان مناصب در این نقوش موزائیکی جالب توجه است. نماد ویژه‌ی کلاغ یا مرکور چوبی است که به گرد آن دو مار پیچیده‌اند. این چوب در واقع همان عصا یا چوب دست سحرآمیز **مرکور - هرمس** است. در کنار آن فنجانی نیز دیده می‌شود که کلاغ ناظر بر آن شیأ می‌باشد. در مهرابه‌ی سنت پریسک در کنار نقش کلاغ این عبارت را می‌توان خواند: درود بر کلاغ که مرکور نگهبان اوست.

چنانکه اشاره شد، در رم، مهرابه‌های فلی‌سی‌سی‌مو، اوستیا و سنت پریسک، در سطح داخلی مهرابه، با موزائیک نمادهای ویژه‌ی هفت مقام و صاحب مقامان مهر آیین نقش شده است. در مهرابه‌ی سنت پریسک در ردیف حاضران، خود صاحبان مناصب نیز ملاحظه می‌شوند که متأسفانه نقوش برخی‌شان شکسته و از بین رفته است.

کلاغ سمبول و کنایه از هوا هم می‌باشد و کسانی که به منصب کلاغی می‌رسند

کتاب جستار دربارهٔ مهر و ناهید، پژوهش دکتر محمّد مقدم که در سال ۱۳۵۷ در 'مجموعهٔ مطالعات ایران باستان، شمارهٔ یک به چاپ رسید، تحقیقی بسیار خوب، امّا فشرده و کوتاه دربارهٔ مهر و ناهید است با تصاویری خوب ـ به‌ویژه در آن نقوشی که با نمادهای رازآمیز آیین میترایی مربوط می‌شود. این مجموعه تصاویر با شروح آن و شماره‌های پی‌درپی نقل شده که کوشش بر آن بود که در جلد یکم تاریخ آیین رازآمیز میترایی قرار گیرد. از شمارهٔ دو تا شمارهٔ ۱۴۱ ـ همین تصاویر موصوف است با امید آنکه مورد بهره‌برداری و استفاده واقع شود. در هر ۱۶ صفحه‌ای از این مجموعه تصاویر، در آغاز نخستین صفحهٔ عنوان "جستار دربارهٔ مهر و ناهید" بیانگر شناختِ مأخذ تصاویر است.

۲. ناهید و مهر روی کوزهٔ سیمین.

L - I. Ringbom, *Zur Ikonographie der Göttin Ardvi Sura Anahita*, Abo 1957, S. 14.

۳. پیکر ناهید روی سرستون از طاق بستان.

Ibid., S. 13.

٤. پیکر ناهید روی سرستون از اصفهان.

Herzfeld, op. cit., fig. 413.

۵. پیکر ناهید درون طاق بستان.

Ringbom, op. cit., S. 12.

٦. پیکر ناهید در نقش رستم.

Herzfeld, op. cit., pl. CXXV.

۸. شمایل ناهید روی سفال از شوش.

R. Ghirshman, *Iran: Parthians and Sassanians,* London 1962 , fig. 117.

۹. شمایل ناهید با دلفین روی سفال، از تونس.

N. Glueck, *Deities and Dolphins,* New Yourk 1965, pl. 23a

۱۲. دلفین و صدف روی تابوتی از نزدیکی حیفا.

Glueck, op. cit., pl. 24b.

۱۳. دلفین و صدف و چلیپا.

F. van der Meer and others, *Atlas of the Early Christian World*, Amsterdam 1958, fig. 450.

۱۴. ناهید با دلفین و صدف از خُرابهٔ (= مهرابه) تنور در اردن.

Glueck, op. cit., p1. I.

۱۵. «مادر خداوند» از قسطنطنیه.

Van der Meer, op. cit., fig. 542.

۱۶. زایش مهر از میان صدف، از نقشی در مهرابهٔ چیل هیل، انگلستان.

Vermaseren, Corpus, vol. I, fig. 226.
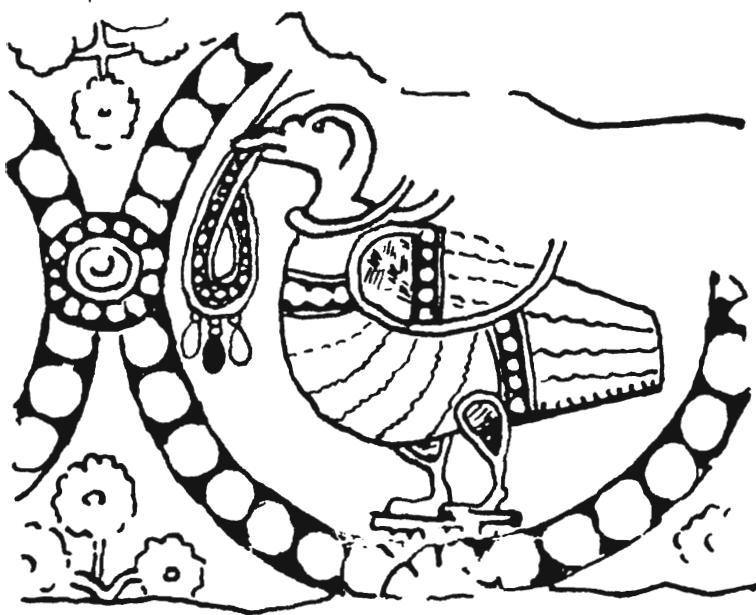
۱۷ الف. رشتهٔ مروارید در نوک مرغ، از ترکستان چین.

G. Frumkin, *Archaeology in Soviet Central Asia*, Leiden 1970, p. 122.

۱۷ ب. رشتهٔ مروارید در نوک دو مرغ، از نقشی بر دیوار در بامیان، افغانستان.

B. Rowland, *Art in Afghanistan*, London 1971, No. 141; reproduced in colour in Rowland, *Ancient Art from Afghanistan*, New York 1966, p. 93.

۱۸. مروارید در نوک کبوتر و دو دلفین روی تابوت از آرامگاه پیکرتراش اوتروپوس، از ایتالی.

Van der Meer, op. cit., fig. 559.
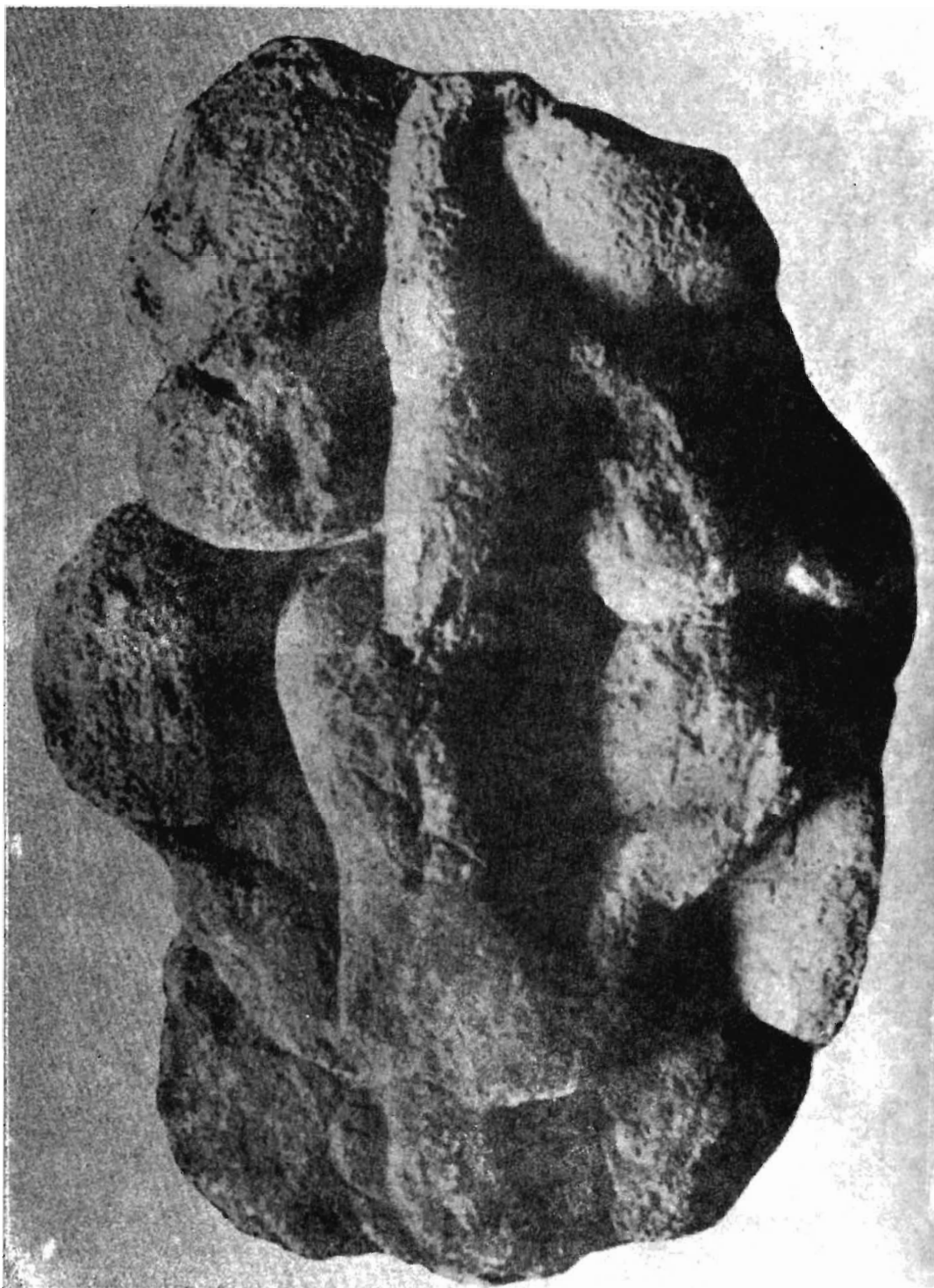
۱۹. زایش مهر از میان گل نیلوفر، از فرانسه.

Vermaseren, Corpus, vol. I, fig. 229.

۲۰. زایش مهر از میان گل نیلوفر، از مـهرابـه‌ای نـزدیک هدرنهایم، آلمان.

Ibid., vol. II, fig. 280.

۲۱. نـیلوفر یـادمانی در پـیشخان کـلیسای قسـطنطین در واتیکان.

Van der Meer, op. cit., fig. 132.
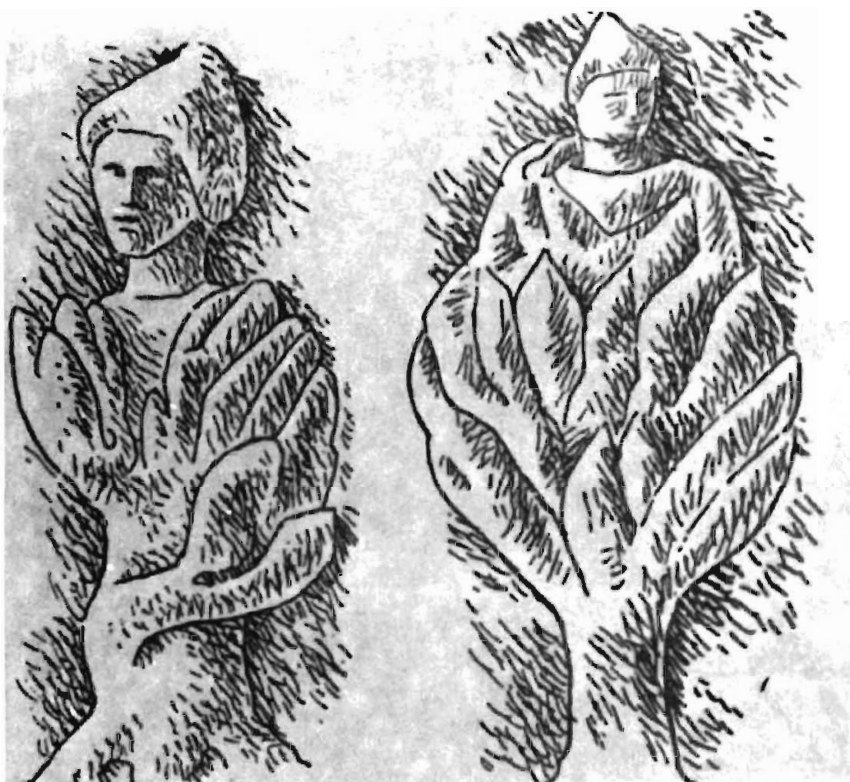
۲۲. زایش مهر از میانِ نیلوفر (یا مهر درون درخت؟).

M. J. Vermaseren, *Mithras, the Secret God*, London 1963, fig. 15.

۲۳. سر مهر و دو شعله‌دار روی درخت، از دیبورگ، آلمان.

Ibid., fig. 14.

۲٤. مهر هنگام زایش با کُرهٔ جهان در دست، از دیبورگ، آلمان.

Ibid., fig. 16.

۲۵. شبانی کنار مهر هنگام زایش او.

Ibid., fig. 12.

۲۶. تندیسک ناهید و فرزندش مهر، از مهرابهٔ دیبورگ، آلمان.

Vermaseren, Corpus, vol. II, fig. 331.

۲۷. ناهید و فرزندش مهر: شمایل روی سفال اشکانی.
(نزد نگارنده)

۲۸. سردیس مهر از مهرابهٔ والبروک، لندن.

W. T. Hill, *Buried; London*, London 1955, Frontispiece.
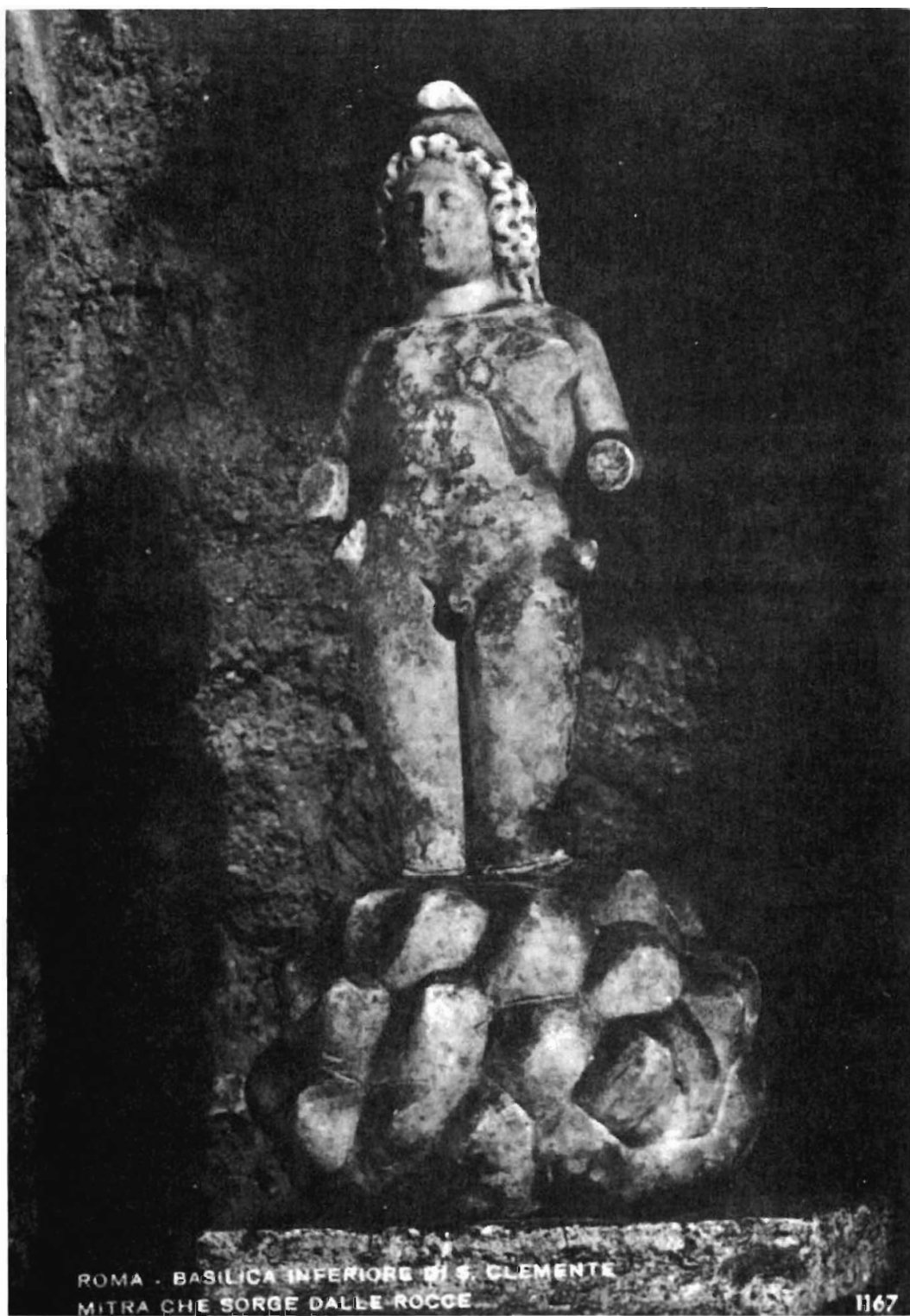
۲۹. تندیسک مهر در مهرابهٔ سان کلمنته، رم.
(نیز نگاه کنید به پیکرهٔ ۷۵.)

Vermaseren, Corpus, vol. I, p. 158, Mon. 344.

۳۰. شمایل مهر روی لوحهٔ سیمین از هیلدسهایم، آلمان.

R. L. Bowen, Jr., and F. P. Albright, *Archaeological Discoveries in South Arabia*, Baltimore 1958, fig. 111.

۳۱. شمایل مهر روی لوحه‌ای از رم.

Ghirshman, *Iran*, fig. 17.
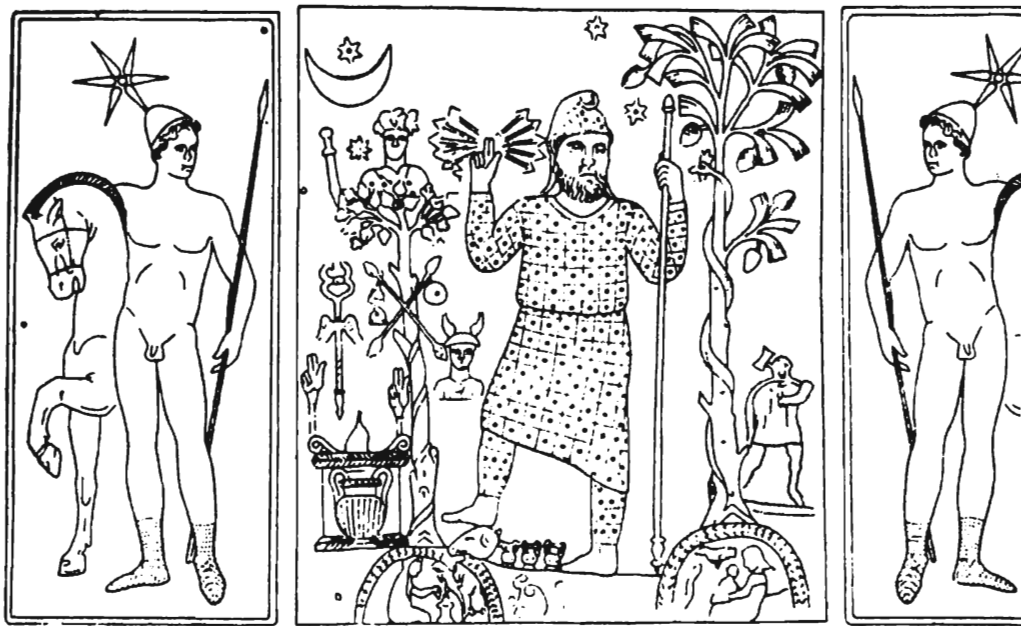
۳۲. مهر روی لوحهٔ پرنگی از یک گورستان شاهی در اسپانی.

Bowen and Albright, op. cit., fig. 114.

۳۳. مهر در مهران سه دیر.

Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 23.

۳٤. مهر در کنار آدران، از نقشی در پتو، یوگوسلاوی.

Vermaseren, *Mithras*, fig. 33.

۳۵. مهر در کنار میز، از نقشی از ترویا، ایتالی.

Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 217.

۳۶. مهر با پرتو خور، از نقشی در کلن، آلمان.

G. Ristow, *Mithras im Römischen Köln*, Leiden 1974, Frontispiz.

۳۷. شمایل مهر با پرتو خور روی لوحه‌ای از مهرابهٔ سانتا پریسکا، رم.

M. J. Vermaseren and C. C. van Essen, *The Excavations in the Mithraeum of the Church of Santa Prisca on the Aventine*, Leiden 1965, pl. LXXX.

۳۸. مهر با پرتو خور روی سکه‌ای از جزیرهٔ رودس.

G. K. Jenkins, *Ancient Greek Coins*, London 1972, No. 684

۳۹. نیمرخ مهر با پرتو خور روی سکه‌ای از جزیرهٔ رودس.

Ibid., No. 686.

۴۰: مهر با پرتو خور روی سکهٔ کوشانی.

J. M. Rosenfield, The Dynastic Arts of the Kushans, California 1967, pl. VI, No. 116.

۴۱. نیم‌تنهٔ مهر از نقش برجسته‌ای در خُرابه (= مهرابه) تنور از اردن.

Glueck, op. cit., pl. 136.

۴۲. مهر و انتیوخوس در یادمان نمرود داغ.

Ghirshman, Iran, fig. 80.

۴۳. بالا رفتن مهر در گردونهٔ خورشید نزد پدر، از مهران زیر کلیسای بزرگ پتروس در واتیکان.

Van der Meer, op. cit., fig. 74.

٤٤. بالارفتن مهر در گردونهٔ خورشید.

A. Toynbee, editor, The Crucible of Christianity, London 1969, p. 248.

٤٥. صحنه‌هایی از زندگانی و بالا رفتن مهر.

F. Cumont, Mysteries of Mithra, NewYork' 1956, fig. 32.

۴۶. تندیسک مهر از زمان اشکانیان، (از خوزستان). (نزد نگارنده)
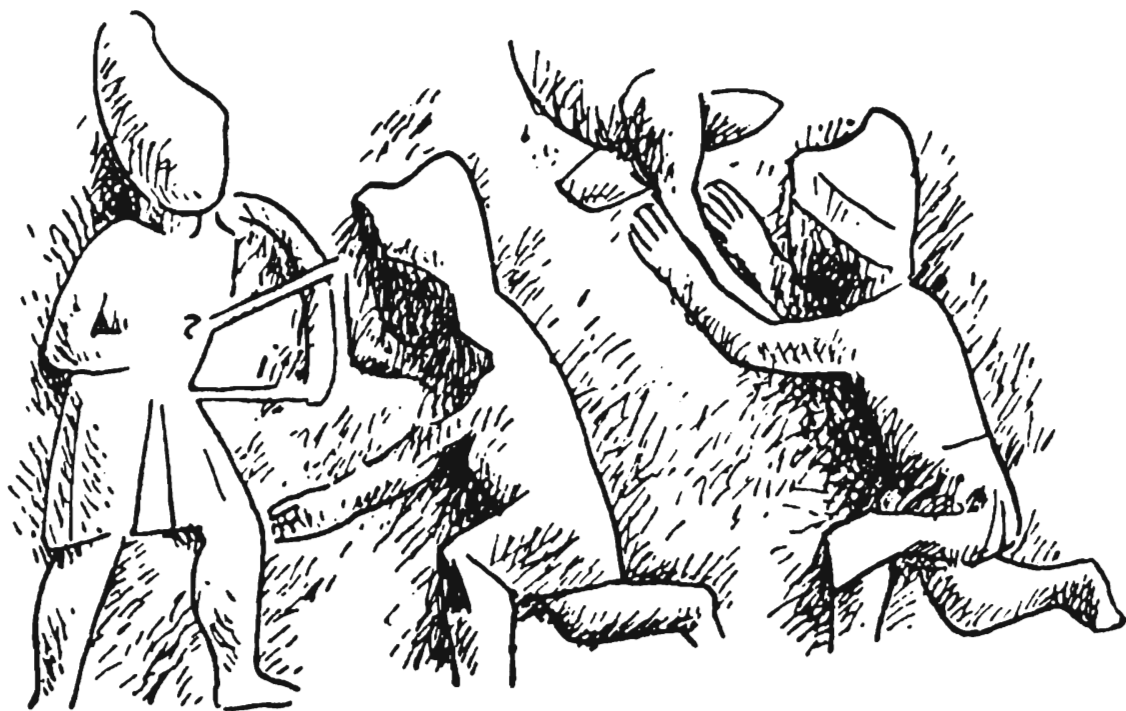
۴۷. مهر با تیر و کمان: با تیری که به صخره می‌خورد آب زندگی روان می‌شود، از نقشی در بزیگهایم، آلمان.

Vermaseren, Mithras, fig. 25.

۴۹. تندیس مهر و قربانی کردن گاو، از مجارستان.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 460.

۵۰. صحنهٔ قربانی شدن گاو به دست مهر از مهران سه دیر. (مهرابهٔ دورا اروپوس).

Ibid., vol. I, fig. 15.

۵۱. قربانی شدن گاو به دست مهر با پرتو خور، از ایتالی.

Ibid., fig. 193.
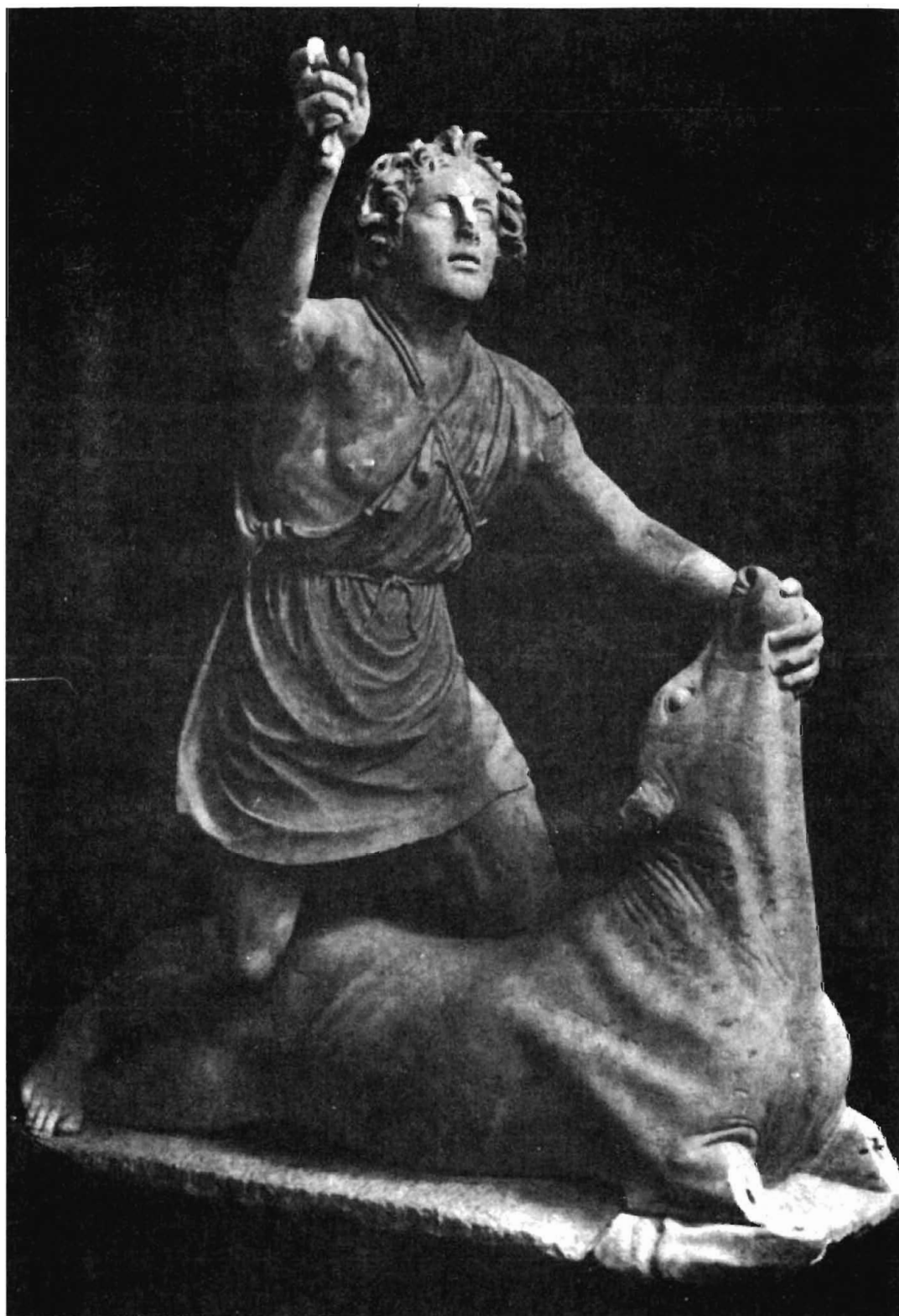
۵۲. قربانی شدن گاو به دست مهر، از تندیسی در مهران گرمابه‌های ترایان، ایتالی.

Ibid., fig. 69.

۵۳. سردیس مهر در حالت رنج و غم، از پرستشگاه کاپیتول در رم.

Cumont, op. cit., fig. 44.
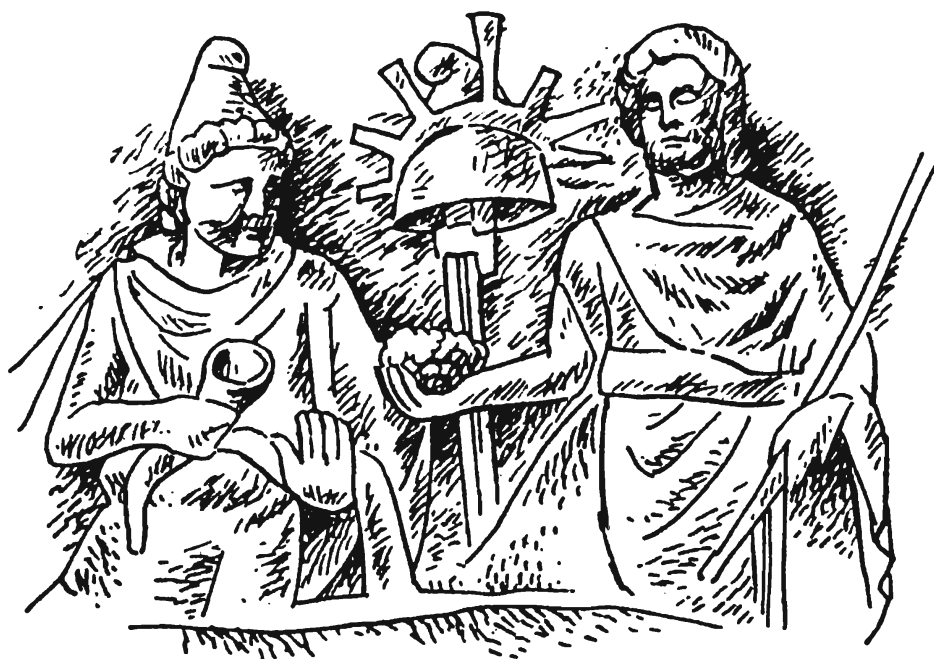
۵٤. بگماز (شام خداوند) با نوشابه و نوشخواره، از نقشی در هدرنهایم، آلمان.

Vermaseren, Mithras, fig. 35.

۵۵. بگماز مهری‌ها در نقشی از کونجیک، یوگوسلاوی.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 491.

۵٦. بگماز مهری‌ها در نقشی از اسپانی.

Ibid., vol. I., fig. 214.
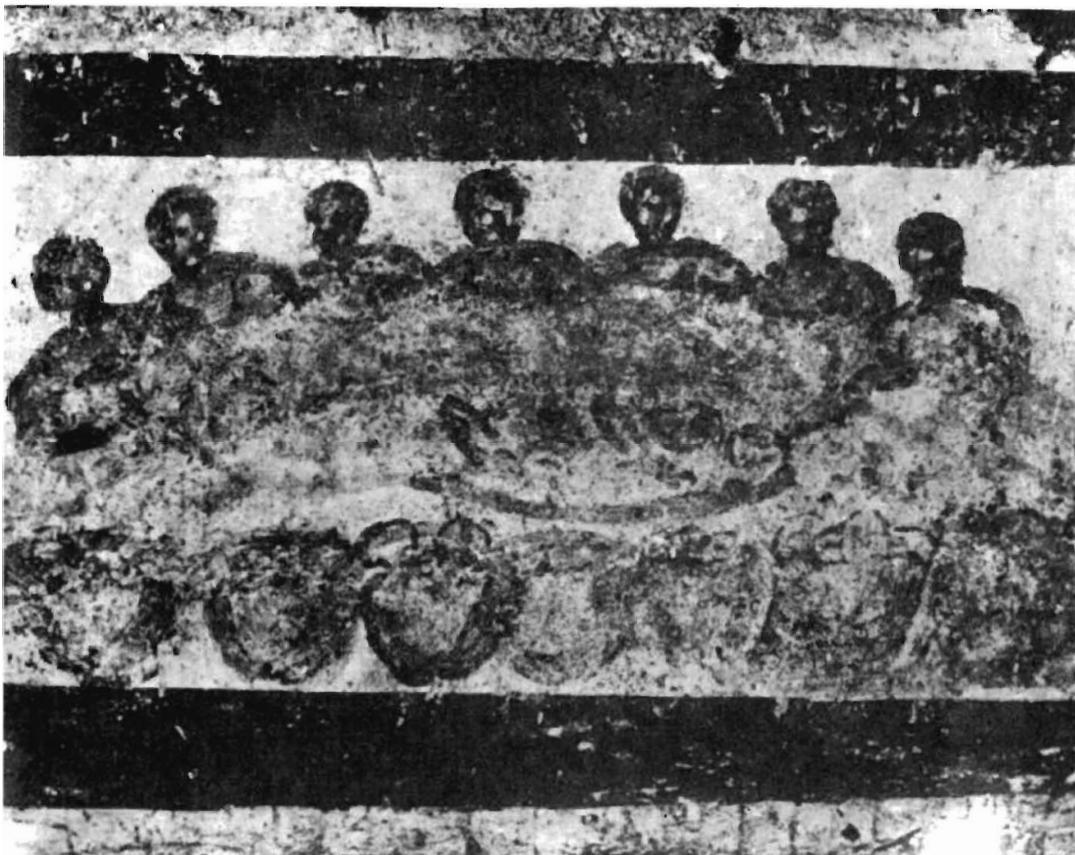
۵۷. بگماز هفت تن، از نقشی در مغاک غار (گورستان زیرزمینی) در رم.

Van der Meer, op. cit., fig. 105.

۵۸. بگماز هفت تن، از نقشی در مغاک غار (گورستان زیرزمینی) پیترو و مارچلینو در رم.

Toynbee, op. cit., p. 249.

۵۹. مهر سوار اسب روی سکه‌ای از پونتوس.

Cumont, op. cit., fig. 2a.

۶۰. دهانهٔ طاق بستان.

A. U. Pope, editor, *A Survey of Persian Art*, reprint Tokyo, vol. VII, pl. 159 B.
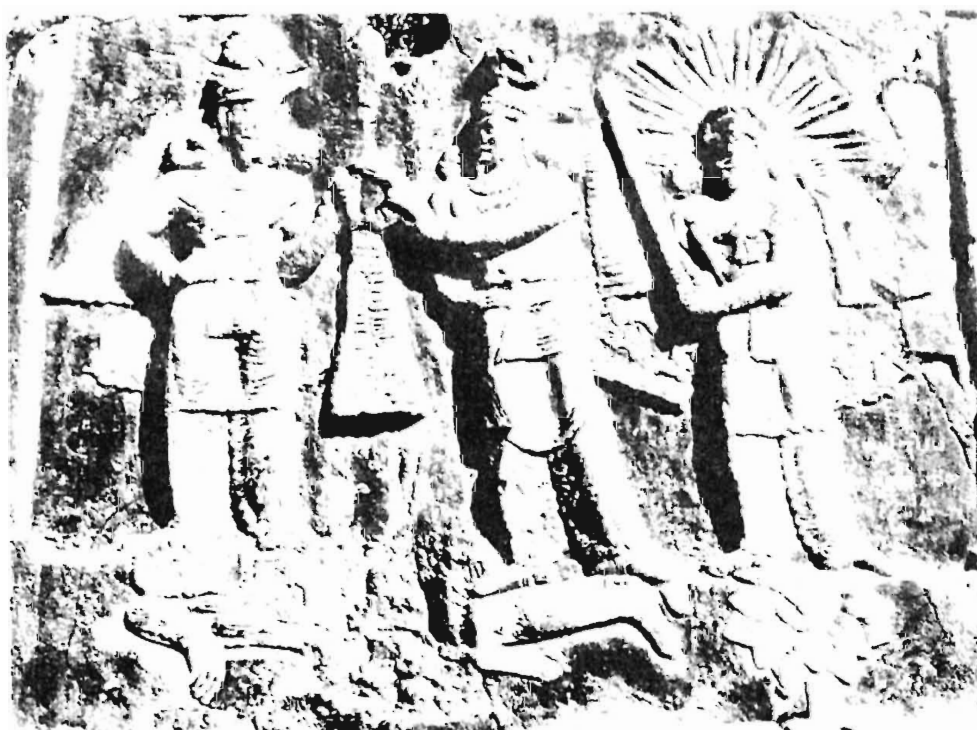
۶۱. پیکر مهر ایستاده روی نیلوفر در نقش برجستهٔ طاق بستان.

Ghirshman, *Iran*, fig. 233.

۶۲. صحنهٔ شکار، از نقش درون طاق بستان.

Ibid., fig. 236.

۶۳. صحنهٔ شکار مهر، از نقش روی دیوار مهران سدیر.

Vermaseren, *Mithras*, fig. 28.

٦٤. صحنهٔ شکار مهر، از مهرابهٔ دیبورگ، آلمان.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 323.

٦۵. مهر سوار اسب با تیر و کمان، از نقشی در اوستر بورکن، آلمان.

Vermaseren, *Mithras*, fig. 26.

٦٦. مهر با کُرهٔ جهان در دست راستش در جنگل سرو می‌تازد، از نقشی در نوینهایم، آلمان.

Ibid., fig. 27.
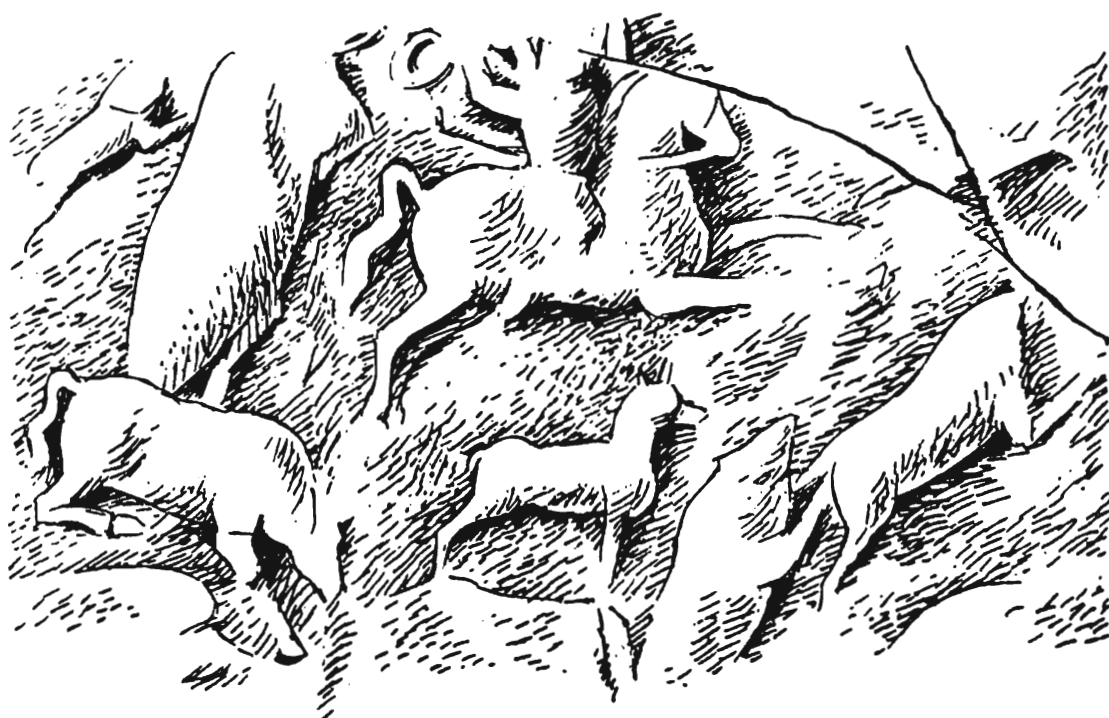
٦٧. مهر سوار اسب با کمند در دستش، از نقشی در روکینگن، آلمان.

Ibid., fig. 29.
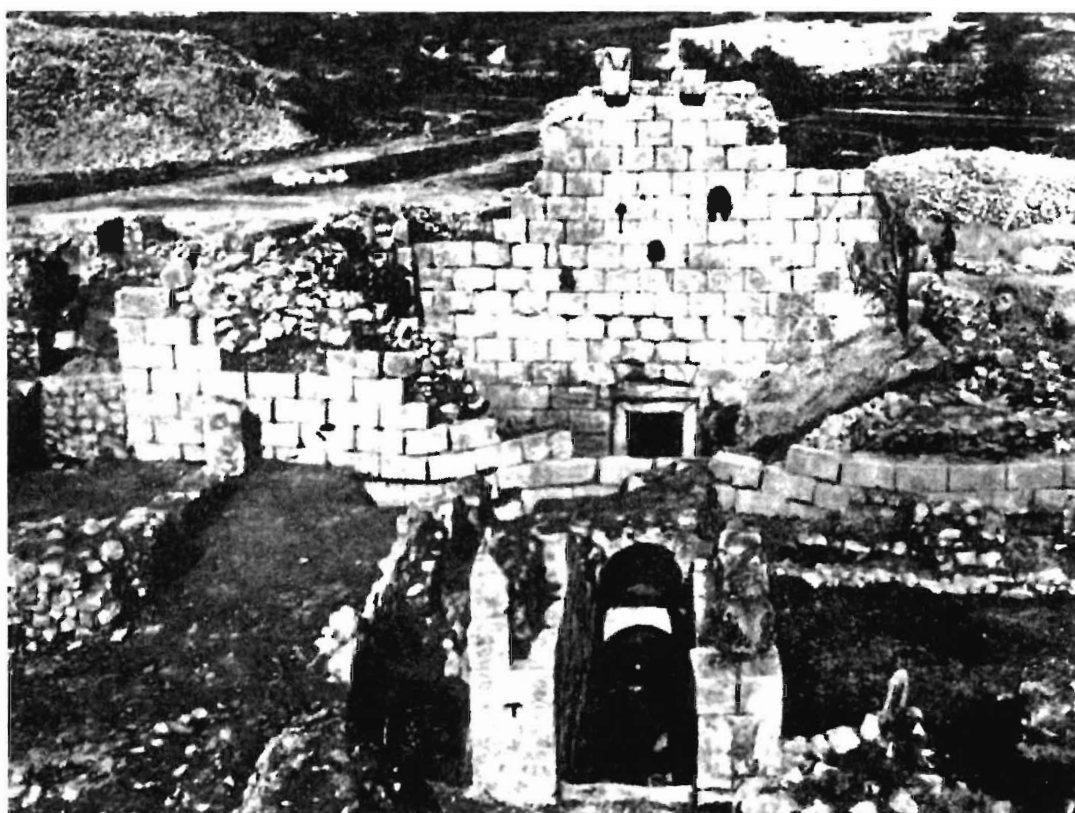
۶۸. مهرابهٔ بیشاپور، فارس (دورا، ساحل فرات).

Ghirshman, Iran, fig 189.

٦٩. مهران سدیر (دورا).
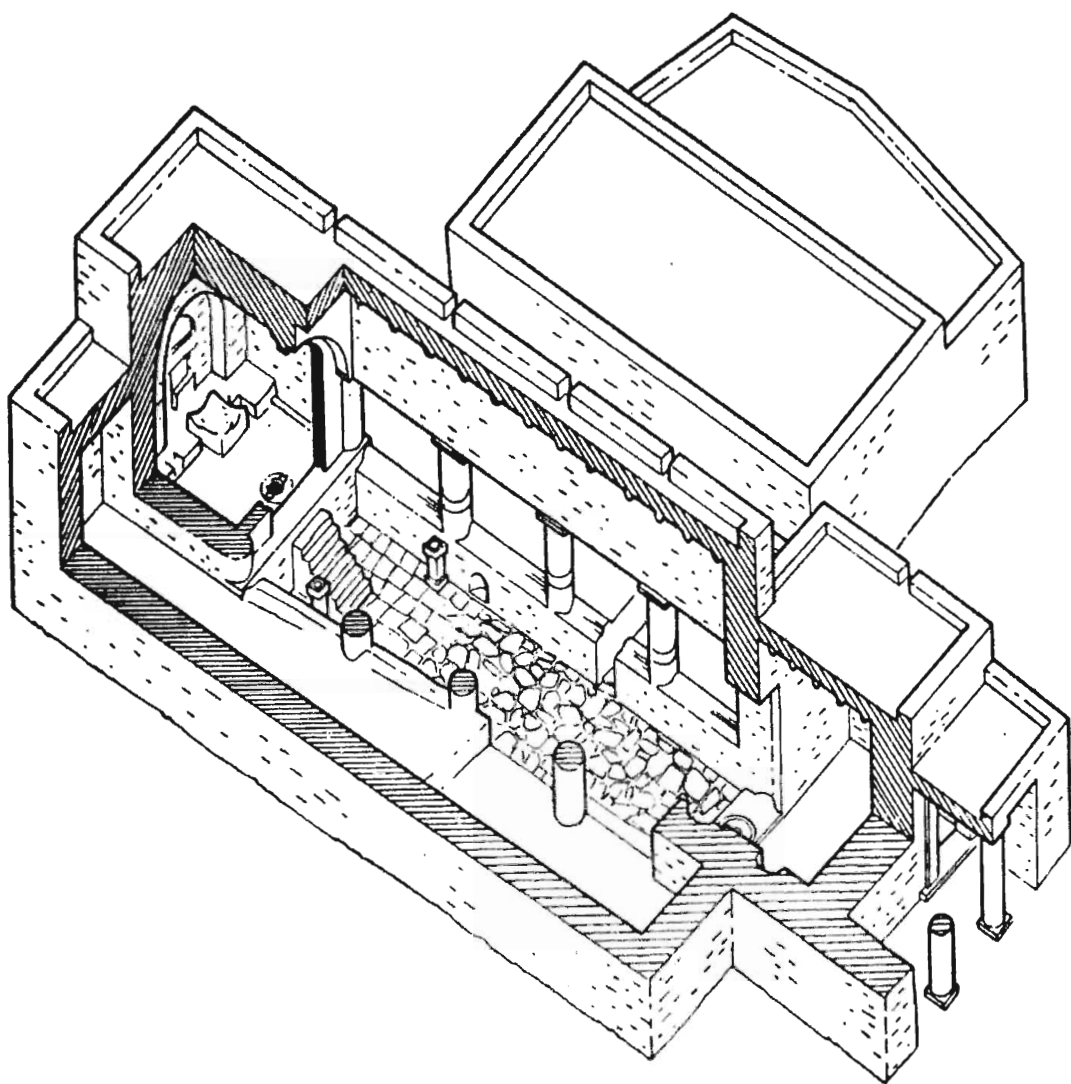
Vermaseren, *Mithras*, fig. 5.

۷۰. درون مهران سدیر.

J. R. Hinnells, editor, *Mithraic Studies*, Manchester 1975, vol. II, pl. 21.
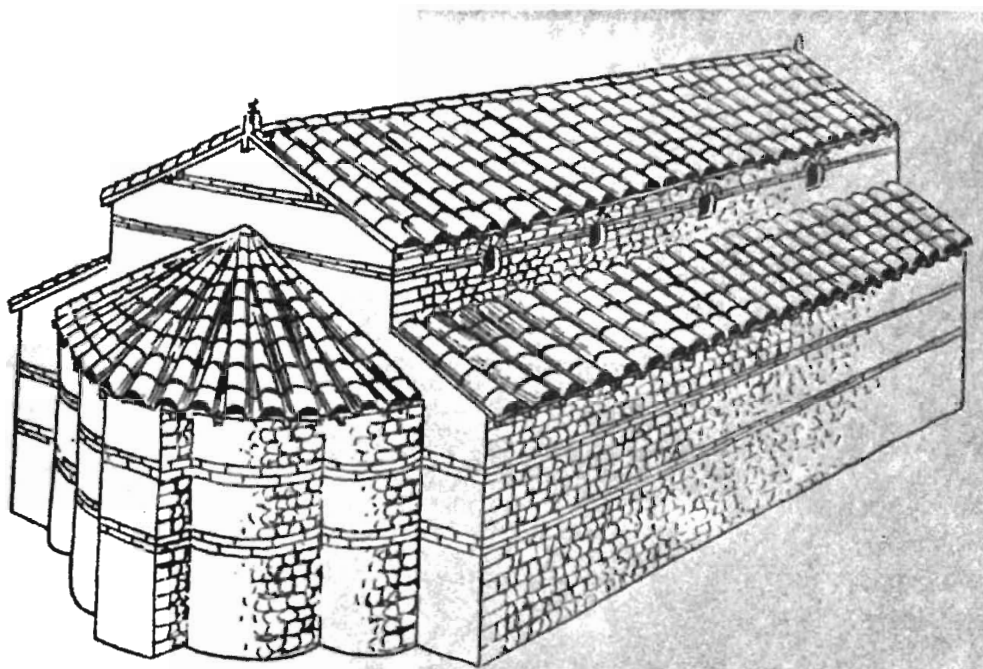
۷۱. بازسازی نمای بیرون مهرابهٔ والبروک، لندن.

Vermaseren, *Mithras*, fig. 7.
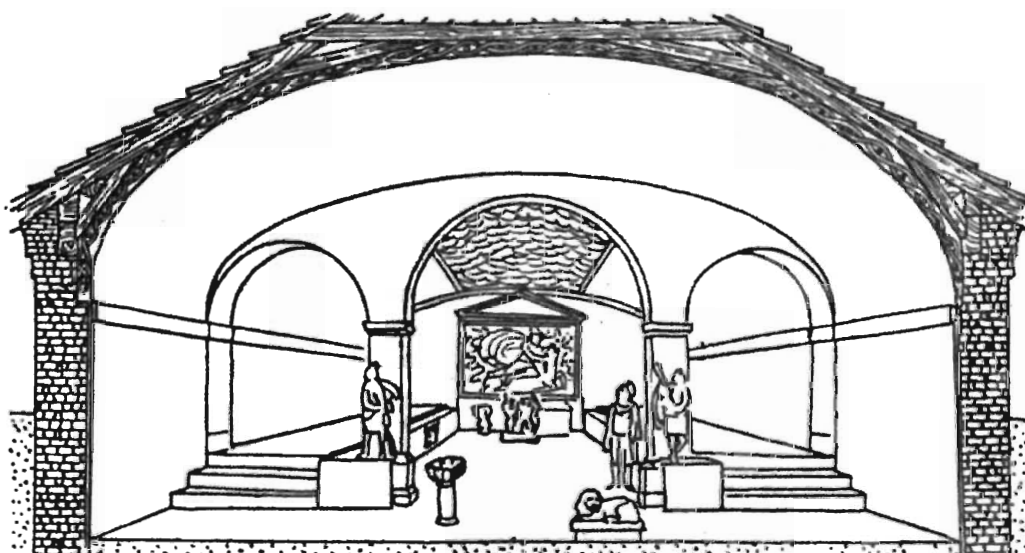
۷۲. بازسازی درون مهرابهٔ دویچ التنبورگ، اتریش.

Ibid., fig. 8.
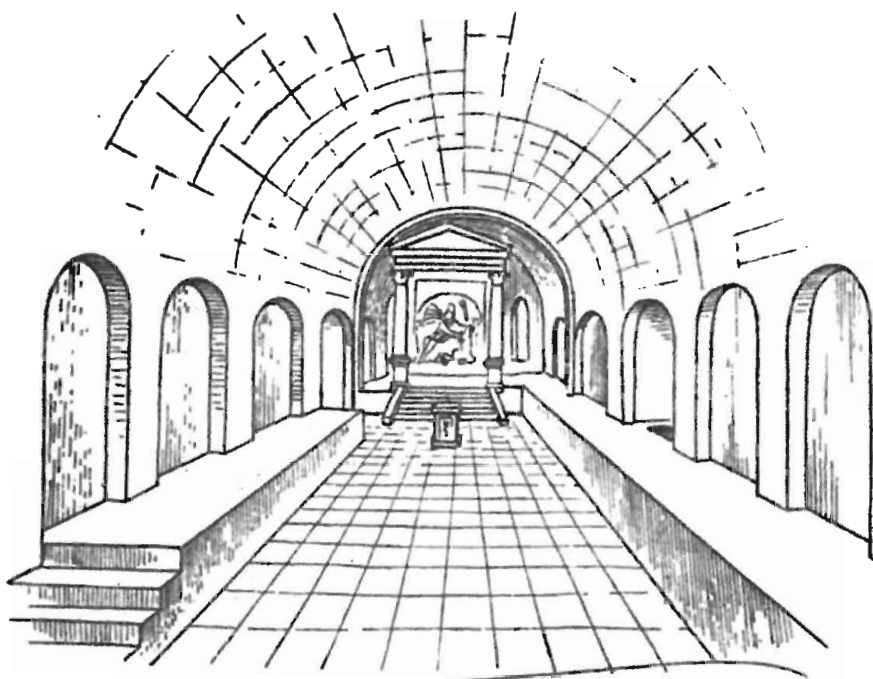
۷۳. بازسازی درون مهرابهٔ صوفیه، بلغارستان.

Ibid., fig. 4.
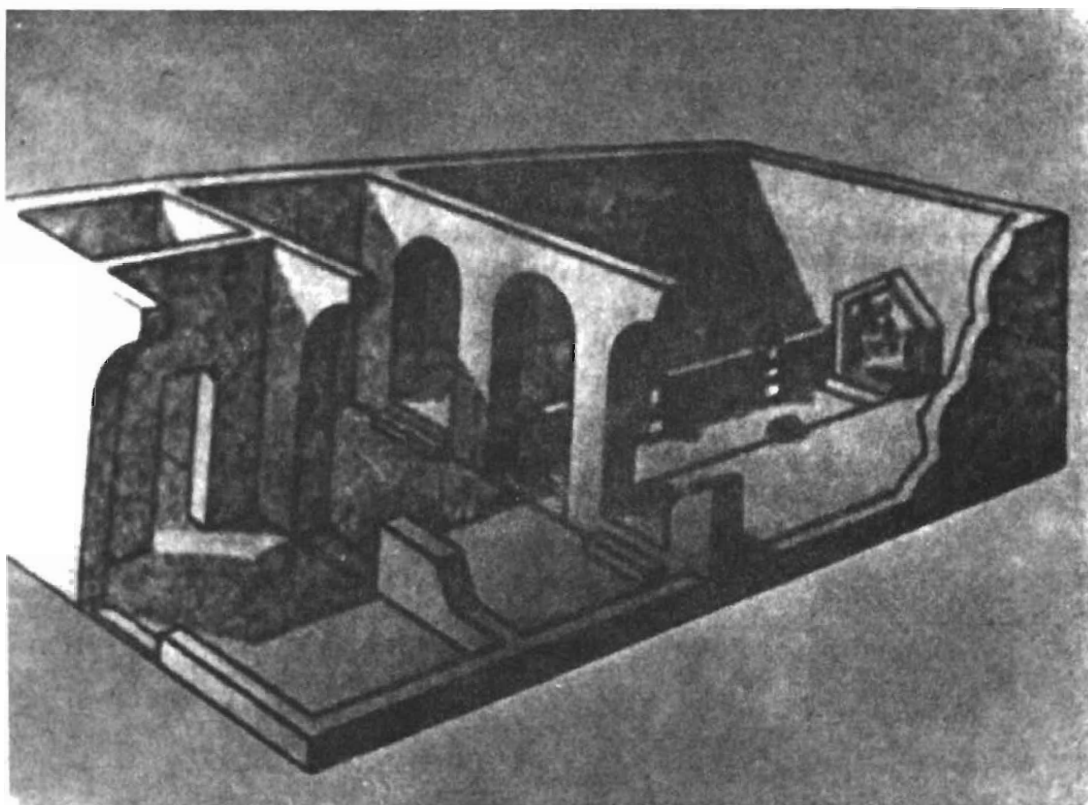
۷٤. مهرابهٔ اکوئینکوم، مجارستان.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 458.

۷۵. مهرابهٔ زیر کلیسای سان کلمنته در رم.

Ibid., vol. I, fig. 95.

۷۶. مهرابهٔ زیر کلیسای سانتا پریسکا در رم.

Ibid., fig. 130.

۷۷. مهراب مهرابهٔ زیر کلیسای سانتا پریسکا در رم.

Ibid., vol. II, fig. 250.

۷۸. مهرابهٔ زیر کلیسای سانتا ماریا در کاپوآ، ایتالی.

Ibid., vol. I, fig. 50.
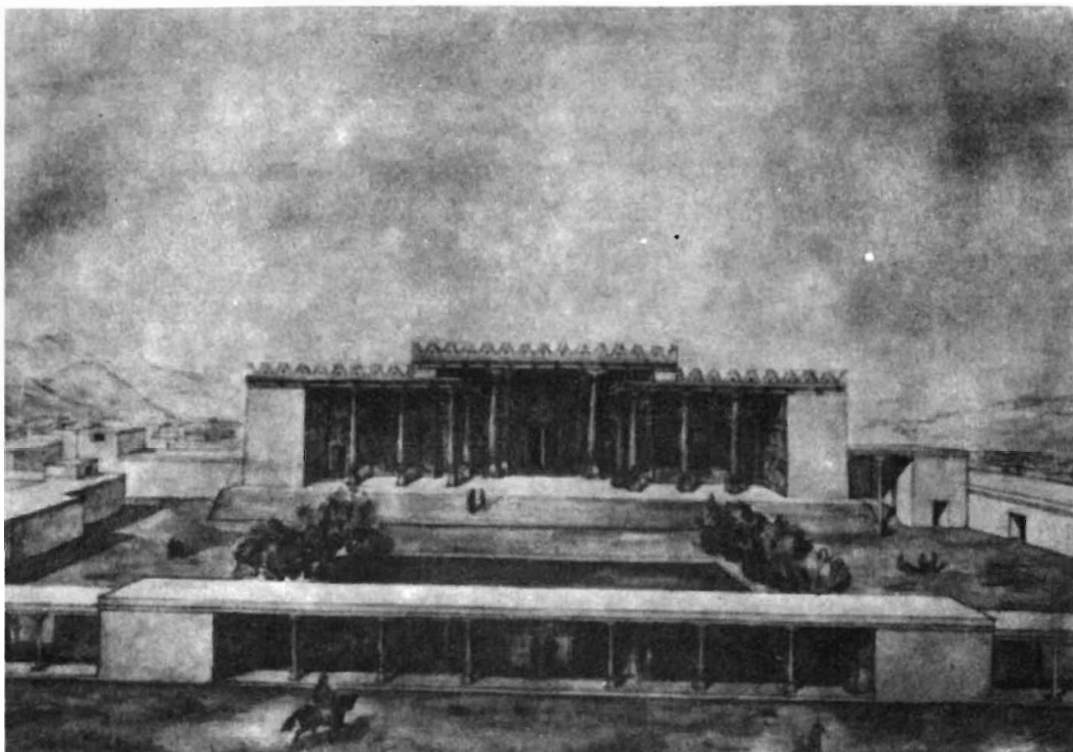
۷۹. بازسازی زیارتگاه مهری در پنج کنت، تاجیکستان.

Frumkin, op. cit., pl. XXVIII.
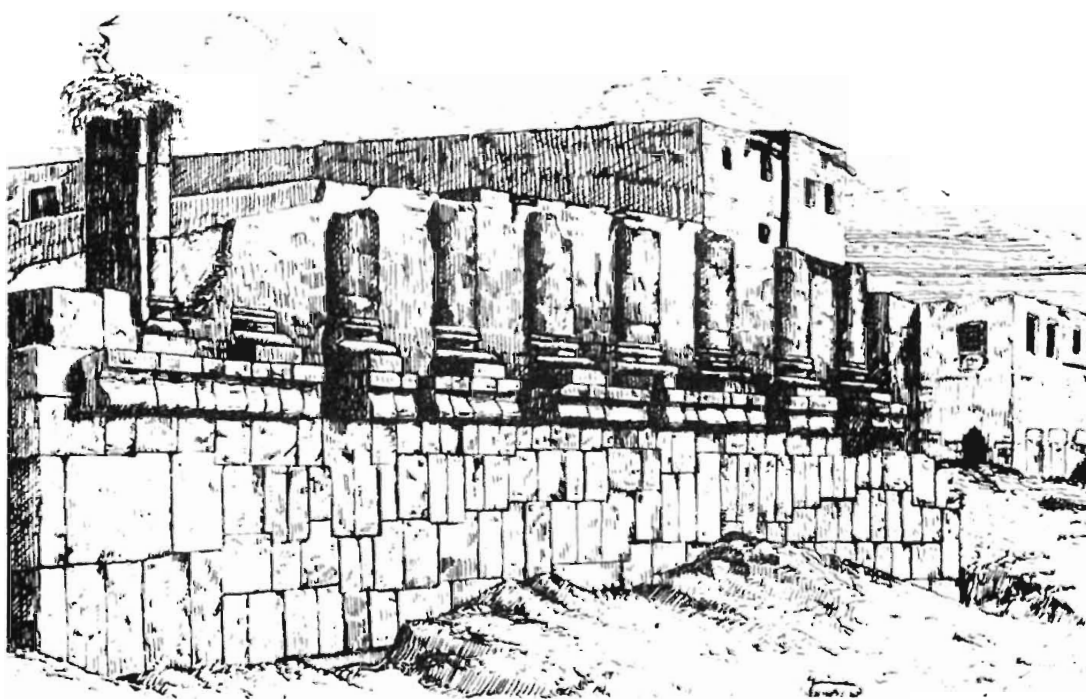
۸۰. ویرانهٔ مهران بزرگ کنگاور به نام ناهید، مادر خداوند.

Ghirshman, *Iran*, fig. 30.
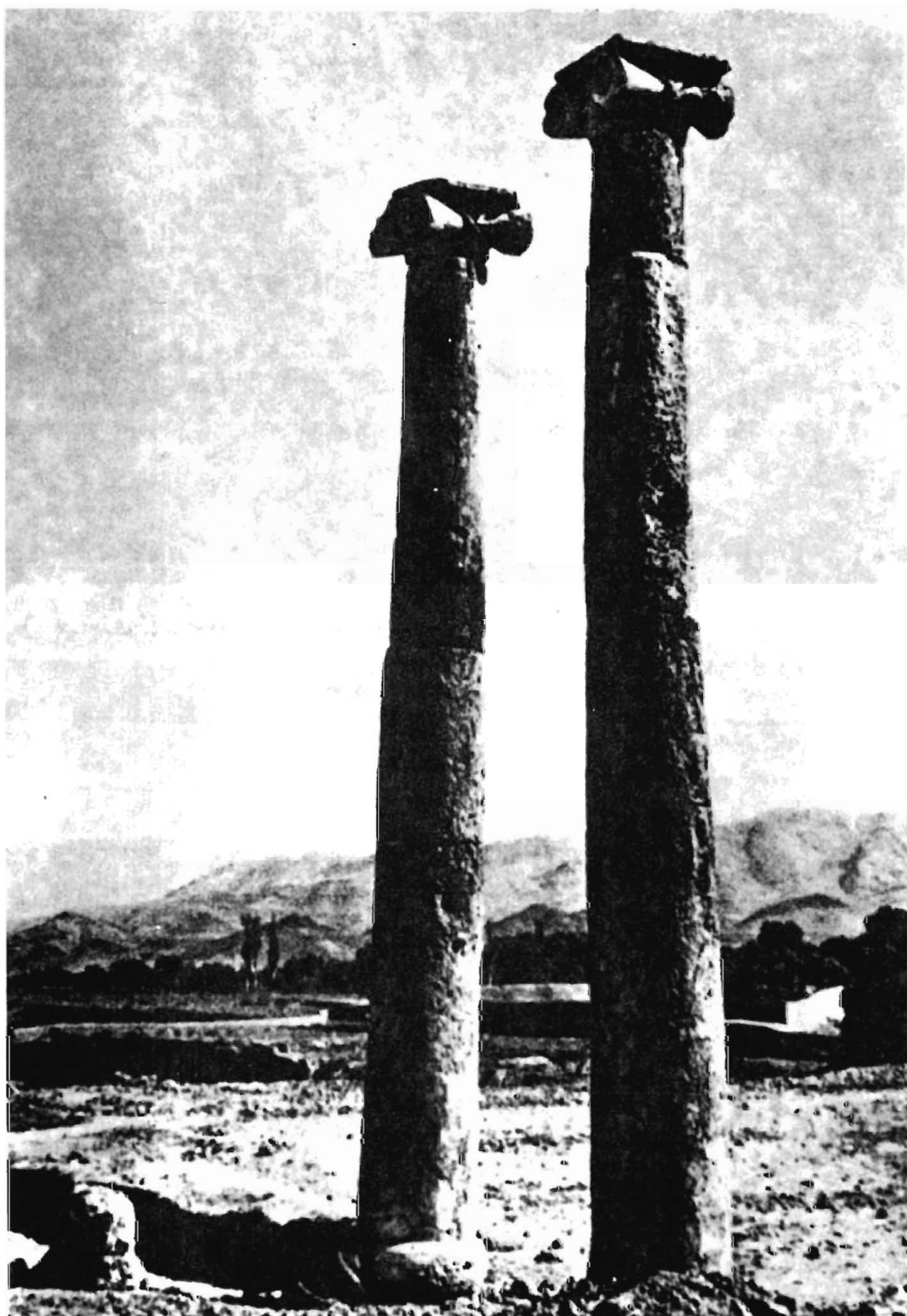
۸۱ . ستونهای مهران خرهه، محلات.

Ibid., fig. 32.
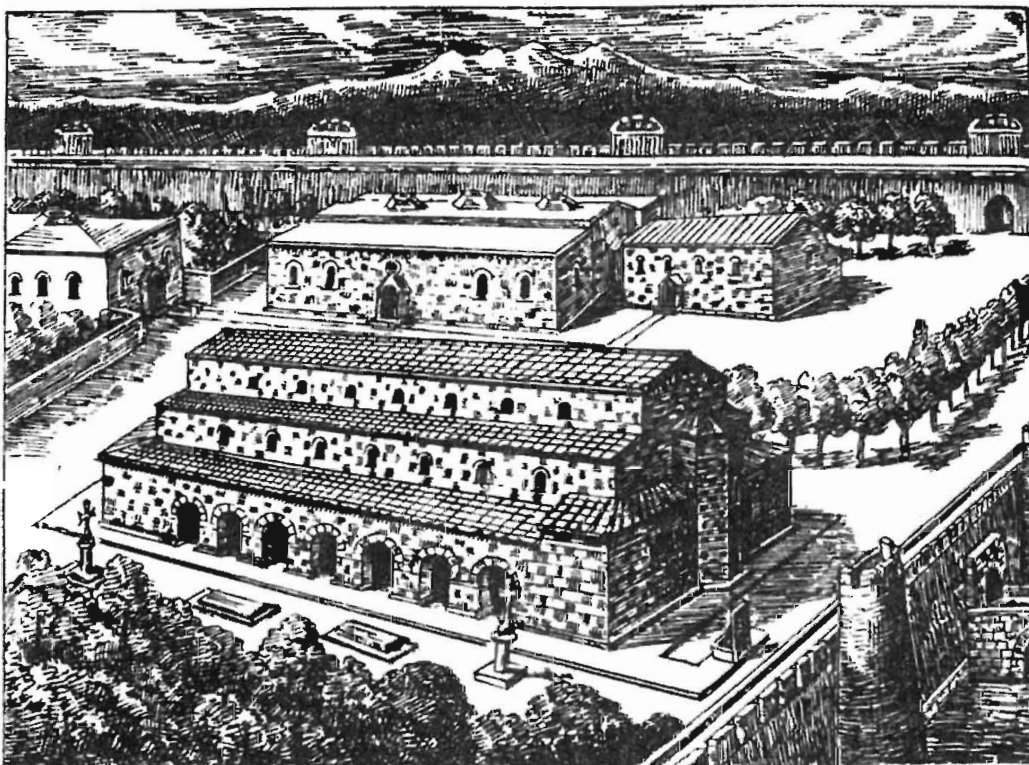
۸۲. بازسازی ساختمانهای یادمانی با مهران بزرگ در دوین، ارمنستان.

Mongait, op. cit., p. 230.
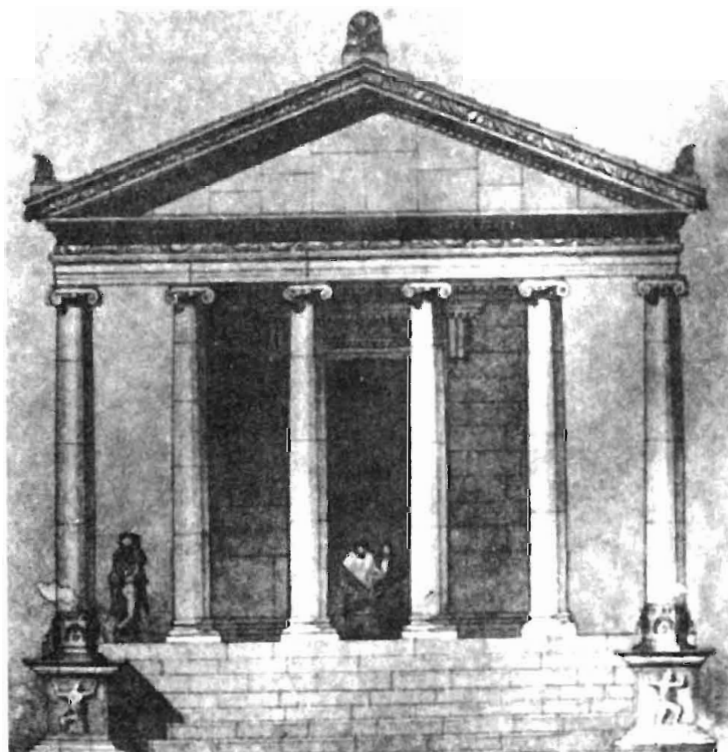
۸۳. بازسازی نمای مهران گارنی، ارمنستان.

D. M. Lang, *Armenia*, London 1970, fig. 39.

۸٤ . سکهٔ تیگران شاه ارمنستان.

Jenkins, op. cit., No. 663.
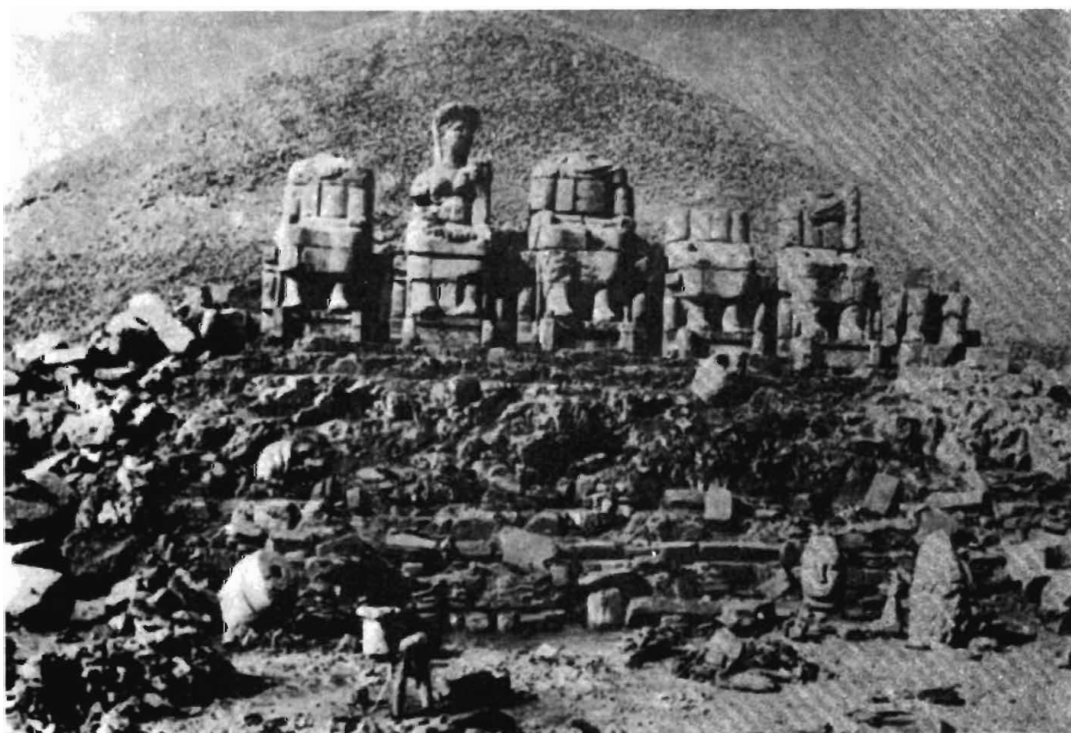
۸۵ . نمای یادمان بزرگ انتیوخوس اوّل کوماگنه در نمرود داغ.

Rosenfield, op. cit., pl. 148.

۸۶. پیکر یکی از نیاکان ایرانی پادشاهان کوماگنه در نمرود داغ.

Ibid., pl. 152.
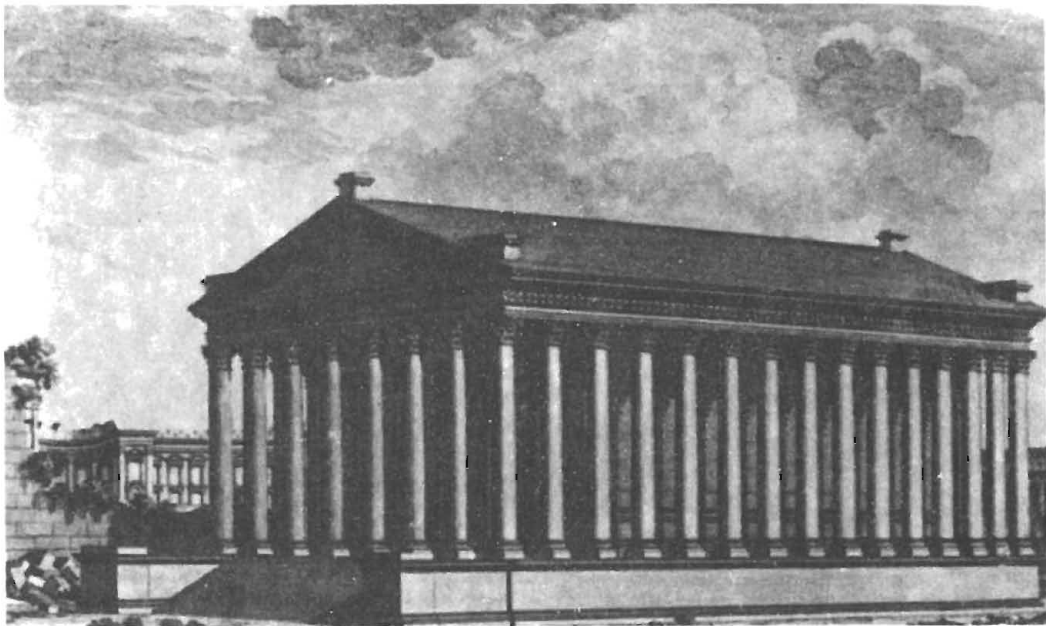
۸۷. نمای بیرون مهران بعلبک، لبنان.

R. Wood, *The Ruins of Balbec, otherwise Heliopolis*, London 1757, republished 1971 by Gregg International, tab. XLI.
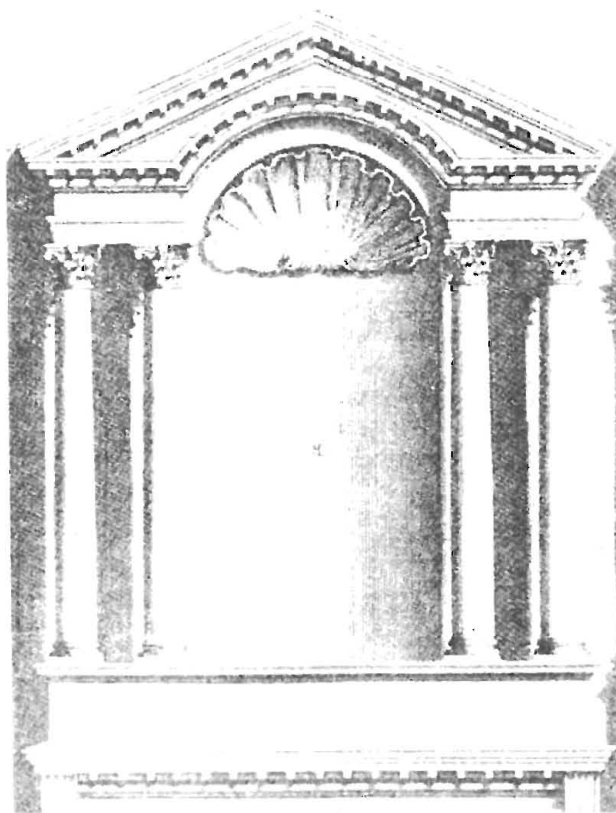
۸۸. طاقنمای بالای در، مهران بعلبک.

Ibid., tab. VII.
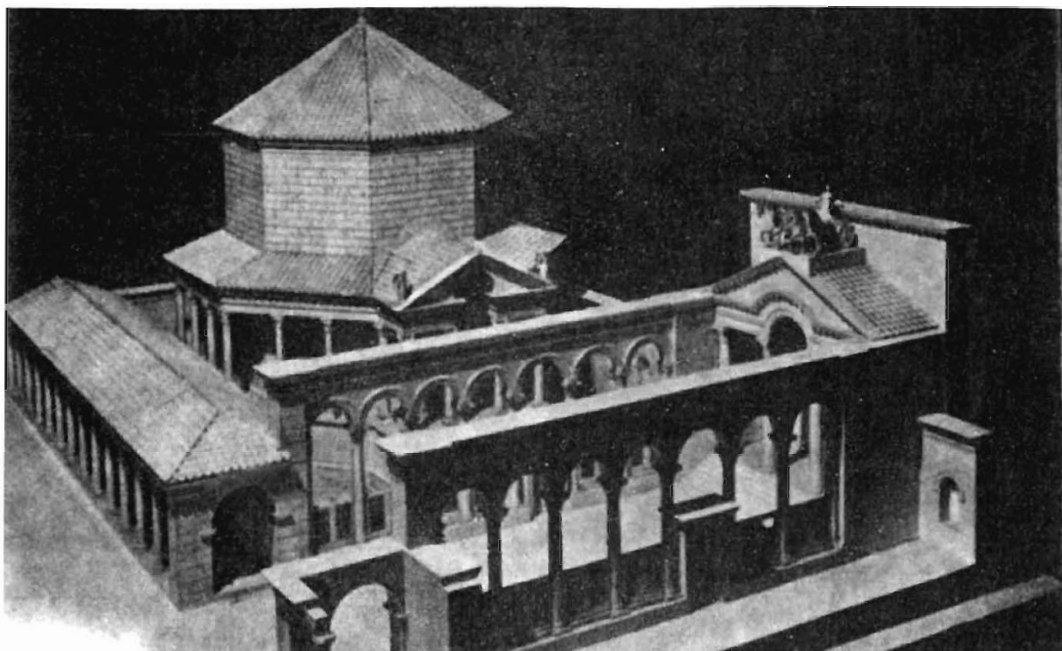
۸۹. گورابهٔ امپراتور دیوکلتیانوس در دالماتیه، کنار دریای ادریاتیک.

Van der Meer, op. cit., fig. 113.

۹۰. مهران گرمابه‌های امپراتور دیوکلتیانوس در رم.

Ibid., fig. 114.

۹۱. هــدیهٔ امــپراتــوران دیـوکلتیانوس، والریـوس و لیکینیوس، از مهرابهٔ کارنونتوم، کنار دانوب.

F. Cumont, *Textes et monuments figurés relatifs aux mysteres de Mithra*, Bruxelles 1896, vol. II, figs. 427, 428.

۹۲. آدران از اسپولتو، ایتالی.

Ibid., fig. 90.

۹۳. آدران از کلوی، رومانی.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 507.

(پیکره‌های ۹۲ و ۹۳ هر دو در کتاب Hinnells, op. cit., vol. II, pl. 14 نموده شده است.)

۹٤. آدران به نام مهر پیروزگر و نقش دلفین، از داکیه.

Cumont, *Textes et monuments*, vol. II, fig. 177.

عکس در Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 506.
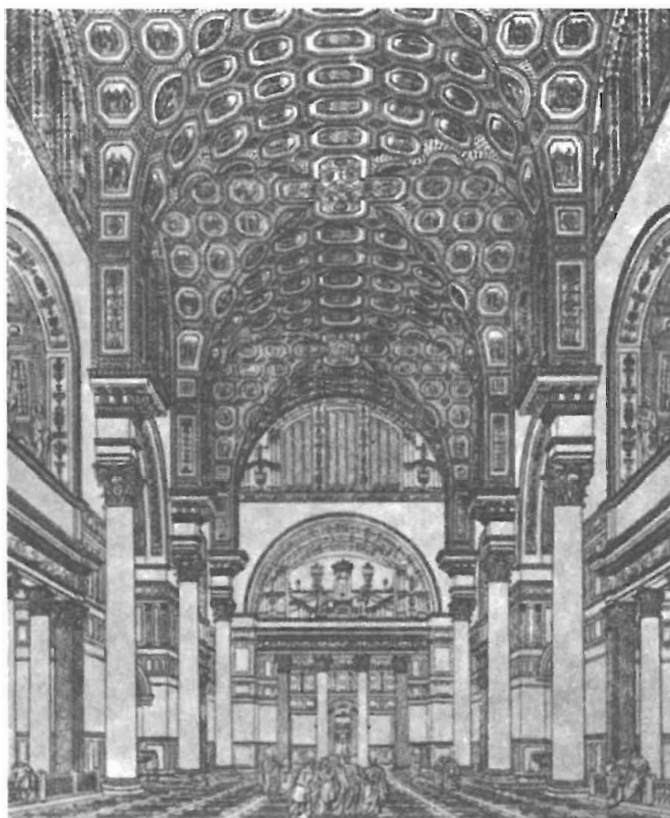
۹۵. تالار مرکزی مهران بزرگ امپراتور کاراکالا در رم.

Toynbee, op. cit., p. 198.
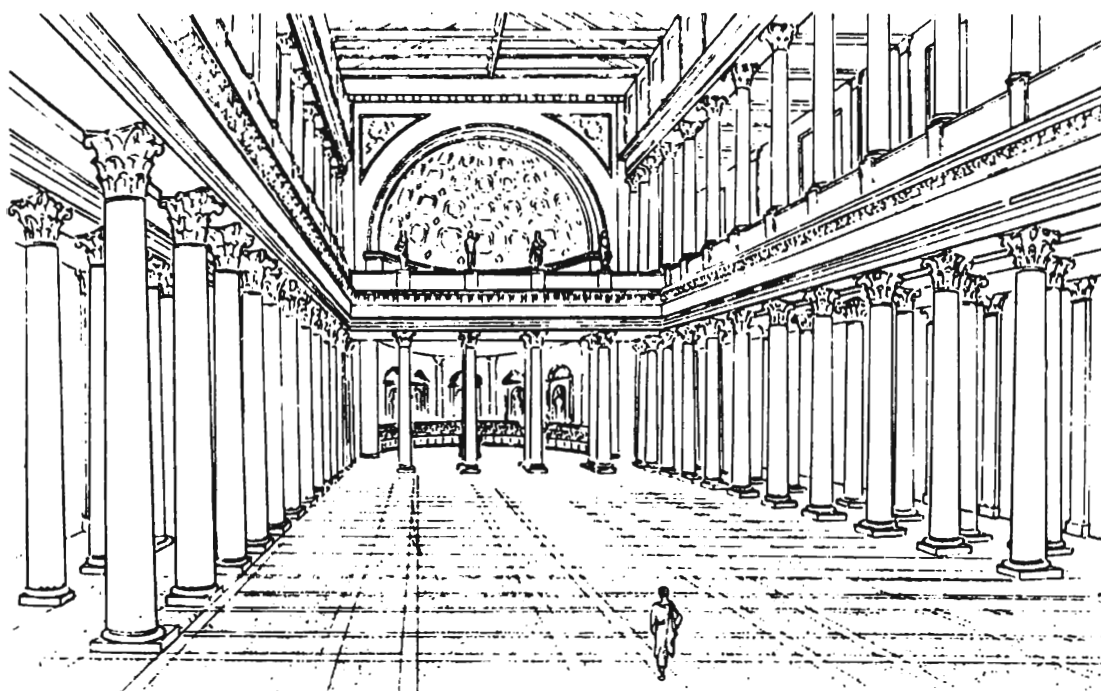
۹٦. بازسازی مهران بزرگ امپراتور ترایان در رم.

A. A. M. van der Heyden and H. H. Scullard, *Atlas of the Classical World*, New York 1963, p. 118.

۹۷. مهران زیرزمینی در رم.

Toynbee, op. cit., p. 174.
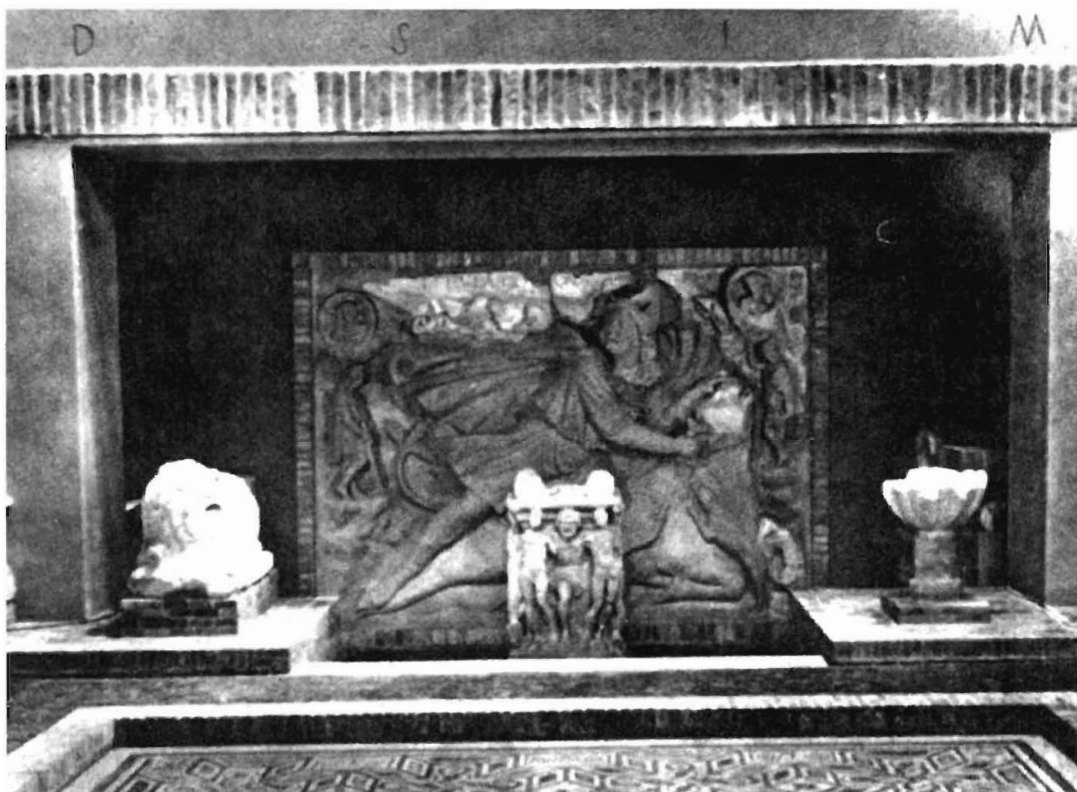
۹۸. مهراس صدفی از مهرابه‌ای در پانونیه، مجارستان.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 430.

۹۹. دیوار بیرونی مهران در سرخ کتل، افغانستان.

Rosenfield, op. cit., pl. 116.

۱۰۱. تندیسک مهر از تمنع در عربستان جنوبی.

Bowen and Albright, op. cit., pl. 115.

۱۰۰. پیکر مردی با کلاه مهری در مثورا، هندوستان.

Ibid., pl. 22.

۱۰۲. پیکر مهر سوار شیر، از جلیوب در مصر.

Ibid., pl. 110.

۱۰۳.کودک شیر سوار از تمنع در عربستان جنوبی.

Ibid., pl. 99.
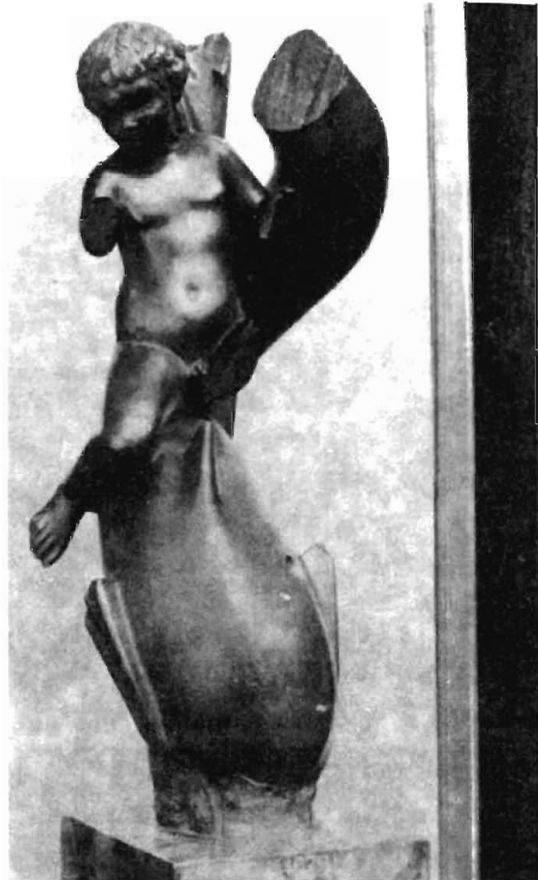
۱۰٤.کودک دلفین سوار، از مصر.

Glueck, op. cit., pl. 17b.

۱۰۵.کودک بالدار دلفین سوار، از روسیهٔ جنوبی.

Ibid., pl. 18.

۱۰۶. شیرسوار، پیکر تراشیده روی چوب، از پنج کنت، تاجیکستان.

Frumkin, op. cit., pl. XXV.

۱۰۷. پلنگ سوار، از نقشی در کوه خواجه، سیستان.

Herzfeld, op. cit., pl. CI.

۱۰۸. ناهید سوار شیر روی یک مُهر کوشانی.

Rosenfield, op. cit., fig. 10.

۱۰۹. یادمان مهری با چلیپا، نیلوفر و مروارید در هسیان‌فو، چین.

P. Y. Saeki, *The Nestorian Monument in China*, London 1928, opp. p. 162.

۱۱۰. پیکر مردی با کلاه مهری با پرنده‌ای روی دستش، از چین.

C. P. Fitzgerald, *China, a Short Cultural History*, London 1950, pl. IXB.

۱۱۱. پیکر یک ژاپنی با کلاه مهری روی یک بادبزن کهن ژاپنی.

Saeki, op. cit., opp. p. 39.

۱۱۲. چلیپا روی نان نوشخواره در بگماز مهری‌ها در نقشی از کونجیک، یـوگوسلاوی.
(نگاه کنید به پیکرهٔ ۵۵.)

۱۱۳. نقش چلیپا، از مهرابهٔ سانتا پریسکا در رم.

Vermaseren and Van Essen, op. cit., pl. CXXXIX. 2.
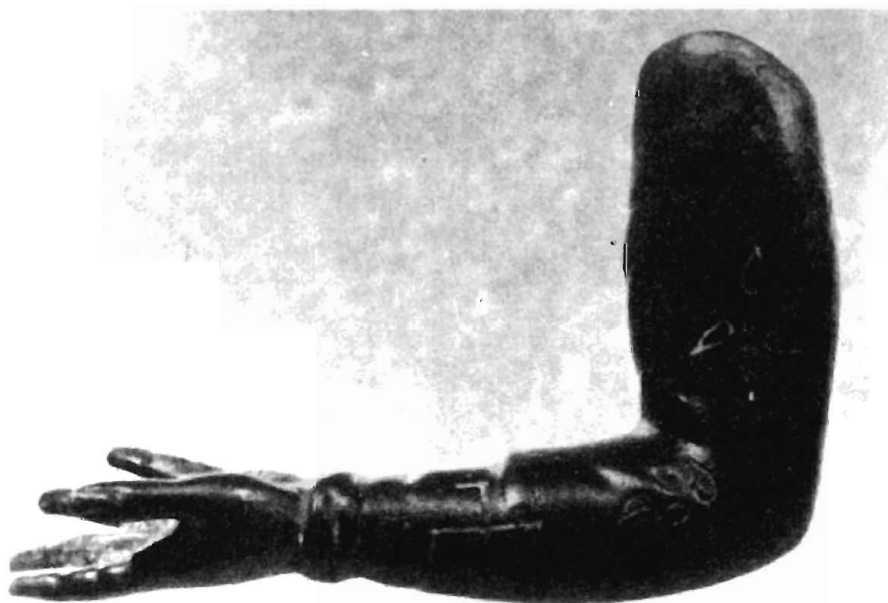
۱۱٤. نقش چلیپای شکسته روی ساق دست، از ایتالی.

Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 206.

۱۱۵. نقش چلیپا روی کاشی کف، از والبروک، لندن.

H. W. Young, *Roman London*, London 1962, fig. 5b.

۱۱۶. نقش «خی‌رو»، از مهرابهٔ سانتا پریسکا در رم.

Vermaseren and Van Essen, op. cit., pl. LXXXVI. 2.
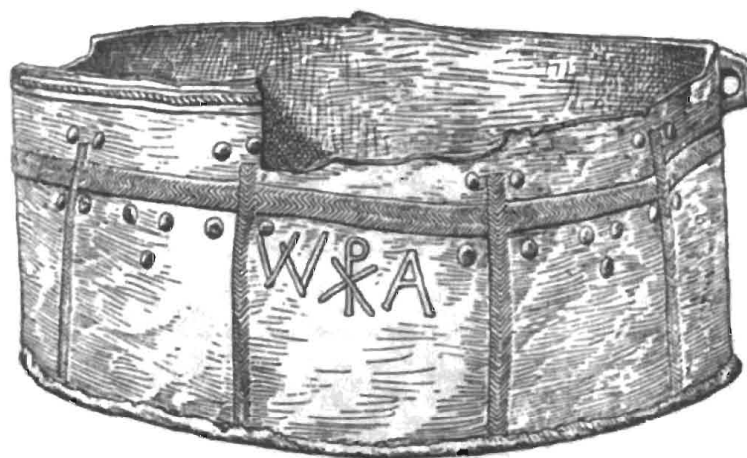
۱۱۷. آوند مسی با نماد «خی‌رو»، از سافوک، انگلستان.

Guide to the Antiquities of Roman Britain, **British Museum, 1971 reprint, fig. 30.**

۱۱۸. چلیپا در نقشی روی سنگ از بوگومیلها در بوسنیهٔ شرقی، یوگسلاوی.

O. Bihalji-Merin and A. Benac, *The Bogomils*, London 1962, pl. 45.

۱۱۹. نقش مهری از تتر بسرجیک، بلغارستان.

L. A. Campbell, Mithraic Iconography and Ideology, Leiden 1967, pl. XLIII.
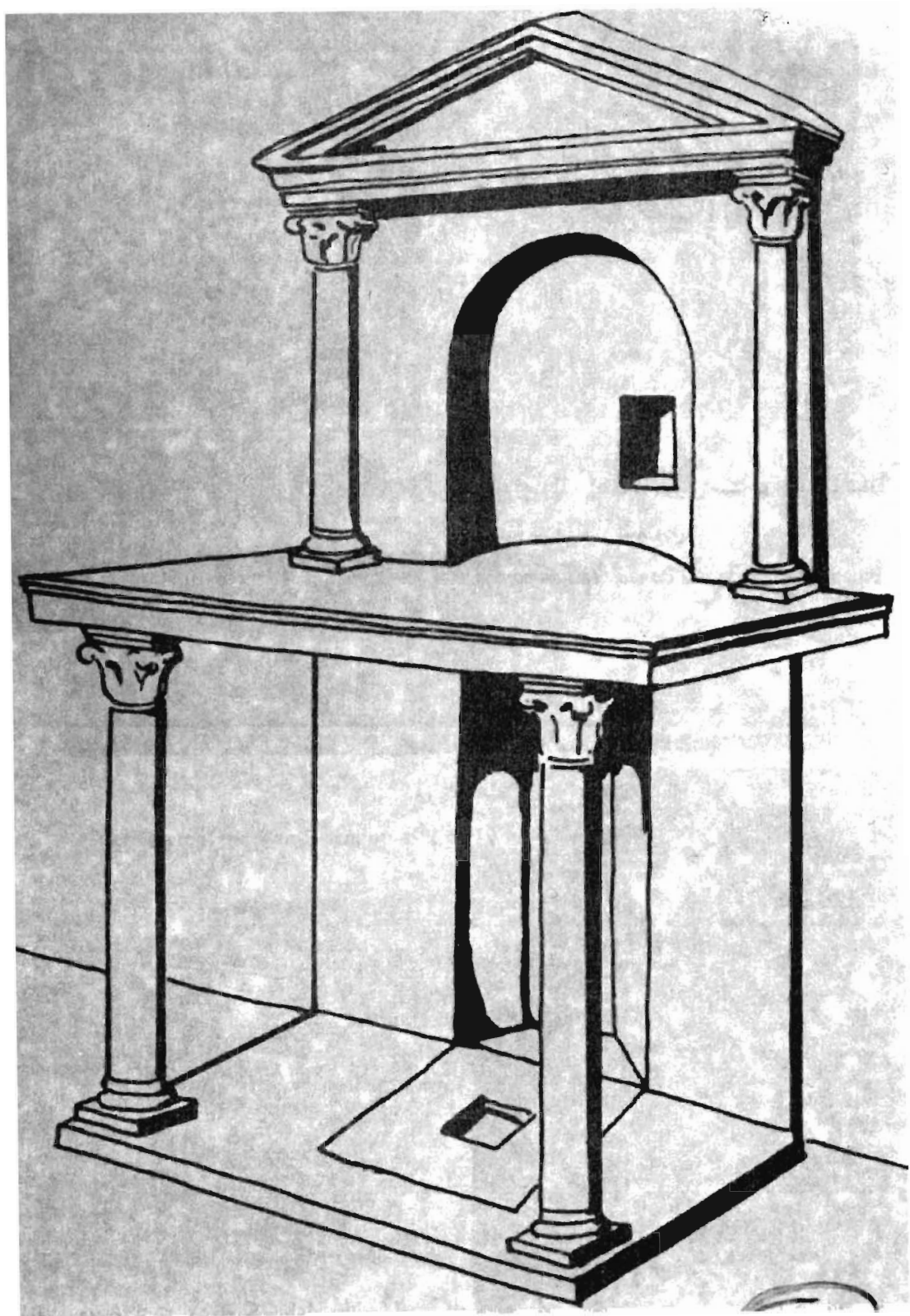
۱۲۰. زیارتگاه مهری زیر کلیسای بزرگ پتروس-در واتیکان.

Toynbee, op. cit., p. 351.
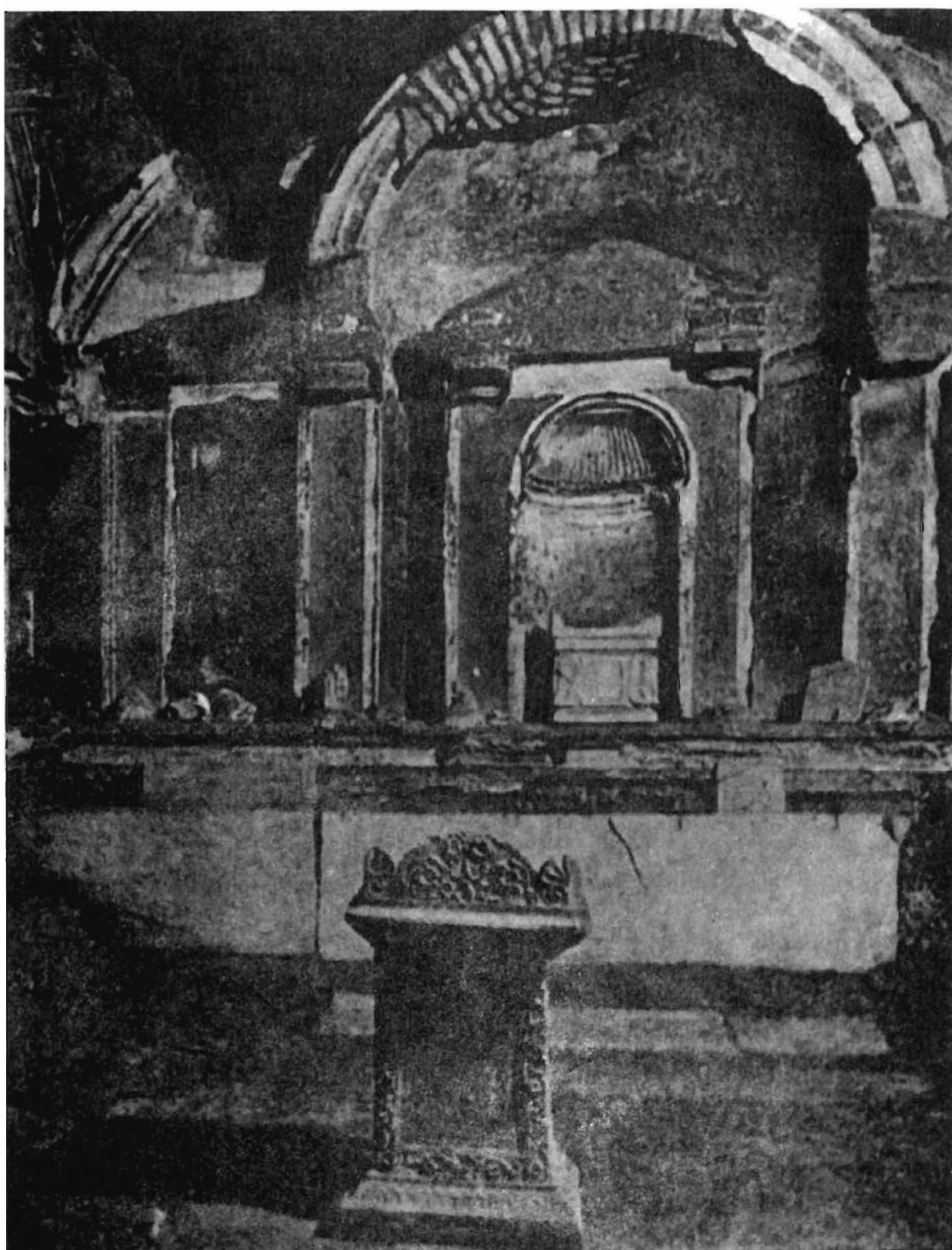
۱۲۱. نمازخانهٔ مهری زیر کلیسای بزرگ پتروس در واتیکان.

Ibid., fig. 73.
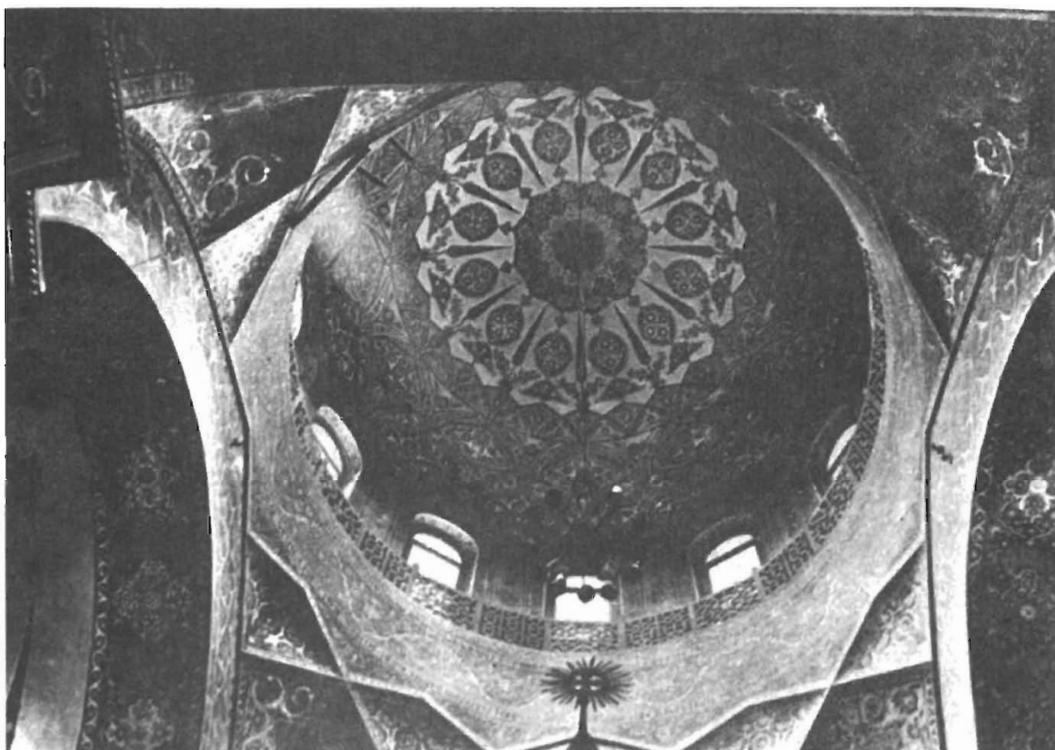
۱۲۲. خورشید درون گنبد کلیسای بزرگ اچمیادزین، ارمنستان.

Holy See of Echmiadzin, *Armenian Churches*, Lisbon 1970.

۱۲۳. نقش باستانی روی ستون زیر مسجد جمعه اصفهان.

E. Galdieri, *Isfahan: Masgid-i Gum`a*, Roma 1972, vol. I, pl. XIIF.

۱۲٤. هفت پلهٔ مهران سدیر (دورا اوروپوس).

Campbell, op. cit., pl. I.
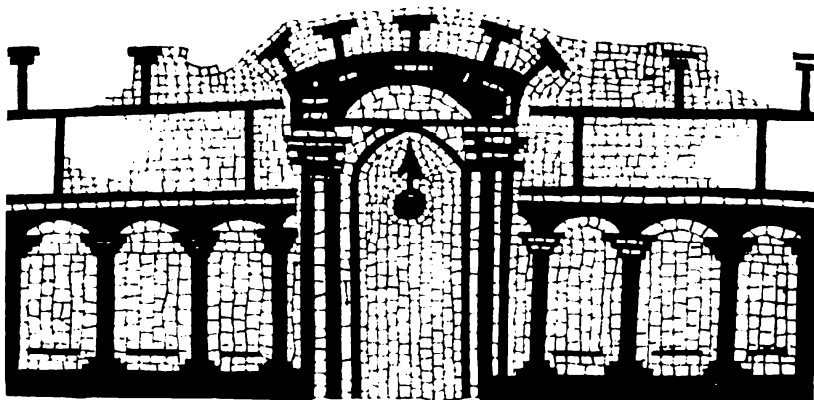
۱۲۵. نقش هفت دروازه، از مهرابهٔ بندر اوستیه نزدیک رم.

Vermaseren, *Mithras*, fig 63.

۱۲۶. نمادهای هفت درجهٔ مهری، از نقشی در مهرابهٔ اوستیه نزدیک رم.

Toynbee, op. cit., p. 251.

سرپرست و مباشر انجام مراسم تشرّف وابسته به عنصر هوا می‌شوند. نام لاتینی مراسم مربوط به تشرّف منصب کلاغی، کُرْوِنیا ـ یا کُراسینا ساکرا *Corvina Corocina Sacra* می‌باشد. پس از انجام مراسم و شعایر، نوآموز به لقب **کلاغ مقدس** مفتخر می‌شود. کسانی که مقام کلاغی دارند، چون مراسمی مربوط به نظارت آنان باشد، نقاب و صورتک کلاغ به چهره می‌بندند.

نماد مستور یا پوشیده

در مهرابه‌ی اوستیا و دورا اوروپوس تصاویری از این مستوران یا پوشیدگان ملاحظه می‌شود. در مهرابه‌ی سنت‌پریسک تصویری از یک **نمف** یا همسر دیده می‌شود و آن شکل کسی است که چهره‌ی خود را با یک روبنده پوشانده است و نوشته‌ای بالای تصویر، این عبارت را می‌رساند: نمف تحت حمایت ونوس قرار دارد. چنانکه در مطالب صفحات گذشته شرح شد، تشخیص زن یا مرد بودن، دختر یا پسر بودن نمف‌ها مقدور نیست. اینان وقف میترا در مهرابه شده و وظایفی داشتند. میان رومی‌ها در آن دوران رسم بود که هنگام ازدواج، دوشیزگان سر و صورت خود را با پارچه‌ی بزرگی می‌پوشانیدند. از آن جهت گویا نمف‌ها یا همسران، این رسم را مراعات کرده‌اند. نماد **همسر** یا **پوشیده** یک مشعل و چراغ و یک روسری (مقنعه) بوده است. مشعل و چراغ نماد زناشویی، اتحاد و شب زفاف و کنایه‌ای از خدای خورشید و میترا که نور مطلق است. به‌احتمال پس از آنکه مراسم تشرّف برای یک پوشیده یا نمف برگزار شده و اهلیت می‌یافت، طی جشنی ـ مهرابه را چراغانی می‌کردند. به‌نظر می‌رسد که مستوران یا نمف‌ها چون همسران در خانه، در مهرابه‌ها سکونت داشته و امور معبد را سرپرستی می‌کرده‌اند. نمف یا مستور کنایه و نماد عنصر آب است و این در اوستا با مفهوم نمادین ایزدبانو **آرِدْویسورَ آناهیتا** پیوند دارد. در معابد اناهیتا دوشیزگانی وقف معبد می‌شدند تا از زائران پذیرایی کنند (استرابون XII, 3, 37. نیز: ایرانویج، دکتر بهرام فره‌وشی، ص ۱۷۶).

نماد سرباز

در نقل فشرده‌ی مطالب مهریشتِ اوستا، ملاحظه شد که **میترا** بغ و خداوند جنگ و

پیروزی است. در پهنه‌ی نبرد و صحنه‌ی پیکار، مؤمنان و پیروان خود را یاری داده و پیروز می‌کند و دارای جنگ‌افزارهایی بسیار کارآمد و زننده است که در گردونه‌اش که با چهار اسب کشیده می‌شود فراوان است.

کسانی که ایمان به آیین مهری را می‌پذیرفتند، سربازان مهر به‌شمار رفته و بر آنان بود تا در پیشرفت و گسترش دین کوشا باشند. مقام سرباز در انجمن مهردینان بسیار ممتاز بوده است. نماد سرباز یک نیزه، یک کلاه‌خود و یک کوله‌پشتی است. در اوستیا و سنت‌پریسک نقوشی از صاحب‌منصبانی که به مقام سربازی رسیده‌اند یافت شده. پوشاک‌شان به رنگ قهوه‌ای است و سرباز تحت حمایت **مارس** خداوند جنگ و ستیز قرار دارد، اما خداوندی که پارسا و پرهیزگار است. **کلاغ** نمادی از هوا و باد (در اوستا نیز میان مهر و **وایو** یا **وات** «باد، هوا» روابطی هست) و نمف (**اناهیتا** در اوستا با آب نسبت دارد) نمادی از آب، و سرباز به‌احتمال نماد عنصر خاک است، چنانکه **شیر** نماد آتش است. به روایت **ترتولیان**، کسانی که به منصب و مقام سربازی نائل می‌شدند، پیشانی‌شان مُهر و داغ می‌شد و سربازان میترا و بندگان وی بودند. (= **عبدالشمس، غلام آفتاب**، بنده‌ی آفتاب ـ که شرح آن گذشت) مراسم و تشریفات ویژه در اتاقکی سردابه مانند و تاریک برگزار می‌شد. تصاویری که در **کاپو** پیدا شده و در مبحث گذشته بدان اشاره شد، با توصیف ترتولیان، مناسکی برای تشرّف یک شیرمرد است. از نوک شمشیری که تاجی آویخته بود و به سوی شیر مرد توسط تشرف دهنده حواله می‌شد، سرباز تاج را از بالای سر پس زده و روی شانه سوق می‌دهد و این عدم قبول بیان آن است که میترا تاج سر وی می‌باشد. مراسم سوگند برای سرباز که هنگام تشرف یافتن برگزار می‌شد، او را چون می‌خواست رسماً وظایف سپاهی‌گری را برای جنگ بپذیرد، از سوگند سربازی معاف می‌کرد، سخنانی راکه یک سرباز، پس از نپذیرفتن تاج بیان می‌کرد، بدین مضمون است: تنها میتراست که تاج سر من است، و تاج فقط به خداوند تعلق دارد. در تصاویری از میترا که یافت شده، نیزه را به‌دست گرفته و توبره را بر دوش کشیده، سرباز نیز چنین تصاویری را ارائه داده که آماده‌ی نبرد است.

نماد شیر

نماد **شیر** یک بیلچه است با شیئی که به‌نظر می‌رسد یک چنگ باشد و به هر حال نوعی ساز است و ابزاری که درست شناخته نیست و شاید وسیله‌ای بوده برای افروخته نگاه داشتن آتش. شیر تحت حمایت **ژوپیتر** و نماد آتش است و آتش کنایه از شیر و با خورشید نزدیک بوده و تابستان است که خورشید به اوج می‌رسد. در مراسم تشرف و پذیرفته شدن، از غسل دادن با عسل یاد شد. شیر و خورشید هر دو از نمادهای کهن روزگار ایران باستان شناخته شده که با آیین میترایی به‌روشنی شناخته می‌شود. در نقوش میترایی شیر و خورشید در نمادها دیده می‌شود و در شکل ماندگار این نقوش به‌عنوان نشانواره‌ای میترایی و ایرانی با منشأ و خاستگاه روشن که بر درفش ایرانی باقی است، می‌تواند موجب پژوهشی روشن باشد.

پورفیر می‌گوید بخشی از مراسم تشرف منصب **شیرمرد**، غسل و تطهیر به‌وسیله‌ی عسل است. در مرحله‌ی تغسیل، به روی دست‌های شیر، عسل می‌ریزند و این کنایه از آن است که دست‌های شیرمرد از هر نوع آلودگی و تجاوز مصون شود، چون برابر با آنچه که گذشت برای عسل خواص دینی فوق‌العاده قایل بودند. از سویی دیگر، چون شیر، نماد آتش است، غسل با آب انجام نمی‌شود. آتش خود پاک کننده است و در تضاد با آب نیز هست. زبان شیرمرد نیز با عسل تطهیر می‌شود بدان گمان که از طریق گناه به‌وسیله‌ی زبان و گفتار نیز مصونیت یابد. به‌همین جهت است که در مهرابه‌ای واقع در بلغارستان، از شیرمردی موسوم به **ملی‌کریستوس** Melichristus یاد شده و معنای نام، کسی است که با عسل تغسیل شده است.

شیر از همراهان پیوسته‌ی میتراست و با دو جانور دیگر که سگ و مار باشند، از همراهان میترا در شکار هستند. کسانی که به مقام شیرمردی می‌رسیدند در مراسم و

انجمن و برگزاری مناسک، صورتک شیر بر سر و روی می‌نهادند.

به‌احتمال شیرمردان در مراسم دینی و هنگام **سماع**، چنگ می‌نواخته‌اند که آوای دلپذیر آن موجب خلسه و تشدید بی‌خودی ـ یا به هیجان آوردن می‌شد. از این چنگ به‌عنوان چنگ مصری نیز یاد شده و به‌احتمال از مراسم دینی **ایزیس** اقتباس شده است.

برابر با نقوشی که از شیرمردان باقی است، لباس‌شان به رنگ ارغوانی و سرخ بوده که رنگ ویژه‌ی طبقه‌ی رزم‌آوران و ارتشیان است ـ تعمید و غسل شیرمرد گویا با شعله‌های آتش انجام می‌شد ـ و این از آن‌جاست که برابر با بعضی گزارش‌ها، از جمله مراسم آزمون، گذشتن از آتش بوده است. پورفیر از دم و وزش سوزان و ملتهبی یاد کرده که تشرف حاصل‌کنندگان لازم بود در آن غوطه‌ور شوند و این حتا شامل پدران هم می‌شد و مغان نیز باید از آن می‌گذشتند.

اما درباره‌ی **آتش** در آیین میترایی، آگاهی‌های اندکی داریم. بی‌گمان در اغلب مراسم، آتشگاه یا آتش‌دان‌ها لازم بود روشن باشند و در مهرابه خدمت‌گزارانی به این امر گمارده بودند و در مهراب هر مهرابه‌ای، دو آتشدان ملاحظه می‌شود و دو ایزد همراه میترا، هر دو مشعلی فروزان در دست دارند. اما منظور ما جنبه‌ی نمادین و کنایه‌ایِ آتش است، آنگونه که مغان زرتشتی درباره‌ی آن روایاتی فراوان دارند. در این‌جا بی‌گمان مسأله‌ی «ور Var» یا آزمایش ایزدی، گذر از شعله‌های آتش و غسل با آتش یا در چشمه‌های سوزان وجود داشته است. در اسطوره‌هایی راجع به پایان جهان، به اشاره ـ آگاهی داریم. پایان جهان با یک آتش‌سوزی بزرگ شکل می‌گیرد. در آخرین روز جهان، از چشمه‌ای آتشین، گدازه‌ها همه‌ی جهان را می‌سوزاند. ناراستان در این آتش می‌سوزند و راستکاران در این آتش جهانی، تجدید میثاقی دوباره کرده و غسل خواهند کرد و همین اسطوره است که مورد اقتباس **مانی** و مانویان قرار گرفت.

پس آتش پاک کننده است. پاکان را پاک‌تر می‌کند و ناپاکان را می‌سوزاند. در وندیداد نیز چنین اشاره‌ای هست. در مهرابه‌ی سنت‌پریسک نوشته‌ای هست که مهرآیین‌ها به هنگام نماز، از بغ بزرگوار درخواست می‌کنند که شیرمردان را که بخور و بوی بر آتش می‌نهند، یاری و توانایی دهد. می‌گویند: ای مهر، شیرمردان را بوی و بخور می‌دهیم تا بسوزانند و ما را نیز بسوزانند ـ که این قسمت اخیر چنین مفهومی دارد که بخور

برای سوزاندن برایِ آن می‌دهیم که با آن وسیله تطهیر و تغسیل شویم.

شیرمردان، بازوان میترا هستند. با آتش خود ـ با آذرخش ویژه پیمان‌شکنان و دشمنان میترا را مجازات می‌کنند. آتش حلقه‌ی ارتباطی میان میترا و خورشید است و با استعانت آنان، به‌وسیله‌ی آذرخش آسمانی ـ دشمنان را به مجازات می‌رسانند. به‌موجب یشت‌ها، **زرتشت** نیز با یاری از آتش و آذرخش آسمانی، دیویسنان و اهریمن را ناکار می‌کند، همین آتش است که از گرز **تشتر** یا Tištrya **تیشتریه**، از خدایان بزرگ ـ زبانه کشیده و ناراستان و دشمنان را می‌سوزاند.

نماد پارسی

نقش صاحب مقام پارسی در نقاشی‌های آب و رنگ دیواری مهرابه‌ی سنت‌پریسک، جامه‌ای به تن دارد که به رنگ خاکستری یا آبی است. پیش از این شرح شد که به‌موجب بندهش در ایران باستان، پوشاک ارتشیان و سپاهیان به رنگ سرخ و پوشاک برزگران به رنگ آبی یا خاکستری بوده است. در این‌جا به شرحی که خواهد آمد، ملاحظه می‌شود که مقام پارسی باکار کشاورزی مربوط می‌شود.

نماد مقام پارسی یک داس هلالی ویژه‌ی دروگری و یک راسته داس شاخه‌زنی، یک نقش هلال ماه و ستاره‌ای میان آن است. نقش پارسی را درحالی می‌بینیم که یک داس به دست دارد و ساقه‌هایی راکه درو کرده نیز در بغل گرفته. در مهرابه‌ای واقع در دیبورگ آلمان، میترا را در یک نقاشی ملاحظه می‌کنیم که داسی به‌دست دارد و مشغول درو است و یا درو کرده و ساقه‌های بریده را حمل می‌کند.

این نماد توضیحی دارد. به‌موجب بندهش، هنگامی که **گاو اِوَگْدات** Evagdât یا نخست آفریده در اثر تهاجم اهریمن و عمله‌ی وی می‌میرد، از اعضا و اندام‌های وی، گیاه و درخت و آب و کوه‌ها و رودها و... به‌وجود می‌آید. در آیین میترا، نیز پس از قربانی گاو، رستاخیز می‌شود و از خون و گوشت او، سبزی و گیاه و نعمت در زمین رشد و نمو می‌کند. این محصولی که میترا با داس درو کرده و حمل می‌کند، فرآورده‌یی است که از جریان خون گاو پیدایی یافته، به‌همین جهت صاحب مقام پارسی، به خداوندگار خود تأسی می‌کند.

نشان هلال ماه، رابطه‌ای مستقیم است که به‌موجب ماه یشت در اوستا، میان ماه و گاو و رویش گیاهان برقرار است. مقام شیر و پارسی، صرفاً ایرانی است، چنانکه مقام کلاغ نیز به‌عنوان پیک چنین است. در آداب تشرّف و سرسپردگی مقام شیر، ملاحظه شد که تدهین و نوعی تغسیل با عسل صورت می‌گیرد. **پورفیر** همانند آن تشرّف را برای پارسی یادکرده و می‌گوید انگیزه‌ی تطهیر و مصون‌سازی دست‌های پارسی با عسل، آن است که عسل حافظ میوه‌هاست و موجب طول عمر و تندرستی می‌شود. پارسیان باستان بر آن باور بودند که عسل از ماه می‌تراود. پس از قربانی گاو به‌وسیله‌ی میترا، منی گاو در ماه گردآوری و جمع و در همان‌جا متبرک شده و موجب رشد و نمو گیاهان و درختان میوه می‌شود و به‌همین جهت است که خدای محافظ و نگهبان پارسی ماه است.[۳۱]

نماد پیک خورشید

در صفحات گذشته از **هلیودروموس**، صاحب مقام پیک خورشید بحثی گذشت. کسی که به این منصب نایل می‌شد، نماینده‌ی خداوندگار خورشید، یعنی **هلیوس ـ سُل** به روی زمین بود در آیین میترایی. به همین جهت پیک خورشید تحت حمایت این خدا قرار دارد.

نماد صاحب مقام پیک خورشید: یک تازیانه، یک مشعل و یک هلال با نیم تاج شعاع‌دار بوده که دو طرف آن نواری دارد که گویا برای بستن به گردن و نگاه‌داشتن هاله‌ی پرتودار به‌روی سر بوده است. **هلیوس** Helios در اساطیر یونان از خدایان خورشیدی است، چنانکه **سُل** Sol در اساطیر رومی خداوند خورشید می‌باشد. در آیین میترایی در یونان، هلیوس درکنار **میترا** قرار دارد و در روم، این سُل است که درکنار میترا قرارگرفته و در نقوش با هم دیده می‌شوند و در مراسم بگماز و مهمانی نیز، و چون میترا معراج می‌کند، این سل یا هلیوس هستند که باگردونه‌ی چهار اسبه‌ی خود، میترا را به آسمان می‌برند.

هلیودروموس، خورشید است که سوار برگردونه‌ی خود، هرروز می‌تازد و آسمان را

۳۱- نک: فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، نوشتار ماه «ما و نگه» ص ۱۱۵۲ به‌بعد.

درمی‌نوردد. به‌موجب مهریشت اوستا مهر خود دارای گردونه‌ای است که چهار اسب سفید مینوی با سم‌های طلایی هرروز آسمان را درمی‌نوردد. در اوستا مهر، انوار خورشیدی است که هر روز پیشاپیش خورشید حرکت و طلوع می‌کند. به‌همین جهت خداوند خورشید با او پیوسته و همراه است. آیین میترا در اروپا این ویژگی را حفظ کرد و هلیوس یا سُل راکه در اساطیر یونان و روم خداوند خورشید بودند، درکنار میترا قرار دارند.

به‌موجب اساطیر میترایی، روزی هلیوس فرمان قربانی کردن گاو را به پیک کلاغ صادر کرد تا به میترا برساند. پس از آن هلیوس با میترا ضمن مراسمی پیمان اتحاد بستند و یکدیگر را تقدیس کردند. میترا قبل از عروج به آسمان، درضمن مهمانی و صرف شام با هلیوس بر سر سفره نشستند و پس از آن، هلیوس ـ سُل باگردونه‌ی خود، بغ بزرگوار را به آسمان برد.

در مهرابه‌ی مارینو Marino در ایتالیا، تصاویر آبرنگ بسیار زیبا وگرانبهایی پیدا شده است. در یکی از این تصاویر، خورشید درحالی‌که برهنه است و شالی به روی شانه‌ی راست آویخته دارد به رنگ سرخ وگرد سرش هاله‌ای روشن نمودار است، در برابر یک آتشدان ایستاده و دست راستش را به‌روی شعله‌ی آتش نگاه داشته است. در طرف چپ تصویر، میترا ایستاده با جامه‌ی پارسی سرخ رنگ و ردایی یا شنلی نیز به رنگ سرخ و دست راست را بالای دست خورشید به‌روی شعله‌ی آتش گرفته، و آشکار است که مراسم پیمان مقدس را با آتش به‌جا می‌آورند.[۳۲]

نماد پدر «پیر»

مقام پدر، والاترین و برجسته‌ترین مقام در درجات آیین میترایی است. پدر جانشین و خلیفه‌ی میترا به‌روی زمین است و به‌همین جهت پوشاک وی با مهر یکی است. او مغ اعظم و مقدس است[۳۳] و نماد وی یک راسته داس، کلاه فریژی،[۳۴] عصا و

32- Carlo Paviani: *Roma Mitraica* Carlo Lorenzini Editore Roma, 1986. P. 73.

33- Magioter Sacrorum / Summus Pontifex.

۳۴- **اوگوستین**، پدر کلیسا در اواخر سده‌ی چهارم میلادی که بسیار از وی تاکنون نقل‌هایی به‌استناد نقل

←

حلقه است. درباره‌ی این نمادها در مباحث کتاب به‌تفصیل مطالبی نقل است. پدر یا پیر از سوی اعضای برجسته‌ی مهرآیین به این سمت برگزیده و امور مهرابه و انجمن را مستقیم زیرنظر دارد. نوآموزان به‌وسیله‌ی وی آموزش می‌یابند و هنگام آزمون، وی را چند نفر برگزیده و کاردان یاری می‌دهند. پدر یا پیر پرهیزگارترین، مقدس‌ترین و باتقواترین افراد می‌بود و از علوم لازم بود بهره‌مند باشد، به‌ویژه در زمینه‌ی ستاره‌شناسی و احوال کواکب باید آگاه‌ترین می‌بود، چون آیین میترایی بسیار وابسته به نجوم و اعتقادات وابسته به آن بود که نمونه‌ی بارز آن هفت مقام و منصب و هفت مرحله‌ی سیر و سلوک است که با هفت ستاره وابستگی تام داشت.[۳۵] نگهبان و حامی پدر، **ساتورن** Saturne (= **کرنوس** Cronus) بود که از خدایان بزرگ رومی است. **داس** نماد ساتورن بود و همیشه وی را درحالی که داسی در دست داشت نشان می‌دادند. روزهای ویژه‌ی وی را **ساتورنالیس** *Saturnalis* می‌نامیدند که این روزها در پایان ماه دسامبر قرار داشتند و به نام وی در این ایام جشن‌هایی به پا می‌شد که هرج و مرج جنسی و بسیاری از بی‌نظمی‌ها از مشخصات آن بود.

در مهرابه، هنگام برگزاری تشریفات و مراسم، **پدر** یا **پیر**، یا **پیرمغان** که در پارسی بهترین برابر برای اصطلاح یونانی آن می‌باشد، به لباسی همسان لباس **میترا** ملبس می‌شد و کلاه شکسته‌ی مهری بر سر می‌نهاد. نشان ویژه‌اش **عصایی** و **حلقه**‌یی بود. وی دانای اسرار، مرشد اعظم و روحانی بزرگ به‌شمار می‌رفت. همه‌ی امور مهرابه از نظرش می‌گذشت. تازه واردان و سالکان تازه با نظر وی پذیرفته می‌شدند. ترفیع درجات و آزمایش‌های راهروان طریق با نظارت او انجام می‌گرفت. او مغان مغ، و **مغ اعظم** *Magister*

→

کردیم، در اعترافات *Augustine: Confessions, VIII. 3*، با آن که به‌دفعات از **میتراس** و نکات میترایی یاد کرده، اما بر اثر تعصب، اغلب از او به نام یاد نکرده - یا او یاد و یادکردی مستقیم داشته، اما بعد از او آباء کلیسا نام را حذف کرده‌اند. هرجا که باید نام میترا باشد، به‌جای آن می‌گوید آن که کلاه بر سر دارد و این اشاره است به کلاه ویژه‌ی فریژی که میترا همه‌جا بر سر دارد و درباره‌اش شروحی گذشت.

Esmewynne - Tyson, Mithras: *The Fellow in the Cap*, London, 1980.

۳۵- در بخش چهاردهم، زیر عنوان آیین زروانی بنابر یک نوشته‌ی کهن در این زمینه شرحی هست، چنانکه به‌طور مشروح در بخش‌های گذشته نیز پژوهشی ارائه شده است.

Sacrorum بود. نماینده‌ی میترا محسوب می‌شد و اعمال عالی دینی را شخصاً انجام می‌داد. اما با این حال میان این مردمان، یعنی پیروان آیین میترا، در مهرابه اخوت و مساوات برقرار بود. این برادری و برابری از مشخصات مذاهب اسرار در آن دوره و قرنی پیش از میلاد به‌شمار می‌رفت. همه‌ی مؤمنان برادران بودند و اغلب پیرمغان نیز در پرده‌های نقاشی، یکسان میان گروه مؤمنان مشاهده می‌شود، چنانکه میترا و سُل Sol را نیز چه‌بسا که این‌سان نشان داده‌اند.

آیا منظور از چوبدستی یا **عصا و حلقه** که نشان کنایه‌یی از برای **پیرمغان** نمایانده شده چیست؟ می‌دانیم که این نیز اصل و منشأ قدیم ایرانی دارد. **عصا** نشان سلطنت و فرمانروایی است و **حلقه** نشان معرفت و حکمت و روحانیت و مهربانی و عطوفت. در ویدیوداد (فرگرد ۱۸/II و ١٤) ملاحظه می‌کنیم که **جمشید** دارنده‌ی همین عصا و حلقه است. در هنگام سختی و تنگنای گرفتاری، به‌وسیله‌ی همین عصا و حلقه است که در کار خود موفق شده و پیروز می‌شود. در فرمانروایی، مشکلاتش به‌خوبی گشوده می‌شوند درحالی که ملاحظه می‌کنیم عصا و حلقه‌اش نقشی دارند. چون سرزمین مسکونی آریاها در عصر جمشید برای سکونتِ گروه و مردم تنگ می‌شود، جمشید با عصا زمین را سوراخ می‌کند (بر زمین می‌نوازد) و با حلقه بر خاک می‌افشرد و از **سپندارمذ** (امشاسپند موکل زمین) می‌خواهد تا زمین آن چنان فراخ و گسترده شود که وی و قوم انبوه و گله‌ها و رمه‌های فراوان‌شان در آن جای گیرند و سرانجام موفق می‌شود با کامیابی بر این مشکلات پیروز شود. عصایش نشان شهریاری و فرمانروایی است، چنانکه پس از آن در ایران و میان بسیاری از ملل و اقوام عصا و چوبدست زرینه نشان سلطنت بود. اما **حلقه** نشان ریاست روحانی اوست. نشان خرد و حکمت اوست. در اعصار کهن، یک شاه، سالار یک قوم، اغلب هم روحانی بزرگ به‌شمار می‌رفت و هم فرمانده‌ی بزرگ. در مقاله‌ی **جمشید/** یمه خشَئِتَه Yima Khšaeta این موضوع به‌طور مشروح آمده است.[۳۶] اما برای حلقه، وجه دیگری در تعبیر وجود دارد که منافاتی نیز با نظر مذکور در فوق ندارد. عصا نشان سلطنت است و نشان فرمانروایی و قدرت تحکم. اما این قدرت و تسلط لازم

۳۶- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم - زیر عنوان ییمَه - خْشَئِتَه / جمشید.

بود تا از روی معرفت و خرد برای بهبود آسایش وضع و حال مردم مصروف شود. در کنار عصا، حلقه قرار داشت. حلقه گذشته از مفهوم خرد و حکمت و معرفت، نشان مهر و محبت و سازگاری و اتحاد و پیمان بود. هم‌چنانکه در یک دایره سر و تهی و بالا و پایینی وجود نداشت، میان یک فرمانروا با گروه مردم نیز تفاوت و اختلافی نبود. همه با هم برادر و برابر بودند که یکی را به‌موجب خرد و قدرتش برمی‌گزیدند تا راهبریشان کند. حلقه‌یی که به فرمانروا سپرده می‌شد، در واقع فرمانروا با قبول آن سوگند پیمان و اتحاد می‌بست. تمام ذرات یک حلقه به هم پیوسته بودند و یک حلقه یک کل و یک واحد به‌شمار می‌رفت. بعدها این دو در ایران کنایه از نشان شهریاری شد. در بسیاری از نقوش بازیافته‌ی ساسانی، ملاحظه می‌شود که عصای سلطنت و حلقه‌ی پیمان و اتحاد، از سوی یک روحانی بزرگ که بی‌گمان بایستی موبدان موبد عصر بوده باشد، و یا از سوی یکی از ایزدان، به‌ویژه **اهورامزدا** یا **مهر**، به شاه اعطا می‌شود و این درواقع نشانگر مراسم تاج‌گذاری یا مراسم سوگند شاه می‌باشد.[۳۷]

در آیین میترا، **حلقه** نشان پیمان و اتحاد و وابستگی است. چون پیمانی بسته می‌شد، حلقه‌یی رد و بدل می‌گشت. همانگونه که یک حلقه هیچ نشانی از گسستگی نداشت، آن پیمان و اتحاد نیز به هیچ‌وجه قابل گسستن نبود. میترا نیز یکی از اهمّ وظایفش، سرپرستی میثاق و پیمان بود و کسانی را که به نام وی سوگند دروغ یاد می‌کردند و عهد می‌شکستند، به‌شدت تنبیه می‌کرد. از سویی دیگر حلقه که نشان ویژه‌ی میترا بود بی‌گمان بایستی از هاله‌ی نور خورشید اخذ شده باشد. دایره‌یی از نور که ایزد مهر را محاط می‌ساخت، چون وی ایزد نور و روشنایی بود.

نشان حلقه از ایران به اروپا رفت. هنگامی که آیین میترا به‌صورت یکی از مذاهب اسرار درآمد، عصا و حلقه نشان ویژه‌ی روحانی بزرگ مهری‌دینان شد. اما کماکان مفاهیم آن باقی ماند. اشاره شد که **پیرمغان** نماینده و جانشین میتراست، پس حلقه و عصا نیز ویژه‌ی میترا و نماینده‌اش می‌باشد. عصا نشان فرماندهی و قدرت پیرمغان بود و حلقه نشان معرفت و روحانیت و پیمان مقدس و اتحاد و یگانگی‌اش. در روم مهری‌دینان

۳۷- نگاه کنید به وندیداد، قانون ضددیو، جلد اول، ص ۲۸۲ به‌بعد.

هنگامی که پیمانی می‌بستند به نشان وفاداری‌شان به پیمان، حلقه‌یی رد و بدل می‌کردند. این رسم کم‌کم عمومیت یافت و نمی‌دانیم که چگونه به‌طور قطع نشانواره‌یی از برای زناشویی شد. اما بی‌گمان در همان زمان انتشار در روم، مهری‌دینان به هنگام ازدواج از آن استفاده کرده‌اند. هنگامی که می‌خواستند ازدواج کنند، چون در واقع پیمان مقدس می‌بستند، مطابق عادت، حلقه‌یی رد و بدل می‌کردند. کم‌کم چون رسمی بسیار شایسته بود و باتوجه به انتشار آیین میترا در قسمت اعظم جهان متمدن باستان، و هم‌چنین پراکنده بودن سپاهیان رومی که میترایی آیین بودند در بسیط زمین، حلقه به عنوان نشان پیمان در ازدواج، رسم و نمادی جهانی شد.

تصاویر و نمادها و رازها

تصویرخوانی نمادهای موزائیکی هفت مقام در مهرابه‌ی فلی‌سی‌سیمو، تصویر کلاغ و نماد آن، بنیادهای سنتی و آیینی درباره‌ی هفت‌مقام، نردبان‌هفت‌وادی‌معرفت، وادی یا اقلیم هشتم

نام‌های مراحل هفت‌گانه، یا مقام‌ها ـ به زبان یونانی بود، اما چون اغلب قریب به‌اتفاق که معادل‌های لاتینی را نیز نقل می‌کردند، شکل لاتینی هم ملحوظ شده و در نوشته‌ها و کتیبه‌ها نقل است. برای هر مقامی، یکی از خدایان سیارات سبعه به‌شکل پشتیبان نیز در کتیبه‌ها ذکر شده ـ به این مفهوم که هر مقامی وابسته به یکی از سیارات تلقی می‌شد. هم‌چنین هر مقامی، یا یک علامت و نشانه که به‌صورت رمزی در تصاویر ملاحظه می‌شود ـ یا یک جانور و پرنده ـ یا وابسته و نماد یکی از عناصر بود که آن را تداعی می‌کرد[۳۸]، به این ترتیب: مقام نخست، کلاغ Corvus, Korax، خدای سیاره‌ای حامی عطارد (مرکور Mercur). وابسته به عنصر هوا (کائلوس Caelus) و رمز تصویری کلاغ که نماد آن جام و عصای مرکوری است.

۲ ـ مقام مستور یا پوشیده: کری‌فیوس Nymphus/Nymphos/Kryphios. خدای سیاره‌ایِ حامی زهره (ونوس Venus) وابسته به عنصر زمین (تِلّوس Tellus). و رمز

38- Merkelbach. R: *Weihegrade und Seelenlehre,* oplad., 1982, 16. 58, 86.

تصویری مار، که نماد آن کبوتر، پیلهٔ زنبور و چراغ است.

۳ـ مقام سرباز Stratiotes یا Miles. خدای سیاره‌ایِ حامی مریخ (مارس Mars) و رمز تصویریِ عقرب، که نماد آن کوله‌پشتی یا خرجین و کلاه شکسته‌ی مهری و نیزه است.

٤ـ مقام شیر Leon یا Leo. خدای پشتیبان سیاره‌ای ـ مشتری (ژوپیتر Jupiter)، وابسته به عنصر آتش (وولکان Vulcanus/Vulcan). و رمز تصویریِ سگ، که نماد آن عقاب، شیر و آتش‌انداز یا بیلچه‌ی ویژه‌ی آتش است.

٥ـ مقام پارسی persis/perses. خدای پشتیبانِ ماه (لونا Luna)، وابسته به عنصر آب (نپتون Neptun. و رمز تصویری ـ مشعل‌دار کوتوپاتس، که نماد آن داس، مشعلِ رو به سویِ پایین و دلفین است.

٦ـ پیک خورشید Heliodromus/Heliodromos. خدای سیاره‌ایِ پشتیبان، خورشید (سُل Helius/Sol یا آپولو)، وابسته به عنصر هوا (Caelus)، و رمز تصویری کوتس، مشعل‌دار با مشعلِ رو به فراز؛ که نماد آن تاج خورشیدی، تازیانه و مشعل است.

۷ـ پدر / پیر Pater ـ پدرپدران Pater Patrum. خدای پشتیبان زحل (ساتورن Saturn)، وابسته به عنصر آتش. و رمز تصویریِ میترا، که نماد تصویری آن داس، حلقه و عصا و جام است.

اما در این جا قابل اشاره است به نظر یکی از پژوهشگران که بیشتر در نقش‌خوانی و تفسیر تصویر صاحب نظر است، یعنی **کمپل** Campbell در: **آیین میترایی و تفسیر تصاویر و ایدئولوژی**، ص ۱۸/۵۸-۱٦). وی معتقد است که در آیین میترایی، در آغاز ـ دو مقام یا مرحله بیشتر وجود نداشت. در مهرابه‌ها فقط کولتورس Cultures یا دانندگان راز و مجریان مراسم بودند و مقام مقدس شیرپدر Pater Leonum. اما این نظری پذیرفته نیست و از سوی محققان نیز موردتوجه قرار نگرفت، ـ چون یکی از ارکان بنیادی حکمت و عرفان و آیین‌های رازآمیز ایرانی، از همان عهود باستانی، هفت مقام و هفت وادی و مرحله‌ی سلوک بوده است. در دین زرتشتی، مزدیسنا، مانوی و میترایی ـ از ادوار باستانی، این هفت مقام و مرحله تا دوران‌های شکوفایی عرفانِ ایرانی / اسلامی، تثبیت شده بود.

چنان‌که یاد شد، در مهرابه‌ها، باتوجه به کتیبه‌هایی اندک و ستون‌های یادبود، می‌توان در مثل به این‌که هر مقام، یا سالکی در یکی از مقامات؛ با پشتیبانی از یکی از خدایان سیارات سبعه حمایت می‌شده پی برد، چون:

Nama Militibus Tutela Martis.

درود (ستایش) به سرباز، که پشتیبان او مارس است.

Nama Heliodromos Tutela Solis.

درود (ستایش) به پیک خورشید، که پشتیبان او خورشید است.

Nama Persis Tutela Lonais.

درود بر پارسی که پشتیبان او ماه است.

Nama Leonibus Tutela Jovis.

درود (ستایش، نماز) به شیر ـ که پشتیبان او ژوپیتر است.

Nama Patribus ad oriente ad Oxidente tutela Saturni.

درود (ستایش) به پدر، از شرق تا به غرب ـ که پشتیبان او ساتورن است.

Nama Nymphos Tutela venere.

درود (ستایش، نماز) به نیمفوس ـ که پشتیبان او ونوس است.

واژه‌ی نخست، یعنی **نامَه / نِمَه**، اوستایی است و در نیایش‌ها و ادعیه به معنیِ: نماز، تعظیم، ستایش و درود است، Nâma، نامه / نِمَه Nemaکاربرد دارد[۳۹]، که به‌صورت نماز، نمیدن: خم شدن، ستایش کردن می‌باشد.

باتوجه به عنایت بسیار در آیین، و اینکه خدایان سیارات سبعه، نگاهبان و حامی هفت مقام و هفت وادی سلوک بودند، بنیاد نجومیِ مشهود آن روشن است. در مهرابه‌های مکشوفه‌ی رُم، مقام‌های هفت‌گانه و نشانه‌های رازآمیز تصویری، روشنگر

۳۹- واژه‌نامه‌ی اوستایی و فارسی باستان، **بارتولومه**، ستون ۱۰۴۱.
فرهنگ واژه‌های اوستایی، کانگا، ص ۲۸۵.

جدولی است که ارائه شد. کارلو پاویا، در مهرابه‌های رُم[۴۰]، باکاوش‌هایی که انجام داده و تصاویر ارائه شده، کار تصویرخوانیِ میترایی را تا اندازه‌ای ممکن کرده است.

۴۰- پیش از این درباره‌ی کتاب پاویا، شرحی گذشت. در مورد پژوهش‌هایی درباره‌ی مهرابه‌های رُمی، وی تصاویر بسیار دقیق و روشنی ارائه کرده است، که نام برخی از آنها فهرست می‌شود:

Carlo Pavia : *Roma Mithraica.* 1986.

Mitreo di S. Maria Capua vetere	سنت ماریا در کاپوا.
Mitreo di Vulci	مهرابه‌ی وولچی
Mitreo di Sutri	مهرابه‌ی سوتری
Mitreo di Marino	مهرابه‌ی مارینو
Mitreo delle Sette Sfere	مهرابه‌ی هفت سپهر یا هفت طاق
Mitreo di Lucrezio Menardo	مهرابه‌ی لوکرسیو مناردو
Mitreo del Palazzo Imperiale	مهرابه‌ی کاخ امپراتوری
Mitreo della Planta Pedis	مهرابه‌ی پلانتاپدیس
Mitreo tre navate	مهرابه‌ی سه شبستان
Mitreo delle Sette Parte	مهرابه‌ی هفت دروازه
Mitreo di Felicissimo	مهرابه‌ی فلی سی سیمو
Mitreo degli Animali	مهرابه‌ی جانوران
Mitreo Sotterraneo	مهرابه‌ی زیرزمینی (مغاک)
Mitreo di Giovanni Lanza	مهرابه‌ی جیووانی لانزا
Mitreo Barberini	مهرابه‌ی باربرینی
Mitreo Circo Massimo	مهرابه‌ی چیرچو ماسیمو
Mitreo delle Terme di Caracalla	مهرابه‌ی نزدیک گرمابه‌های کاراکالا
Mitreo di S. Clemente	مهرابه‌ی سنت کلمنت
Mitreo di S. Prisca	مهرابه‌ی سنت پریسکا

هم‌چنین پاویا در کتاب خود، تصاویرِ میتراییِ بسیار زیبایی را از تندیسه‌ها و نقش برجسته‌ها که در موزه‌ی واتیکان و موزه‌های رم نگاهداری می‌شود به چاپ رسانیده است. دقت در نقوش، به‌ویژه نقوش نادرِ موزائیکی ساخت از نمادهای هفت‌مقام در مهرابه‌ی فلی سی سیمو، و یا راهروهای زیرزمینی، یا جایگاه قربانی گاو در مهرابه‌ی کاراکالا، و یا نقوش هندسیِ مرموز و ناخوانده و گورهای نمادی در جلو مهراب و بسیاری از ظرایف در تصویرخوانی و شمایل‌خوانی مفید است که مورد استفاده‌ی نگارنده قرار گرفت. اما چون به‌صورت رنگی به چاپ رسیده، در چاپ ساده، چنانکه نگارنده در چاپ پیشین انجام داد، تصاویر را تیره و غیرقابل استفاده کرده است. هم‌چنین در آغاز کتاب، در نقشه‌ی ایتالیا / رم، محل مهرابه‌ها مشخص شده است.

در مهرابه‌ی فلی سی سیمو، پس از ورود به مهرابه، در کف یک فضای ورودی، هشت نقش از تصاویرِ نمادیِ مقام‌های هفت‌گانه و یک مستطیل عرضیِ متصل به یک مستطیل متصل عمودی که در آن نیز نقوشی هست، بسیار شایان توجه می‌باشد. در بخش تصاویر، جا و مکان و موقعیتِ این فضا یا راهرو ورودی، در طرح و نقشه‌ی مهرابه‌ی کاپوا قابل استفاده می‌باشد.

مهرابه‌ی فلی‌سی‌سیمو، در اُستیا Ostia قرار دارد. در مستطیل عرضی که متصل به مستطیل طولی، در طول راهرو قرار دارد، پنج نقش نمادی با ساختار موزائیکی مشاهده می‌شود. سمت چپ یک نقش موزائیکیِ دایره شکل، به‌احتمال نماد درخت است. نقش دوم، یک جام بزرگ با دو دسته در طرفین ـ‌که نماد آب می‌باشد. البته در این تصویرخوانی‌ها میان صاحب‌نظران اختلاف نیز وجود دارد، برخی برآنند که این جام، کنایه از جوهره‌ی روحِ اعلا در آدمی است[۴۱]. در نگاره‌ی سوم، یک آتشدان و مجمر قرار دارد که جنبه‌ی مشترکِ تقدس آتش را در آیین‌ها و ادیان ایرانی، هم‌چنین رومی / یونانی بازگو می‌کند. در بالای این سه نقش، تصویر دو کلاه مخروطی شکل، که در رأس آنها منگوله و شرّابه یا ستاره‌ای دیده می‌شود قرار دارد. که دو کلاه را نماد **کوتس و کوتوپاتس** دو ایزد مشعل‌دار که طرفین میترای گاو اوژن دیده می‌شوند، دانسته‌اند. نیز آن را اشاره به **دیوسکورها** Dioscures توأمان اسطوره‌ای یونانی می‌دانند. دیوسکورها دو پسر **زئوس** و به نام **کاستور** Castor و **پولوکس** Pollux هستند که ثمره‌ی روابط زئوس و **لدا** Leda محسوب می‌شوند. هرگاه بپذیریم که دو کلاه نماد دو ایزد مشعل‌دار هستند، بنابر این دو منگوله‌ی ستاره شکل را در تارک کلاه مخروطی، باید دو ستاره‌ی بامدادان و شامگاهان، یعنی **لوسیفر** Lucifer و **هسپروس** Hesperus دانست که مشعل رو به فراز، نماد بامداد و طلوع خورشید، و مشعل رو به فرود، کنایه از غروب خورشید و شامگاه است.

عمود بر مستطیل عرضی، یک مستطیل در طول است هم‌چون یک نردبان با خطوط طولی و عرضیِ سیاه رنگ که دو ستون حمّال نردبان و خطوط هشت‌گانه‌ی عرضی، پله‌های نردبان است که آن را به هشت خانه تقسیم کرده است. در هفت خانه،

۴۱- مرکل باخ Merkelbach در کتاب میترا‌س، ص ۷۰-۶۹.

نمادهای هفت مقام، و در بالا، فرازین خانه ـ یا وادی هشتم قرار دارد. اما این وادی و یا خانه‌ی هشتم نیز باتوجه به عرفان ایران باستان و حکمت خسروانی، مورد مهجور و غریبی نیست. نگارنده در کتابِ حکمت خسروانی، با شواهد و استنادهایی، آن را همان اقلیم هشتم در عرفان اسلامی / ایرانی معرفی کرده است که **جابلسا** یک سر آن و **جابلقا** بازگشتِ مثال و جوهره‌ی روانیِ انسان، پس از انقطاع و انفصال از تن و ماده بدان جاست که با نام **هَوَرقَلیا** نیز از آن یاد شده ـ و این همان **آنغرَ ـ رَاُچَنگَهْ** Anqra-Raocangh یا جایگاهِ روشناییِ بی‌پایان و ذات واجب نورالانوار می‌باشد.

کلسوس Celsus حکیم افلاتونی از نردبان هفت‌خانه، و خانه‌ی هشتم یاد کرده ـ و بی‌گمان این نردبانِ معرفت مورد اشاره‌ی کلسوس ـ همین نردبان هشت‌خانه یا هشت دروازه‌ای است که در مهرابه‌ی فلی‌سی‌سیمو، با ساختی موزائیکی برای ما به یادگار مانده است. خانه یا وادی، یا آشناتر برای ما، اقلیم هشتم، نهایت معرفت و عرفان و منطقه‌ی نورالانوار، وادی حق ـ و همان جایی است که در سیرالعباد، بسیار اندکند که به وصال حق در این وادی نهایی نایل شوند. این دروازه‌ی هشتم، قلمرو نورالانوار است. جایی است که عالی‌ترین مرجعِ روحانی و پیر اعظم یا **پدرپدران** (پاتِر ـ پاتْروم) در آیین میترایی بدان وارد می‌شود ـ پیر یا پاتر ـ پاترومکه نماد و تجسّم زنده‌ی **میتراس** به روی زمین بود و پس از مرگ بدان جایگاه عروج می‌کرد.* در خانه‌ی هشتم، نقش یک جام بزرگ یونانی با دو دسته در طرفین ـکه در پایینِ نخستین پله نیز جلب‌نظر می‌کند دیده می‌شود که اطراف جام را برگ‌هایی پوشانده‌اند و در بالای آن، نام اهدا کننده و بانیِ مهرابه، یعنی فلی‌سی‌سیمو نقر شده است. در عرفان و حکمتِ روزگار گذشته، نردبان کنایه از صعود به مراحل معرفت و شناخت و تزکیه بود. فیثاغورث و پیروان او معتقد بودند که روح آدمی پس از انفصال از تن، هرگاه مراحل سلوک و معرفت را طی کرده باشد، از سیارات سبعه، به‌سان نردبانی صعود می‌کند تا به مبدأ و منشأ خود، همان اقلیم نور و روشنایی بازگردد. همین کنایه‌ی کهن روزگار از نردبان به نردبان معرفت و مراحل صعود به معرفت است که در شعر مولانا **جلال‌الدین بلخی، دفتر ششم مثنوی** منعکس می‌باشد که می‌فرماید:

*- برای پژوهشی هستند و مشروح درباره‌ی پیر به کتاب حکمت خسروانی نگاه کنید.

نـــــردبان آســــمان است ایــن کــلام هــر کــه از ایـن بـر رود آیـد بـه بـام

نردبان هفت پله‌ی معرفت

تفسیری بر نمادهای هفت مـقام، نـماد کـلاغ و مـقام نـخست، نمادها و شرح نیمفوس یا مستور و عروس، نمادها و مقام سرباز، نمادهای مـقام شـیر، نـمادهای مـقام پـارسی، نـمادهای مـقام خورشید یار، نمادهای پدر یا پیر

چنانکه ملاحظه می‌شود، در همه‌ی تصاویرِ میترای گاو اوژن، نقش کلاغ در بالای شمایل مقدس، میان میترا و سُل وجود دارد که گاه در جایی دیگر نیز نقش این پرنده‌ی نمادین هست. در اساطیر یونانی، کلاغ پرنده‌ی ویژه‌ی آپولو است. به‌همین جهت آن را پیک خورشید نامیده‌اند که در اسطوره‌ی زندگی میترا، پیام و فرمان کشتن گاو را از سوی خورشید، سُل / آپولو برای میترا می‌آورد.[۴۲]

در فولکلور و باورهای عامیانه‌ی رومی، کلاغ Corvus / Korax پرنده‌ای است که پیغام‌آور و پیک خدایان شناخته می‌شد و به همین جهت او را مرغ پیشگو، یا پرنده‌ای که با صدای خود از آینده خبر می‌داد معرفی می‌کردند.[۴۳] چنین باوری در بسیاری از جوامع وجود دارد، از جمله در ایران، هنگام غارغار کلاغ، شنوندگان می‌گفتند: خوش خبر باشی. در اساطیر رومی / یونانی، آپولو، هلیوس، سُل خدایـان خـورشیدی هسـتند. بـه‌موجب اینکه کلاغ پیام کشتن گاو را از سوی خورشید می‌آوَرَد، او را واسطه میان میترا و خورشید دانسته و تصویرش میان این دو نقش می‌شد.

پس در نقش‌خوانی، در اینکه کلاغ پیک و قاصد خـورشید بـه سـوی مـیتراست، اختلافی نیست، باتوجه به اینکه نام کلاغ Kerux / Korax خود بـه‌معنی پـیک و قـاصد است. در برخی از تصاویر، جهت کلاغ به‌طرف میتراست و پشت به سُل دارد که مـعلوم است از سوی سُل به‌طرف میترا آمده. در بعضی از تصاویر مربوط به شکار، نیز کلاغ با

42- Saxl. Fritz : Mythras, PP. 78-9 / 59-60.

43- Schwertheim : Mythras, pp. 40-45 / 85-6.

میترا دیده می‌شود که نقش شیر و مار نیز در این تصاویر، بدین‌گونه تعبیر شده که این سه، از سوی **ساتورن** مأمور همراهی میترا هستند.

در نردبان مشهور مهرابه‌ی فلی‌سی‌سیمو، که شرح نقش نخستین و هشتمین آن در بخش تصویرخوانی و نمادهای موزائیکی مورد بررسی قرار گرفته، هفت‌خانه‌ی نردبان معرفت، هر خانه‌ای نماد تصویریِ یکی از مقامات میترایی است. در کنار مقام اول که تصویر کلاغ مشهود می‌باشد، یک عصای مرکوری، و یک جام کوچک دسته‌دار دیده می‌شود. در تصاویری از صحنه‌های ضیافت که بعضی مقام‌ها با ماسک شیر و کلاغ و... دیده می‌شوند، به‌نظر می‌رسد کلاغ عهده‌دار پذیرایی و به‌احتمال ساقی است که با جام خود، از خون گاو یا میِ مقدس و نوشاک الاهی، به تشرّف یافتگان یا میهمانان تعارف می‌کند. از سویی دیگر، علت انتخاب کلاغ از آن جهت برگزیده شده که مبتدی و سالک که در آغاز راه است، با دقت از بالا به غور و ژرف‌بینی در آنچه که مشاهده می‌کند پرداخته و می‌کوشد دریافت و معرفت را به خود جذب کند و در واقع باکوشش و جهد با دریافت درست و تعلیم‌شدهٔ ویژه، کسب معرفت کند.[۴۴] برداشت‌هایی دیگر که از طرف تصویرخوان‌ها ارائه شده، با واقعیت تاریخی و روایات و معتقدات ایرانی سازگار نیست. هریک از پژوهشگران غربی، در مثل خواسته‌اند بفهمند کلاغ در باورهای عامیانه یا اساطیری و دینیِ روم، یونان، یا حتا اساطیر اسکاندیناوییائی که **اودین** Odin کلاغی را بر شانه داشت و روزانه جهت زمان و مکان و بررسی آن به پرواز درمی‌آمدند ـ چه نقشی داشته تا آن را چون کلیدی در رازگشایی میترایی به کار گیرند. اما حتا یک بار و یک نفر کاوشی در نمادشناسی وکندوکاوی در باورهای عامیانه و دینی و اساطیری ایرانی در این مورد نکرده است. چنانکه درباره‌ی نقش نمادین خروس چنین کاری نکرده و یا در

۴۴- **گسانگر** Gsänger در کتاب تاریخ آیین‌های سرّی و رازآمیز بشری، به چنین تفسیرهایی پرداخته که نه مورد دفاع می‌تواند باشد و نه درخور توجه واقع شد. ـ چنانکه شرح شد، دریافت‌هایی که مبتنی‌بر سنت و شناخت‌های کهن روزگار عامه است، در قالب‌هایی این چنین که تفسیر شوند، غریب به‌نظر رسیده و موردقبول نمی‌تواند واقع شود:

Gsänger. *H: Mysteriengeschichte der Menschheit, Freiburg, 1977. PP, 24, 32, 120.*

مورد دو ایزد مشعل‌دار و خدایان همراه و باران‌سازی و قربانی گاو و خدای ماه و خورشید و... در حالی که همه‌ی این نمادها، در آیین‌ها و اساطیر ایرانی / هندی، پایه و اثر و مایه دارد و قابل شناخت است.

در خانه یا پله‌ی دوم نردبان، نماد نیمفوس یا کری‌فیوس Kryphios دیده می‌شود. سوی چپ تراشیده و خراب شده ـ وکسی یاکسانی آن نماد و تصویر را از بین برده و محو کرده‌اند. طرف راست یک نیم تاج و زیر آن یک چراغ است. واضح می‌باشد که نیم‌تاج را در مراسم و آداب تشرّف و یا در ضیافت‌ها به‌سر نیمفوس می‌گذاشتند. این مقام چنانکه شرحی گذشت، در پرده‌ی ابهام قرار دارد. آیا تصویری که در سوی چپ محو شده، نگاره‌ی یک زن بوده که درصورت چنین حدسی، بر اثر تعصب و سخت فکریِ برخی از مهرگرایان خراب شده ـ و یا این نقش توسط مخالفین ضایع شده است؟ در پژوهش‌هایی که ارائه شد، واژه‌ی کری‌فیوس به‌معنی مستور و پوشیده است. گمانی دور از باور نیست که در مهرابه‌ها و انجمن، زنان یا دوشیزگانی نیز بودند که حضورشان را در پرده و نوعی پنهانی نگاه می‌داشتند. در نقوش باقی‌مانده از مهرابه‌ی سانتاپریسکا، نقشی هست از یک رازآموز میترایی در مقام نیمفوس که چادری زردرنگ سر و بدن او را پوشانده و چراغی در دست دارد. این مفهوم پوشیدگی در شمایل‌کشی و لغت برای چیست؟ باور ما هنگامی تقویت می‌شود که مشاهده می‌کنیم نمفوس‌ها تحت حمایت ونوس هستند.

باید به رسم کهن رومی و در مناطقی از آسیای صغیر و سواحل مدیترانه توجه کرد که دوشیزگان نخست باید در معابد خود را به خدایان تفویض می‌کردند. حتا هر زنی نیز از اشراف‌زادگان که شوهر نیز داشت، با افتخار، فاش می‌گفت که باری عروس معبد بوده و خود را به خداوند تفویض کرده است. در تمدن‌ها و فرهنگ‌های سواحل مدیترانه و آسیا نیز رسم بود تا دوشیزه‌ای نخست در معبد، بکارتش را جهت تقدیس ـ به خدایان، یا میهمانان و متولیانِ (کاهنان) خدایان واگذار نکرده بود، از ازدواج محروم می‌ماند وکسی با چنین دوشیزگانی ازدواج نمی‌کرد.[۴۵] نیز کاوش‌های لغوی، این تداعی را به‌وجود می‌آورد که روابط جنسی با جنس مخالف یا زنان در آیین میترایی تحریم می‌شد، یا در

۴۵- نگارنده در مجلدات مختلف تاریخ تحلیلی ادیان، به‌ویژه دوره‌ی دوم، یعنی مجلدات ۶-۴ چنین رسمی را میان جوامع و اقوام ابتدایی، مشروح پژوهش کرده است.

مقام‌های بالا، به‌ویژه از مقام چهارم به‌بعد ممنوع بوده و نوعی رهبانیت مراعات می‌شده است.

یکی از نقوش میترای گاو اوژن که در رم یافت شده، بسیار کامل و روشن است که در آن همه‌ی نمادهای میترایی با جزئیات آشکار می‌باشد. در این تصویر، میترا به روی گاوی که ذبح شده ایستاده، درحالی که در دستی یک دشنه و به‌دست دیگر یک کُره دارد. در دو طرفش مطابق معمول، سوی بالا خورشید و ماه دیده می‌شود. کوتس و کوتوپاتس دو ایزد مشعل‌دار، نیز با نمادشان که ستاره‌ی بامدادی و ستاره‌ی شامگاهی (لوسیفر / هسپروس Lucifer / Hesperus) است در دو طرف خداوند و ذبیحه‌ی او قرار دارند. کلاغ، مار، سگ، عقرب، عقاب ژوپیتر که گرزی در چنگ دارد و... همه در تصویر به‌صورت روشن جمعند. اما در تارک کلاه کوتوپاتس ـ پیله‌ای (گمان بر آن است که پیله‌ی زنبور باشد) شفاف دیده می‌شود که کرمی درون آن است. در شرحی مفصل که بر این تصویر نوشته شده، باتوجه به حضور همه‌ی مقام‌های مقدس، رای بر آن است که پیله و کِرْم، نماد مقام دوم، یا نیمفوس Nymphos است. پژوهشگران واژه‌ی نیمفوس را کلمه‌ای یونانی نمی‌دانند، بلکه برآنند که از اصطلاحات خاص آیین میترایی است. در زبان یونانی نیمفیوس Nymphios به‌معنی تازه داماد یا نوداماد و نیمف Nymph به‌معنی نوعروس یاکِرْم در پیله است (مستور، در حجاب و پرده).

در مهرابه‌ی دوراگرافی‌تی dura-graffiti که یکی از معابد قدیم میترایی است، مقام دوم نئو ـ نیمفوس Neo-Nymphos نامیده شده، به‌معنی نوداماد، تازه داماد. از سویی دیگر از بیان برخی از آباء کلیسا که جنبه‌ی استهزا و تخفیف در آن مشهود است؛ میترا را نور، و نیمفوس را عروس او نوشته‌اند. به‌همین جهت است که آباء کلیسا برآشفته و می‌گویند فقط یک نور و یک تازه داماد وجود دارد که آن مسیح است و فقط کشیش‌ها و راهبه‌ها با او ازدواج می‌کنند. یعنی از علایق جسمانی و جنسی گذشته و فقط مسیح را همسر خود می‌دانند. ازگفته‌ی همین آباء کلیسا آمده که مهردینان می‌گویند: زنده باد نیمفوس که نور نو است\ *Hail Nymphos neon phos*. واژه‌ی عروس یک رمز مذهبی است و در آن جنسیت مطرح نیست و به مفهوم زوج کاربرد دارد، خواه مذکر یا مؤنث. به مفهوم ایثار کرده و خداوند را به‌جای زوج برگزیده. اما چرا مستور و در پرده؟ این نیز یک تمثیل بسیار کهن

ایرانی است. در مضامین میترایی و آنچه که به‌صورت نقل برای استهزا و دشمنی از سوی مخالفان، به‌ویژه مسیحیان و آباء کلیساگردآوری شده، به این توضیح برمی‌خوریم که میترا، نور کیهانی و نور آسمانی است و چشم عروس (گرونده) را خیره می‌کرد، به همین جهت سالک و رازجو باید مستور بوده و حجاب بر خود می‌کرد. در کتاب حکمت خسروانی نگارنده با ذکر مستندات و شواهد به این مورد پرداخته. زرتشت در معراجی که **زات سپرم** Zât-sparam شرح می‌دهد، حتا از دیدار **وُهومَنه** (جبرئیل) که از سوی خداوند او را به‌معراج می‌برد، خیره می‌شود. آنگاه در جایگاه روشنی بی‌پایان که سایه‌ای از خود نیز بر زمین و جایی نمی‌بیند، جز نوری شدید، آن چنانکه بینائیش مختل می‌گردد، چیزی نمی‌بیند.

به‌احتمال در مقام دوم، برای رازآموز و سالک، دیداری با میترا همراه با مراسمی وجود داشت، که رازآموز در چادر و حجاب می‌رفت. اما بیان واقع آن‌که سالک و رازآموز در این مقام، ترک بسیاری از علایق کرده و خود را از دنیای مادی منقطع و وقف روشنایی و نور و آتش می‌کند.

هرگاه به سوابق و شواهد رجوع کنیم، با نوزایی یا تولد به‌جای تشرّف مواجه خواهیم شد. **ارسطو** در: رساله در تاریخ طبیعی، از کِرْم پیله (نیمف) یاد کرده که چگونه دیواره‌ی پیله را شکافته و به‌صورت پروانه پرواز می‌کند. پورفیریوس نیز در گزارشی، شرح می‌دهد که چگونه روح پس از فرود به زمین، هنگام تولد نیمف، یعنی کرم درون پیله نامیده می‌شود که سرانجام پرده و حجابِ پیله را پاره کرده و دوباره به‌سوی جایگاه اولیه‌اش، یعنی آسمان پرواز می‌کند. پس باتوجه به نقش پیله‌ای که درون خود کرمی دارد، متوجه می‌شویم که شاید در راز و رمزهای آیین میترایی، یک سالک و نوآموز، وظیفه دارد با تزکیه و مجاهدت ـ پرده‌ی پیله را شکافته و روح خود را آزاد برای طیران و پرواز کند.

در مهرابه‌ی سانتاماریا در کاپوا، در نقوش دیواری، دو تصویر مشاهده می‌شود. سمت چپ، جوانی برهنه و بال‌دار که به‌دست چپ مشعلی افراشته دارد و با دست راست کسی را که با پارچه‌ای از حریر خود را پوشانده و کناره‌های آن را بر دوش افکنده و دو بال پروانه‌سان دارد هدایت می‌کند. نکته‌ای که توجه پژوهشگران را در تصاویر میترایی

جلب کرده، آن است که اغلب شمایل نیمفوس با نماد مار همراه است. این تداعی پیش می‌آید که کرم و پروانه اغلب در حال تغییرشکل است و از پوسته و پیله‌ی خود، بـه در آمده و رها می‌شود. مار نیز جانوری است که دایم پوست می‌اندازد. از پوسته‌ی قدیم خود به درآمده و متحول می‌شود. آیا این کنایه‌ای از نوشدن ـ و عروج و تحول نیست کـه بـا کوشش باید از مقام پیشین جدایی گرفته و در مقامی مافوق متولد شد؟

نماد نیمفوس، گاه مشعل و گاه چراغ است که نماد روشنی و نور می‌باشد. عـروس نمادین میترایی، نیم‌تاج خورشیدی راکه عروسان بر سر می‌نهند، به سر نهاده و در ایـن ازدواج کنایه‌آمیز ـ مستور می‌شود ـ به همین جهت در چند کتیبه‌ی رومی، به‌نام کریفی Chryfi یا محجوب و مستور نامیده شده و چراغ و مشعل نشان آن است که نورانی می‌شود و نور می‌پراکند ـ همسان خورشید و در پیوند با او، تازه عروس می‌گردد. این سالک و رازآموز سوگند مقدس Sacramentum یاد می‌کند که خـود را وقـف خـداونـد و مـقاصد جهان برین کند. به چنین سوگندهایی در مهریشت اوستایی نیز برمی‌خوریم، و کسی کـه این پیمان مقدس را انجام داده و به‌علتی آن را بشکند، میترْ ـ دروج Mithro-druj، چنان‌که ملاحظه می‌شود، ریشه‌ی اوستاییِ وفادار بودن به پیمان، و وارد جرگه و انجمن بـندگان خداوند شدن و آگاه گشتن از اسرار، هرگاه به مهردروجی منتهی شود و سالک، اسرار را فاش نموده و بخواهد سوگند و پیمان بشکند، به‌شدت مجازات مـی‌گردد. مـتنِ پـیمان و سوگندی که راهرو یا سالک و رازآموز ادا می‌کرد، چنین است:

> به نام خداوندگاری که جداکننده‌ی زمین از آسمان، نـور از ظـلمت، روز از شب، نظم کیهانی از بی‌نظمی، زندگی از مرگ، هستی از تباهی است، ـ با دانایی و آگاهی سوگند یاد می‌کنم که راز و اسرار مقدسِ انجمن راکه توسط پدر مـقدس (سـراپـیون serapion) و رازآمـوز و اسـتاد راهـنما (Herald Kamerion) و برادران انجمنی به من آموخته شده، هیچ‌گاه فاش نکرده و در حفظ و نگاهداشت آن سر برنتابم. و هرگاه پیمان‌شکنی کردم، هر نوع مجازاتی را پذیراگردم.

مقام سرباز، که سومین خانه‌ی نردبان معرفت و مرحله‌ی سلوک است. در ایـن مـقام سربار Miles، یک کوله‌پشتیِ سربازی، یک کلاه خود و نیزه دیده می‌شود. نماد این مقام عقرب است، چون در متن‌های کتیبه‌ای، سرباز در لِوایِ حمایت مارس قـرار دارد و در

منطقة‌البروج، مارس با تصویر عقرب نشان داده شده است. باید توجه داشت که در اساطیر رومی، مارس خدای جنگ است.

کوله‌پشتی یا خورجین، نشان سربازی، کلاه خود معرّف ویژگی او ـ و نیزه نماد خدای مارس می‌باشد. در مهرابه‌ی سانتاپریسکا، تصویر سربازی به دیواره‌ی مهرابه نقش است که کوله‌پشتیِ بزرگی به پشت دارد و یک نیم‌تنه‌ی سفید رنگ به تن که لبه‌های آستین آن با سه نوار باریک ارغوانی رنگ تزئین شده است. هرگاه کنایه‌ی رنگ‌ها در روم، سفید نشانه‌ی پارسایی و پرهیزکاری، و ارغوانی کنایه از قدرت و شکوه باشد، در ایران نیز کاملاً این دورنگ همین مفهوم را می‌رساند. سفید، رنگ لباس مغان و موبدان، و ارغوانی رنگ لباس شهر یاران بود. سرباز با ادای سوگند، باید موظف به وظایفی باشد که پاکی و پارسایی یکی از آنهاست. به همین جهت به یونانی سرباز با صفت Akerios (پاک، صدیق) یا به لاتینی Pius Miles یا هر دو ضبط شده است. رازآموزانی که به مقام سربازی ارتقاء مقام می‌یافتند، داغ و نشان یا **مُهرِ مهر** را به پیشانی‌شان نقش می‌کردند و بدینگونه، سرباز و سرسپرده‌ی میترا می‌شدند.

چهارمین خانه‌ی نردبان معرفت و مراتب میترایی، خانه‌ی شیر است. در این خانه دو نماد دیده می‌شود. یکی بیلچه‌ی آتش‌انداز، دیگری به‌روشنی مشخص نیست، برخی برآنند که یک آلت موسیقی و شاید **سیستروم** Sistrum باشد که سازی است و چون ناشناخته می‌باشد، پژوهشگران به یافتنِ سوابق و پیشینه‌ای برآمده و به اساطیر ملل دیگر، به‌ویژه مصر و اسطوره‌ی ایزیس و اوزیریس پرداخته‌اند که در جشن‌ها و ضیافت‌ها که با صورت پوش‌های نمادین و تقلید صدای حیوانات و آوای وحش انجام می‌پذیرفت، شیرمرد با همین ساز صدای غرش شیر را تقلید می‌کرد. نماد شیر در عناصر، آتش است و چنانکه در شرح مقام شیر گذشت یکی از وظایف شیرمردان در مهرابه، تیمار و مواظبت از آتشدان‌ها بوده تا آتش مقدس پیوسته خوراک داشته و خوب بسوزد.

مراسم تطهیر و تشرّف و آزمایش‌های شیرمردان، بنابر وابستگی با عنصر آتش، بی‌گمان با آتش انجام می‌شد و وَدِگَرم یا وَرَنگْ Varangh ـ آزمایش ایزدی نزد مزدیسنان،

پیشینه‌ای کهن دارد[۴۶]. روایت **دیوکریسوستوم** dio-Chrisostom درباره‌ی گردونه‌ی چهار اسبه‌ی ادوار فلکی که دم آتشین آنان اَستما asthma مصطلح بود، وسیله‌ی کنایه‌ایِ تقدیس و تطهیر و مراسم تشرّف شیرمردان به‌شمار می‌رفت[۴۷]. در کتیبه‌ی مهرابه‌ی "دورا" از مقام شیر، با عنوان Habros به‌معنیِ آزاده نیز یاد شده. اما مطابق معمول، پژوهشگران تعاریفی ارائه کرده و شروحی نوشته‌اند که هیچ بنیاد مستدل و تحقیقی را شامل نیست.

خانه‌ی پنجم، مقام پارسی است. چنانکه اشاره شد، صعود به مدارج ترقی و تعالی از نردبان معرفت و سیر الی‌الله میترایی ـ تا مرحله‌ی چهارم و شیرمردی آسان‌تر بود. از آن به‌بعد، صعود بسیار دشوار می‌شد. به مقام پارسی کمتر کسانی صعود می‌کردند ـ و به‌ترتیب مقام خورشید و سرانجام پدر، که به‌ندرت کسانی به این مرحله می‌رسیدند. در خانه‌ی پنجم، نمادها یک قمه یا شمشیر کوتاه که آکی‌ناکس Akinakes نام داشت[۴۸]، و یک داس و نقش هلال ماه که ستاره‌ای میان آن قرار دارد، دیده می‌شود. از دو ستاره‌ی مشهورِ نمادساز در اسرار میترایی، این ستاره هسپروس Hesperus یا ستاره‌ی شبانگاهی است، یعنی نماد کوتوپاتس، ایزد مشعل‌داری که به نشان غروب خورشید، مشعل را به‌سوی پایین نشانه رفته است و ماه، ایزد پشتیبان کوتوپاتس و لاجرم مقام پارسی است. هلال ماه هم‌چنین کنایه ازکمان‌های ایرانی به‌شمار می‌رود. در مهرابه‌ی سانتاپریسکا، پارسی داس دردست چپ و خوشه‌ی گندم در دست برافراشته‌ی راست را نشان می‌دهد. در صفحات و بخش گذشته، اشاره شد که مقام پارسی با اصل کشاورزی مربوط می‌شود و در مهریشت یا سرودِ ستایش میترا، نیز در سرودهای ودایی ـ این امر مشهود است. به همین جهت در کتیبه‌ی دورا اوروپوس، در توصیف وی Perses...elemnois آمده که در برگردان، با جای‌گزینی واژه‌ی خراب شده، آن را برای تقدیم به پرسیس نگاهدارنده، یا

۴۶- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم. ذیل عنوان وَرْ ـ وَرْنگه. نیز مقاله‌ی نگارنده در مجله‌ی چیستا.

۴۷- نگارنده شرح و ترجمه و تفسیر این اسطوره‌ی کیهانیِ ایران باستان را در کتاب تاریخ مطالعات دین‌هایِ ایرانی، ص ۲۱۸ به‌بعد آورده است.

۴۸- در اساطیر یونانی، آکی ناکِس، نام شمشیری است که پِرسئوس Perseus با آن سرِ مدوزا Medusa را قطع می‌کند.

نگاهبان ترجمه کرده‌اند؛ یعنی نگاهبان محصولات زراعی و کشاورزی. هرگاه به نقش ماه نیز در رشد و نمو گیاهی در اساطیر توجه کنیم، به‌ویژه اساطیر ایرانی، این وظیفه و کار، روشن و مسلم به‌نظر می‌رسد[۴۹].

در خانه‌ی ششم نمادهای پیک خورشید: یک مشعل شعله‌ور و یک تازیانه و یک تاج خورشیدی با شعاع‌های خورشید ـ تصویر شده. چون مشعل روشن و سوی بالاست، آن را نماد لوسیفر یا ستاره‌ی بامدادی می‌دانند که نماد کوتس، ایزد مشعل‌دار نیز هست. تاج با شعاع‌های خورشیدی، نماد انوار پراکنده‌ی خورشید ـ و تازیانه برای راندن اسبان گردونه می‌باشد. این مقام خورشیدیار است در خانه‌ی ششم نردبان معرفت میترایی. اینک کسی که به این مقام عالی ارتقاء یافته، روشنی و انوار معرفت و عرفان و رهایی از ظلمت مادی، در او چون خورشید ساطع است. به میترا آن‌چنان نزدیک شده، که هلیوس / سُل به آن عالی‌جناب نزدیک شده بودند، اتحاد و یگانگی خالق و مخلوق، آفریده و آفریدگار ـ نزدیک است ـ چون خانه‌ی هفتم، جایگاه پدر است. پدر ـ یا پیر که با واسطه، نه بدون واسطه، به میترا می‌پیوندد. این واسطه نیز پدر پدران است که نَفْسِ زنده‌ی میترای زمینی است.

در مهرابه‌ی سانتاپریسکا، در یک نقش دیواری، خورشیدیار یا هلیودرُموس نقش شده که برابر **پدر** ایستاده و دست خود را برای ادای سلام بلند کرده است. بر سر وی تاجی با شعاع‌های تابان ـ به رنگ آبی که نماد آسمان می‌باشد قرار دارد. نیم‌تنه‌ای به رنگ سرخ و کمربندی زردرنگ و شنلی که نماد آسمان است به بردارد.

در مهرابه‌ی هفت دروازه، اندام این خورشیدیار، آسمانی و به‌صورتی مجرد و برهنه به تجسّم درآمده است. تاجی به دست دارد که دوازده شعاع خورشیدی به نشانه دوازده برج یا منطقةالبروج از آن ساطع می‌باشد. در پشت وی نیز اسب‌های گردونه قرار

۴۹- نگاه کنید به حکمت خسروانی، بخش بنیادهای نجومی در حکمت و عرفان ایران.

Campbell: *Mithraik Iconography and Ideology, P. 311.*

فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ذیل عنوان **ماوَنگه**.

Schwertheim در کتاب میتراس، ص ۹۲، ۱۲۰، ۸۶ به‌روشنی همین نظر را دارد که ترجمه‌ی آن در بخش پیشین، ذیل شرح این مقام آمده است.

دارد. این پیک خورشید یا نمادی از خورشیدیار و راننده‌ی گردونه است. خورشید یاری مقامی بود که سالک به کلی از آلودگی‌ها پالوده و منزّه می‌شد. نزدیک‌ترین مقام به نور بود. به‌موجب مهریشت اوستایی، میترا نوری تعریف شده که در بامداد، پیش از طلوع آفتاب می‌تابد و روشنی، نخستْ مشاهده، و پس از آن خورشید طالع می‌گردد. به‌تدریج که سالکان رازآموزی می‌کردند، در این مقام، دیگر واقف بیشترین اسرار بودند. همسانِ خورشید و آسمانی به‌شمار می‌رفتند. نماد روح آزاد و رهیده از قفس تن و صعودکننده به آسمان بودند. مقام و تزکیه و صفاشان تثبیت شده و از لحاظ آموزش کامل و با ثبات بودند. به همین جهت است که در برخی از مهرابه‌ها، به‌ویژه در مهرابه‌ی دورا ـ اوروپوس ـ به تکرار از این مقام، با اصطلاح Stereothes یاد شده، و Stereoma به‌معنی ثبات و استواری است.

خانه‌ی هفتم نردبان معرفت در مهرابه‌ی فلی‌سی‌سیمو، مقام پدر است. این مقامِ پیر و روحانی بزرگ و پدر مهردینان و انجمن‌های اخوت است. ریشه‌ی این واژه‌ی کهن فارسی، در اوستایی و فارسی باستان Pâ/Pi می‌باشد، به‌معنی سرپرست و نگاهبان و حارس و مربی. هرچند مهرابه یا معبد میترایی، زیرنظر یک پدر یا پیر اداره می‌شد و وی سرپرست و بزرگ و پدر همه‌ی اعضا محسوب می‌گشت. نمادهایی که در خانه‌ی پدر دیده می‌شود عبارت است از: یک حلقه / انگشتر، که بعضی آن را یک پیاله می‌دانند، چون در تصویر مشخص نیست. اما به‌احتمال باتوجه به عصا، باید انگشتری باشد که در اشیای نمادین آیین میترایی بسیار مهم و از لحاظ سنت حلقه و عصا، نشان اقتدار سیاسی و روحانی هر دو می‌شود. یعنی بنا به‌اصطلاح مزدیسنایی، دارنده‌ی این دو، هم اَهو Ahu ست و هم رَتو Ratu. هم خلیفه‌ی خداوند است به‌صورت نَفْسِ زنده و ناظم امور دینی و روحانی، و هم از دیدگاه سیاسی و مدنی. و یک کلاه شکسته‌ی مهری و یک داس. نماد کلاه، که یک سرپوش ویژه‌ی میترایی و ایرانی است. و از حلقه و عصا نیز در وندیداد، فرگرد دوم یاد شده که نشان اقتدار سیاسی و روحانی جمشید است.[۵۰] هرگاه حلقه را پیاله یا نوعی جام بدانیم ـ نیز این پیاله و جام مربوط به پدر می‌شود که بدان آب حیات و می

۵۰- وندیداد، جلد اول، فرگرد دوم. باتوجه به فهرست مطالب فرگرد دوم و فهرست عام و راهنمای کتاب. نیز: فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم. ذیل عنوان جمشید.

معرفت و نوشاک مقدس را به برگزیدگان اهدا می‌کند. نماد داس در این مقام، یعنی داس، ویژه‌ی ساتورن (زُحل) سیاره خدایی است که پدران تحت حمایت او قرار دارند.

در نظام آیینیِ میترایی، به‌ویژه مناطقی که آیین گسترش زیادی داشته و مهرابه‌ها فراوان بودند، مقام پدر پدران Pater-Patrum عبارت از عالی‌ترین مقامی به‌شمار می‌رفت که بر چند پدر، یک بزرگ پدر، چنانکه در مزدیسنا وجود داشت، چون یک موبدان موبد فرمان می‌راند. در آغاز این مبحث به خانه‌ی هشتم از نردبان معرفت اشاره و شرحی گذشت. پدر پدران، نَفْسِ زنده و تجسّم زمینی و خلیفه‌ی مستقیم میترا به‌روی زمین محسوب می‌شد. خانه‌ی هشتم، فرازین درجه‌ی نردبان معرفت، جایگاه نورالانوار بود. جایی که رازآموز ـ درنهایتِ درجات و مقامات روحانی، به نور مطلق واصل شده و با او یکی می‌شد.

چگونگی اسرار آیین میترایی و مراحل آزمون و همانندی‌هایی در آیین‌های اسرارآمیز، مراحل دوازده‌گانه‌ی آموزش

در قسمتی که گذشت، ملاحظه شد که از هفت مرحله در سلوک آیین میترایی چه اطلاعاتی داشتیم. البته بایستی یادآور شد که این آگاهی‌ها، صرفاً مستند و یقینی نمی‌توانند باشند، چون اغلب از روی حدس و گمان در این‌باره گفت وگو شده است. هم‌چنین با همه‌ی این حدس و گمان‌ها، تازه باز هم از آداب سلوک در هر مرحله و اعمال سالکان و عبادات و رسوم آن بی‌اطلاعیم.

مطابق با یک تقسیم‌بندی دیگر، از دوازده مرحله‌ی سلوک یادکرد می‌شود. این دوازده درجه یا مقام سلوک به چهار دسته، براساس عناصر چهارگانه تقسیم می‌شد. نخست سه مقام هوا که عبارت از: مقام **کلاغ**، **کرکس** و **شترمرغ** بود. دوم سه مقام خاک که عبارت از؛ مقام **سرباز**، **شتر** و **گاو نر** می‌شد. سوم سه مقام آتش که عبارت از: **بزکوهی**، **اسب** و **آفتاب** بود. چهارم سه مقام آب که: مقام **پدر**، **عقاب** و **پدرپدران** محسوب می‌گشت. در هر مرحله‌یی سالکِ طریق میترایی، لازم بود تا متحمل مشقاتی شود، ریاضاتی را متحمل گردد و پس از موفقیت، به مقام بالاتری ارتقا پیدا کند.

در هندوستان میان هندوها نیز دوازده مقام بـرای تـزکیه و تـصفیه‌ی روان و روح وجود داشت و این دوازده مرحله‌ی ریاضت بود که آن را **تَپس** Tapas یا تَپَسْیَ Tapasya نیز می‌گفتند، و این واژه خود در سانسکریت همه‌ی معانی‌یی راکه ارائه می‌دهد حاکی از تحمل درد و رنج است، چون: گرما و سوزندگی، مشقت، درد، تحمل شـدایـد، قـناعت، کم‌خوارگی، مکاشفه‌یی که از ریاضت حاصل می‌شود، نَفْس‌کشی و از این قبیل معانی.

در آیین میترایی نیز چنین ریاضاتی وجود داشت و در بندهای گذشته اندکی بدان اشاره شد. در نقل فصلی از کتاب سیاحت‌نامه که منسوب به **فیثاغورس** است و در آن‌جا از آیین میترا گفت و گو کرده، مشاهده شد که حـتا مـردم صـاحب جـاه و والامـقام کـه در مهرابه‌ها حاضر می‌شدند و از اعضای رسمی مجمع نبودند، ملزم بودند تا متحمل نواختن ضربات تازیانه بر گُرده‌ی خود بشوند. هم‌چنین در متن اوستایی مهریشت نیز در این باب اشاره‌یی آمده است که کسانی می‌توانند در مراسم مْیَزْد Mayazd و صرف طعام مقدس و نیایش ایزد مهر شرکت کنند که طی تشریفاتی، کاملاً شست و شو و غسل کنند و ریاضت کشند به‌وسیله‌ی تازیانه‌هایی که به‌پشت‌شان نواخته می‌شود. این قسمت از بندهای بسیار کهن میثْرَیَشْتْ در دوران پیش ازعصر اوستایی است.

درباره‌ی داغ کردن با آتش پیشانی یا بازو را، شـرحـی گـذشت. در ایـن مـرحـله، علامتی ویژه را بر پیشانی به شکل خالکوبی باقی می‌گذاردند. اما مُهر و نقش مِهری تنها بر پیشانی نقش نمی‌شد، بلکه بر دست و احتمالاً بر نقاطی دیگر از بدن زده می‌شد. ما به هیچ وجه از چگونگی پذیرش تازه واردان به جرگه‌ی مهری دینان، مراحل آموزش آنان و شرایط قبولی‌شان آگاهی نداریم، چنانکه از مراحل دیگر. و از آیین میترا جز روایات جسته و گریخته و غیرمطمئن مورخان قدیم، و استنباط‌هایی که از مهرابه و تندیس‌ها و پرده‌های نقاشی شده، چیزی نمی‌دانیم. این عدم اطلاع و باقی نبودن اثری مکتوب و یا کتیبه‌هایی دراین باره، معلول آن است که در آیین میترا به حفظ اسرار آیـین تأکـیدی بسیار می‌شد و میان صوفیه بعداً این تأکید بلیغ را درباره‌ی کتمان سرّ می‌بینیم. درکتیبه‌یی که نظایر آن درواقع معدود وانگشت شمار است، سـوگندنامه‌ی یک نـوآموز راکـه بـه شرف پذیرش و سرسپردگی در آیین مشرف شده در دست داریم که تـرجـمه‌ی آن در ضمن مطالب پیشین گذشت.

به نظر می‌رسد که اساس پذیرش بر آن اصل مبتنی بود که تازه وارد دوره‌یی را در آموزش‌های ابتدایی می‌گذراند. این مرحله‌یی بود که به وسیله‌ی مربیان آزموده‌یی که از طرف پدر پدران یا پیر مغان برای این کار برگزیده شده بودند، انجام می‌گرفت. آنگاه این مربیان وضع تازه واردان راگزارش می‌دادند و آنانی که صلاحیت داشتند، به نخستین مرحله وارد می‌شدند. اینان سوگندنامه‌یی می‌خواندند که پس از شکرگزاری به درگاه خداوند و تحمید، سوگند یادمی‌کردند که در حفظ اسرار آیین و آنچه که فرا می‌گیرند کاملاً بکوشند.

هنگامی که سالک طریق، از این مرحله گذشته و پذیرش می‌یافت، به طور رسمی از نظرگاه یک عضو، وارد مجمع اخوت می‌شد و به لقب برادر Frater مفتخر می‌گشت. کسب لقب از این جهت افتخار داشت که در زمره‌ی فرزندان (پدر) در می‌آمد. آزمایش‌های دشوار و تحمل ریاضات برای آماده شدن نهایی تازه پذیرفته شدگان قطعی بود.اما از نحوه‌ی آن آگاهی نداریم. تصاویر و نقوش به شکل گنگی دراین باره سخن می‌گویند که نمی‌توانیم استنباط بی‌خدشه‌یی از آنها داشته باشیم. در مرحله‌یی از مراحل سلوک، اینان را برهنه، دست بسته و چشم بسته در دهلیزی تاریک راه می‌بردند.آنگاه کنار برکه‌ی آبی ناگهان به میان آب پرتابشان می‌کردند. بی‌گمان این دقایقی بود سرشار از هول و هراس. آنگاه یکی از زیردستان پدر، با شمشیری دست آن سالک غوطه‌ور در آب راگشوده و چشمانش را باز می‌کرد.

آیا این مراسم چه اسراری را ارائه می‌کردند؟ سالک را برهنه کرده، با چشمان بسته بدون هیچ‌گونه پیش آگاهی و دست‌های بسته (ناتوانی مطلق) در دهلیزی تاریک به راهش می‌بردند ـ و این دهلیز تاریک بی‌گمان بایستی اشاره باشد به زهدان مادر. آنگاه ناگهان به درون برکه‌ی آبی فرو می‌بردنش، و پس از آن دست‌ها و چشمانش را می‌گشودند. با همه‌ی تفاسیری که در این باب شده، نگارنده معتقد است که این اعمال کنایه از تولد مجدد و نوزاییِ سالک باشد. ناتوان و نادان و برهنه در ظلمتِ زهدان مادر است. آنگاه متولد می‌شود، پاک و عاری ازگناه و هرگونه وابستگی میان مجمع اخوت مهر آیین‌ها.

در برخی از مهرابه‌ها، درون سنگ حفره‌یی مستطیل شکل، چون تابوت، به

اندازه‌یی که پیکر انسانی را به حالت خوابیده در خود جای دهد، یافته‌اند. این تابوت‌ها جهت ریاضت و شکنجه بود. سالکان بایستی ساعاتی دراز راکه تخمین آن غیر مقدور است در این گورهای مصنوعی دراز می‌کشیدند. گورخوابی در حالی که با تخته سنگی سنگین در آن را می‌پوشانیدند. تحمل مدتی درازگرسنگی و تشنگی و ظلمت، با ایجاد مراحل هول و هراس در واقع امری بود بی‌نهایت دشوار.

آنچه که درباره‌ی اغراق‌هایی از این‌گونه مطالب در دست است، نقل روایاتی است ازکشیشانی متعصب و دشمن آیین میترایی که مورد اعتماد نیست. شاید اغلب به مراسم آیین‌های مشابه دریونان و آسیای صغیر توجه داشته‌اند. مطابق با استنباط‌هایی، سالک را در حالی که در بُن‌گودال تاریک با وحشت و اضطراب به سر می‌برد، ناگهان از بالا،گاو یا قوچی را قربانی می‌کردند و خون به روی وی فرو ریخته و پیکرش را فرا می‌گرفت. این یکی از مراحل تطهیر و غسل خونین محسوب می‌شد. این مراسم را آداب توربلی یوم *Taurobolium* یا پرتاب گاو می‌گفتند. در مراسم سی بل Cybele نیز که آیینی اسرارآمیز داشت، این رسم جاری بود. اعضای تازه وارد به آیین سی بل را درگوری خوابانده و فراز گور، گاوی قربانی می‌کردند. خون‌گاو بر سر عضو جدید ریخته شده و بدان وسیله تطهیر می‌شد و روحی نوین درش دمیده می‌گشت.گاو قربانی لازم بود تا نر باشد، چون آلت تناسلی گاو را بریده و آن راکه مظهر مقدس باروری بود، درظرفی نهاده تقدیم خدا می‌کردند. در مراسم اسرارآمیز آیین ایزیس Isis نیز همین مراحل ریاضت برای تشرّف سالکان تازه وارد برقرار بود [۵۱] برای وصول به مدارج ترقی در مناصب عالیه‌ی آیین ایزیس، دوران ریاضت، محرومیت، روزه داری واذکار و ادعیه، دورانی بود طولانی که سرانجام سالک به مقصد رسیده و به وسیله‌ی راهب بزرگ غسل تعمید داده می‌شد.در انجمن الوزیس Eleusis نوآموزان مدتی تعلیمات را در مراحلِ ابتدایی می‌گذراندند. آنگاه درباره‌شان مراسم اقرار به‌گناه انجام می‌گرفت. بعد آنان را تعمید می‌دادند. از آن پس ملزم بودند تا چارپایی قربانی در راه خدا دهند که اغلب خوک بود.

اسرار آیین‌دمتر Demeter الاهه‌ی کشتزارها، الاهه‌ی گندم و زراعت نیز وجوه

51- Guignebert.C: *Christianity Past and Present.* P.71.

تشابه بسیاری داشت با آیین میترا. نوآموزان در این آیین، سه روز را در کمال دشواری با این الاهه به موجب ربوده شدن دخترش و بردن او به جهان زیرین که قلمرو **هادس** Hades بود به سوگ و ندبه می‌گذراندند. در این مدت خوراک‌شان محدود بود به نوعی کلوچه‌های مقدس و آب نعناع. درشب سوم، شَمَنان به برگزاری یک نمایش غم آور مذهبی می‌پرداختند که در آن رستاخیز پرسفونه Persephone اجرا می‌شد. آنگاه کاهن اعظم به یکایک اعضای جدید، نظیر این رستاخیز را وعده می‌کرد[۵۲]. در مراسم پنهانی و اسرارآمیز آیین **اورفه** Orphe موارد مشابه و مشترک بسیار فراوان‌تر بود. مراسم عبادت و ریاضت درآیین برای رهایی یافتن از تناسخ بود. عقیده داشتند که برای گردش متوالی روح در ابدان گوناگون، و رسیدن به مرحله‌ی نور مطلق و رهایی از ادوار و تسلسل‌های روحی، و اتحاد با **دیونی سوس** Dyonisos باید رنج ریاضات و اعمال اسرار آمیز فراوانی را متقبل شوند. در جلسات و عبادت عمومی، گاو نری را تقدیس می‌کردند. نام دیونی‌سوس را بر گاو نهاده و قربانیش می‌کردند. آنگاه خون گاو را می‌نوشیدند تا قدرت و تقدس خدا را در خود جذب کنند. در همه‌ی آیین‌های فوق، مراسم صرف طعام مقدس و بسیاری امور دیگر مشترک بود. حیوان قربانی را تقدیس کرده، و به مرحله‌ی مقام خدایان ارتقاء می‌دادند و پس از آن حیوان را قربانی کرده و گوشت و خونش را صرف می‌کردند و معتقد بودند که نیرو و تقدس و روحانیت خدا را به این طریق در خود وارد می‌کنند[۵۳] و چنانکه گذشت، این تشریفاتی صرفاً در امر توتمیسم بود. تا زمانی که علمای تاریخ ادیان و پژوهندگان این رشته‌ها مستقیماً چون فرازر Frazer تفسیر توتمی را در این جریانات تعمیم ندهند، مشکل که بتوانند نتیجه‌یی که قانع کننده و روشن باشد فرادست آورند.

در این جا برای توجیه و شناخت مسایل مطرح شده در فوق، بایستی به دو نکته توجه داشته باشیم. نکته‌ی اول درباره‌ی هدف ریاضت‌ها در ایران و اینکه آیا اصولاً هنگامی که این اعمال از ایران و آسیای صغیر به اروپا راه یافت، همان شکل و هدفی

52- Hatch.E: *Influence of Greek Ideas and usages upon the Christian Church*.P. 283.

53- Frazer.Sir.J: *Adonis, Attis and Osiris*,P.229.

Halliday.W.R:*The Pagan Background of Early Cristianity* P.317.

راداشت که دراروپا می‌شناسیم یا نه؟ نکته‌ی دوم مسأله‌ی اصولی مراسم بلوغ و پذیرفته شدن به‌گروه بالغان میان اقوام گذشته است. به این دو نکته فقط برای جلب توجه، اشاره می‌شود.

می‌دانیم که در مهریشت، یکی از وظایف ممیزه‌ی مهر، جنگاوری اوست، توجهش بـه جـنگاوران و یـاری از آنـان است. گـردونه‌اش انـبار جـنگ ابـزار است. خـود در پهنه‌گاه‌های جنگ حاضر شده و دوشادوش سربازانش می‌جنگد. نیرومند و چالاک و سریع العمل است و بسیاری از صفات دیگر که معرّف دلاوری وگُردی و اخلاق پهلوانی است. به همین جهت پیروان و دوستداران وی، می‌کوشیدند تا خود را به سان وی بسازند. بزرگان و سرپرستان آیین میترا، کوشش خود را مصروف بر آن مـی‌کردند تـا سـالکان آیین میترا تحت تمرین و ممارست واقع شوند تا ورزیده و دلیـر و جـنگاور و مـتحمل گردند. پیروان آیین میترا، دیو دروغ (بی‌نظمی، هرج و مرج) را بـزرگ‌ترین دشـمنان انسان و مؤثرترین عامل اهریمنی می‌دانستند.

باید به این نکته‌ی دقیق در شناخت فلسفه و الاهیات و جهان شناسی ایـرانـی، در عصر اوسـتا ـ ودایـی و دوران هـخامنشیان تـوجه کـافی داشت کـه مـنظور از **ارت/ اشه** Arta-Aša در اوستا، و **آرْت** در کتیبه‌های هخامنشی، و **ریـتا**، یـا **رت** Rta در وداها، کـه بـه راستی ـ تقدس، پارسایی و جز آن ترجمه می‌شود، نـظم است، چـنانکه مـنظور از **دروج** druj، یا دروغ ـ بی‌نظمی و هرج و مرج است که خواست اهریمن و دیوان مـی‌باشد. در وداها و اوستا و کتیبه‌ها، این مفهوم به روشنی قـابل دریـافت است. وقـتی در کـتیبه‌ها، شاهان هخامنشی دعا می‌کنند تا خداوند این سرزمین را از خشکسالی و دروغ حفظ کند، منظورشان ازدروغ، هرج و مرج و ناامنی است که از اهریمن و دیوان است. میترا، خداوند پیمان، داد، نظام و پیروزی است. آیین او، یک آیین نظامی است که میان سـپاهیان در درجه‌ی نخست رسوخ کرده و پیروانی فراوان می‌آورد. به همین جهت نـظم و راسـتی، یعنی اشه، یا اَرْت از ضروری‌ترین اصول است و با بی‌نظمی یا هرج و مـرج بـه سـختی مخالفت می‌ورزد. مردانی بودند جسور و بی‌پرواکه در جنگ با دشمنان همیشه پـیروز می‌شدند. چون میترا ایزد جنگ بود و بیشتر به جنگاوران توجه می‌کرد و مراسم آیین‌اش وابسته به این وظیفه و صفت وی بود. با این که ایزدی بود حامی زنان و مردان نیک، با

این حال زنان در مراسم آیین‌اش شرکت نمی‌کردند و یا شرکت داده نمی‌شدند، چون اعمال و مراسم و دستورهایی را بایستی متوجه می‌شدند که با آنان مناسبتی نداشت. این کم‌کم سنتی شد و چون به اروپا راه یافت، اصل و انگیزه‌اش فراموش شد. سنتی شناخته شد خاص آسیا و به ویژه ایران که عدم دخالت زن را در امور اجتماعی و دینی مفهوم می‌کرد، در حالی که درعصر مقدم اوستایی، به موجب اشارات فراوان، زن و مرد از حقوقی یکسان برخوردار بودند. هم چنین است آیین‌های ریاضت اروپاییِ آیین میتراس که در ایران تعالیمی بود عمومی برای دلیر و متحمل بار آوردن جوانان، و به ویژه میان پیروان آیین میترا که چون اغلب از جنگاوران بودند، برای پذیرفته شدن به عنوان اعضای جدید، مجبور بودند تا قدرت تحمل درد، سرما، گرما، گرسنگی، تشنگی، شکنجه و هول و هراس را داشته باشند. اما چون آیین میترا در اروپا شایع شد، بر مبنای آیین‌های اسرارآمیزی که وجوه مشابهتی با آیین میترا داشتند، این آیین تحت تأثیر قرار گرفت و مقاصد کلی و انسانیش، بدل به اسرار و رموز آیینی گشت که درباره‌اش گفت‌وگو شد. برای آگاهی از نکته‌ی دوم که همان مراسم جشن‌های بلوغ میان اقوام بدوی است، به جلدهای دوم، چهارم، پنجم و ششم از تاریخ عمومی ادیان، تألیف نگارنده نگاه کنید.

مراحل آزمون و آداب تشرّف

مراحل آزمون و آداب تشرّف بر بنیاد نمادهای تصویری، بنیادهای اعتقادی و آموزشی، فهرستی از آزمون‌های دشوار، تفسیری از نماد تاج و مقام سرباری، نوزایی و انواع تغسیل و نماد آن، غسل با عسل در مقام شیرمردی، آیین‌های تشرّف در مرحله‌ی شیرمردی، تغسیل و تعمید با خون گاو نر در گور

اینک به جاست تا دوباره با مروری کلی، به تکمیل شروح گذشته بپردازیم، تا با ناگفته‌ها، نوعی جمع بندی ارائه شود. آن چه که همه‌ی پژوهشگران درباره‌ی آداب تشرّف acceptio ارائه کرده‌اند، حدس و گمان و برداشت‌های شخصی و ذوقی است. آن چه که توسط آبای کلیسا و مسیحیان قرون نخستین به شکل گزارش و روایت باقی مانده،

از روی نوعی تعصب و همراه با دشمنی و بدنام کردن است، بدون آنکه آنها را به‌طور کامل مردود بدانیم، چون دانسته یا نادانسته صُوَر نمادین و راز آمیز و مجازیِ مراسم و آداب تشرّف را، وقایعی نشان داده‌اند که شکل خارجی و واقعی داشته است. آن چه که ازمورخان باقی مانده تا اندازه‌ای بیان حقیقت می‌باشد، چون اشاره کرده‌اند که این مراسم و آزمایش‌های سخت و هول انگیز، جنبه‌های نمایشی و نمادسازی داشته تا سالک و نوآموزان به درستی آزموده، پرورده و مؤمن و معتقد شوند. همه‌ی گزارش‌ها و تفسیرهایی که از تصاویر، توسط نقش خوانان و مفسّران داده شده، هر کدام فقط گوشه‌ای از حقیقتی مکتوم و در پرده را ارائه می‌کند؛ چه بسا که آن اتفاق نظر و هم رأیی، نیز مطابق با واقعیت اصلی نباشد. اما آن چه که نگارنده در آن تأکید دارد، بنیادها و سوابق کهن آیین‌های ایرانی است که دخیل در آیین میتراس غربی می‌باشد. مطابق معمول در نظام‌های پیشین و کنونی، هر فردی که می‌خواست عضو صنفی از صنوف شود، لازم بود تا مراحل آزمون را برای صلاحیت ورود بدان صنف و گروه بیابد. در ایران قدیم حتا برای شاهزادگان نیز چنین آزمون‌هایی برقرار بود. برای پذیرفته شدن به گروههای مختلف سپاه، آزمون‌هایی وجود داشت. این آزمون‌ها، در ورود به جرگه‌ها و گروه‌های فکری رازآمیز و مذاهب اسرار بسیار شدیدتر بود. اقوام بدوی و ابتدایی امروزی، و قبایل دور از تمدن که هنوز به‌گونه‌ی جوامع و قبایل هزاره‌های گذشته می‌اندیشند ـ الگوی مناسب برای دریافت و سنجش هستند. معیار فکری و قضاوت امروزی نباید محک سنجش آیین‌های اسرارِ هزاره‌های گذشته باشد، هر چند که هنوز آداب تحرّم و تشرّف بر همان اصول و مبانی اجرا می‌شود.

مطابق متون مکتوب گذشته، در ایران قدیم آیین‌ها و رسومی وجود داشته به عنوان **وَرَنگه / ور** Varangh/Var یا آزمایش و داوری ایزدی. حتا در گاتاها، سرودهای زرتشت نیز از این گونه مراسم سخت و دشوار یاد شده است. در منطقه‌ی میانرودان (بین النهرین) نزد بابلی‌ها و سومریهاو آشوری‌ها نیز رایج بوده است. در خود یشت‌ها، سرودهایی برای خدایان در اوستا، چنین آداب و مراسمی که بیشتر برای تحکیم عهد و پیمان ـ و یا راستی و درستی دو مدعی و مدعی علیه در اختلاف خود، به نام میترا، ایزد موکل و نگهبان پیمان و میثاق برگزار می‌شد، ملاحظه می‌کنیم که ایزدان انجمن میترایی حاضر و

ناظر هستند. در دینکرد dinkard به ویژه از انواع این گونه مراسم یاد شده که در سراسر ادبیات دینیِ اوستایی، پهلوی و فارسی منعکس است. با توجه به نقش غربی، بدون آگاهی کامل و در نظرگرفتن اندیشه‌های دیرینه‌ی فرهنگی/ دینی/ اجتماعیِ ایران قدیم نمی‌توان به عنوان یک پژوهش درست به نتیجه رسیده و نظری درست ارائه کرد[۵۴].

با توجه به این مطالب، و در نظرگرفتن آرای برخی پژوهشگران که مطالعه و تفسیر و بازخوانیِ مراسم را از روی نقوش مورد توجه قرار داده‌اند، نکاتی با شرح آن چه که تا کنون مطرح نشده، یا شده ارائه می‌شود.

چنانکه بارها اشاره شد، هیچ کتاب یا رساله و مکتوبی درباره‌ی آیین میترایی باقی نمانده ـ تنها وظیفه‌ی یک پژوهشگر آن است که با احاطه‌ی کامل به تاریخ ادیان و آیین‌ها و مذاهب و فرهنگ ایرانی، از کهن‌ترین روزگار، تا زمان حاضر به بازسازی آن در حد مقدور بکوشد. اشاره به زمان حاضر، بسیار پراهمیت است و نگارنده در کتاب حکمت خسروانی اشارات فراوانی به آن دارد. تنها کافی است به مروری در آثار **سهروردی** بپردازیم. در رسایل تقدیس نامه، ستایش‌های خورشید و دیگر کواکب را مرور کنیم، و بنگریم که چه‌حد راز و رمز گسترده‌ای تا آن زمان، از ایران باستان باقی بوده و گسترش داشته و سهروردی خود با صراحت به اینکه بنیادهای اسراری و راز و رمز را مجاز به فاش کردن نیست تأکید دارد تا جایی که سرانجام بر اثر برخی فاش گویی‌ها، جان برسر آن باخت و می‌گوید کسانی چون: **حلّاج، بایزید بسطامی، شیخ خرقانی** و... بر اثر آن جان باختند. از آن صریح‌تر اینکه تا همان دوران سهروردی، پاره‌ای اسرار با نقوش میان اهل راز متداول بود. سهروردی درکتاب المشارع و المطارحات آورده:

> اما صُوَر سه گانه‌ی مذکور در حکمت اشراق از این قرار است ۱، ۲، ۳ و [نمادها] علم به این‌ها انسان را حاصل نمی‌شود مگر پس از اشراق. سرآغاز حکمت بریدن ازدنیا، وسط آن مشاهده‌ی انوار الاهی، و آخر

۵۴ـ برای آگاهی نگاه کنید به مقالات نگارنده در ماهنامه‌ی چیستا، سال ۱۳۶۰، شماره‌ی ۵. فرهنگ نامهای اوستا (اعلام اوستا)، جلد سوم، ذیل عنوان **وَرَنگه**. وندیداد، جلد چهارم. با توجه به فهرست راهنما. جلد اول، فهرست موضوعی مطالب.

آن بی‌نهایتی است. و من این کتاب را: المشارع و المطارحات نام نهاده‌ام[۵۵].

و آن اندازه این تأکید به حفظ اسرار و دورنگارهداشتن نامحرمان از آن، از اوستا تا قرون اخیر ـ و آزمون‌های مختلف در فِرَق اهل راز جهت تشرّف و تحرّم ـ تا ادبیات منظوم و منثور گسترده‌ی ایران اسلامی باقی مانده است که درستی نظر فوق نگارنده را مدلّل سازد.

آن چه که مورد توجه می‌باشد اهمیت آزمون‌ها و دشواری مراحل آن بود که در تأکید نویسندگان قدیم بوده است. اما نکته‌ای مهم آن است که آیا مراحل هفت‌گانه‌ی آزمون در مدتی محدود، یعنی پشت هم و پیوسته انجام می‌شد؛ یا هرگاه سالکی به یک مرحله، پس از آزمون وارد می‌شد، زمانی به طول می‌انجامید تا آماده برای پذیرفته شدن به مقام بعدی شود؟. نگارنده معتقد است که این نظر دوم درست است و هر سالکی، پس از قبولی در یک مقام، تحت نظر استادهایی (**میستاگوگ** Mistagogos) راهنما، مورد آموزش برای ارتقا به مقام بالاتر واقع می‌شد، و این طبیعی است.

ورود به هر وادی، یا نایل شدن و پذیرفته شدن در هر مقام و خانه‌ای، یک تولد و نوزایی به‌شمار می‌رفت. یعنی چون مار، پوست عوض می‌کرد و در خانه یا وادی یا جهانی نوین، یک تازه تولد یافته **Natusrenatus** محسوب می‌شد.

مرحله به مرحله به آنان تعلیم و تأکید می‌شد که دانسته‌ها و یافته‌های آنان، باید جزو اسرار مکتوم باشد. اسرار به تدریج به آنان آموخته می‌شد. با توجه به مراسم برادری و اخوت در انجمن‌های میترایی، و مساوات میان افراد از لحاظ حقوق و مقام حتا هر سالک مقام مافوقی، مأذون نبود که اسرار مقام خود را برای مادونی بازگویی کند. هم چنین اجازه نداشتند تا از یافته‌ها و دانسته‌ها و اسرار با نزدیک‌ترین کس به خود که همسرشان بود سخن گویند.

۵۵ـ وَ اَمَّا الْصُوَر الثَلاثَةَ المَذْکور فی حِکْمَة الاِشْراق ـ وَ هیَ عُلومُها لا تُعْطَی اِلا بَعْد الاِشراق، وَ اَوَّل الشُّروع فِی الْحِکْمَة هُوَ الْاِنْسِلاخ عَنِ الدُّنیا، وَ اَوْسَطُهُ مُشاهِدة الأنوار الاِلهِیَّة، و آخِرُهُ لانَهایَة لَه. وَ سَمیتُ هذا: کتاب المَشارِع وَ المطارحات:

مجموعه‌ی مصنّفات شیخ اشراق، جلد اول. به تصحیح و مقدمه: هنری کُربَن. تهران، ۱۳۷۲. ص ۱۹۵ـ ۱۹۴.

ورودِ آغازینِ یک مبتدی و خواستار، کاملاً برای ما نادانسته است. اما در آغاز، آنانی که درانجمن برادران میترایی راه می‌یافتند، ملزم به فراگیری اصول و مبادی اولیه بودند. البته آداب و مراسمی برایشان انجام می‌شد. آن‌گاه در اصول معتقدات نخستین و مسایل تزکیه و تهذیب نَفْس و خودداری از ارتکاب محرّمات و ضبط نفس و یادگیریِ \دعیه‌ی میترا\یی *Mithraslithurgy* تحت تعلیم واقع می‌شدند، و به تدریج رازهای آفرینش، اساطیر آیینی و زندگی میترا و به احتمال مبادی اولیه‌ی نجوم میترایی را می‌آموختند.

یکی از نکات آموزشی، اعتقاد روشن و صریح و مُقنِع انسان سرگشته درباره‌ی مرگ و باورهایِ به بعث و رستاخیز و زندگی پس از مرگ و عِقاب گناهکار و پاداشِ نیکوکاران بود. در آن زمان و مکانی که آیین میتراس در غرب پراکنده و منتشر می‌شد، این اعتقاد و باور و آموزشی بدیع و نو بود که جاذبه‌های فراوانی برای مردم آن دوران داشت. نطفه‌ی چنین اندیشه‌ای، از ادوار باستانی آیین میترایی وجود داشت، به ویژه که در ایران و آیین مزدیسنان به صورت گسترده‌ای مدوّن بود. میترا و سروش و آذر از ایزدانی بودند که در انجمن ایزدان میترایی، به صورتی روشن و صریح با جهان پسین وداوریِ مردگان مربوط بودند. به همین جهت و بر بنیاد چنینِ باوری، هسته‌ی مرکزیِ ایمان و تزکیه و زهد و سخت‌کوشی در حفظ اسرار گروه و جمعیت، با توجه به مبدئی ایزدی ـ استحکام می‌یافت، چون مهر دروج یا پیمان شکن، نه بر آنکه از آمرزش و سعادت و نیک بختیِ جهان پسین محروم می‌شد، بلکه عقوبتی سخت نیز در انتظارش بود. دیگر از اصول و عقایدی که مهردینان فرا می‌گرفتند، اعتقاد به بازگشت و رجعت خداوند بود. باور به این که ایزدبزرگ و خداوندگار آنان، روزی بازخواهدگشت و همه‌ی ظلم و بیداد و ستمگری و ستمگران را برخواهد انداخت و حکومت مظلومان و محرومان برقرار خواهدگشت. این نیز در شمار باورهای بنیادی در مزدیسنا، و لاجرم شکل ایرانیِ آیین میترایی بود. نکته‌ای دیگر آنکه بنیاد حکومت امری الاهی بود و حاکم می‌باید حکیم و دانا و عادل باشد، و هر فرمانروایی که از راه و طریق عدل و رأفت و دین منحرف می‌شد، خود به خود فَرّه‌ی ایزدی و حمایت خداوندی از او منقطع می‌گشت و لازم بود با او مخالفت و در برابرش مقاومت ورزید. فَرّ و فرّه (اوستایی: خْوَر، خْوَرِنَنگه Xvar-Xvarenangh) درانجمن ایزدان میترایی، برابر با سرود ستایش مهر، که شرح و

پژوهش آن‌گذشت، در آیین نکته و موردی بسیار شایان توجه بود و در جهان غرب، به ویژه رم و مستملکات آن‌که مردم از بیداد و ظلم امپراتوری در رنج بودند، چنین آموزه‌ی اجتماعی / سیاسیِ بدیعی، موجب جذب بسیار مردم می‌شد. امپراتوری رم از این جریان سوء استفاده‌ی سیاسی کرد و امپراتوران بنا بر پیشینه‌ی اعتقادی که امپراتوران در شمار خدایان بودند، خود را نمایندگان خورشید خدا و میترای تجسّم یافته معرفی کردند.

باری، هر داوطلب و سالکی که توسط یکی از برادران یا بندگان و سربازان میترا به انجمن معرفی می‌شد، بی‌گمان پس از مبادی که روشن نیست، جهت استقامت و پایداری و ثبات و چگونگی ایمان، باید آزمایش‌هایی را می‌گذراند. نمی‌دانیم فهرستی که از آزمون‌های دشوار وگاه ترس آور و نمادین که به دست آمده، هر یک درکدام مرحله از هفت وادی سلوک باید انجام می‌شد. اما اغلب زیر نظر دو استاد راهنماکه آنان را **میستاگوگ** و رازآموز می‌نامیدند ـ قرار می‌گرفتند. مجموع تصاویر، صحنه‌هایی را نشان می‌دهد که داوطلبان برهنه و با چشم‌های بسته هستند. این کنایه از ترک علایق و وابستگی‌های دنیوی است. بدون نیاز و اندیشه‌ی آز. ساده و همان طور که برهنه زاده شده بودند. و با چشم بسته دراطاعت و فرمان استادانِ راهنما و جمعیت.

چنانکه پیش از این، متن سوگندنامه‌یی گذشت، سالک سوگند وفاداری یاد می‌کرد که در تمام مراحل، تا پای جان حافظ اسرار و رازهایی که می‌آموخت بوده و در صورت اهمال دراین مهم و فاش کردن راز یا اسرار، به مجازات تن دردهد که این یک بنیاد ایرانی درکهن روزگار تاریخ دارد. هم چنین برای استقامت و تهذیب جسم و روح، باید روزه‌های طولانی را تحمل می‌کرد. بسیاری از اعمالی که موجب ترس و وحشت می‌شد را به او تحمیل می‌کردند. برخی از پژوهشگران بر آنند که فهرست موجود از تحمل شداید و سختی‌ها، در مهرابه‌هاکه اغلب بسیار کوچک بودند، امکان نداشت. اما الزاماً نبایدکه همه‌ی آزمون‌ها در مهرابه‌ها انجام می‌شد. چنانکه در آیین‌های راز و اسرار دیگر سابقه دارد، بسیاری از چنین آزمون‌ها، می‌توانست در محیط‌های کوهستانی و دورافتاده و جنگل‌ها انجام شود. و چنین نمونه‌هایی در آداب پذیرش و تشرّف و ورود به جرگه‌ی مردان، میان قبایل ابتدایی در افریقا، استرالیا، آسیای جنوب شرقی و سرخ‌پوستان امریکا اغلب در محیط‌های باز برگزار می‌شد. اما پاره‌یی از مراسم و

آزمایش‌ها، چنانکه آثارش پیداست در مهرابه‌ها برگزار می‌شد.

چنانکه گذشت گور خوابی نیز نوعی آزمون برای تقویت روحی بود که مفهومی نمادین و رازآمیز داشت. در بعضی مهرابه‌ها، انتهای تالار عمومی که به مهراب منتهی می‌شد، نوعی مستطیل به شکل گور وجود دارد که دارای سرپوش است. در مرحله‌ای از آزمون، مدتی به نسبت طولانی، در حالتی خاص، سالک را به اصطلاح دفن می‌کردند. وی را به حالتی نیمه مدهوش، بی‌گمان به وسیله‌ی داروهاو معجونی ویژه ـ به‌گمان این که مرده است، درگور نهاده و رویش را می‌پوشاندند. به نظر می‌رسد نوع مواد خورانده شده، مدت مدیدی، سالکِ گور خواب را در نوعی بیخودی و نیمه هوشیاری ـ به شکلی که هراس و تاریکی گور را حس کند، در گور نگاه می‌داشت. آن‌گاه وی را به در آورده و تحت آزمون‌هایی دیگر قرار می‌دادند. این مفهومی نمادین ازبعث مردگان و رستاخیز را بیان می‌کرد.

مهرابه‌ی کاپوا که برخی تصاویر دیواری آن در ضمن تصاویر چاپ شده به نظرمی‌رسد، از این لحاظ چون مهرابه‌ی کَرُوْبورگ Carrowburgh غنی است. محل گور در این مهرابه‌ها به وضوح روشن و باقی مانده. در یک تصویرِ دیواری، سالکِ آزمون شونده را می‌بینیم که در پشت وی نقش عقربی هراس آور نقش است. به احتمال در این جابه صورتی کنایت‌گونه، سالک جای نشین گاو شده که مورد حمله‌ی عقرب قرار دارد. نقوش باقی مانده دربرخی از مهرابه‌ها، وَر یا آزمایش آتش، آب و در چاله‌هاو گودال‌های یخ باقی ماندن، با چشم‌های بسته در راههای پر خطر وی را به جلو راندن درحالی که دستانش را از پشت با روده‌ی مرغ بسته‌اند تا بر اثر خشک شدن، فشار بیشتری وارد کند و... دیده می‌شود. سالک و راهروِ آیین، بدین سان به صورت نمایشی، خطراتِ طی طریق را چونان یک سائر الی الله، برای شایسته شدنِ سفر آسمانی می‌گذراند و به سوی عُلوی از سفلی، مراحل را طی می‌کند و از فلکی، خود را به فلک فوقانی می‌رساند تا سرانجام به خورشید پایه، جایگاه نورالانوار، و قُرب جوارِ میترا و خورشید برساند.

تصاویر مهرابه‌ی کاپوا، مراحل سخت و هراس آوری از یک آزمون را برای ما باقی گذاشته است. سالکی که برهنه می‌باشد بر پای راست زانو بر زمین زده و دست چپ

را در راستای ران خود نگاه داشته، در حالی که استاد راهنما و مربّی پشت سروی ایستاده است و با خشونت وی را به جلو می‌راند. چشم‌های سالک بسته و هم چنین دست‌هایش را از پشت بسته‌اند. در این جاست که به شرح **اُگوستین کاذب** Pseudo Agustine مبنی بر آنکه دست سالک آزمون شونده را با روده‌ی مرغ می‌بستند ملاحظه می‌شود. در برابر استاد راهنما، چنانکه اشاره شد، سالک زانو بر زمین زده. استادِ رازآموز، پیراهنی سفید با یقه و سرآستین‌هایی سرخ به تن دارد. در مقابلش پدر قرار داردکه پیراهنی سرخ رنگ به تن دارد و کلاه مهری، یعنی کلاه شکسته‌ی فریژی بر سر نهاده و در دستی مشعلی را به سوی سالک نشانه رفته و به دست دیگر شمشیری گرفته است.

پس از این نقش دیواری، در یک نقش دیگر، دیده می‌شود که دست سالک باز شده و استاد رازآموز، چنان است که در پشت سروی قرار داشته و می‌خواهد تاجی بر سر او بگذارد. اغلب بر آنند که این وَرْ و آزمایش مقام سربازی است که در سطور بعدی شرح آن آمده که مشعل روشن به سوی سالک و ارائه‌ی تاج، مراسم تشرّف به مرحله‌ی سربازی می‌باشد. باری در صحنه‌ی مورد اشاره، سالک به روی شکم، و به روی زمین خوابیده، در حالی که پدر و استادِ آزمون بالای سر و پیش پای او برپا و ناظر هستند.

در مورد کلاغ و مقام کلاغ که نخستین وادی و گذر از مراحل نخستین است چیزی نمی‌دانیم. وقتی سالکی نخستین آزمایش‌ها را پس از آموزش‌های نخستین گذراند، به مقام کلاغ مقدس Coracina Sacra پذیرفته می‌شود. در مهرابه‌هایی که صحنه‌های شام مقدس به نمایش در آمده، این رهنوردان و پویندگان آیین را ملاحظه می‌کنیم که مشغول خدمت و پذیرایی هستند، البته با ماسک یا سرپوش کلاغ. به نظر می‌رسد اینان وظایفی ابتدایی را در مهرابه‌ها چون، مرتب کردن تالار و ظروف و تهیه‌ی سوخت برای آتش دانها و ملزومات کلی و هم چنین به عنوان خبررسانی و پیک میان اعضا خدمت می‌کردند.

اما مقام سربازی. به احتمال شرحی که در فوق گذشت و سالک مراحل سختی را در آزمون، در حالی که برهنه، چشم و دست بسته گذرانده، مرحله‌ی کسب مقام سربازی باشد. در نقشی که سالک به روی شکم و با خضوع، روی زمین قرار گرفته و پس از آن پدر با مشعل روشن به سوی وی نشانه گرفته و استاد راهنما و رازآموز، تاجی به وی

تعارف می‌کند که بر سر بگذارد ـ سالکِ طریق از پذیرفتن تاج امتناع کرده و آن را به روی شانه قرار می‌دهد و می‌گوید: میترا تاج من است. این نتیجه گیری و اخذ مفهوم و خواندن نقوش، بر اثر شرحی که از **ترتولیان** در دست است، نیز در نقوش مهرابه‌ی سنت پریسکا به‌نظر می‌رسد، صائب بودن گزارش ترتولیان را ثابت می‌کند. تاج، نماد احکام و دستورهای میترا است، چون درجمله‌ای که در مهرابه‌ی مذکور آمده، سالک می‌گوید: از این پس، من احکام خدایان را بر شانه و پشت خود حمل می‌کنم. سرباز، از این پس، مأمور و بنده‌ی میتراست تاحامل احکام و پیام‌ها و انتشار آن باشد و خودخواهی و غرور را از خود دور کرده و بر امیال نفسانی مسلط گردد. وی می‌گوید فرمان دادن و شهریاری تنها ویژه‌ی میتراست، و او حامل پیام‌ها و فرمان‌هاست.

هرگاه دراین نقش خوانی و تفسیر، اختلاف‌هایی میان صاحب نظران وجود داشته باشد، در جزئیات است، اما مقصد و هدف نهایی یکی است. چنین نیز شرح شده که در مرحله‌ی نایل شدن به مقام سربازی، سرباز درصدد است تا تاج راکه نشان فرماندهی و قدرت و سیطره است به دست آوَرَد. در حالی که فردی شمشیر به دست از آن حراست می‌کند. به همین جهت با محافظ تاج به منازعه پرداخته و شمشیر را از او می‌گیرد. چون می‌خواهد تاج را بر سر نهد، پدر به وی تذکر داده و از این‌کار منعش می‌نماید. پس سالک تاج را به وی شانه قرار داده و می‌گوید که تاج، یعنی سروری و فرماندهی و قدرت فقط از آنِ میتراست و وی فرمانبُردار و حامل احکام و پیام است.

چنان‌که گذشت، هر مرحله و مقام‌که سپری می‌شد و سالک آزمون را می‌گذراند، نمادی از یک نوزایی و تولد تازه بود. **مهردینان** باید ادعیه‌ی بسیاری دارا بودند. هنوز نیز در صورت پژوهشی بنیادی، بقایای آن را در متونی به عنوان تقدیسات، از **سهروردی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی** و دیگران می‌توان یافت. به نظر می‌رسد که هر سالکی، هنگامی که از مرحله‌ای جدا شده و در وادی و مقامی بالاتر تولد می‌یافت، به عنوان نوزایی که از زندگی پیشین جدا شده و مرده و در مرحله‌ای نوین متولد شده، دعا و ذکری را تلاوت می‌کرد:

> من از مادری در این جهان فانی و ناپایدار متولد شدم. اما هنگامی که به آیین مقدس گرویدم و با آموزش‌ها و مراسم تقدیس و متبرک شدم، می‌توانم با ایمان

و باوری استوار به منظری که جاودانی و باقی است بنگرم.اما باز هم نوزایی را خواهم گذراند و هم چنان به آن منظر باقی و پایدار نزدیک خواهم شد و سرانجام به زندگی و حیات باقی و پایدار خواهم رسید و از مرگ رها خواهم شد. من پویای راهی هستم که تو مقرر کردی و پذیرای احکامی که تو معین کردی و به پیمان و میثاق مقدسِ باتو (Sacrament) وفادار خواهم بود.

بیش از این شرحی گذشت که آمادگی برای پذیرش و محرمیت و ورود به جرگه‌ی یاران (عیّاران در دوران اسلامی) همراه با ریاضات و تحمل شداید برای پایداری و استقامت و تهذیب نفس بود. مهریشتِ اوستایی یا سرودِ ستایش میترا، در پایان به این امر، یا نمونه‌ای از آن، که تحمل ضربات تازیانه به وسیله‌ی خود در چندنوبت بود اشاره‌ای دارد. البته با توجه به اینکه متون اوستایی با در نظر گرفتن قدمت آنها، دست کاری شده و با حذف و تحریف به ما رسیده، و جز زمان، عامل مخدوش و دست برد در آنها، مجوسان عصر ساسانی بودند، باز متوجه به قدمت چنین مراسم و آدابی در تشرّف می‌رسیم که در رَشْنْ یَشت، یعنی یشتِ دوازدهم نیز که در ارتباط با آیین میترایی است و **رَشْن** یا **رَشْنو** یکی از خدایانِ انجمنِ میترایی می‌باشد، در آنجا نیز به استادِ عامل و سرپرست و ناظر مراسم رازآموزی در تشرّف مواجه می‌شویم. در هوم یشت (یَسنا، هات ۹/۱۱)، از **اورْواخْشَیَه** Urvaxšaya برادر کِرِساسْپَه Keresâspa یاد شده، که داور و استاد ناظر و عامل **وَرَنگه** و آزمایش ایزدی است. نیز از انواع آزمایش‌ها اشاراتی هست. این آزمایش‌ها با سموم و زهر، آتش و مایعات سوزان و آهن تفته و آب بسیار سرد و ... اجرا می‌شده، و همه‌ی آن انواع نمی‌توانسته تنها جهت اثبات صحت و سقمِ دعاویِ مدعیان باشد. آبای کلیسا در شروحی که به طور پراکنده در مورد چنین آزمون‌های دشواری، اطلاعات مکتوب باقی گذاشته‌اند، تا بیش از هشتاد نوع یادکرده‌اند. لیکن چنانکه اشاره شد، آبای کلیسایی، در یادکردهای خود بر اثر تعصّب و دشمنی با مهردینان، به تهمت‌هایی پرداخته و نسبت‌های ناروایی را به پیروان آیین میترا متذکر شده‌اند. اما **نونیوس** Nonnus شاعر و کشیش مسیحی سده‌ی پنجم میلادی تصریح می‌کند که چنین آزمون‌هایی، شکلی نمادین و نمایشی داشت و هدف اصلی از آن، ایجاد ثبات و استواری و بی‌پروایی و جسارت و تحمل بود.

هم چنین در مورد این که درمرحله‌ای از مراحل، یا در مواقعی ویژه، سالک لازم بود مرتکب عمل قربانی با یک انسان شود. نگارنده در بخش‌های نخستین کتاب، با توجه به پیشینه‌ی اساطیریِ کشتن گاو نخستین و انسان نخستین، که هر دو موجب و موجد قوام و باروری آفرینش می‌شد، به موازاتِ تکرار نمادینِ قربانی گاو، قربانیِ آدمی را نیز بنابر همان سنت امکان پذیر می‌داند؛ ـالبته در ادوار پیشین و مقدم بر قرون یکم و دوم پیش از میلاد ـکه به احتمال صورت نمایشی آن بعدها در مواقع و محافل خاص انجام می‌شد. **لامپریدیوس** Lampridus از اِقرار امپراتور **کومودوس** می‌گوید که وی خود چنین نوع از قربانی را انجام داده است.

اما از دیدگاه عرفانی و نماد و کنایه، نوزایی یا تولدی دیگر، مراحل آزمایشیِ چندی داشته که شست و شو در آب یا تغسیل، آن‌گونه که یحیای تعمید دهنده می‌کرد، مرحله‌ای از آن بود. گور خوابی، مرحله‌ای سخت‌تر محسوب می‌شد که آنهم مرحله‌ی دیگر و نماد رازآمیز دیگری را بیان می‌کرد. اینکه کدام یک مقدم بر آن دیگری بوده، نمی‌توان اظهار نظر کرد؛ اما همه‌ی آزمایش‌ها و نمادها و مراسم، در طول زمان تعدیل می‌شد، چنانکه بعدها، تغسیل به صورت غسل تعمید ـاز طرف پدر یاکشیش، فقط به صورت مَسح و پاشیدنِ چند قطره آب صورت و انجام می‌پذیرفت. نوعی از تغسیل به صورت بسیار پیچیده و طولانی و دشوار، همان مراسم غسل و شست و شوی **بَرِشنوم** و **نُشوه** Barešnum/Nošvah در آیین مزدیسنایِ مجوسانه ـبا تغییر هدف و عنوان دور راندن دیو و تسخیر عناصر زیانکار باقی مانده که هنوز مزدیسنان سنتی، به صُوَر ساده‌تر در هندوستان، پاکستان و ایران انجام می‌دهند[۵۶]. میان صُبّی‌ها و یزیدیان و اِسِن‌ها نیز رواج داشته و دارد. در فرقه‌ی مغتسله نیز پس از اسلام باقی بود و هنوز در ایران به صورت مستمر در شعایر دینی / مذهبی باقی است.

اما در مرحله‌ای از مراحل تزکیه و سلوکِ میترایی، غسل با عسل Meli- Chrisus مرسوم بود. یعنی در مقام شیرمردی، سالک با عَسَل غُسل داده می‌شد تا از آلودگی و گناهان گذشته پاک و منزّه شده و به صورت و نمادِ نوزادی ـمطهّر و بِری از هر آلودگی،

۵۶ـ نگاه کنید به وندیداد، جلد سوم. فرگردهای ۱۱ ـ ۹ و شروحی که بر موارد مختلف ارائه شده است.

درمقام خود متولد می‌شد. همانگونه که ترتولیان شرح داده، این گونه غسل‌ها، یک بعث و برخاستنِ نمادین *Image -Ressurectionis* محسوب می‌شد. پاشیدن آب، مسح با روغن، فرو رفتن در آب، در گورخوابیدن و پس از آن برخاستن و ... همه و همه شامل همین توضیح و شرح ترتولیان می‌شود. چنان‌که به شکل مشروح گذشت، از نظر اینکه امر تغسیل درابتدای رواج و انتشار آیین، آسان انجام شود، مهرابه‌ها در کنار چشمه یا رود برپا می‌شد.

غسل با عسل را برخی از پژوهشگران با رسمی که در قرون دوم و سوم پیش از میلاد به بعد مرسوم بود مرتبط می‌دانند. در آن ادوار، هنگامی که نوزادی متولد می‌شد، طی مراسمی زبان نوزاد را با عسل می‌آغشتند. اما این همانندی دور را نمی‌توان منشأ چنین رسمی میان پیروان آیین میترا دانست، چون مقام شیرمردی، از لحاظ ساخت اساطیری، نمی‌توانست با تغسیلِ با آب سازگار باشد. از سویی دیگر، جنبه‌ی تقدس عسل با ماه و گاو در ساختار اساطیری مرتبط می‌شد.

در بخشی دیگر، نگارنده از **مرقیون** Marcion و پیروان او پژوهشی ارائه کرده که به برخی از همانندی‌ها و مشترکات این اندیشمندِ مسیحی با آیین میترایی، موارد همانند نشان داده شده. از جمله اینکه در ادوار نخستین، میان مسیحیان و نیز این متفکّرِ متجدّد مسیحی و پیروانش، مرسوم بود که پس از انجام غسل تعمید، به کودک تعمید شده، ممزوج شیر و عسل، به نیتِ تکمیلِ طهارت معنوی و نوزایی و تغسیل می‌خوراندند.

برخی از پژوهشگران بر آنند که در مقامات سلوک، هرگاه سالک به مقام سربازی، یا شیرمردی نایل می‌شد، دست‌هایش را با عسل، به عنوان کنابه از شست و شو و غسل، آغشته می‌کردند. اما کاربرد عسل به گمانِ قریب به یقین، در مقام و پایه‌ی شیرمردی معمول بود. در کاپادوکیه، میان مغان آن سامان که بسیاری از پیروان آیین مهر نیز در آن جا پراکنده بودند نیز سنت و رسمی آیینی رایج بود که در مراسمی ویژه، مغان ممزوج شیر و عسل را ضمن مراسمی خاص، متبرک ساخته و به مؤمنان می‌خوراندند تا نیروی الاهی و قدرت آسمانی و تزکیه‌ی روحی یابند.

عسل چنانکه اشاره شد، باآیین میترایی پیوندهایی نزدیک و اساطیری دارد. هم چنین در آیین مزدایی و اساطیری مربوط به آفرینش که از مشترکات آیین‌های زروانی -

مزدایی ـ میترایی است. این نزدیکی‌ها به وضوح روشن است. عسل درخود جوهره‌ی فلکی را حامل می‌باشد. نطفه‌ی گاو کیهانی که به دست میترا قربانی می‌شود، به ماه منتقل شده و تحت تأثیر انوار فلک ماه، گیاهان پرورش می‌یابند و هم چنین انوار خورشید، گل‌ها را در پرورش، تقویت می‌کند و این شیره‌ی گیاهی که توسط زنبور عسل گرد می‌آید، دارای انوار و جوهره‌ی مقدس فلکی و نور ربّانی است. از سویی دیگر، مقام شیرمردی، از دیدگاه نمادسازی، به عنصر آتش تعلق دارد، و با آب سازگار نیست. به همین جهت یک سالک راکه به مقام شیرمردی نایل می‌شد، با آب غسل نمی‌دادند، چون این تضادی آشکار بود. پس سالکِ شیرمرد، با عسل، دست و زبانش آغشته می‌شد. شیرمرد، در پناه عنصر آتش است. عسل نیز با حرارت آتش و نور مقدس خورشید پرورده می‌شد که این آتش و نور، نماد اندیشه و علم و درایت و اشراق است. پیشانیِ شیرمرد باعسل متبرک می‌شد و بعد نشان چرخ خورشید، یا مُهرِمِهر به پیشانی‌اش داغ می‌شد. بدین طریق معرفت و عرفان و اسرار مقدس را دریافت می‌کرد. زبانش نیز با عسل یا نماد معرفت و شناخت، که همان نور و آتش خورشیدی است، متبرک می‌شد، تا به وسیله‌ی اندیشه و معرفت و گفتار و بیان و زبان، آیین مقدس را تبلیغ کند و بنده‌ی مؤمن و سرباز فداکار میترا باشد.

آیین‌های تشرّف در مقام شیرمردی، بیش از همه‌ی آگاهی‌های ماست در میان مراحل و مقام‌های سلوکِ میترایی. پیش از این گذشت که رازآموزانِ سالک در مرحله‌ای، باخون گاو نر یاگوسفند نر غسل تعمید می‌یافتند. این نوع تعمید با خون قربانی، نمادی از نوزایی و بعث و برخاستن ازگور، پس از مردگی بود. یعنی نقطه‌ی آغاز و نقطه‌ی انجام زندگی ـکه دوباره، مرگ ظاهری، زندگیِ تازه‌ای را برای سالک در پی داشت. تعمیدی مقدس می‌یافت و با خون گاو مقدس شست و شو می‌شد و از گور رستاخیز می‌کرد. نوعی تعمید با خون گاو قربانی، تعمید دسته جمعی سالکان در یک آزمون، و مرحله‌ای از مراحل سلوک بود که در گودالی که روی آن با شبکه‌ای آهنی پوشانده شده بود قرار می‌گرفتند. آنگاه بر فراز شبکه، طی مراسم و تشریفاتی که شرح آن گذشت، گاو نر قربانی Taurobolium شده و در زیر شبکه، سالکان با خون تعمید می‌شدند.

اما نوعی از این‌گونه تعمید، به احتمال برای نیل به مقام شیرمردی، در گور انجام می‌شد. سالک شیر مرد را با لباس‌هایی ویژه و تشریفاتی در گوری که توصیف شد و اغلب درانتهای تالار عمومی و مدخل مهراب قرار داشت، چون جنازه‌ای دفن می‌کردند.به روی سنگ پوش گور، نی‌هایی تعبیه شده بود که خون قربانی به وسیله‌ی آنها، داخل گور و به روی سالک گور خواب ریخته می‌شد. آنگاه در وقتی معین، سرپوش گور را برمی‌داشتند و سالک با لباس‌های آغشته به خون بیرون می‌آمد، یا رستاخیز می‌کرد و به جهان نو و تازه‌ای وارد می‌شد و از نوعی تقدس برخوردار می‌گشت و این نوعی ورود به جهانِ نور بود، جهانی که از آنِ میترا محسوب می‌شد. برخی اشارات حاکی است که در این مراسم، سالک به عنوان یادبود و افتخار و تقدس، آن لباس مقدس را نگاه می‌داشت و پس از بیست سال، اگر در قید حیات بود، با همان لباس، چنان مراسمی را تکرار کرده و از مقام و تقدسی مضاعف برخوردار می‌شد.

شواهدی از نوشته‌هایی به صورت نام‌های مختلف که سالکان در نیل به هر مقامی می‌یافتند، در مهرابه‌هایی که تصاویرِ آزمون‌ها و مراحل تشرّف را به صورت نقاشی در خود نگاه داشته‌اند ـ برجاست. حتاگاه برای یک مقام،چون پدر، یا سرباز و شیر، چندین لقب و عنوان وجود داشت. در مهرابه‌ی سانتاپریسکا، برای شیرمردی، عنوان و لقب **تئودوروس** Theodorus یا خداداد (میترادات، مهرداد) یا **فبوس** Phoebus و **گلاسیوس** Gelasius یا درخشان و نورانی باقی است.

در بررسی و پژوهشِ نقوشِ مربوط به تشرّف، اغلب دو نفر برای مراسم آزمون ـ و در واقع عاملانِ ناظر حضور دارند. یکی از این دو اغلب در سوی چپ و ملبسّ به لباس میتراست. دومی نیز اغلب به شکل برهنه نشان داده شده که کلاه شکسته‌ی مهری بر سر دارد و در سوی راست جلوی یکی دیگر زانو زده است. فرد ایستاده، به احتمال بسیار **پدر** می‌باشد که برای سالک به عنوان رازآموز و استاد راهنما عمل می‌کند. در این نقوش حالاتی متفاوت قابل تشخیص و تمیز است. در نقشی ملاحظه می‌کنیم که پدر یا استاد، جهت تقدیس، یا متبرک کردن و نوعی صحّه‌گذاری، یک یا دو دست خود را بر سر سالک نهاده است، یعنی عمل دست بر سر نهادن برای پذیرش یا تقدیس devotio را انجام داده.

در نقشی ملاحظه می‌شود که از شاخ گاو، یا شاخ دیگر که به عنوان جام و تاس استفاده شده، بر سرنوآموزِ سالک و مهر پویا، آب یا مایعی دیگر ریخته می‌شود. چنانکه اشاره شد، تعمید و تغسیل، بارها و به اشکال گوناگون انجام می‌پذیرفت. در چند نقش، دیده می‌شود که پدر یا استاد راز (میستاگوگوس Mystagogus)، با استخوان قلم پای گاو یا استخوانی از یک عضو دیگر، برشانه‌ی سالکِ آزمون شونده ضربه زده و بدین وسیله نوعی صحّه پذیری را اعلان می‌کند. به نظر می‌رسد که این نیز نوعی مراسم تطهیر (**پورگاتیو** Purgatio) باشد. در مورد تاج گذاری که شرحی گذشت و به احتمال این رسم در قبول مقام سربازی است.

اما با قیاس به آنچه که در ادوار متأخر رسم است و در آیین‌ها و ادیان و مراسم آن می‌گذرد، به نظر می رسد دست بر سرِ داوطلبِ عضویت نهادن، در تمام مقام‌ها و مراحل هفت گانه، مرسوم بوده و این رسم نوعی تأیید و صحّه گذاری و قبول از طرف مرشد، یا استاد یا پدر برای قبول و تأیید سالک بوده است که نوعی Confirmation و تأیید و تصدیق محسوب می‌شد.

ضربه زدن با استخوان ساق یا کتفِ گاو قربانی بر شانه‌ی سالک نیز به احتمال در مقام سربازی یا شیرمردی انجام می‌شد؛ و پدر و استاد رازآموز و راهنما، با این عمل، سالک را از همه‌ی گناهان و خطاها تبرئه و پاک کرده و نوعی تقدّس با این عمل به وی می‌بخشید تا پس از آن از هرگونه نفوذ اهریمنی در امان بماند و هوای نفس نتواند در ایمان و رفتارش خللی وارد سازد. در سنگ نگاره‌ای بدیع واقع درمهرابه‌ای در تراکیه Thrace (واقع در بلغارستان) مراسم تشرّف، در مرحله‌ای که برای ما ناشناخته است و تنها حدس و گمان، آن را به مرحله‌ای از مراحل هفت گانه نسبت می‌دهد، برای ما باقی مانده است[۵۷].

57- Franz Cumont: *Les Mysteres de Mithra,*
چاپ سوم، پاریس ۱۹۱۳، ص ۲۴۲. ترجمه‌ی کتاب فوق توسط نگارنده از روی ترجمه‌ی انگلیسی آن منتشر شده (راز و رمزهای آیین میترایی) که شرح مهرابه‌ها در ترجمه‌ی انگلیسی توسط مترجم حذف شده، اما نگارنده گزینه‌ای از آن بخش را همراه با پژوهش‌های وِرمازِرن درباره‌ی مهرابه‌ها، در این کتاب آورده است.

در این سنگ نگاره، جام بزرگی سرشار از آب یا شربت هوم است، دیده می‌شود که دست راست پدر به روی آن قرار دارد. در سوی دیگر پدر / پیر / استاد، جامی دیگر قرار دارد، جامی با دسته که بر دستگیره‌ی آن هلال ماه نقش است و بر شکم جام سرشیری با برجسته کاری نمایان می‌باشد. پدر روی سکویی نشسته و در برابرش سالک زانو بر زمین زده و پدر دست چپ خود را به روی سرِ سالک نهاده است. به نظر می‌رسد که پدر دست راست خود راکه به روی جام نهاده، قدرت و نیروی رویش و نمو و طهارت راکه نماد آن آب و ماه است، با دست چپ به سالک منتقل می‌کند. البته برخی از پژوهشگران آن چه راکه به دست راست پدر جلب توجه می‌کند و با آن بر شانه‌ی سالک ضربه زده و او را تأیید می‌نماید، مطابق سنّت رایج قرون وسطا، شمشیر می‌دانند. اما بیشتر سنگ نگاره‌ها و نقاشی‌ها صدمه یافته و تشخیص قطعی را دشوار می‌سازد.

در گوشه‌ای دیگر از این تصویر، شکل غاری جلب توجه می‌کند که یا محل عبادت و یا اعتکاف می‌باشد، یا نماد زهدان یا نوعی گور؛ چون همانطور که اشاره شد، در تمام مراحل سلوک میترایی، یک مهر آیین هنگام صعود به مقام و وادی بالاتر، یک تولد تازه می‌یابد. در مرحله و وادی پیشین می‌میرد و در مقام و جهانی دیگر، یا متولد می‌شود، یا رستاخیز می‌کند.

این که آیا شرح تصاویر فوق، مربوط به آیین‌های تشرّف در مقام سربازی، یا شیرمردی است، دشوار می‌باشد. درتصویر شرح شده، نقش نمادین هفت طاق، یا هفت گنبد یا هفت فلک نیز جلب نظر می‌کند، چنانکه در روم، مهرابه‌ای به این نام هست، که نشان‌واره و نمادِ صعودیِ هفت وادی عشق در سلوکِ میترایی است.

هنوز میان پیروان آیین مزدایی، یعنی مزدیسنان، در گورستان ـ تالار مستطیل شکلی وجود دارد که تالار **زاد و مرگ** نامیده می‌شود. دراین مورد شرحی به شکل فشرده و مجمل گذشت. اما این رسم و اندیشه و نماد، چون همه‌یِ رسوم بازمانده، رسمی دیرینه روزگار است که باقی مانده. در مهرابه‌ی دورا\اوروپوس، رو به روی مهراب ـ ستونی باقی مانده که دو واژه‌ی یونانی eisodos به معنیِ ورود، و exodos به معنیِ خروج نوشته شده. البته نمی‌دانیم که آیا جایگاه اصلیِ ستون درهمین جای فعلی بوده ـ یا به این جایگاه منتقل شده است. اما آن چه که محرز است، این همان مفهوم **زاد و مرگ** را می‌سازند.

مَزدیسنان، متوفّا را از دری وارد، و پس از تغسیل از درِ دیگر برای تدفین خارج می‌کنند. در آیین میترایی آشکار نیست که آیا نماد ورود و خروج برای مراسم تشرّف و نوزایی در هر وادی و مقام سلوک بوده، یا خروج مفهومی نمادین و کلّی از مرحله‌ی چهارم به بعد را شامل می‌شد. اما چنانکه به اشاره گذشت، ورود به هر مرحله یک مرگ در مقام پیشین، و یک تولد در وادیِ تازه را بیان می‌کرد.

با توجه به همه‌ی این تکرارهاست که نگارنده اشاره می‌کند و بر آن است که هر واژه و اشاره وگوشه‌ای از تصاویرِ رازآمیز میترایی، در حجاب‌های تو در توی خود، یک نماد و رسم و سنّتِ کهن و اصیل ایرانیْ دارد.

واژگان و اصطلاحات میترایی

برای میترا، لقب‌ها وکنایات و اشاراتی در مجموع مدارکی که در آنها از آیین و طریقت میترایی یاد شده، ازکتیبه‌ها، منقولات نویسندگان و مورخان و حتا مخالفان آیین و آباء کلیسا هست. نیز برای مدارج و مقام‌ها و ابزارها و به ویژه نمادها و تصویرهای پوشیده و راز آمیز و اعمال و آداب آیینی و عناصر کیهانی و مسایل نجومی و جز آن؛که به صورت پراکنده، نگارنده در طی بخش‌های گوناگون از آنها یادکرده، در این جا، به صورت جمع، فهرست می‌شود. البته اصطلاحات ویژه‌ی اوستایی / ودایی مربوط به آیین میترایی و میثْرَ Mithra دراین فهرست نیست. چنین عناوین و اصطلاحاتی اغلب به یونانی و لاتینی بوده؛ که‌گاه برای یک نام یا عنوان یا اصطلاح، چندین شکل کاربرد دارد:

خورشید ـ میترا، که صورت آمیختگی را بیانگر است	*Helios-Mithrae*
اهریمن خدا	*deus-Airmanus*
زمان ـ مکان (زروان، ثواشَه)	*Chronos-Topon*
پیمان با میترا برای وفاداری، سوگندِ مقدس.	*Sacramentum*
سرباز خداوند، سرباز میترا، عبادت میترا	*Militia dei*
سپاهی، سرباز. وابسته به میترا	*Milites*
فرمانده و سپه سالار مقدس، میترا	*dux Sanctae Militae*
دلیر، جنگاور (= میترا)	*Nabarze(s)*

شکست ناپذیرند	*Insuperabilis*
استاد و راهنمای آداب تشرّف	*Mithrobarzanes*
رباینده‌ی گاو (میترا)	*Bouklopos-theos*
کشنده‌ی گاو، گاواوژ(میترا).	*Tauroktonos/Taucoctonos*
مراسم نمادین گاوکشی	*Tauroctony*
میترای گاو اوژن	*Mithras Tauroktonos*
میترا حمل کننده‌ی گاو	*Mithras Taurophoros*
فساد ناپذیر جوان، خورشید شکست ناپذیر،میتراس	*Incorruptus Juvenis deus Sol Invictus Mithras*
رسم دست فشردن سالک با پدر یا استاد که نوعی تحلیف و سوگند وفاداری به انجمن بود.	*Iunctio dextraum*
یار، یاور (میترا) اَدِیاوَر، اَیار پهلوی، عیّار	*adiutor*
برادران یگانه (درانجمن میترایی)	*Sodales/Socii*
نگاهبان امپراتوری (میترا).	*Fautori Imperii Sui*
شام مغانه (میترایی) برای مراسم تشرّف یا ورود به انجمن	*Magique Cenis Initiaverat*
مهرابه، معبد میترایی	*Mithraeum/Mithraion*
مغاک، غار، مهرابه، غار میترایی	*Speleaum/Antraum-Antrom*
استاد راهنمایِ رازآموزی و تعلیم به راز آموز	*Mystagog(us)*
مهراب، رواق. جایگاه تصویر و شمایل میترای گاو اوژن درمهرابه.	*Absidata/Exedra(Apsis)*
تالار. گذر مستطیل شکل در مهرابه‌ها که در دو طرفِ آن سکوهایی برای نشستن قرار داشت	*Cella*
سکوهای دو سوی تالار در مهرابه.	*Praesepia/ Podium*
هشتی ورودی در مهرابه، که با چند پله به تالار منتهی می‌شد	*Porticus*
اطاق‌هایی که در دو طرف هشتی ورودیِ مهرابه قرار داشت و جهت انجام بعضی مراسم و آداب میترایی بود.	*Apparatorium*

اطاق دعا و ذکر، پیش از ورود به تالار	*Vestry*
حوض آب میان تالار برای شست و شو و تغسیل	*Lavacrum*
درِ انتهای تالار، پیش از ورود به مهراب، گودال قبرمانندِ آزمایش	*Ordeal*
چشمه‌ی زندگی، چشمه‌ی پاکی و حیات. در ابتدا، مغاک‌های میترایی کنار چشمه یا رود باری بنا می‌شد.	*Fons Perennis*
خادم مغاک میترایی یا مهرابه.	*Antistes*
روحانی یا مغِ ساکن در مهرابه.	*Sacredos*
مباشر و دفتردار و سرپرست امور مالی مهرابه	*Kurator*
نجات بخش (در اوستایی *Saošyanta*، سوشیانت).	*Soter*
خانه‌ی خدا، اصطلاحی برای مهرابه	*domus divinae*
میتراس خدای تیرانداز، خدای آب (باران) ساز	*deus Aquae/ deus Sagittarius*
خدای تیرانداز (میترا، شکارچی و تیر به صخره سنگ زدن برای جاری شدن آب).	*deus Sagittarius*
خدای شکست ناپذیر، میترا	*Deo Invicto Mithrae/D.I.M*
توأمان، دو قلوها، عنوان زوج دو مشعل دار: کوتس/کوتوپاتِس	*Dado phoroi*
دو قلو، دو مشعل دار	*Gemini*
دو براد، دو مشعل دار	*Frater*
کوتس، مشعل داری که مشعل افراشته به دست دارد	*Kautes, Oriens*
کوتوپاتس، آنکه مشعل فروهشته به دست دارد	*Kautopates, Occidens*
خدای از سنگ متولد شده (= میتراس).	*Theos ek Petras/deus Saxigenus*
	Petra genertix
روز تولد خدای شکست ناپذیر (۲۵ دسامبر)	*dies natalis Invicti*
خدای رباینده‌ی گله (= میترا)	*Theos bouklopos*
خدای شکست ناپذیر استحاله و تحول می‌یابد	*Invicto MithraeTransitudei*
پدر پرهیزگار، رهبر رازآموز	*Serapion*
سرباز فداکار، سرباز پاکِ (میترا)	*Sratiötie Akeriöi Pius Miles*

سربازان میترا/ پیروان میترا/ مهر آیین‌ها	*Militia Mithraica*
(مقام پنجم یا سرباز) نگاهبان میوه‌ها و بار و برگیاهی	*Phylaxtön Karpön*
ثابت قدم، استوار (لقبی برای مقام ششم، یعنی پیک خورشید).	*Stereothes*
پدر قانونی، پدر و لقبی برای مقام هفتم که برادران انجمنی یک یا چند مهرابه زیر نظر وی بودند.	*Pater nominus*
استاد مقدس (که راهنمای رازآموزان در بعضی مقام‌ها بود	*defensor*
داننده‌ی سحر و حکمت	*Magister Sacrarum*
داننده‌ی بزرگ اسرار، روحانی بزرگ	*Sophistes*
درجه‌ای از مقام پدر	*Summus Pontifex*
پدر پدران، بلند پایه‌ترین مقام میترایی	*Pater Patrum*
آگاه به مسایل نجوم	*Studiosus astrologia*
شبان مردم، پدر مقدس	*Pater Sanctus*
شیر پدر	*Pater Leonum*
هم پیمان، یگانه یا همراز	*Syndexi*
فشردن دست یکدیگر، انجامِ سوگند و پیمان بستن	*dexiosis*
اصطلاحی برای مقام شیر، یعنی کسی که با عسل مسح یا تدهین شده است	*Meli Chrisus*
راهنما یا استاد برگزاری و ناظر مراسم تشرّف	*Hierophant*
کلاغ مقدس ـ عنوان تشرّفِ مقام نخست	*Hieroskorax*

و بسیاری از اصطلاحات ویژه که تنها هنگامی درک و فهم آن مقدور می‌شود که ضمن آداب و شعایر و رسوم نمادین میترایی، در ضمن شرح مطرح شود، چنان‌که در بسیاری از موارد چنین شده است. در مثل اصطلاح و ترکیب Meli Chrisus یا تدهین و مسح یا تغسیل به وسیله‌ی عسل، یا Mors Voluntaria مرگ نمادین و ... تنها در ضمن شروح و بیان و تشریح مراسم مقدور می‌شود.

بخش سیزدهم

خدایِ شیرسر

خدایان جانشینِ آیینِ میترایی در یونان و روم

موازنه‌ای میان ایزدان ایرانی و یونانی ـ رومی،

نقش آیین زروانی، سرانجام و مرگ مهر

موازنه‌ای میان خدایان یونانی ـ رومی و ایزدان ایرانی

خدایان خورشیدی یونانی ـ رومی در کنار میترا. برابر سازی و جانشینی خدایان در آیین میترایی ایرانی ـ رومی. فهرست خدایان جانشین. زروان و کرونوس ـ ساتورن. مقایسه‌ی نمادها و نشانه‌های رازآمیز میترایی و یونانی ـ رومی. یزدان شناسی میترایی. جهان شناسی میترایی. اساطیری بر بنیاد عناصر طبیعی. زایش خدایان و پهلوانان. آفرینش اورمزدی.آفرینش اهریمنی.تعارض ایزدان و دیوان به روی زمین. بیان اساطیری عناصر چهارگانه و آفرینش آن. گردونه ران باگردونه‌ای با چهار اسب. اسطوره شناسی ترکیبی خدایان میترایی. جاویدانان یا نیمه خدایان. اسطوره شناسی دیوان و زیانکاران. بنیاد ثنویت میراث زرتشتی دین‌های ایرانی. اثرات یزدان شناسی میترایی در ساخت و بافت کهن یزدان شناسی یونانی ـ رومی. اسطوره شناسی آفرینش و تکوین اسطوره‌ی عناصر چهارگانه در ساخت یزدان شناسی میترایی. بیان وتفسیر گردونه‌ای با چهار اسب. چهار اسب و رابطه با عناصر چهارگانه، تصویرهای میترایی از خداوند شیر سر. این تندیسه‌ها و نقوش ترسناک آیا زروان است یا اهریمن. آیین زروانی، بنیادهای زروانی در دین و آیین‌ها و جریان‌های فکری ایرانی. آیین زروانی و میترایی. خدای شیر سر زروان یا اهریمن. مهر میانجی. میترا میانجیِ اهورمزد و اهریمن، زمین و آسمان، انسان و خدا. پژوهشی بر بنیاد متون کهن و نو درباره‌ی مهر میانجی. میترا یک شخصیت عینی و پیامبر تاریخی. میترا، مسیح و مسیحای تاریخی.

در متن یشت دهم که ویژه‌ی ایزد **میثْرَ** می‌باشد، ملاحظه شد که عده‌یی از ایـزدان همواره در کنارش بوده و از یاورانش می‌باشند. پرستش و توجه به میترا چون در اروپا و آسیای صغیر و خاور دور و شمال آفریقا و جاهایی دیگر رواج یافت، به موجب جنبش جهانگیرش، مغان کوشیدند تا از آن آیینی جهانی به وجود آورند. به همین جهت به جای ایزدان ایرانی، خدایان رومی ـ یونانی و مصری را کنار مهر قـرار دادنـد. **سُل** Sol خـدای خورشیدی در روم و **هلیوس** Helios خدای خورشید یونانی ابتدا مغلوب میترا شدند ـ امـا بعد در کنارش به عنوان نزدیک‌ترین یارانش قرار گرفتند و این مراتب به آنجا رسید که نام دیگر میترا، سل، یعنی خدای خورشید شد و او را خورشید شکست ناپذیرنامیدند.

سکه‌های هند و سکایی که روی آنها یا پشت‌شان نام و نشان عده‌ای از خدایان قدیم و ایزدان اوستایی آمده و هم چنین منابعی مشابه، نام و نشان تغییر یافته‌ی این خدایان و ایزدان را نشان می‌دهند [1]، اینک فهرستی از نام‌های ایرانی که برابرشان از خدایان اقـوام لاتینی استفاده شده فهرست می‌شود تا بعد درباره‌ی خدایان انجمن میترایی گفت و گـو شود.

در برابر **آشَه ـ وَهْشیتَه** Aša Vahišta **ویرلوس‌آرتی** Viirlus areti ـ در بـرابـر **آپَـم نَـپات** Apam napâta **نـپتون** Neptun، در بـرابـر **سْـپِنْتَ‌آرمَئی‌تی** Sepenta ârmaiti ـ **درواسپ** Drvâspa **سـیلوانـوس** Silvanus ـ دربـرابـر **هـئومه** Haoma **بـاکـوس** Bacchos ـ در بـرابـر **ماونگه** Mâwngh **سِلِوِلوما** Seleveluma ـ در برابر **سْرَاُشَه** Sraosha **کوتس** Cautes ـ دربـرابـر **رشنو** Rašnu ـ **کوتوپاتس** Cautopates ـ در برابر **زروان** Zarvân **کرنوس** Kronos یا **سـاتورن** Saturn.

اما مباحث بسیاری در این مقایسه برای ما هم چنان مجهول خواهند ماند. از سوی دیگر بایستی توجه داشته باشیم که برابر گذاری و مقایسه‌ی مذکور نیز قـاطع نـیست و نمی‌توانیم به طور قطع و با اعتماد به آن بنگریم. ایزدانی که به موجب یشت دهـم کـنار میترا و از یاورانش می‌باشند، عبارتند از: **واتَ** Vâta، **داموئیش اوپَمَنَ** Dâmoiš Upamana، **آتر** Âtar، **سروش** Sraosha، **نـئیریوسنگه** Nairyô Sangha، **وِرِثْـرَغْنَه** Verethraghna، **هـئومه**

1- Stein. Aurel: *Zoroastrian Deities on Indo-Scythian Conins.*

Haoma، **هورخشئت** Hvare - Xšaeta، **فرّکیانی** Kvaem Xvareno و فْرَوَشیان.

هر یک از این ایزدان در مقاله‌یی جداگانه معرفی شده‌اند.[۲] اما چنانکه مذکور شد، جز در چند مورد ویژه، با قاطعیت نمی‌توانیم ایزدان ایرانی را با خدایان یونانی / رومی مقایسه کنیم. هم چنانکه اصول قدیم آیین هند و اروپایی و هند و ایرانی - و به ویژه به شکل برجسته‌ی اساس آیین مزدایی، مبارزه میان خیر و شر است، مبارزه میان خدایان و دیوان و اهریمن و ایزدان است، در آیین میترایی نیز این خصیصه در بخش‌های اساطیری آیین موجود است و پرده‌های نقاشی از نبرد غولان و دیوان با ایزدان مشاهده شده است.

مطالعه و درک اجمالی پاره‌یی از اساطیر یونانی و رومی - برای شناخت شکل آیین اروپایی میتراس و ایزدان ایرانی و برخی از خصایص آیین شایان توجه است، چون پرده‌های نقاشی، سنگ برجسته‌ها و تندیس‌هایی که از آیین میترا در اروپا برای ما سخن می‌گویند، گرداگرد میترا، این خدایان و افسانه‌ها را قرار داده‌اند. در این جا برخی از مهم‌ترین‌شان را اجمالاً موافق با نسب‌نامه‌های خدایان و اعمال آنان می‌آوریم.

در جُستار خورشید (هْوَرِخْشَئِتَه) از **سل** Sol و **هلیوس** Helios خدایان آفتاب روم و یونان پژوهشی گذشت، بدان جانگاه کنید. هم چنین جهت مقایسه و درک خدایان دیگر خورشیدی میان اقوام و ملل، به همان پژوهش‌های گذشته بنگرید. درباره‌ی جشن‌هایی که با رستاخیز خدایان و زندگی مجدد طبیعت وابستگی دارند، اشاره به اساطیر مشابه با رستاخیز طبیعت و خدا در آیین میترا ارائه شد. جهت مطالعه‌یی در امر مقایسه، کسانی که تمایل داشته باشند، می‌توانند از جشن‌هایی که برای خدایانی چون: **دوموزی** Dumuzi، **تموز** Tammuz و **ژیزیدا** Gizzida برپا می‌شد نیز در مقایسه استفاده کنند - به‌ویژه جشن‌ها و مراسم عزایی که در سوریه برای **آدونیس** Adonis و میان هیتیت‌ها برای **تله پی نو** Telepinu و **پیروا** Pirva برپا می‌شد جهت مقایسه بسیار جالب توجهند. در بابل افسانه‌هایی درباره‌ی **نرگال** Nergal و میان فینیقی‌ها افسانه‌های **آلی یان** Aliyan و **موت** Môt نیز از این زمره‌اند. حتا فهرست گونه اگر بخواهیم درباره‌ی مقایسه‌ی تجزیه‌یی عناصر

۲- برای همه‌ی نام‌ها و آگاهی‌ها، نگاه کنید به: فرهنگ نام‌های اوستا، ذیل هر نام یا عنوان.

میترایی با روایات اساطیری و افسانه‌های خدایان در قلمرو آسیای صغیر و روم و یونان سخن گوییم، حصول آن مستلزم فراهم کردن رساله‌یی جداگانه است.

میان خدایانی که گرد میترا هستند، جز سل ـ هلیوس، ساتورن ـ کرونوس Saturne Kronos در درجه‌ی اول اهمیت است که با زروان، خدای زمان برابر شده است. **ساتورن** یکی از خدایان کهن روم می‌باشد که با **کرونوس** یونانی تطبیق شده. موافق اساطیر، پیش از **ژوپیتر** Jupiter (= زئوس) وی سلطان عالم و خدای خدایان بود. چون ژوپیتر بر وی فایق شد، ساتورن به ایتالیا رفت و در کاپیتول مسکن گزید که بعدها شهر روم در آن جا ساخته شد. ساتورن ابتدا دهکده‌یی بنا کرد که موسوم به ساتورنیا Saturnia شد. اما در همان جا، خدایی دیگر که اصل و نسب یونانی داشت به نام **ژانوس** Janus زندگی می‌کرد. اتحاد و موافقت این دو موجب پیدایش **عصر طلایی** *Aurea aetas* تاریخ ایتالیاست. ساتورن به آموختن کشاورزی به مردم می‌پرداخت. کشت مو و استفاده از آن را به مردم آموخت و به همین جهت نشانه‌ی وی داس است و می‌دانیم که یکی از نشان‌های ویژه‌ی پارسی که یکی از مدارج روحانی آیین میتراست داس می‌باشد. به همین جهت ساتورن بیشتر خدای زراعت شناخته می‌شود.

جشن ساتورن را که چند روز ادامه می‌یافت ساتورنالیس Saturnalis می‌نامیدند و این روزها، ایام پایان ماه دسامبر بود. در این جشن‌ها که از نوع جشن‌های هرج و مرج جنسی در آسیای جنوب شرقی بود، روایاتی دردست است که بدون قاعده‌ی معینی، زنان و مردان به آمیزش جنسی می‌پرداختند.

در پرده‌های نقاشی و نقوش برجسته، وی را در کنار میترا می‌بینیم. هنگامی که دراین نقوش ژوپیتر جایِ وی را می‌گیرد، عصا و حلقه‌ی آتشی به وی می‌دهد. نشان خود او نیز داس است، و جایی می‌نگریم که در حال تقدیم داس به میتراست. هم چنین در هنگام قربانی گاو در صحنه ناظر است و در هنگام غیبت میترا که به آسمان عروج می‌کند، و پدر پدران (عقاب، سیمرغ) ناظر بر اعمال پیروان است، ساتورن حامی پدر معرفی شده است.

اما افسانه‌هایی در باب **کرونوس** مشحون است از کنایاتی فراوان در باب تغییر فصول و تبدیلاتی که در طبیعت به وقوع می‌پیوندند. **کرونوس** یکی از تیتان‌ها بود. پدرش **اُرانوس**

Oranus (= آسمان) و مادرش **گایا** Gaya (= زمین) بود. در اختلافی که میان پدر و مادرش روی داد، وی جانب مادر را گرفت. مادر داسی به وی داد تا پدر را بکشد. پس او باداس بیضه‌های پدرش را درآورد و خود جانشین او شد. پیش از این حادثه برادرانش به‌وسیله‌ی پدر در دوزخ زندانی شده بودند و کرونوس آنان را آزاد کرده بود. اما چون او به قدرت رسید دوباره آنان را در دوزخ زندانی کرد. پدر و مادرش پیش‌گویی کرده بودند که او به وسیله‌ی یکی از پسرانش از فرمانروایی جهان برکنار خواهد شد. به همین جهت فرزندانش راکه از همسرش رآ Rea متولد می‌شدند، می‌بلعید. پنج فرزند خود راکه عبارت بودند از **هستیا** Hestia و **دمتر** Demeter و **هرا** Hera و **پلوتون** Ploton، (= **هادس** Hades) و **پوسه ئیدون** Poseidon بلعید. هرا هنگام تولد زئوس به کْرِت رفت و زئوس را به دنیا آورد. آنگاه قطعه سنگی را در پارچه بست و به جای کودک نوزاد به کرونوس داد و او نیز آن رابلعید. زئوس چون بزرگ شد معجونی باکمک گایا تهیه کرد و به خورد کرونوس داد و او در اثر آن معجون، همه‌ی کودکان خود راکه بلعیده بود، بالا آورد. آنگاه جنگی سخت میان پدر و پسر درگرفت. کرونوس مغلوب شده و در دوزخ زندانی شد. اما سرانجام آزاد گشت و به آسمان صعود کرد.

کرونوس را خدای زمان می‌دانند، چون این واژه خود به معنی زمان می‌باشد. به همین جهت است که وی را معادل و برابر **زروان**، خدای زمان در اساطیر مزدایی متأخر می‌دانند. خدایان دیگر یونانی ـ رومی که درنقوش بازیافته‌ی مهری دیده می‌شوند عبارتند از: **اتلس**، **اِأن/(ایون)** Eon، **سراپیس**، **آپولون**، **دیونی سوس** و خدایانی که در طی پژوهش‌ها به دفعات درباره‌شان گفت‌وگو شد.

کرونوس ـ زروان. یزدان شناسی میترایی

درباره‌ی زروان ـ کرونوس، جهان شناسی میترایی، اساطیری بر پایه‌ی عناصر طبیعی، زایش خدایان و پهلوانان، آفرینش اورمزدی، آفرینش اهریمنی، تعارض ایزدان و دیوان درزمین، بیان اساطیری عناصر چهارگانه و آفریده و گردونه‌ران با گردونه‌ای با چهار اسب.

به گفته‌ی **کومون**، یزدان شناسی میترایی، زیر نفوذ مستقیم یزدان شناسی زروانی

قرار داشت[۳]. در آیین میترایی به نظر می‌رسد که زروان، زمان بی‌کرانه[۴] پیشرو و خداوند نیرومندی است که وی را گاه **سکلوم**[۵] یا **کرونوس** (خدای زمان در یونان) یا **ساتورن** (خدای کشاورزی ـ زمان در روم) یا **سراپیس** (خدای مردگان مصری) می‌نامیدند. اما هرگاه دقت شود، این چندگانگی نام، اساس توجیهی ویژه‌ای نداشته و تنها بر حسب تصادف صورت پذیرفته است، چون بنابر ممیزه و اهدافی که در گسترش آیین مهری وجود داشت، در هر سرزمینی، مردم ـ این خدای شاخص را در جمع ایزدان خود وارد کرده و جذب می‌نمودند.

زروان آکَرَنَه، یا خداوند زمان بی‌کرانه، غیرقابل توصیف و هم چنین بدون جنسیت بود. نه مذکر محسوب می‌شد و نه مؤنث (اما در ایران، به موجب کتاب یاد شده در ذیل، گاه مذکر است واز همسرش نیز یاد شده که در بعضی از تندیسک‌ها نیز این جنسیت مذکر قابل مشاهده است).

با توجه به الگوهای نخستین شرقی‌اش، او را با اندامی آدمی‌گونه و سری چون شیر تجسم بخشیده‌اند که گرد بدنش ماری حلقه زده است. اما در این تندیسک، نشانه‌هایی گوناگون و نمادین وجود دارد. این نمادها که هر یک مفهوم و بیان خاصی دارد، گویای چندگانگی و وظایف متعددش است. وی عصا و یا چوب دستی را به دست دارد که نشانه‌ی سلطنت و پادشاهی آسمانی اوست. گاه در دستی، وگاه در هر دو دستش کلیدی دارد که رمزگشایش درهای بسته و دشواری‌هاست. بال‌های زبرین و زیرین او، کنایه از جهش و سرعت و پرواز او هستند. ماری که گرد بدنش پیچیده نماد مسیر خورشید در پیدایش خسوف و کسوف هستند. نشانه‌ها و علایم دوازده برج پیرامون وی، نشانه‌های گذر زمان و گردش فصول، و ماه‌هاست که گاه بر بدن او نیز نقش شده و سیر زمان را در صورت بی‌نهایتش بازگو می‌کند. **زروان** آفریننده‌ی همه چیز است و هم چنین همه چیز را

3- F. Cumont: *The Mysteries of Mithra, PP.107.*

ترجمه‌ی این کتاب با عنوان: راز و رمزهای آیین میترایی توسط نگارنده منتشر شده است.

4- *Zravana - Akarana.*

نگاه کنید به: زروان در قلمرو دین و اساطیر، اثر نگارنده. تهران ۱۳۵۹.

5- Saeclum.

نیز نابود می‌کند. حکمران و مؤثر بر عناصر چهارگانه‌ی سازنده و شکل دهنده‌ی جهان است. نیروی همه‌ی ایزدانی راکه خود مبدع و مبدأ آنهاست یکجا در خود جمع دارد. گاه او را با سرنوشت، گاه با روشنایی ازلی یا آتش مقدس نخستین یکی دانسته‌اند. از این جهت است که وی را با مؤثر عالی یا آفریننده‌ی عالی مقام[6] رواقیون یکی دانسته‌اند، یعنی نیروی حیاتی‌یی که در همه‌ی موجودات ساری شده و موجد زندگی می‌شود. همچنان‌که زندگی بخش است، ویران‌گر و مرگ آفرین نیز می‌باشد و به تعبیری، زندگی و مرگ ـ یا سازندگی و ویرانگری در اختیار اوست.

مبشران و مغان میترایی می‌کوشیدند تا با میراثی که برایشان درباره‌ی توجیه و تعلیل مبدأ جهان وجود داشت، آن را تفسیر و بیان‌کنند. بنابر یک رشته از باورهای کهن، که در ایران، هند و یونان وجود داشت، مبدع اول ـ یا آفریننده‌ی کل در آغاز زوج نخستین ـ یا آسمان و زمین را بیافرید. زمین که به وسیله‌ی برادرش آبستن شده بود، اقیانوس بی‌کران را زادکه توان آن دو، برابر بود بانیروی پدر و مادرش و ایزدان بزرگ میترایی به نظر می‌رسد در آغاز این سه بودند. پیوند این مجموعه‌ی سه‌گانه با **زروان ـ کرونوس**، یا زمان بی‌کرانه برای ما مجهول است. اما این برداشت هست که آسمان‌ها با سرنوشت یگانه شده بودند و راهی به زروان می‌بردند.

نام‌هایی که برای نامگذاری این خدایان عمده‌ی سه‌گانه در دسترس است، نیز شمول قاطعی ندارند. در مقاطعی، قدرت و توجه و نقش آسمان‌ها با **اورمزد** و **ژوپیتر** برابری می‌کردند. زمین با **سپندارمذ (سْپِنْتا آرمَئی تی)**[7] یا **ژونو**[8] یکی بود. نیز اقیانوس، همان **اپم‌نپات**[9] اوستایی و ایرانی یا **نپتون** بود.

اسطوره‌شناسی میترایی، ترکیبی از اساطیر ایرانی بود که در خود آیین میترایی به صورتی ترکیبی از دین‌های ایرانی وجود داشت که با اساطیر یونانی ـ رومی درهم شد. به موجب این ترکیب اساطیری، **زئوس** در تنظیم امور جهان مافوق بر **کرونوس** نخستین

6-*Supreme Casue*

7- Spentâ -Armaiti

8- Juno

9- Apanm Napât

فرمانروا بود. نقوشی که به روی برخی از آثار میترایی باقی است بیانگر آن است که **اورانوس** (= آسمان) آذرخش‌ها راکه نشانه و رمز قدرت و فرمانروایی اوست. در دست‌های پسرش (=**کرونوس ـ زروان**) قرار می‌دهد (در این اساطیر، **گایا** نیز زمین است).

پس از آن **ژوپیتر** (= آسمان) با همسر خود **ژونو** (=گایا) یا زمین ـ بر خدایانی که از کرونوس به وجود آمدند حکمرانی کرده است. در واقع خدایان اولمپ از ازدواج ژوپیتر یا آسمان با ژونو یا زمین پدید آمدند. درتفسیر اساطیر و یزدان شناسی میترایی، رد و جا پای خدایان ایرانی را می‌توان بازیافت.

باری دختر مهتر ژوپیتر ـ **ژوذو** (= آسمان ـ زمین) **فورتون**[۱۰] است که در زیبایی و آرامی سرآمد بوده و برابر و متضادش، خواهرش **آننخک**[۱۱] قرار دارد که مظهر سختی و خشونت سرنوشت است. در کنار اینان **تمیس** [۱۲] (یا قانون) و **موریا** ـ تقدیر و سرنوشت است. زمین و آسمان، آنگاه **نپتون**[۱۳] (= خدای آب و اقیانوس در اساطیر رومی» = **پوزوئیدون**) را می‌آفرینند که در پایگاه، مقام و قدرت، چون خودشان است.

پس به آفرینش گروهی از جاویدانان می‌پردازند یا دارای فرزندانی این چنین می‌شوند. **ارتاگنس** ، یا **وِرِثْرَغْنَه** (= بهرام) یا **هرکول**[۱۴] که کارهای پهلوانی وی در سرودها مورد ستایش و تحسین است. **شهریور** یا **مارس**، خداوند فلزات و یاور و همراه جنگاوران اَشَه‌گرای (= پارسا). و **وولکان** یا **آتر**[۱۵] (= آتش) یا خداوند آتش، **مرکوری**[۱۶] پیک و سروش ونوس.**باکوس** یا **هوم**[۱۷] مظهر و خداوند جذبه و خلسه و مستی و گیاه مقدس، **سیلوانوس** یا **درواسپه**[۱۸] نگاهبان و سرپرست اسب‌ها و کشاورزی. **آنائی تیس** (= اَرِدْویسورَ

10- Fortuna Primigenia

11- Anangke

12- Themis/Moria

13- Nepton

14- Artagenes/Verethraghna/Hercules

15- Vulcan/Atar

16- Mercury

17- Bacchus/Haoma/ Saoma

18- Silvanus/Drvâspa

اَناهیتا) ایزد بانوی آب‌ها و باروری و زایندگی که برابرش **ونوس و سی‌بل**[19] (= سی‌بل‌ها. الاهگان پیش‌گویی ـ که وحی را نیز دریافت می‌کردند) قرار داشتند. و **می‌نرا یا دیانا یا لونا**[20] آفریدگار عسل که از آن در تطهیر و تعمید یا درست‌تر بیان شود نوعی تدهین برای نوآموزان استفاده می‌شد. **نی‌که**[21] که بخشاینده‌ی پیروزی به شهریاران بود. **آشه** ـ و یا **آرْتَه**[22] مظهر نظم و راستی... و بسیاری دیگر از ایزدان و جاویدانانی که در انجمن‌های خدایان بر قله‌ی المپ شرکت داشتند. به همین جهت یزدان شناسی میترایی، با توجه به فقدان اسناد مکتوب ـ درک و فهم درستی را به دشواری ارائه می‌دهد و اغلب با اذواق و تفاسیر بیان می‌گردد.

اما ثنویت محض ایرانی، در زیربنای اندیشه‌های دیوشناسی و فکری میترایی نیز فعال بود. در برابر این مقام و جایگاه آسمانی ـ قلمرو تاریکی در فرودین جایگاه زمین قرار داشت که **اهریمن** ـ یا **پلوتو**[23] در آن فرمانروایی می‌کرد.اهریمن با **اورمزد**، توأمانی بودند که چون ژوپیتر، از زروان اکرنه زاده شده بودند. در این قلمرو تاریک زیرزمینی، اهریمن یا پلوتو ـ همراه با **هکاته**[24] بردیوان و زیانکاران فرمانروایی می‌کرد.

به فرمان اهریمن، عمله و کارگزاران وی به آسمان و قلمرو روشنایی هجوم بردند تا بتوانند عوامل و یاران کرونوس (= زروان) را بیکار کنند. لیکن موفق نشدند و توسط ایزدان آسمانی شکست یافتند و به مغاک تیره‌ای که از آن به در آمده بودند فرو افتادند. اما درقلمرو ظلمت بار درون زمین نماندند، بلکه به روی زمین پراکنده شدند تا موجب زیانکاری وگسترش فساد و بیماری وگناه و هرج و مرج شوند. چون نتوانستند در قلمرو روشنایی پیروز شده و اورمزد و ایزدان دیگر را شکست دهند ـ بر آن شدند تا در روی

19- Sibel-Sibylle

20- Minera/dyana/Luna

21- Nike

22- Aša-Arta

23- Ploto

۲۴ـ Hecate **هکاته** ـ وابسته به دنیای ارواح بود. وی را به صورتی که زن خدایی شریر است در حالی که در هر دستی مشعلی دارد به صورت‌های مادیان، ماده سگ یا ماده گرگی تصویر می‌کردند. وی بر جادوگران فرمان می‌راند و پیدایش جادوگری به وی منسوب است.

زمین به تباهی آفرینش آنان بپردازند و مـردم راکـه وظـیفه داشـتند تـا بـرای دوری از زیان‌ها و بدی‌ها و آفات و آلامی که در راهشان به وسـیله‌ی شـیاطین قـرار داشـتند ـ بـا عبادات و دادن قربانی‌ها ـ در راه ایزدان برای جلب حمایت‌شان، و برای دیـوان جـهت خشنود ساختن‌شان و گرفتار نکردنشان به زیان‌ها ـ اقدام کنند، از پـیروی خـدایـان بـاز دارند.

در یزدان شناسی میترایی، نیز چون یونان ـ خدایان تنها در قلمرو آسمانی خود فعال نبودند، بلکه آنان نیز چون زیانکاران و دیوان، بـرای مـعارضه و سـاخت و پـرداخت و تمشیت امور زمینی در روی زمین فعال بودند و در دیگرگونی‌های جـهان مـؤثر واقـع می‌شدند و جهان شناسی یزدانی، به ویژه در اساطیر یونانی، بـه روشـنی بـیانگر چـنین حالتی است. نه برای معارضه با عوامل اهریمنی، بلکه جهت فعال کردن جهانی که بقا و پایداریش، به وجود آنان وابسته بود ـ زمـین را از نـیروی خـود بـه تکـاپوی مـثبت در می‌آوردند. در فروردین یشت اوستا و تیریشت و زامیادیشت و بهرام یشت، که در بر دارنده‌ی وجوه بیانیِ اساطیر ایران کهن هستند نیز با وضوح چنین روشی به نظر می‌رسد.

آتش (= آتر، در اوستا پسر اهورامزدا) که **وولکان** نامیده می‌شد و سرآمد نیروهای طبیعی به شمار می‌رفت در همه‌ی جلوه‌هایش که در همه جا ـ جاری و ساری بود. چون، از ستارگان، در پهنه و گستره‌ی آسمان ـ در نهاد مـردمان و جـانوران و در شـریان‌های گیاهی ـ مورد ستایش واقع بود. در نهانگاه غارهای مهرابه‌ها ـ بر آدریان‌ها شعله‌ور بود و ستایش گران باوسواس فراوانی می‌کوشیدند تا حتا در اثر نزدیک شدن‌شان، آن را آلوده و مورد بی‌احترامی قرار ندهند.

اساطیر یونانی باورهایی بسیار ابتدایی داشت. آیین میترایی هنگام برخورد با این برداشت‌های بدوی، به مقتضای زمان و مکان باروری‌هایی پیدا می‌کرد. چنین باورهایی، در اساطیر ایرانی ـ زروانی نیز وجود داشت. زمینه‌ی چنین باورهایی آن بود که آتش و آب خواهر و برادر هستند و برای آنان احترامی تقدّس آمیز قایل بودند. آب‌های شور را **نپتون** یا **اُکِئانوس**[۲۵] (= اقیانوس) می‌نامیدند (در اساطیر ایرانی نیز چنین شعبه‌هایی بـرای

25- oceanus

انواع آب‌ها و آتش‌ها وجود داشت و آیین میترایی از این نظرگاه همانندی‌هایی بسیار می‌یافت. به همین جهت با توجه به یکسانی بنیادی، به مقتضای مکان، تنها نام‌ها بود که تغییر می‌یافت)[۲۶] چشمه‌سارها و رودها را نیز مقدس می‌دانستند. معابد را کنار رود یا چشمه بنا می‌کردند و برای این آب‌ها، به شکل نمادین در معابد ـ سنگابه‌هایی برپا کرده و نذور و فدیه‌هایی اهدا می‌کردند. این چنین آب مقدس و قابل ستایشی که مقدس و جاودان[۲۷] بود، رمز و کنایه از نعمت، برکت، نمو و رویش محسوب می‌شد.

زمین نیز مادر و خوراک بخشنده و آبستن شده از آب‌های فرو ریزنده از آسمان بود. آب نطفه‌ی پدر ـ آسمان بود که زمین مقدس را بارور می‌ساخت. اما درصورت ظاهر، در آیین میترایی، پایگاهی نداشت. بادهای چهارگانه که موجد پیدایش فصول بودند، نیز موردپرستش قرار داشتند.بادها موجب بیم و هراس مردم می‌شدند، چون زندگی‌شان و گردش سال و گذر فصول با هم در پیوند قرار داشتند. اینان بودند که موجد سرما، گرما، توفان، بهار، پاییز، زمستان و باران می‌شدند و اساس هستی و گردش درست‌شان موجد حیات و باروری می‌شد، یا مرگ و نیستی و خشک‌سالی.

به همین جهت در آیین میترایی، عناصر چهارگانه که به موجب تفکر در جهان باستان، دانش فیزیک تلقی می‌شدند، خدایانی شناخته شدند و به صورت نمادین در راز و رمز آیین جای استواری یافتند. شیر نماد آتش، جام یا سنگاب نماد آب؛ و مار نماد زمین شد. پیکار و تعارض این عوامل، که یک ستیز بی‌فرجام است، آفرینش متوالی و تغییرات در طبیعت را موجب می‌شود. این دگرگونی‌های متوالی در طبیعت، با بیانی نمادین که تعارض پیوسته‌ی عناصر است موجد روایات داستانی بسیاری شد.

به موجب این نماد پردازی‌ها، آفریدگار گردونه‌ای با چهار اسب را در آسمان می‌رانَد و در دایره‌ای ثابت می‌گردد. نخستین اسب گردونه با زین و لگام زرین، بر خود نقوش نمایانگر صُوَر فلکی را دارد که با نیرومندی و چابکی هر چه تمام‌تر، این دایره‌ی ثابت را در می‌نوردد. دومین اسب در چالاکی و نیرو، در مقامی دون‌تر ـ و با پوششی یک سو تیره و یک سو درخشان به انوار خورشید نموده می‌شود. اسب سوم نسبت به اولی و

۲۶ـ ر.ک: فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول، زیر عنوان «آتر Âtar» و «اردویسوراناهیتا».

27- Fones Perennis

دومی، کندتر است. اسب چهارم در نقطه‌ای معین به صورت آرام می‌چرخد، در حالی که بی‌آرام است و لگام می‌کشد. سه اسب به گرد وی می‌گردند و گردونه به صورتی ابدی مسیری معین را دور می‌زند.

اما در زمانی معین، بازدمِ آتشین نخستین اسب، اسب چهارم را می‌پوشاند و سومین اسب که به موجب کوشش و تلاش بسیار از توان بازمانده او را در پوششی دیگر از عرق فراوان بدنش فرو می‌گیرد و در پایان، تغییر و تحولی شگرف روی می‌دهد. خصایص و ویژگی‌های سه اسب، به چالاک‌ترین و نیرومندترین اسب منتقل می‌شود و به صورت یک اسب که در این پیکار و ستیز پیروز شده است در می‌آید و با راننده‌ی گردونه یگانه و واحد می‌گردد.

نخستین اسب، نماد آتش یا عنصر آسمانی است. دومین اسب، نماد باد است. سومین اسب، نماد آب است و چهارمین اسب که در یک نقطه به گرد خویش می‌گردد و آن سه او را دور می‌زنند، نماد خاک است.

آنچه که سرنوشت محتوم چهارمین اسب را که نماد خاک است بیان می‌کند، اشاره به این تمثیل فرجام شناسی میترایی است که جهان سرانجام به وسیله‌ی آتش سوزی و سیلاب ویران خواهد شد.

دیو خری کوستوم[۲۸] نویسنده و مورخ سده‌ی اول و دوم میلادی، در گفتارش درباره‌ی مجوس و نقل کنایتیِ روایات اساطیری که بر بنیاد توجیهات طبیعی بیان می‌شود ـ نکات جالب توجهی را از دیدگاه آیین‌های میترایی، ناهیدی، مزدیسنایی، زروانی، یونانی بیان کرده که بیان همین مطالب است، آن جایی که به توصیف گردونه‌ی **زئوس ـ اورمزد**، می‌پردازد که چهار اسب آن را می‌کشند.[۲۹]

در روایت این نویسنده اشاره می‌شود که چهار اسب گردونه، نماد چهار عنصر

28- Diokhri Custum

۲۹ـ نگارنده ترجمه‌ی کامل مطالب وی را در کتاب: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، ص ۲۱۸ به بعد نقل کرده است.

چنین گردونه‌ای به موجب یشت‌ها، علاوه بر تعلق داشتن به میترا (یشت دهم، ۱۲۵) از آن سروش است (یسنا، هات ۵۷، بند ۲۷) نیز از آن آناهیتا (آبان یشت، بند ۱۳ ـ ۱۱) نیز هست.

می‌باشد؛ یعنی باد و آب یا باران و ابر و رعد یا آذرخش. در خود مهریشت، (یشت دهم، بند ۱۲۰) نیز چنین برداشت و تفسیری هست: (= از برای میترا، اهورامزدا گردونه‌ای با چهار اسب به نشانه‌های باد و باران و ابر و آذرخش ساخت).

اما این گردونه‌ی کیهانی که آفریدگار راننده‌ی آن است و در اساطیر یونانی، زئوس ـ اورمزد آن را می‌رانند، در بیان تصویری میترایی، به جای آفریدگار، ایزدی قابل رؤیت جانشین شده است. پیروان آیین میترا نیز چون ایرانیان باستان، خورشید (= سُل ـ هلیوس) را ستایش می‌کردند. ایزدی که هر روزه با گردونه‌اش آسمان را می‌پیماید و شامگاهان در اقیانوس فرو می‌نشیند. بامدادان دگرباره از پس بلندترین کوه طلوع می‌کند که پیشاپیش وی، میترا روان است. با طلوع خورشید، انوار ساطع، تاریکی اهریمنی را نابود کرده و حیات و جنبش و رشد و نمو را به روی زمین می‌پراکند. ماه نیز ستایشی و مقامی اینگونه داشت. برای ماه نیز سرود ستایش (= ماه یشت ـ ماه نیایش) وجود داشت که تلاوت می‌شد. ماه در آسمان با گردونه‌ای که آن را گاوهای سپید (= پیوستگی میان گاو و ماه و رویش و زایش به طور مستقیم برقرار است) می‌کشند به سیر همیشگی‌اش ادامه می‌دهد.

زروان یا کرونوس، خدایی که سری چون شیر دارد

در مهرابه‌های گوناگون و مختلف که کشف و پیدا شده، نقشی جلب توجه می‌کند که تصویری هراسناک می‌باشد و تاکنون چنانکه باید، به درستی شناخته نشده است. این نقش از موجود ترس آوری است که سری به شکل شیری دژم و خوفناک داشته و بدنش به اندام آدمی می‌مانَد که ماری به گرد بدنش حلقه زده است. درهمه جاهایی که این نقش دیده شده، نوشته‌ای که موجب شناسایی باشد و هم چنین نشانه‌ای که موجب شناسایی شود به دست نیامده است.

پروفسور زینر[۳۰] برای نخستین بار اظهار کرد که این نقش به احتمال بسیار از آن

۳۰ـ طلوع و غروب زردشتیگری. از: آر.سی. زنر. ص ۱۸۶ ـ ۱۸۴. ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری. نگارنده پیش از این ترجمه‌ی برخی مطالب یا شرح از کتاب یاد شده را در آثار دیگرش، تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، جلد دوم، زروان در قلمرو دین و اساطیر نقل کرده است.

اهریمن است. قبول چنین نظری، موجب می‌شد که پرستش اهریمن به‌وسیلهٔ مهردینان ثابت شود. البته در برخی از مهرابه‌ها، کتیبه‌هایی یافت شده که به اهریمن اهدا شده‌اند. لااقل از سه سنگ نبشته در روم، انگلستان و اتریش آگاهیم که وقف اهریمن شده است. در این سنگ نبشته‌ها، به درگاه اهریمن استغاثه و التماس شده تا نیروی شرّ را از آنان بازدارد و سبب آن نشود تا دچار عوامل و آثار آن شوند. اما این نیز پیداست که مهردینان هیچ‌گاه اهریمن را مورد پرستش قرار نداده‌اند، چون در بنیادثنویت، اطمینان داشتند که اهریمن سرانجام نابود می‌شود و میترا در نهایت بر شرّ وبدی پیروز خواهد شد. با این حال در مواقع ویژه‌ای که عامل شر گسترش پیدا می‌کرد، برای تسکین اهریمن، گراز قربانی می‌کردند.[۳۱]

در این میان، نظر قدیمی و کلاسیک **فرانتز کومون**، درباری اینکه: خدایی که شیر سر است، زروان خدای زمان می‌باشد، بیشتر پذیرفته شده و بدان اعتنا می‌شود، هر چند که امری محقق نیست.

در **اوستا**، زروان، آفریده‌ی اورمزد، و یکی از خدایان نیک است. هر چند که یاد و نامش در اوستا بسیار کم بوده و به وی توجهی نشده است.[۳۲] اما در روایات زروانی آیین‌ها، زروان خداوند زمان بی‌کرانه، و علت فاعلی هستی است. **اهورامزدا و اهریمن** فرزندان توأمان وی هستند و از وی پدید آمده‌اند. **مفهوم زروان**، هنگامی که شکل گرفت و از اصل اوستایی خود دور شده و مفهومی نیمه فلسفی پیدا کرد، جذب آیین میترایی شد. دلیلی که موجب شد چنین اندیشه‌ای برای شناسایی خدای شیر سر پیدا شود، آن بود که **کرونوس**[۳۳]، خداوند یونانی که نامش به معنای زمان است، یا **ساتورن**[۳۴] برابر رومی آن را خدای شیر سر دانستند.

شکلی که از این خدا بر جای مانده، او را با هیبتی ترسناک جلوه می‌دهد.دژم و خشمگین به نمایش در آمده و زوائد و نقوشی در تصویرش همراه است که برای آنها

۳۱ـ تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، ص ۱۴۳ به بعد ـ با توجه به فهرست مطالب.

۳۲ـ نگاه کنیدبه: زروان در قلمرو دین و اساطیر، از نگارنده.

33- Kronos

34- Saturn

تفاسیری عدیده می‌شود. به صورت کشیده، درحالی که پاهایش به هم جفت است نمایش داده شده. گاه تصویر کاملاً برهنه است و می‌شود تشخیص داد که از لحاظ جنسیت مذکر است. اغلب ماری به گرد بدن و پاهایش حلقه زده که مفاهیمی نمادین را بیانگر است. هم چنین اغلب گونه‌ای ترسیم شده که جنسیت‌اش مشکوک است و این فکر را القاء می‌کند که دو جنسی است، هم مذکر است و هم مؤنث، یا جنسیتی ندارد.[۳۵]

هفت حلقه‌ی مار گرد بدن و پاهای زروان، کنایه و نماد نشانه‌های ویـژه‌ی مـنطقة البروج است. سری به شکل شیر دارد. یال‌هایش به پشت ریخته شده. گـاه دهـانش بـاز است و دندان‌های نیش به شکلی کشیده نمایان می‌باشد. در نقوش آثار رنگ سرخ باقی است و هنوز برای نشان دادن دهان بازمانده که مسلماً موجب هراس بیشتری را فـراهـم می‌کرده کاربرد داشته است.

پیکره‌ای از این خدایان شیر سر، زروان ـ کرونوس ـ ساتورن؟ ـ درشـهر صـیدای آفریقا پیدا شده که حفره‌ای در سرش ایجاد کرده‌اند و به نظر می‌رسد که جای آتشدان یا مشعل بوده است. به احتمال این برای نمایش آن بوده که نشان دهند از تندیسه‌ی خداوند، آتش شراره می‌کشد. پیکره‌ای از زروان یافت شده که دو مشعل به دست دارد و شراره‌ای از آتش، از دهانش بیرون می‌آید. هم چنین در دو سویش، نقش دو مذبح به نظر می‌رسد که برایش در آن قربانی می‌کرده‌اند و دو آتشدان نیز کنار هر مذبحی دیده می‌شود.

از یک نویسنده‌ی ناشناخته، نوشته‌ای باقی است درباره‌ی **ساتورن**. وی گزارش داده که این خدا به موجب گرمای فوق العاده‌اش به صورت شیری با دهان گشاده نمایش داده می‌شود و به سبب سرمای شدید به ریخت ماری ظاهر می‌گردد. گاه نیز ملاحظه می‌شود که کلیدی در دست دارد و از این جهت او را با **ژانوس**[۳۶] که کلیددار دوزخ است مقایسه می‌کنند. هم چنین گاه این پیکره‌ی خدای شیر سر را با **سراپیس**، خـدای مـردگان مـصری

۳۵ـ Hermaphrodite. بعدها، آنگاه که علم کلام در آیـین زروانـی وارد شـد، زروان را از لحـاظ آنکـه بـه جنبه‌های الوهیت و خدایی‌اش خدشه‌ای وارد نشود،، نه مذکر و نه مؤنث معرفی کردند و اهـورمزد و اهریمن از بطن وی متولدشدند بدون آنکه پدری داشته باشند (=کتاب درپیش یادشده).

36- Janus

مقایسه کرده‌اند. از سویی دیگر چون خدای سوریایی موسوم به **آتارگاتیس**[۳۷] نیز ماری به گرد بدنش حلقه زده، با خدایی سوریایی انطباقش داده‌اند. در نقوشی، دو جفت بال دارد که دو بال از پشت شانه‌ها به سوی بالا، و دو بال به سوی پایین کشیده و روی کره‌ی زمین ایستاده است.به هر حال، نقش خدای شیرسر، که اغلب زروان ـ کرونوس ـ ساتورن معرفی شده، هنوز معمایی است که حل نشده و همه‌ی تفسیرهای ایراد شده، قابل دفاع نیستند.

دین مسیحی بسیار مدیون به آیین میتراست.هرگاه آیین میترا وجود نداشت، مسیحیتی بدان سان که امروز می‌شناسیم، وجود نداشت. نه بر آنکه آیین مسیحی، بلکه جریان‌های دیگر دینی در جهان، و مسلک‌های صوفی مآبانه از این سرچشمه‌ی جوشان، تأثیرات بسیاری برداشتند. در این جا تنها اشاره به نکات مشترک در آیین میترا و عیسا می‌شود. کشیشان و روحانیان مسیحی، با دقت خاصی در طول چهار قرن، آیین میترا را اخذ و اقتباس کردند و سرانجام دراوایل سده‌ی پنجم، آیین میترایی تحت عنوان دین مسیح در جهان تجدید حیات کرد. در واقع مسیحیت منحرف از منشأ راستین، آیینه‌ای روشن است ازبرگردان‌های آیین میترایی. البته بحث درباره‌ی زمان مسیح و اینکه آیا اصولاً مسیحی چنان که کلیسای سده‌ی سوم و چهارم به بعد معرفی کرد وجود داشت یانه، موضوعی است که باید به جای خود مورد بحث واقع شود.

چنانکه در صفحات پیشین گذشت، از آغاز ظهور اسلام، اناجیل اربعه و آن شکلی از مسیحیت که درسده‌ی چهارم به بعد ـ پس از افول آیین میترایی، به نام مسیحیت شکل گرفته و رواج یافت، مخدوش و تحریف شده اعلام شد و بسیاری ازتحقیقات یکی دو سده‌ی اخیر، در اثبات همین موضوع است.

در آیین مسیح و میترا، یک نوع تثلیث وجود دارد. چنانکه گذشت انجمن‌های میترایی سرّی بود و در سرداب‌ها تشکیل می‌شد و مهرابه‌های مهری دینان نیز به شکل غار بنا می‌شد و در آن دخمه‌ها، مراسم اسرارآمیز آیین انجام می‌شد. مراسم تطهیر و

37- Atargatiš

غسل تعمید در هر دو مذهب مشترک بود. عید فِصح[۳۸] عیسویان اقتباسی است از جشن اردیبهشت مهرپرستان. دراین جشن میترا به آسمان صعود می‌کند چنانکه عیسا نیز به آسمان بالا می‌رود. افروختن شمع در کلیساها، حوضچه‌ی آب مقدس در مدخل کلیساها، نواختن ناقوس، سرود دسته جمعی با موسیقی همه اقتباس‌هایی از آیین میترایی است. مراسم شام واپسین اکاریست Eucariste و صرف نان و شراب در دو آیین مشترک است. دوازده مقام میترایی و دوازده فلک یاور میترا، بدل به حواریون دوازده گانه‌ی عیسا شدند. روز یک شنبه که از نامش پیداست، روز ویژه‌ی مهرپرستان بود که به وسیله‌ی مسیحیان اقتباس شده و روز مقدس شمرده شد. عید کریسمس، روز تولد مهر بود که در سده‌ی چهارم میلادی روز تولد مسیح معیّن شد. رهبانیت و ریاضت در آیین میترا وجود داشت و در عیسویت نیز داخل شد. مسیح و مهر هر دو در رستاخیز ظهور کرده و اعمال مردمان را داوری می‌کنند. اعتقاد به روح و خلود و قیامت از موارد مشترک است. تولد هر دو از مادری باکره و دوشیزه است. هنگام زایش هر دو شبانان حضور می‌یابند. همانگونه که مهر میانجی میان خداوند و بشر است، مسیح نیز واسطه‌ی خدا وانسان می‌باشد. در آیین میترا هفت درجه و مقام وجود داشت و شمعدان هفت شاخه که در مراسم کلیسا ازآن استفاده می‌شود، نشان هفت مقام در آیین میتراست. نشان هلال ماه بالای هفت شاخه‌ی شمعدان مؤید این نظر است، چنانکه گذشت، ماه در آیین میترا نقش کنایه‌یی عمده‌یی دارد، و در مقاله‌های **گِئُوشْ اورْوَن و ماوَنگَهْ** در این باره گفت و گو شده است. مقام هفتم از آیین میترا، مقام پدر پدران است که وارد دین مسیح شد و کشیشان پدران مقدس و پاپ پدر پدران شد. مهر در برج بره، بره به دوش دارد و عیسا نیز بره به آغوش گرفته.

در واپسین کلام این پژوهش، به مورد شایان توجهی در مقایسه اشاره می‌شود و آن آیین ماندایی Mandaisme می‌باشد. امروزه گروهی از پیروان این آیین در خوزستان و عراق زندگی می‌کنند. مبحث ماندایی، آیینی که همانندی بسیاری با آیین میترایی و عیسوی دارد، از نظرگاه شناختِ بهترِ آیین میترایی بسیار با ارزش خواهد بود. پیروان این آیین امروزه در ایران بیشتر به صُبّی مشهورند. هم چنین قابل اشاره است که بحث و

۳۸ـ **فِصح**، عیدی است که نزد یهودیان، یادبود خروج بنی‌اسرائیل از مصر است و نزد عیسویان روز یادبود صعود عیسا ـ عید پاک.

تحقیق در مذهب صابئه از این لحاظ لازم است. اما بحث در این آیین‌ها، از حوصله‌ی این جُستار بیرون بوده و باید به مراجع مربوطه مراجعه کرد.[۳۹]

خدای شیر سر، اهریمن خدا ـ خدای آدمی سر*

پژوهش‌هایی در این زمینه، یعنی **خدای شیرسر و خدای آدمی سر** حتا پیش از **کومُن** نیز انجام شده است. خدایی که با راز و رمزها و نقوش مشترک به‌نمایش درآمده، اماگاه با سر شیر و هیأتی دژم و خشم‌گین و ترسناک، وگاه با همان نمادها، اما با سر آدمی و بسیار غمگین و معصومانه.

پیش از کومُن ـ این **گئورگ زوئگا** Georg - Zöega بود که خدا را در شکلِ رومیِ آیین میترایی، با **ایون** خدای ازلی و جاودانی رومی ـ یونانی مقایسه کرد که شرحی درباره‌اش در همین بخش هست.[۴۰] در دورانی که **زوئگا** چنین نظری ابراز داشت، هنوز

۳۹- برای مطالعه‌ی مذهب صابئه نگاه کنید به: بیان الادیان، با حواشی و تعلیقات نگارنده ص ۴۳۸-۴۳۱. در کتاب نامه‌ی رساله‌ی مذکور، اهمّ منابع پارسی و تازی و فرنگی در این باب به‌دست داده شده، بدان‌جا نگاه کنید، درباره‌ی ماندایی‌ها، نگاه کنید به:

A. J. Wilhelm Brandt: *Die Mandaische Religion.*

Drower: *The Mandaeans of Iraq and Iran.*

Petermann: *Reisen im orient.*

Siouffi: *Etudes Sur la religion des Subbas.*

Reitzenstein: *Die Vorgeschichte der christlichen Taufe.*

Palis: *Essay on mandaeon Bibliography.*

مقاله‌ی مدی Modi در Journal of the K. R. Cama Oriental Institute سال ۱۹۳۲ صفحهٔ ۹۱-۱۷. در زبان پارسی کتابی به نام «تریانا» به قلم مجید یکتایی درباره‌ی صُبّی‌ها انتشار یافته است.
نیز نگاه کنید به کتاب منتشره و خوب: قوم از یاد رفته ـ کاوشی درباره‌ی قوم صابئین مندایی، به سال ۱۳۶۷، تألیف: سلیم برنجی.

*- **هوبرتیوس فُن گال** Hubertus von Gall در نوشته‌ای با عنوان خدای شیر سر و آدمی سر در آیین‌های رازآمیز میترایی:

The Lion - Headed and The Human Headed God in the Mithraic Mysteries.

در جلد هفدهم Acta Iranica با عنوان:

Encyclopédie permanente des Études Iraniennes, volume IV, PP. 511-525.

40- Zöega; *Bassi rilievi antichi* di Roma II, Rome 1808, p. 32ff.

شناختی درباره‌ی **آیون / کرونوس** که مستند به سند و متنی باشد، حاصل نبود. کومُن در تحقیق خویش راجع به راز و رمزهای آیین میترایی و پژوهش بزرگ و دوجلدی دیگر در همین زمینه، آن را پذیرفت و ایون را در شکل رومیِ آیین میترا، جانشین زروان معرفی کرد.[۴۱]

اما **لِگِه** Legge در این مورد، پژوهشی دیگر را ارائه کرد که راهی گشوده شد برای شناخت این تندیسه و نقوش ـ که **اهریمن** شاهزاده یا شهریار تاریکی است.[۴۲] کار وی مبتنی بود بر شرحی که **ابن ندیم** در کتاب الفهرست درباره‌ی **مانی** نقل کرده است. به‌موجب نقل وی، شهریار تاریکی میان مانویان موجودی معرفی می‌شد با سر شیر و بدنی چون مار و دارای دو بال و دم ماهی.[۴۳] پژوهشگر یاد شده اشاره به برجسته نگاره‌ای کرده که به سال ۱۸۷۵ در **یورک ـ ابوراکوم** CIMR M833 York-Eburacum یافت شد و دارای پانویسی منقور بود که این نقش از اهریمن شهریار تاریکی است و در بازسازی نوشته، بر آن بود که متن چنین است:[۴۴]

Volucius Irenaeus Airmanio votum solvit

41- F. Cumont: *The Mysteries of Mithra,* Engl, transl. T. J. Mc Cormack, New York, 1956. p. 107

چنانکه اشاره شد، کتاب یاد شده با عنوان: راز و رمزهای آیین میترایی با همهٔ تصاویر توسط نگارنده ترجمه و منتشر شده است.

42- F. Legge: *The Lion-headed God of the Mithraic Mysteries.* Proceedings of the society of Biblical Archaeology, 1912, P. 125 ff; 1915, 151 ff.

43- *For this tradition see particularly,* R. C. Zeahner, *Postscript to zurvan,* BSOAS 17, 1955, 239.

44- Legge, Loc. Cit., 1912, P. 142. L. Hübner, who first published the monument and inscription from York in jahrbücher des vereins von Altertumsfreunden im Rheinlande (continued as Bonner Jahrbücher) 58, 1876, P. 147 ff. interpreted "Arimaniu" as a proper name, accepting that the Figure is Aion for a discussion of this lectures U. Bianchi, *"Mithraism and Gnosticism", Mithraic studies,* ed. by J. R. Hinnells, Manchester 1975 (hereafter : MS), vol, II, P. 460 ff.

و نگاه کنید به پژوهش بیانچی Bianchi، صفحه‌ی ۵۱۸ به نقل از لِگِه. نیز:

CIMRM, 396, 222, 1773, .1775

اشاره شد کتیبه‌هایی که در روم پیدا شده، اهدانامه‌هایی است به **اهریمن - خدا**. این‌گونه کتیبه‌ها در اوستیا Ostia **آکوئین کوم** Aquincum پیدا شده که تصویر نمونه‌ای از آن‌که تقدیم به اهریمن - خدا، یا deus Airmanius است در نقوش به چاپ رسیده ملاحظه می‌شود. متأسفانه سرِ نقش برجسته‌ی مورد اشاره در یورک \بورا\کوم به‌دست نیامده، اما همانندی آن با تندیسه‌ها و نقش برجسته‌های میترایی که می‌توان آن را اهریمن خدا دانست جای شگفتی است. **دوشن گیمن** در پژوهش‌های خود دوباره بحث درباره‌ی این فرضیه را پیش کشید و اهریمن خدا را یک ایزد بزرگ در آیین اسرارآمیز میترایی دانست[۴۵]؛ و سرانجام این **زینر** بود که با پژوهشی جدی آن را به سر انجام رسانید و خدای شیر سر را همان **اهریمن** شناخت.[۴۶]

هم‌چنین **لِگِه** اشاره به نوشته‌هایی کرده است که اخیراً درباره‌ی **ایون** خدای یونانی یافت و این خدای ابهام‌آمیز را خداوند جاودانگی و زمان معرفی کرده‌اند و این اسناد را که چندان مورد وثوق نبود، به‌عنوان یکی بودن خدای شیر سر با ایون معرفی کرد. اما از دیدگاه پژوهشگران این نظر پذیرفته نشد، چون به‌طور اصولی همسانیِ خدای شیرسر با زروان نیز مورد تردید قرارگرفته بود و پذیرفته‌شدن نقش یاد شده که از اهریمن خدا،

۴۵- **دوشن گیمن در اورمزد و اهریمن**، ص ۱۲۶ و جاهای دیگر:
Duchesne - Guillemin : *Ormazd et Ahriman,* paris. p. 126 ff.
هم‌چنین بعدها برای روشن‌تر شدن موضوع و نوعی توضیح و همسان‌سازی با اساطیر شناخته‌شده‌ی دیگر، خدای شیر سر با **ایون** Aion، سراپیس Serapis، **زئوس**، **هلیوس**، **میترا**، **هادس** و سرانجام **اهریمن** مقایسه شد:
"*Aion et le Léontocéphale, Mithras et Ahriman*" La Nouvelle clio 10, 1958 - 60, p. 1 ff.
46- Zeahner: *Zurvan a zoroastrian dilemma,* oxford 1955, p. VII. Cf.
و پی‌نوشت شماره‌ی ۴، یعنی کتاب زروان یک معمای زرتشتی. نیز کتاب طلوع و غروب دین زرتشتی از همین نویسنده:
The dawn and Twilight of zoroastrianism, N. Y. 1961, P. 129 f.
دو کتاب فوق خوشبختانه با ترجمه‌ای خوب توسط انتشارات فکر روز منتشر شده است. صفحات فوق مربوط به متن انگلیسی کتاب می‌باشد، برای ترجمه‌ی فارسی، به فهرست نگاه کنید:
طلوع و غروب زرتشتی‌گری: آر. سی. زنر. ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری. تهران ۱۳۷۵.
زروان، معمای زرتشتی‌گری. ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری. تهران ۱۳۷۵.

شهریار تاریکی باشد قوت می‌گرفت و مدارک و اشارات مکتوب در تأیید آن بود.

آثار یافت‌شده‌ای که موردتوجه و استناد لِگِه قرارگرفت، عبارت از موزائیک‌هایی از انتاکیه Antioch بود در ساحل رود اُرُنتس Orontes[۴۷]، **فیلیپوپولیس ـ شَهبا** philipopolis - shahba[۴۸] در سوریه و نقش برجسته‌ی دیگری که در **کاریا** Caria به روی موزائیک شهبا دست یافت شد[۴۹]، **ایون** به‌شکل مردی پیر و نیمه برهنه مجسم شده که چرخ منطقةالبروج را با یک دست نگاه داشته است. این نقش برجسته از **آفرودی زیاس** Aphrodisias در کاریای سوریه مورد توجه واقع شد. در روی یک بخش برجسته از آفرودی زیاس، خدای زمان بی‌کران *God of infinite time* (= زَروان اَکرَنَه) را به‌صورت معتدل‌تر با صورتی انسانی نقش کرده‌اند که بخشی از سر و صورت آن را با چهره‌پوشی نهان نمایان کرده‌اند، نقش و شکلی که ویژه‌ی مغان در آسیای صغیر و ایران بود و به‌طور معمول کاهنان مجری و ناظر بر مراسم قربانی بودند. در این نقوش باید اشاره شود که سرشیر نه در قسمت فوقانی، نه به روی سینه دیده نمی‌شود و نشانی از نماد مار نیز مشاهده نمی‌گردد.

بی‌گمان این باتوجه به نقوش خدای شیر سر و هیبت آن است که اغلب اظهار عقیده می‌شود **دیو شیر سر** *Lion-headed demon* که در آغاز به نام **آیون** در برابر **زروان** معرفی شد، یک جنبه‌ی شدید تهدیدآمیز و بلعنده را نشان می‌دهد که ویژه‌ی زمان است و به‌صراحت در آثار ایرانیِ پس از ساسانیان، هم چون اشارات **فردوسی** و محققان غربی ملاحظه می‌شود که نگارنده نمونه‌هایی از آن را در جای خود مورد اشاره قرار داده است. اما **فُن‌گال** اشاره می‌کند که چنین موردی ـ از دیدگاه من مردود است، چون نه در دین و اساطیر یونانی و نه در دین و اساطیر ایرانی خدایان ویژگی تهدیدآمیز و بلعنده‌ای ندارند.

نگاره‌ی **ایون**، خدای یونانی به روی سنگ به‌صورت برجسته سازی باکتیبه‌های

47- D. Levi: *Antioch Mosaic pavements* I, princeton - London - The Hague, 1947, 197. pl - 43d; *Hesperia* 13, 1944, 269; F. Bormer, *Marburger Win ckelmann - programm* 1967, P. 2, pl. 2.

48- Brommer, *loc. Cit. p. 3, pl 2.*
E. Will, *Annales Archéol. de Syrie 3,* 1953, p. 27 ff.

49- J. W. Salomonson in : th, Kraus, das römische weltreich, propyläen kunstge schichte II, Berlin 1967, p. 270, pl. 351.

پاینگار آن، ایزد را به‌صورت آدمی و آرام نقش کرده‌اند. خدایان زمان نزد یونانیان و رومیان، از جمله **کرونوس** نماینده‌ی خدایان سیّاره‌ایِ هفته و **آنوس** Annus خدای ماه و هم‌چنین **کایروس** Kairos نیز چنین‌اند. [۵۰]

اما این تصور که نقش خدای شیرسر، به گمان **کومُن** از ایون باشد که **کرونوس** بعد جای او را اشغال کرد و کرونوس را جای‌گزین زروان دانست، به‌هیچ‌وجه منطقی و پذیرفتنی نیست. در هیچ یک از نقوش بازمانده و کتیبه‌دار یونانی، ایون دارای بال نیست و ماری به گرد اندام او پیچیده نمی‌باشد. از سویی دیگر یکسان دانستن آن نقش با ایون یا زروان ایرانی نیز در پژوهش‌های بعدی مردود است.

در یک قطعه‌ی یونانی که دعایی مانوی است درباره‌ی پیمان‌شکنی (= **میثرُ دروج** / **مهر دروج** Mithro-druj)، عالی‌جناب‌ترین خدای مانویان [۵۱] موسوم به **پدربزرگی** *Father-Greatness* با لقب تِتراپروسوپوس *tetraprosopos* معرفی شده به معنیِ چهار چهره که ترجمه‌ای دقیق است. این برابر با چهار صفتی است که برای **زروان** خدای بزرگ ایرانی آمده است و **شِدِر** Schaeder این مورد را به‌طور تأکید قبول کرده است و **نیبرگ** نیز با شرحی به آن اشاره کرده با توجه به این که **وِرِثرَغنَه** یا بهرام را نیز به‌عنوانی، اما نه با تأکید دارای این صفات می‌داند (← زروان در قلمرو دین و اساطیر) و این نظر مورد تأیید زینر نیز قرار گرفته است. [۵۲] برابر لاتینی تِتراپروسوپوس، کوآدزی فرُونس، مفهومی را بیان می‌کند از باور و شناختی که میان مردم از یک خدای چند چهره وجود داشت. اینک نظری

۵۰- برای نمایش و نقوش دیگری از خدای زمان (زروان) نگاه کنید به:

D. Levi : *Hesperia* 13, 1944, p. 286 ff., pigs. 12-13 (silver patera fram parabiago); fig. 14 (Mosaic from Sentium in Munich); fig. 15 (Mosaic from Hippo Regius in Algeria) See further the Mosaic in Tunis. Mus. del Bardo with Annus in a zodiacal wheel, *EAA* VII 1823, fig. 1414 *s.v* "zodiaco" Representations of karios: *EAA* IV, P. 289 f. figs. 343/44.

۵۱- نگاه کنید به:

Migne *SG* I Col. 1461-1472, Cf.

A.Adam, *Texte zum Manichäismus* (= *lietz - manns kleine Texte... no.* 175) Berlin 1969. p. 97/ I. 12.

52- Zaehner: *Zurvan a Zoroastrian dilemma,* Oxford. 1955, p. 219 ff.

معطوف به این مورد داشته باشیم که در امپراتوری روم خدایی موردباور بود موسوم به **یانوس کوآذری فْرونْس** یا **یانوس چهار چهره** که هنگامی یک خدای موردتوجه محسوب می‌شد و این باور به‌هیچ وجه دور از ذهن نیست که مهرباوران یا پرستندگان **میتراس** به‌عنوان یک نماد قابل قبول برای زروان، این خدا را الگو قرار نداده باشند.

عدم وجود پیشینه‌ای برای خدای شیر سر

و نگاره‌ی آن در ایران، مشترکات آیین‌های زروانی - میترایی و
اساطیرمانوی، خاستگاههای‌نقوش و تندیسه‌های خدایان‌شیر سر

آیا جز در امپراتوری روم و یونان، برای الگوی خدای شیر سر، در جایی دیگر می‌توان نمونه یا همانندهایی یافت؟ هم‌چنین شناختی هست که خدای شیر سر، که همانندی با **ایونس** Aiones یا **آرکونتِس** Archontes (=آرکون) دارد در مذاهب عرفانی Gnosticism موردتوجه بوده باشد؟[۵۳]

میان پیروان فرقه‌ی اوفیت‌ها، Ophites چنان‌که مار در یونان از تقدس برخوردار است و مورد احترام بود، یک آرکون شیر سر، نگاهبان نخستین و هفتمین دروازه‌ی کیهانی بود. اما در این جانگاه و مروری به اساطیر مانوی درباره‌ی آرکون‌ها (=دیوان، شیاطین) و آیون‌ها aeons / aiones (ذرات نور که از جهان تاریکی و تسلط دیوان رسته‌اند) شایان توجه است. این اساطیر و بُن مایه‌ی دین مانوی با آیین زروانی / میترایی، نشانگر آن است که به‌شکل شگفتی اساطیر و بُن‌مایه‌های عرفانی آن‌ها با هم همانند می‌باشند:[۵۴]

جوهر حیات برای آزادکردن ذرات نور که زندانی و گرفتار جهان تاریکی و آرکون‌ها بود، همراه مادر حیات،، دست راستش را به‌طرف انسان نخستین درازکرد. او

۵۳- نگاه کنید به پژوهشی با عنوان میترائیسم و عرفان از **بیانچی** در:
U. Bianchi: "*Mithraism and Gnosticism*" , *MS,* 464 f., cf. *die Gnosis,* ed, BY C. Andresen, vol I, zürich - stuttgart 1969, p. 127 f. (*origenes cantra celsum* VI 30).

۵۴- مانی و تعلیمات او، از **ویدن گرن**. نزهت صفای اصفهانی ۱۳۵۳، تهران. ص ۶۹ به‌بعد.

آن را گرفت و به این وسیله از اعماق دنیای تاریکی بیرون کشیده شد و همراه مادر زندگی و جوهر حیات به بالا و بالاتر صعود نمود و مانند روشنایی فاتح از درون تاریکی پرواز نمود تا این که به بهشت نور که مأوای آسمانی او بود رسید و مورد استقبال کسانس قرار گرفت.

یک توصیف دیگر مانوی از این بازگشت در یک سرود مذهبی مانوی چنین می‌گوید:

او پدر نخستین و یک شاهزاده بود، پسر یک شاه (← اسطوره‌ی زروانی و دوقلوها و دو شهریار یا شاهزادهٔ روشنایی یا اورمزد خدا و شهریار یا شاهزاده‌ی تاریکی یا اهریمن خدا). او خود را تسلیم دشمن نمود و تمامیِ حکومت خود را در قید انداخت و به‌خاطر او همه‌ی ایون‌ها (= ذرات نور که از دنیای تاریکی رسته‌اند) و تمامیِ قلمرو اندوهگین بود.

او به مادر زندگی دعا کرد و او هم به خداوند عظمت استغاثه نمود:

پسر زیبایِ بی‌گناه جایی است که شیاطین او را پاره پاره می‌کنند.

این اسطوره‌ی زیبایِ عرفانی ادامه می‌یابد و نکات بسیار پرمعنی و پرارجی را در اسطوره‌شناسیِ عرفانی بعدی بازگو می‌کند. سیر پیشرفت جهان، حالا، یعنی پس از گُمیزشن Gomizišn یا آمیختگی نور و ظلمت در مرحله‌ای بود که انسانِ نخستین نجات یافته بود، اما اجزای نور هنوز در شکنجه‌ی تاریکی بودند (← اثر مذکورِ پیشین از بیانچی). پس جوهر هستی و زندگی (= میترا / مهریزد Mihr-yazd / زرتشتیِ متأخر مهرایزد) و روح او هم‌چنان در بند بود و باید آزاد گردد و به دنیای نور بیاید.[۵۵]

سیر پیشرفت جهان، حالا در مرحله‌ای بود که انسان نخستین نجات یافته بود، اما اجزای نور هنوز در بند تاریکی گرفتار بودند. وظیفه‌ی آزادسازی توسط جوهر حیات که در آیین‌های ایرانی و دین مانوی **مهرایزد** بود باید انجام می‌گرفت. در برخی از مآخذ یونانی، آفریننده‌ی جهان demiurge نامیده شده که عنوان مناسبی است، چون درواقع او،

۵۵- نگاه کنید به: انواریه از محمد شریف نظام‌الدین احمد بن الهروی. تهران ۱۳۶۳ و رساله‌ی نوریه در عالم مثال از حکیم بهائی لاهیجی. و در این بنیادهای عرفانی در قلمرو اساطیر است که به ژرفای عرفان اصحاب نور دست می‌یابیم. نگاه کنید به: حکمت خسروانی از نگارنده.

آفریدگار جهان مادی و قابل دیدن بود. او دیوان و زیانکاران تاریکی راکه آرکون‌ها Archons بودند مجازات کرد و سوزاند و از پوست آن‌ها آسمان‌ها را به‌وجود آورد و از استخوان آنها کوه‌ها و از مدفوع آن‌ها زمین را خلق کرد.

جوهر حیات یا **مهرایزد** وظیفه‌ی رهایی بخشی را به‌عهده داشت که بی‌درنگ به این مهم آغاز نمود. ذرات نور راکه آلوده و ناپاک و ناخالص شده بودند پاک و مصفا ساخت و از آن‌ها خورشید و ماه را به‌وجود آورد و به نام دوکشتی نور نامیده شدند، و آن‌ها که بخشی‌شان آلوده شده بود، به‌صورت ستاره‌ها درآمدند.

در این جا به روشنی، در مقایسه با ساختارِ آیین نوزرتشتی در بخش اساطیری بُندَهش روبه‌رو می‌شویم. بی‌گمان در بخش‌های نخستین بندهش، این اهورامزداست که جانشین میترا شده است و بُن‌های مشترک آیین‌های زروانی ـ میترایی را با دین مانوی و ساختار نوزرتشتی ملاحظه می‌کنیم که اندیشه‌های گنوسی و عرفانِ پسین در ایرانِ پس از فروپاشیِ سلطه‌ی ساسانی / مغان، بدون شناخت این اسطوره‌های دیرین عرفانی میسر نیست.

اینک باز می‌گردیم به اشاره‌ای که حاکی از تقدّس مار در اندیشه‌ی یونانیان بود و این که در فرقه‌ی اوفیت‌ها یک آرکون شیر سر، نگاهبان نخستین و هفتمین دروازه‌ی کیهانی بود. اینک هرگاه به شیوه‌یِ نقش‌شناسی توجه کنیم چنین نقشی را می‌یابیم،[۵۶] یعنی نقش یک آرکون شیر سر به‌صورت نماد به روی سنگی گرانبها، اما این موجود شیر سر، در مقام مقایسه با خدای شیر سر در آیین میترایی دارای تفاوت‌هایی است که بدان اشاره می‌شود:

۱ ـ این نقش و برجسته نگارهای همسان، اغلب بدون بال ساخته شده‌اند.

۲ ـ در این نقوش، شکل ماری که گرد بدن خداوند پیچیده شده باشد ملاحظه نمی‌شود.

۳ـ نیز اینکه به روی کُره به‌نمایش درآمده باشد، هیچ موردی دیده نشده است.

56- E. R. Goodenough, *Jewish symbols of the Greco - Roman period,* III. New York 1953 figs 1140 (= pl. xxx, 12). 1045. 1096. 1110. Cf. AA. Barb, *EAA* SV, "Gnostiche, Gemme", 972 f. and MS. pl 8a.

می‌توان این نظر را تأیید کرد که در تندیسه و نقش برجسته‌هایِ خدایِ شیر سر میترایی، مفاهیم عرفانی موردنظر نبوده است، اما می‌توان به این نظر تکیه کرد که سرچشمه‌ی هر دو، از ایران زمین نشأت یافته باشد.

گوهر منقوش و گران‌بهایی در موزه‌ی هنرهای زیبای بوستون نگهداری می‌شود که شایان توجه و دقت است. این گوهر مدوّر، در حاشیه و هر دو طرف، نوعی ویژه از حروف پهلوی به‌شکلی سحرآمیز نقش شده است که به‌احتمال از زمان ساسانیان باشد که شکل آن در ضمن تصاویر نقل شده است.

روی این گوهر گران‌بها، نقشی از یک شاه ساسانی وجود دارد. اما نقوش پشت آن موردتوجه است که به‌نظر می‌رسد نقش جانوری است که با پاهای گشوده چون آدمی ایستاده و دست‌هایش به دو طرف کشیده و در هر دستی ـ یک چوب دست یا عصا یا پرچم نگاه داشته و در سر هر دو، سرهای خروسی قرار دارد و به بلندی پایه یا عصا، ماری حلقه زده است. اما به‌روشنی معلوم نیست که آیا سر این جانور ـ یا دیو، سرِ شیر است یا جانوری دیگر.[۵۷] اما در پژوهش‌های **گودِنو** Goodenough درباره‌ی ربط و پیوستگی آن با نقوشی از خدایانِ شیر سر که به روی گوهرها نقش شده، به‌نظر می‌رسد که در صفحات تصاویر، نمونه‌ی آن نقل شده است.[۵۸] این نقش باقی‌مانده از یک مرد با ریختِ حیوانی، به‌عنوان **گَیُومرد** Gayomard شناخته شده، به احتمال انسان نخستین و **کیومرث** (Gayomaretan گَیُومَرِتَن) منظور است با ترکیبی از ریخت انسان و حیوان و مو و پشم فراوان و آلت نرینه‌یِ مشخص.[۵۹] گاه ملاحظه می‌شود که چهره‌ی **گَیُومَرد** دوسویه

57- Ph. Ackermann: "*The Iranian Serpentarius an Gemini*", *Bull. of the American A Survey of persian Art, pl 256-Cf.*

A. Alföldi: "*der iranische weltriese auf archäologischen Denkälen*". *jahrb. d Schweizerischen Ges. f. Urgeschichte* 40, 1940/50, 19.

نیز چنین نقوشی به روی اشیای گران‌بهای دیگر نیز به‌نظر رسیده است.

58- Goodenough, *op. cit.* II P. 249, III fig. 1084 (here pl. XXXI, 11).

59- A. D. H. Bivar, *Cataluge of Western Ariatic seals in the British Museum.*

ibidem group BG. p. 26 the type is Convincingly interpreted as the astral Constellation of orion because of the dog usually accompanying it.

و دوقلو نقش شده و به نمایش درآمده است، و این حاکی از آن است که تندیسه‌ی مفرغیِ موجودی همسان از ترکیب انسان و شیر که موردبحث است با بازوان گشوده و دو چوب دست با سر خروس و مارهایی به‌گرد آن، به گمانِ **بارنت** Barentt یک اثر نمادین میترایی است و اصالت ایرانی دارد.[۶۰]

دیو خدای شیر سر و نقوش پیدا شده از آن بیرون از ایران

تفسیر رازها و نمادهای اساطیری نقش برجسته‌ها

اما با همه‌ی جست و جوها پژوهش‌هایی که انجام شده است، هیچ نقش و تندیسه و سنگ برجسته‌ای از دیو شیر سر میترایی در ایران از کهن روزگار پیدا نشده است. به همین جهت پژوهشگران عطف توجهی به بین‌النهرین کردند تا در این تمدن‌های نزدیک و همسایه و در مراوده با ایران موردی پیدا کنند، چنان‌که **بیوار** Bivar در این مورد موفق شد.

وی پیش از این، متوجه شیئی سکه مانند از **سیزیکیوس** Syzicus شده بود که تاریخ آن سده‌ی پنجم پیش از میلاد را نشان می‌داد و به‌روی آن نقش دیوی با بال و سر شیر نقش بود. این نقش را باستان‌شناسان از آن **فوبوس** phobos خدای ترس معرفی می‌کردند.[۶۱]

نقشی برجسته‌ی دیگری نیز از غول شیر سر هست که تصویر آن با شرح در شمار تصاویر نقل شده. این نقش برجسته در حاشیه‌ی جنوبی عبادت‌گاه **پرگامون** pergamon

60- Barnett, *MS* II. 466 ff. pl. 32a.

برای آگاهی‌های کلی درباره‌ی چنین نقوش و تندیسه‌هایی انسان ـ حیوانی، و برداشت‌هایی از آن که با ضحاک یا فریدون یا کیومرث مقایسه شده‌اند هم‌چنین نگاه کنید به:

(Bivar. op. cit. 27 pl. 6 BH 1 and *BSOAS* 30, 1967, 523 f. pl. 1 f)

و جهت پژوهش و شناختی از نقوش اهریمن و اورمزد در نقش رستم:

(W. Hinz, *Altiranisch Funde und Forschungen,* Berlin, 1969, 131 fig. 64). Hinz, *op. cit.* 127 fig. 60. Here pl. XXXI. 13.

61- *MSII,* 283 pl. 8b. Cf. P. R. Frank - M. Hirmer, *Die griechische München 1964 pl. 198 no 104.*

قرار داشته و اینک در موزه‌ی برلین نگاهداری می‌شود.[۶۲] تصاویر نمایشگر پیکار غولی شیر سر است با یک جوان نیرومند که به‌نظر می‌رسد سرگرم کشتی گرفتن و زورآزمایی می‌باشند. سر غول که سرِ یک شیر است، در گِرده و بند بازوی جوان فشرده شده و به‌صورت ناپیدا یا غیرمشخصی، نمای بالی از گُرده‌ی غول نمایان است. باستان‌شناسان ـ جوان نیرومند را با **آتیر** Athir خدایِ خورشید درخشان *God of the bright sun-light* مقایسه کرده و نقش را از این خدا دانسته‌اند. پس هرگاه این غول شیر سر را در پیکار و جمع خدایان روشنایی بشناسیم که این نقوش در سراسر حاشیه‌ی جنوبی محراب ادامه دارد، طبیعی است که غول باید از دیوان تاریکی باشد.

برخی از دانشمندان، از جمله **پتازونی** کوشیده‌اند منشأ و سرچشمه‌ی موجود شیر ـ سر را در مصر جست و جو کنند.[۶۳] اما در واقع هیچ نقش همانندی که در مقایسه قانع‌کننده باشد، یافت نشده است و به نقوشی چون نقش برجسته‌ی دوگانه‌ی **اوکسیر هاین خوس** Oxyrhynechos یا تندیسه‌ی **سراپیس** serapis در کاستل Castel-Gangolfo (*CIMRM* 326) که به‌عنوان نمونه‌هایی ارائه شده، نمی‌توان نکاتی اندک را نیز در همانندی صحّه گذاشت.

در نقش برجسته‌های میتراییِ موجود شیر سر، به جز مار، که یک جزء لاینفک است و در صحنه‌های میترای گاو اوژن نیز وجود دارد، یک مار نُه سر در برخی از این نقش برجسته‌ها دیده می‌شود. این مار مشهور است به هیدریا Hydria و همان مار مشهور نه سری است که توسط هرکول کشته می‌شود[۶۴] و کنار پای خدای شیر سر، ـ در واقع سر

62- A. V. Salis, *der Altar von pergamon,* Berlin 1912, p. 86 ff. Big. 12; "die lövenkampfbider des Lysipp", 112. *Winckelmannsprogramm der Archäologischen Gesellschaft zu Berlin,* Berlin 1956, p. 12 ff. fig. 7. Schmidt, *der Grosse Altar zu pergamon,* Berlin-Leipzig 1961. p. 30 pl. 18. Here pl. XXXI fig. 10 after: W. Müller, *der pergamon Altar,* Hanau 1964. fig. 29.

63- L'antiqué classique 18, 1949, 265 ff.

۶۴- به نظر می‌رسد باتوجه به پژوهش‌های انجام شده، این نقش، یعنی خدای شیر ـ سر نماد و مظهرِ مرکّبْ ساختی باشد از بزرگ‌ترین دیو خدای تاریکی در دین مانوی:
(Cf. Above p. 512) as already remarked by legge, *Loc. Cit.* (note 3), 1912, 141.

شیر نماد آتش، مار نماد زمین و مار نُه سر یا **هیدریا** نماد آب می‌باشد. عصایی که در دست دارد، نماد فرمانروایی و قدرت است که گاه نیز به روی کُره ایستاده که آن هم نشان قدرت مطلقه تلقی می‌گردد. این نمادها و تأملات به یاری پژوهشگر درآمده که نظر زینر را بپذیریم که **دیوِ شیرسر** همان \اهریمن، شهریار و فرمانروای جهان *Ahriman prince of this world* است.[۶۵]

هینلز Hinnels در پژوهش‌هایی که اخیراً ارائه کرده، براساس چهل تندیسه و نقش برجسته در کتاب **وِرمازِرِن** Vermaseren که آن‌ها را از **آیون** دانسته، با دقت مشخصات هر نقشی را مورد مدّاقه قرار داده است.[۶۶] نتیجه‌ی کاوش‌های وی آن است که به‌موجب همین وجوه مشترکاتِ نمادها و نزدیکی به خدای شیر سر، شیر که نیروی کیهانی در جایگاه طبقه‌ی چهارم است، هنگام عروج به طبقه‌ی چهارم صعود می‌کند و چنانکه خواهیم دید، این در مراحل سلوک میترایی نیز جالب توجه است که هر رهروی، هنگام ترقی و صعود به مراحل تشرّف، در مرحله‌ی چهارم است که به مقام شیرمردی می‌رسد و ممتاز گشته و از بسیاری امتیازات در جمع پیروان و سالکان برخوردار می‌شود.

هرگاه به دو نقش مورد گفت و گو که در موزه‌ی تورلونیا\ *Torlonia* در روم موجود است و مجسمه‌ای که در صیدا Sidon (*CIMRM 543-544* در ضمن تصاویر قابل ملاحظه است، خدای شیرسر با چهار بال و کلید در دست با عصای فرمانروایی و ماری گرد بدن پیچیده و به‌روی کُره ایستاده که از حفره‌ی دهانش آتش بیرون می‌دهد) پیدا شده، نیز همانندی در شمال آفریقا، دارای دهانی باز هستند که از آن شعله‌ی آتش بیرون زده و به‌نظر می‌رسد از آن حفره‌ی دهان، به‌صورت نمادی، شعله‌ی آتش در مراسم به بیرون زبانه می‌کشیده است. در پیوستگی با نماد آتش هرگاه نقش برجسته‌ای را نیز از پلاتزو

65- (cf *CIMRM* 314, Here pl XXIX, fig 2

نشانی نویسنده است برای ارجاع به تصویر متن ـ که تصویر را نگارنده در شمار تصاویر نقل و همان نقش برجسته‌ی خدای شیر سر است که یکی از سرهای مار در دوستکامی‌یی که میان دو پای او قرار دارد، مایع حیاتی می‌ریزد.

66- J. R. Hinnels, "*Reflections on the Lion-headed Figure in Mithraism*", *Acta Iranica* 1975, *Monumentum* H. S. Nyberg 1,333 ff.

کولونا *plazzo-colonna* در رُم (*CIMRM* 383) کنار هم بگذاریم، در این جا ملاحظه می‌شود که در نقش برجسته‌ی موردنظر از موجود شیرسر، دم خود را به طرف مهراب مقابل امتداد داده است. آیا نماد آتش در این دو مورد بیانگر چیست؟ هرگاه منظور تقدس آتش و شعله‌ور بودن آتشدان مقدس جلو مهرابه باشد، که در همه‌ی مهرابه‌ها، این آتشدان‌ها وجود داشته و خادمان ویژه‌ای از سالکان نیز مأمور تیمار و خوراک دادن آتش مقدس بوده‌اند. آیا می‌توان این خدا یا دیو شیرسر را به‌نوعی با مراسم مربوط به آزمایش ایزدی با آتش یا مراسم وَر var (وَرَنگه Varangh) مربوط دانست؟ باتوجه به این‌که مراسم آزمایش ایزدیِ آتش در آیین میترایی انجام می‌شده است.[۶۷] اما هرگاه در این نقوش، نماد آتش مربوط به مقام‌های سه‌گانه‌ی نخستین در مراحل سلوک باشد، آن وقت می‌توان این دیو شیرسر را به‌نوعی یک موجود نگاهبان و موکلِ مؤمنانِ معتقد به این‌گونه باورها و شعایر دانست. **هینلز** باتوجه به این‌که در مراحل تشرّف و سلوک، مرحله یا مقام چهارم، مقام شیر نام دارد ـ و نیز باتوجه به نقش برجسته‌ای که از **هدرنهایم** Heddernheim در آلمان به‌دست آمده[۶۸] و خدای شیر سر را نشان می‌دهد که حامل بیلی پر از آتش است که نماد طبقه‌ی شیری است، این نظر را تأیید می‌کند و نقش به روی موزائیک در اُستیا Ostia قرار دارد.

در آکوئین کوم *Aquincum* پنج کتیبه یافت شده که صورت هدایایی است که به **اهریمن خدا** یا **دیوس ـ آریمانیوس** deus-Arimanius تقدیم شده و به‌روشنی نام اهریمن خدا در کتیبه‌ها آمده است. برای روشن بودن نام و نشان، اهداکنندگان از خود و مقام سلوکی‌شان یاد می‌کردند. در این کتیبه‌ها، نام واقف مردی از مهردینان است موسوم به **لی‌بلا** Libella که به مقام چهارم سلوک یا شیرمردی ارتقاء یافته بوده است (*CIMRM* 1773)

67- M. J. vermaseren, *Mithras Geschichte eines kultes,* stuttgart 1965, p. 121 f; id., *Mithraica I. The Mithraeumat S. Maria Capua vetere, EPRO* 16, p. 44 f.

برای شرح همه‌ی مکانهای یاد شده و سابقه‌ی تاریخی و میترایی آن، نگاه کنید: به کتاب راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتس کومُن. ترجمه‌ی نگارنده.

68- Hinnels, Loc. Cit. p. 362 pl. 40 fig-9; 46 fig 19.

هم‌چنین نقش برجسته‌ای از یک خدای شیر سر در صوفیه Sofia *(CIMRM 2320)* پیدا شده که ایزد به روی کُره‌ای ایستاده و درکنار وی دو غار یا مهرابه دیده می‌شود. در حاشیه و نقوش دیگر، پیمان بستن **سُل** خدای خورشید با **میتراس** و مراسم شام مقدس تصویر شده است. در طرف دیگر غار یا مهرابه، نقش برجسته‌ی شیری ملاحظه می‌شود به‌نظر می‌رسد که دیو خدای شیر سر و شیر ناظر و موکل و نگهبان مهرابه و اجرای شعایری که در مهرابه می‌گذرد باشند.

نمادها و رازهای خدای شیر سر

نقوش رازآمیز و نمادینِ خدای شیر سر، آیا این نقش اهریمن است، دلایلی بر نفی اهریمن بودن، عدم کفایت دلایل، اهریمن خدای توانای باروری و برکت، رمز و مفهوم نمادی شیر در نقوش میترایی، تفسیر رموز و بازخوانی اشکال و تصاویر درباره‌ی جهان دیگر

هرگاه به راز این نقش، یعنی دو غار و دو نقش برجسته‌ی شیر و خدای شیر سر در دو طرف آن توجه کنیم، آن‌گاه باید در این مورد تأمل نماییم که مفهوم یک یا دو کلیدی که خدای شیر سر در دست دارد چیست؟

در باورهای دینی و بیان نمادهای یونانی، کلید دارای مفهومی بسیار اساسی و گسترده است.[۶۹] از طرفی کلید رمزِ گشایشی برای دروازه‌ی بهشت و دوزخ است. هم‌چنین در باورهای فیثاغوریان pytogoreans و اورفیست‌ها Orphists از جنبه‌ی نمادسازی دارای اهمیت است، و حتاگاه عدد هم ـ چون کلید مفهوم می‌شد، به‌معنیِ کلید نظم طبیعت. به‌همین جهت است که نقش کلید در آیین میترایی و در دست موجود شیر

۶۹- نگاه کنید به:

Lidell-Scott-jones, *A Greek - English Lexion-9* S. V. , p. 956; pauly - wissowa, Paul by - Wissowa, RE XI 1, 518 f. S. V. "*kleidouchos*" *(kohl)* and RE II A 1 S. V. "*schlüssel*" *565 ff. (Hug)*.

سر، چنان‌که برخی برآنند عنداللزوم نمی‌تواند این کلیدها مربوط به هفت دروازه‌ی سیّارگان باشد.[۷۰] باورهای میترایی در جهانْ شناختِ پسین بر آن است که روح باید از هفت دروازه‌ی سیارگان به‌ترتیب بگذرد. بنابراین صورت رمزی و نمادی باید هفت کلید باشد ـ یعنی هفت **آرکون** یا هفت دیو در نمادنگاری تجسّم یابدکه هریک دارنده‌ی کلید دروازه‌ای باشد. از سوی دیگر باید به دو نقش برجسته از آلمان[۷۱] توجه داشت که از آنِ **کوتوپاتس** Cautopates یکی از دو مشعل‌دارِ همراه میتراست. در دست این مشعل‌دار کلیدی هست که ویژه‌ی گشودن در مهرابه‌هاست. بنابراین نقش‌شناسی، کلید به‌نظر می‌رسد در آیین میترایی دارای مفهومی کلّی‌تر است. باز برمی‌گردیم به نقش‌شناسیِ کلید در اساطیر یونانی. برابر با اساطیر یونانی **کلایدوخوس** *Kleidouchos* به‌معنای دارنده‌ی کلید یا کلیددار (Key-holding) می‌باشد و این لقب تنها ویژه‌ی خدایان جهان پسین یا تاریکی و ترس چون **سِراپیس، هادِس، پلوتون** یا **هکاتِه** Hekate نبود، بلکه جایگاه و مقامی بلندپایه برای مردمی بودکه مدارج و مراحل ترقی و سلوک را در آیین طی‌کرده و به این عنوان و مقام دست می‌یافتند. در این‌جاست که می‌توان کلیدهایی راکه خدای شیرسرِ آیین میترایی دردست دارد، کلیدهای معابد تعبیرکرد و خدای شیرسر بنابراین برداشت نگهبانِ مهرابه می‌باشد.

اینک باید ملاحظه‌کردکه آیا **هینلز** درنظر و فرضیه‌ی خود صائب بوده است یا نه؟ در مورد نقش وکتیبه‌ی یورک ـ اِبورا‌کوم *CIMRM 833*) بی‌گمان، پژوهشگر یاد شده داوری درستی نکرده است.[۷۲] پیکره‌ای‌که وی مورد تحقیق قرار داده، تندیسه‌ای بدون سر است و در بخش‌گردن و پایین نیز اثری از یال شیر وجود ندارد. از سویی دیگرگردن تندیسه نسبت به‌گردن آدمی، بسیار قطور و تنومندتر است و این نشانگر آن می‌باشدکه بر بدن این تندیسه‌ی آدمی، سر جانوری قرار داشته و هم‌چنین تندیس موردنظر دارای

۷۰- نگاه کنید به:

R. Turcan, *Les Religions d'asie dans La valle du Rhône,* EPRO 30, p.26.

71- (Saalburg, *CIMRM 1163 / Heddernheim, Mithraeum II, CIMRM 1110)*.

72- Hinnells. *Loc. Cit.,* p. 340 ff.

بال و کلید و نشانه‌های زبانه‌های آتش از دهان می‌باشد[۷۳] که شالی بر کمر بسته و این‌گونه همانندیهاست که آن را بی‌گمان با تندیس خدای شیر سر تداعی می‌کند. اما در این مورد ماری که به‌گرد تندیسه‌ی دیو خدا پیچیده است، دیده نمی‌شود و این نیز موردی بدون همانند نیست، به همان‌گونه که طرح A از **هینلز** نیز بیانگر همین موضوع است. هم‌چنین باید به مبحث پرگفت‌وگوی نام **آریمانیو** ARIMANIV توجه کرد که پژوهش بیانچی Bianchi در این زمینه قابل قبول به‌نظر می‌رسد که به هر حال قرائت Arimaniu و یکی دانستن آن با **دئوس آریمانیوس** deus-Arimanius یا اَهریمن خدا را نباید از نظر دور داشت، چون شواهد مکتوب و املای کهنِ لاتینی و اشارات مورخان و ساخت اساطیر میترایی، همه این مورد را تداعی می‌کند.

(به این نکته‌ی بسیار مهم نیز باید توجه داشت که به‌موجب پژوهش‌های ارائه شده و نظراتی از **زینر** که اغلب پذیرفته شده و قانع کننده می‌باشد، با آن چه که از متون ایرانی درباره‌ی دیوپرستان daevo-Yasns (=daevo-Yâza) برداشت می‌شود، تنها یک مورد قطعی وجود دارد و آن هم این‌که دیوان آن‌چنان‌که نزد زرتشتیان بوده‌اند، میان دیوپرستان تنها دیو به آن معنایِ رایج شناخته نمی‌شدند، بلکه خدایانی بودند که از نظرگاه زرتشت خدایان باطل و مردود و در شیوه‌ی نوزرتشتی عناصری ترسناک و زیانکار شناخته شدند. اما میان دیوپرستان، بنابر باور جاری، می‌شد دیوان را با استفاده از مراسمی ـ به‌ویژه نوعی سحر و آداب اسرارآمیز و پنهان، به‌خدمت انسان درآورد. از طرفی دیگر **اهریمن** یا صورت یونانی آن، برخلاف نام و شهرتش میان مزدیسنان، برخلاف رقیبش **اورمزد،** مظهر باروری و برکتِ زمین و موجد پیدایش زوج نخستین شد. در متون نوزرتشتی این اهریمن است که گاو نخستینِ مزدا آفریده راکه هیچ کارسازی مشهودی نداشت به دست نابودی یا قربانی می‌سپارد و آن‌گاه است که از اجزاء و اندام آن گاوِ اولیه، آفرینش و باروری و برکت شکل می‌گیرد. نیز انسان نخستینِ مزدا آفریده

۷۳-بنابر ترتیب تصاویر چاپ شده توسط:

Leroy, A. Campbell. *Mithraic Iconography and Ideology, EPRO* II, Leiden 1968. pl. 18. no. 833. *MS* II, pl. 7b

Hinnells, *Loc, Cit,*. pl. 37 fig.1

توسط اهریمن به همین سرنوشت دچار شده و پس از آن آفرینش راستین مَشیه و مَشیانه، یا مهری و مهر یا نه به‌وقوع می‌پیوندد).

از سویی دیگر، برخی برآنند که این نام، یعنی **دِئوس ـ آریمانیوس** نام اهریمن خدا نبوده و یکی از خدایان مورد پرستش مهردینان بوده است. اگر نام را به‌عنوان یک اسم خاص بپذیریم و هر نوع تحقیقی بی‌گمان می‌تواند در زمینه‌ی شناخت نام مذکور، راهی دیگر بگشاید که موجب شناخت بیشتری از راز و رمزهای آیین میترایی شود. نیز چه‌بسا که یک نام مربوط به خدایی و مقام خدایگانی یا همانند خدا Theophory تئوفوری باشد که در آیین میترایی جایگاهی داشته و این یادمان مربوط به اوست.[۷۴] به هر صورت این کتیبه‌ی منقوش و باقی‌مانده که در سمت چپ نام مذکور را نشان می‌دهد و در نقش برجسته میان پاهای خداوند جایی مشهود و خالی نمایان می‌باشد که به‌نظر می‌رسد برای اهدای پیش‌کش‌ها و نذور بوده است، **دِئوس ـ آریمانیوس**، یعنی خدایی را نشان می‌دهد که باید نذور و پیش‌کش‌ها به او تقدیم می‌شده است. لیکن باتوجه این مورد که یکی دانستن و انطباق خدای شیر سرِ میترایی هیچ وجه مشترک و یگانگی با اهریمن ایرانی نداشته است، نیز هدایا و اشاره‌ای به خود میترا نیز نمی‌تواند باشد که اختصار نام و عنوان او DIM، یعنی خداوندگار میترای شکست ناپذیر *Deo Invicto Mithrae* بوده است.[۷۵]

باز با تأکید اشاره می‌شود که میان دیویسنان یا دیوپرستان، اهریمن یا **آریمانیوس** Arimanius جنبه‌ی بد و منفی نداشته است.[۷۶] نقش برجسته‌ای پیدا شده در وین، خدایِ

۷۴- نگاه کنید به یک کتیبه‌ی گرانبها از گل (گال) Gaul که مشروح معرفی شده است:

R. Turcan: *Les Cultes d'asie la vallée du Rhône, EPRO* 30, Leiden 1927

a Sextus Cabirius yullianus (p. 33f)

و مستندات و ارجاع‌هایی پراکنده در این زمینه داده شده است که با توجه به متن مقاله، می‌توان از آن‌ها سود برد.

۷۵- نگاه کنید به‌اشارات گذشته و مستندات، نیز:

F. Cumont, pauly - wissowa, *RE* II S. V. "Arimanius".

Gershevitch : *The Awestan Hymn to Mithra,* Cambridge, 1956, p. 63.

Duchesne - Guillemin, La Nouvelle Clio 10, 1958 - 60, p. 97

76- *CIMRA* I. no. 876 fig. 227. Turcan, op. cit. p. 22ff. pl. 5

میترایيِ شیر سر را میان گروهی از **دیوسکورها** Dioscures (پسران **زئوس** و **لِدا** Leda که در اساطیر یونانی بعدها شمارشان افزون شد و مرتبه‌ی خدایی پیداکردند و به‌عنوان خدایان یاری‌کننده و نجات‌بخش، در جنگ‌ها بسیار مؤثر بودند)[۷۷] مشاهده می‌کنیم که خدایانی نجات‌دهنده و یاری‌بخش، اما اسرارآمیز معرفی شده‌اند و این نیز اشاره‌ای بر آن است که برداشتی منفی و بد از او نمی‌شد. اما در متون پهلوی و اوستای نوین تا میان پارسیان اخیر، اهریمن همیشه موجودی بدخواه و زیانکار شناخته شده است. **کومُن** **معتقد** بود که خود عنوان deus برای مقام خدایی **آریمانیوس** در شکل رومیِ آیین میترایی جهت شناخت کافی است. اما میان مغان ایرانی و مغان پراکنده در حوزه‌ی آسیای صغیر، اهریمن گوهر و روحی شریر شناخته می‌شد که ضمن آداب و مراسمی، مغان جهت جلب توجه و دفع شرّ او، پیش‌کش‌هایی به درگاهش اهدا می‌کردند.[۷۸]

هم‌چنین دقت در این مورد شایان توجه است که **آرنوبیوس** Arnobius نویسنده‌ی مسیحی، حدود ۳۰۰ میلادی در نوشته‌ی خود اشاره‌ای به خدایِ شیر سر در آیین میترایی کرده است، بدون هیچ‌گونه توضیحی، و او را **نومینه ـ فروگی فریو** *nomine - frugiferio* نامیده و **فروگی‌فر** *Frugifer* یا **فروگی فریوس** *Frugiferius* به‌معنی بارورکننده، برکت‌دهنده یا کسی است که حاصل‌خیزی از کار و اراده‌ی اوست[۷۹] که چنین کار و صفتی ویژه‌ی چندین خدا، از جمله **ساتورن** Saturn و **پلوتون** Pluton می‌باشد.[۸۰]

حال باید اندیشید که چنین دیگرگونی و تغییری، که از یک موجود زیانکار و

۷۷- فرهنگ اساطیر یونان و روم، پیر گریمال، ترجمه‌ی دکتر احمد بهمنش، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۶۱ به‌بعد ← تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی. بخش‌های نخستین همین کتاب و پژوهش در مورد دیویسنان.

78- F. Cumont, *Recherches sur les symbolisme Funéraire des Romains,* Repr, Paris, 1966, p 35 ff 70.

79- Cumont, Pauly-Wissowa, *RE.* II S. V. "Arimanius", 825

هم‌چنین نگاه کنید به:

F. Legge, *The Worship of Mitras* در *Forerunners and Rivals of Christanity.* 330 B.C. to 330 A.D. NewYork 1964. 228

80- Leroy Campbell: *Mithraic Iconography and Ideology, EPRO,* II, Leiden 1968, p. 345. note 2. Hinnells, *Loc, Cit* (note 24) p. 358 note 88.

بدخواه، خدایی نگهبان و حاصل‌خیزکننده و برکت بخشنده به‌وجود آید، چه‌گونه روی داده است. این امر مربوط است به آیین‌های رازآمیز و تلقی و برخورد آن با مسأله‌ی مرگ و زندگی و جهان‌پسین. این یک تفاوت عمده است میان ادیان الاهی و آیین‌هایی که وعده‌ی جهانی بهتر و زندگیِ شادتری را نسبت به این جهان، در جهانی دیگر وعده می‌دادند ـ نه در مذاهب یونان باستان و نه روم قدیم.[۸۱] به‌همین جهت نشانه‌ها و رازها و تصاویر و نقوش نمادین وکنایه‌آمیز مربوط به مرگ و جهان مادی با مذاهب بت‌پرستان متفاوت است.[۸۲]

چنان‌که تا سده‌های نهم و دهم هجری، این یادمان‌که به روی سنگ‌های گور، پیکره‌ی شیرسنگی نصب کنند، در رم و حوزه‌هایی دیگر که آیین میترایی رایج بود، به‌روی سنگ‌های گور نقش برجسته‌ی شیر جهت مهردینان نقش می‌شد.[۸۳] در مهرابه‌ی والبروک Walbrook واقع در لندن، به‌روی درپوش یک جعبه، نقوشی از شیر ـ دال‌ها Grif-fin (جانوری که نیمی شیر و نیمی پرنده که عقاب یا باز است)یی مشاهده می‌شود، نیز شیرهایی که از لحاظ شکل و ترکیب با شیر یا شیر ـ دال‌های منقوش به‌روی گورهای رومی تفاوت‌هایی دارند.[۸۴] اغلب در نقوشی یادمانی به‌روی سنگ‌گورها، شیرها جنبه‌ای تهاجمی داشته و جانورانی دیگر را می‌بلعند و این نشانه‌ی سلطه و قدرت مرگ است بر موجودات زنده، و مفهوم نمادین مرگ را بیان می‌کند. اما نقوش مذکور به‌روی درپوش جعبه‌ی یاد شده چنین حالتی را بیان نمی‌کند. در این‌جا نقوش دو شیر ـ دال مشاهده می‌شود که به‌احتمال در جعبه‌ای را می‌گشایند و به‌نظر می‌رسد افرادی که در

81- pauly wissowa, RE. VII. 1, 121 f. S.V. "frugifer" (wissowa).

۸۲- هادس خدای تاریکی و جهان زیرین در باورهای دینی یونانی، موجودی بدخواه نیست، بلکه برعکس، در ذات چون پلوتو نیکخواه نیز هست. درباره‌ی این‌گونه تغییر جهت‌ها در باورهای اساطیری و بت‌پرستانه:

M. P. Nilsson: *Geschichte der Griech.* Rel. II. München 1950, 420.

83- Hinnells, *Loc. cit.,* p. 353.

84- J. M. C. Toyn bee: *A. Silver Casket and Strainer from the walbook Mithraeum. in the city of London. EPRO* 4, Leiden 1963, i. Flagge, *Unterschungen zur Bedeutung des Greifen* Snaki Augustin 1975, 60 ff. pl, 59-61.

آن محفظه اسیر هستند رهایی می‌یابند و در نقش دیگری، افرادی مشاهده می‌شوند که به یاری آنان شتافته‌اند.

توین‌بی Toynbee در بازخوانی این نقوش، بر آن است که به‌احتمال زیاد، بازگویی باورهایی درباره‌ی مرگ و رستاخیز در آیین میترایی بیان شده است.[۸۵] این گمان را نقوش دیگری که در یک مهرابه واقع در **کاراوبرو** Carrawburgh نزدیک نیوکاسل Newcastle یافت شده تأیید می‌کند و این نقوش بر روی یک تابوت مشاهده شده است.[۸۶] اما درباره‌ی منظر هراس‌آور، و ترسی که از خدای شیر سر عارض می‌شده، و این تلقی و برداشت امروزی است، چنین سیمای تهدیدآمیز و ترس‌آوری از سوی خدای شیر سر نسبت به بشر نبوده، بلکه این نیرو و صلابتی است که متوجه مرگ می‌شود و بر مرگ پیروز می‌گردد و مهریاران را به راه درست آیین متوجه می‌کرده است، به این معنی که در واقع خدای شیر سر یک حامی برای رهروان شناخته می‌شد.

چنان‌که اشاره شد و توضیحی مشروح نیز درباره‌ی آن هست، چند تندیسه‌ی این خدا، با سر آدمی نیز یافت شده که همه‌ی نمادهای خدای شیر سر را دارد، اما آدمی سر است. **کومُن** در بخش هنر میترایی[۸۷] اشاره کرده که این جنبه‌ی تلطیفی است که در هنر میترایی به‌وجود آمده و برای کمرنگ کردن هیبت و صورت ترس‌آور خدای شیر سر، خدای آدمی سر جای‌گزین گردیده است. یکی از این تندیس‌ها در مریدا Meridaی اسپانیا یافت شده[۸۸] و یکی دیگر از استراسبورگ آرگنتورات *Strasburg Argentorate* واقع در آلمان[۸۹].

85- Toynbee, *op, cit,* p. 11, f. 14; cf. Flogge, op. cit, p. 62. ff.

86- I. A. Richmond. J. P. Guillam, *The Temple of Mithras at carrawburgh,* 1951, p. 19 f. pl. 6.

۸۷- نگاه کنید به: راز و رمزهای آیین میترایی، از فرانتس کومُن، ترجمه‌ی نگارنده.

88- *CIMRM* 777 fig. 211. *EAA* IV S.V. "Merida" p. 1037 fig. 1229. A. Garcia Y Bellido, *Les Relig. Orient dans l'espagne Romaine, EPRO* 5 leiden, 29 f. pl. 3.

89- *CIMRM* II no 1326 fig 350.

نمونه و نقوش اصلی در استراسبورگ، در زمان جنگ و حکومت فرانکو که در موزه‌ی Rohan

←

در **مهرابه‌ی مِریدا** واقع در اسپانیا، هر دو نقش برجسته و تندیسه‌ی خدای شیر سر و خدای آدمی سر پیدا شده است. چنان‌که در سطور فوق اشاره شد، **فرانتس کومُن** معتقد است که شکل خدایِ آدمی سر، جنبه‌ی تعدیل و زیبانمایی است که برای کاستن از صورتِ هراس‌انگیز خدای شیر سر پیدا شده است. اما به‌نظر می‌رسد این یافت شدن و وجود هر دو شکل، این معنا را می‌رساند که با دو مفهوم متفاوت و دو خدای گوناگون سروکار داریم که برای بیان نمادها و رازها و مقاصد مختلف توسط هنرمندان ساخته و پرداخته شده بودند و بی‌گمان این دور از باور است که هنرمندان به‌دلخواه خود، دست به چنین تغییر بنیادی زده باشند، چون در این‌جا، هنر در خدمت بیان و شکل بخشیدن به مفاهیم پر راز و رمز آیین اسرارآمیزی است؛ این‌که به‌گمان **کومُن**، هنرمند تحت تأثیر هنر یونانی ـ رومی دست به چنین کاری زده، قابل قبول نیست.[۹۰]

رنه دوسو René dussaud در پژوهشی که انجام داده، نظری مخالف با **کومُن** ارائه کرده است، بدین معنی که دیو شیر سر، شکل تکامل یافته‌یِ بعدیِ خدای آدمی سر است.[۹۱] و این نه نظری منطقی بود و نه موردقبول واقع شد. نقش برجسته‌ی موردنظر او (که تصویر آن را در نقوش چاپ شده نقل کرده‌ایم) نقشی آدمی سر است. سری با ریشی

←

می‌باشد، آسیب و صدمه‌ی بسیار یافته است،

1870/71. Cf. Hinnells, *Loc, cit.,* pl. 46, fig 18. A gypsum cast of the undamaged relief in the Musée des Antiquités, Nationales in Saint Germain-en laye is reproduced here with permission of the museum (pl. XXX fig. 3).

نگارنده امیدوار است در چاپ بعدی، باکوششی که انجام شده، با دست‌یابی و رسیدن به این‌گونه نقوش، آن‌ها را به‌چاپ رساند. دو نقش از خدای آدمی سر مذکور در فوق، در شمار تصاویر به چاپ رسیده است.

90- *The Mysteries of Mithra,* Engl transl, N. Y 1956, p. 223, caption of fig. 49. and p-224

(چنانکه در یادداشت ۴۹ اشاره شد، این کتاب توسط نگارنده ترجمه و به‌چاپ می‌رسد. شماره‌ی تصویر با ترجمه مطابق است).

The Lion Headed God of Merida.

برای خدای شیر سر که در مریدا یافت شده، نگاه کنید به:

CMRM 1 776 fig 210 and Garcia Y Bellido, *op. cit.,* p. 29 pl. 2.

91- Syria 27. 1950, 253 ff.

انبوه و موی سر که از دو طرف شقیقه پیداست، چون این نقش که اشاره شد از استراسبورگ آرگنتورات در آلمان پیدا شده، آن ظرافت و صورت مهربان نوجوانی را ندارد که در مریدای اسپانیا پیدا شده. دارای اندامی تنومند است و همان‌گونه که در نقوش میترایی معمول می‌باشد، پشت او، نقش برجسته‌ی شیری دیده می‌شود. در این نقش، شیر ذیل و تحت الشعاع خدای بالدار نشان داده شده، چون خدای آدمی سر دارای چهار بال است. در طرف چپِ نقش و جلو پای چپ ظرفی به‌احتمال سفالی مشاهده می‌شود که ماری گرد آن پیچیده و این‌گونه ظرف‌ها در مهرابه‌ها ویژگی و مورداستعمال داشت. در طرف راست نیز ظرفی را ملاحظه می‌کنیم که به‌نظر می‌رسد از شکل افتاده و در بخش پیشین آن، دهانه به‌صورت نعل اسب است. چنین ظروفی در مراسم آیینی به‌احتمال محتویِ نوشابه‌ی هوم پرورده یا شراب مقدس و متبرک بوده است که جنبه‌ی حیاب‌بخشی داشته و به‌صورت نمادی فراموش شده، در ایران هنوز در امکنه‌ی مقدسه دیده می‌شود. در **فیلیپ ویل** *Philippeville* واقع در الجزایر چنین ظرفی از مرمر پیدا شده که برای نخستین بار توسط *(CIMRM 128)* از طرف **بیانچی** مورد شرح و تفسیر قرار گرفت.[۹۲] این چنین ظرف‌هایی، جلوپای خدای شیر سر نیز دیده می‌شود و چنین خدایانی به‌نظر می‌رسد ناظر بر مراسمی آیینی بوده‌اند که به‌نوعی با این ظرف ارتباط داشته‌اند، اما متأسفانه به شکل دقیقی از کاربرد این ظروف آگاهی نداریم، هرچند در سرود میترا یعنی مهریشت می‌توان قرینه‌ای برای ظرفِ نوشاکِ هوم درنظر گرفت.

اما آن چه که از یادمان‌های خدای آدمی سر یافت شده، تنها مربوط به استراسبورگ و مریدا نیست و یافت شدن تندیس‌هایی بدون سر باگردن کوتاه از والهایم walheim و آرلز Arles نشان می‌دهد که آدمی سر بوده‌اند.[۹۳]

در مهرابه‌ی مریدا، پیکره‌ای از **آپولو** یافت شده که شباهت بسیاری با نقش برجسته‌ای دارد که در تالار اِستِنِسه Estenese در مودنا Modena می‌باشد. این نقش برجسته **فانِس** Phanes خداوندگار اورفیوسی Orphic را تجسم می‌بخشد و به‌شکل تندیسه‌ای است که از تخم زاده می‌شود و از این رو با نقش برجسته‌هایی از میترا که از

92- *MS* II, p. 493 note 32.

93- *CIMRM* I no 879 fig 277. Turcan, op. cit. (note 33), p. 22 ff. pl. 2. 3.

تخم تولد می‌یابند یکسان است[۹۴] (و در بخش اخترشناسی با پیشینه‌هایی چنین آشنا شده‌ایم). این همانندی را یافته‌ها و مواردی چند در مقایسه از نقش برجسته‌هایی که از مودنا (*CIMRM* 475) بورکوویکیوم Borcovicium به‌دست آمده می‌توان مورد تأیید قرار داد که این نقش از میترا می‌باشد (*CIMRM* 860). نقش خدایی که در مودنا یافت شده محاط در نقوشی از منطقةالبروج و بیضوی شکل است. همین موجود دیو ـ خدا را در جایی دیگر در میان نقوشی از منطقةالبروج محاط مشاهده می‌کنیم که به‌روی قوسی که بر فراز یک مهرابه است نمایان می‌باشد و این نقش در باغ‌های کاخ باربرینی Barberini در روم قرار دارد (*CIMRM* 390) و آسیب بسیار یافته که در تصویر چندان قابل تشخیص نیست، اما هرگاه امکان چاپی رنگی باشد وضوح بیشتری خواهد یافت. بنابر آن چه که تحقیق شده، سر این تندیس به‌شکل سرشیر بوده و البته که نظری قطعی نمی‌توان ارائه کرد.[۹۵] در محل، حفاریهایی انجام یافته، اما متأسفانه سر تندیسه‌ی موردنظر پیدا نشد. آن چه که قابل مشاهده است پیکره‌ای بدون سر می‌باشد که ماری سه بار گرد آن پیچیده است.

در مهرابه‌ی دوم واقع در پوئتوویو، نقشی مشاهده می‌شود که بر فراز تصویر اصلیِ میترای گاواوژن قرار دارد و ماری به‌گرد بدن خدا پیچیده است و خدا نیز بالای قوسی قرار دارد[۹۶] (*CIMRM* 1510) و این تقارن، نقش مودنا را تداعی می‌کند. اما قابل ملاحظه است که در این‌جا هیچ یک از نقش برجسته‌های شیرسران، محاط در نقوش بیضوی شکل منطقةالبروجی نیستند. البته برخی از پژوهشگران برآنند که این نقوش در آغاز

94- *CIMRM* I nos. 695 / 96 fig. 197

مسأله این است که آیا این رهایی و زایش و چنین نقشی به‌طور اصولی مربوط به یک اسطوره و نمادی آیینی در نحله‌ی اورفیوسی است که بعدها به آیین میترایی و نمادسازی آن منتقل شده، یا یک اصل میترایی است، نگاه کنید به:

M. P. Nilsson, *Geschichte der Griechischen Religion* II, München 1950, p. 479 note 5 pl. 6 1; Hinnells, *Loc. cit,* p. 346.

95- Annibaldi, *Bulletino della Cammiss, Archeol. Communale di Roma* 1938, p. 251 f. and ibidem p. 71. 1943-45 (1947), p. 97 ff.

96- B. Saria, Zbornik za Umetnostno zgodovino 12, 1933, 71 fig. 4 and 75 fig 9.

دارای سر آدمی بوده‌اند نه شیر. این نظر از آن‌جا تأیید می‌شود که قطعه مرمری یافت شده با یک نوع برجستگی بر سطح آن‌که اینک گم شده و پیش از این در خانه‌ی مردی موسوم به **اوتاویو زنو** Ottaviozeno نزدیک به تئاتر پمپی Pompey در رُم بوده است (CIMRM 335).[۹۷] این نقش برجسته که اشاره شد از میان رفته، به‌وسیله‌ی یک طراحی قدیمی، نقشی از آن برای ما باقی‌مانده است که به‌احتمال از یک نقاش هلندی موسوم به **یاکوبوس بوس** Yacobus-Boos می‌باشد که در سده‌ی شانزدهم میلادی در رُم به‌سر می‌برده است و تاریخ آن سال ١٥٦٤ را تعیین می‌کند. از لحاظ تاریخی، این طرح اهمیت ویژه‌ای داراست، چون با آن اشعار لاتینی همراه می‌باشد و آن مضمونی است بر این آگاهی که در آن زمان آیین میترایی ناشناخته بوده است. اما در طراحی آن چه که مهم است، دقتی است که در ضبط جزئیات مراعات شده، که در سنجش با نقش‌هایی از **کوتس** Cutes و **کوتوپاتس** Cautopates که در موزه‌ی لوور باقی است تأیید می‌شود (*CIMRM.* fig 92).

اما یک نکته‌ی قابل توجه در عدم تطابق قابل توجه است و نکته را **فرانتس کومُن** مورد اشاره قرار داده است. در طراحی، در بالای قرنیزی که مطابق معمول، نقش میترا و صحنه‌ی کشتن گاو را به‌نمایش در آورده‌اند، چهار نقش آشکار است. یکی صحنه‌ای است که میترا گاو را به‌گردونه بسته و گردونه را می‌راند. درگوشه‌ی دیگر نقش خورشید خدا معلوم است. در میان، خدای آدمی سر و بال‌دار که ماری گرد پیکره پیچیده است. نقش خدای آدمی سر دیگری در جنب خورشید خدا دیده می‌شود. مطابق اظهارنظر کومُن، تصویری که جنب خورشید ـ خدا قرار دارد، **فوسفوروس** Phosphorus می‌باشد[۹۸]، اما به‌گرد پیکره‌ی او ماری دیده نمی‌شود. کومُن بر آن است که درگوشه‌ی چپ، از سوی طراح هلندی دست‌کاری شده و وی نمادهای خدای آدمی سر بالدار راکه در میان قرار داشته، به روی نقش فوسفوروس قرار داده است.

97- *CIMRM* I fig 93

A. Lafrery, *Speculum Romanae Mognificentiae* Rome 1575;

Bernard de Montfaucon, *L'Antiquite expliquée 2* 1722, vol. I. 2 P. 373 ff. pl. 215, 4.

cf. the discussion of the monument by Cumont T MMM II, P. 231 f. fig, 63.

98- Cumont. *TMMM* II p. 233.

اما تصویر میانی با دو بال، همانند نقش برجسته در مودناست که با سر آدمی نشان داده شده است. با همه‌ی این کاوش‌ها، پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌هایی که شده است، یقین درباره‌ی وجه تفارق میان خدای شیرسر و آدمی سر مقدور نشده است و این که درنهایت خدای شیر سر نماد **آریمانیوس** یا اهریمن، و خدای آدمی سر نماد خود میترا باشد که واپسین نظر است، قانع‌کننده نیست.

مبنای هرگونه پژوهشی در آیین میترایی، توجه ثنویت مطلق و مشخصی است که زیربنای ادیان، مذاهب و آیین‌های ایرانی است. تندیسه‌ی خدای شیر سر، که این همه موردتوجه و بحث و اظهارنظر قرارگرفته، نیز بنیادی ثنوی، متّکی به آیین زروانی دارد. اهریمن خدا، مقدم بر اهورمزداست. از توأمان و دو فرزند زروان، نخست زاده، اهریمن بود، سپس اورمزد. دلایل دیگرِ توجه به اهریمن در مباحث پیشین به‌طور مشروح گذشت. به‌همین جهت اختلاف اساسی در مورد خدای شیر سر، آن است که این پیکره‌ها، تجسّم اهریمن است یا زروان. باتوجه به اعتقاد بنیادیِ ثنویت در آیین میترایی، که در این ثنویت برای وجه و قطب شرّ اولویت و حرمتی وجود دارد و نوعی حرمتِ پنهان‌کاری در آن دیده می‌شود، این مجسمه‌ها را از اهریمن خدا یا شاهزاده‌ی تاریکی دانسته‌اند.[۹۹]

در مورد میترای میانجی، پژوهشی ارائه شد. از سویی میترا، واسطه‌ای است میان خدا و شیطان ـ یا اهریمن و اورمزد ـ نیز زمین و آسمان و نور و ظلمت. از دیگر سو، در اساطیر هند و ایران، واسطه است میان خدا و انسان ـ و از شخصیت‌های شناخته در امر داوریِ ارواح درگذشتگان می‌باشد. در زمان هخامنشیان نیز اعتقاد به قیامت، رستاخیز و روز داوری وجود داشت و این باور بود که میترا در روز رستاخیز، داوریِ میان ارواح نیک و بد را به‌عهده داشته و از بندگان مؤمن خود حمایت می‌کند. در مزدیسنای مغانِ زمان ساسانی، چنین معتقداتی کهن، به‌طور شاخص نقل شده است. چنین بنیادهای اعتقادی، یکی از ارکانی بود که در شکلِ غربیِ (یونانی ـ رومی) آیینِ میترایی، برای مردم بسیار جالب و جاذب محسوب می‌شد.

99- Schneider. Carl: *Mysterien, Hamburg,* 1979, pp. 82, 51-2.

در آیین میتراییِ رومی، خدای عالی‌جناب و بزرگ، اهورامزدا نیست، چنانکه در دین زرتشتی و آیین مزدیسنا، اهورامزدا خدای بزرگ است. اورمزد در این آیین، زیرنظر و مادون **زروان** قرار دارد، یعنی **زروان آکَرَنَه**، خدایِ زمان بی‌کرانه و بی‌پایان. زروان خدای عالی‌جناب، خدای خدایان و رقم‌زننده‌ی سرنوشت و تقدیر و حاکم بر افلاک و ناظم سیّارات است. **کومُن** برای نخستین بار در پژوهش خود، خدای شیر سر را تجسّم زروان اَکَـرَنَه دانست.[۱۰۰] تجسّم زروان به‌عقیده و دلایل وی، در روم و یونان، و مستملکات رومی که آیین میترایی در آن جاها پیروانی داشت، در پیکره‌هایی از بدن انسان با سر شیر و بال‌هایی که‌گاه دو یا چهار بال است و ماری که گرد بدن پیچیده، نشان داده شده است. در این‌جا باید متوجه گزارشی از **هراکلیت** بود که از **آیون** Aion، خدایی یاد می‌کند که مغان بدان معتقد بودند. نیز **ادوموس** Eudemus در گزارشی شایان توجه (اندکی پس از ارستو) از باورهای مغان به دو بنیاد Topon، یعنی مکان و **کرونوس** Kronos یا زمان یاد کرده که دو اصل قدیم بوده‌اند. در مزدیسنای مغانه، به‌موجب وندیداد (فرگرد نوزدهم)[۱۰۱] از **زروان** و **ثواشَه** Thwâša به‌عنوان زمان و مکان و **واتَ** vâta که از خدایان زروانی ـ میترایی است یاد شده که هرچند یادکردی مهجور، اما مستند و موجود است.

رایتزن شتاین نیز پس از فرانتس کومُن بر همین اعتقاد بود که خدای شیر سر، تجسّم زروانِ ایرانی یا کرونوس یونانی ـ رومی، خدای زمان در آیین میترایی است[۱۰۲] و این زروان بود که در آیینِ میترایِ رومی، جانشین و برابر کرونوس شد و آن را با این خدای کهن برابر دانستند. در آیین زروانی ـ میترایی، نیز در محدوده‌ای در دین مانوی، این خدای عالی‌جناب، زروان است که فرزندان توام او، اهریمن و اورمزد مأمور حکومت و ناظم امور جهان می‌شوند. در آیین میتراییِ رومی / یونانی، کرونوس خدای کهنِ زمان و ابدیت، ماه و خورشید را نیز تداعی می‌کرد، چنانکه در آیین میترایی و زروانی نیز این تداخل، ترکیب و تداعی وجود دارد. ترکیب هلیوس ـ کرونوس Helios-Kronos در روم

۱۰۰- نگاه کنید به: راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتس کومُن. ترجمه‌ی نگارنده، نیز به بخش چهاردهم از همین کتاب.

۱۰۱- وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۷۷۷.

102- Reitzenstein, R: *die Hellenist Mysterium,* Berlin, 1920, pp. 175-195.

که پرستشگاهی ویژه داشت، بیان وجهی از این نظر است. نیز در روم ترکیب آیون ـ کرونوس، یا مفهوم نمادین Aeternitas یعنی ابدیت، بنیاد نخستینِ این اندیشه بود که خدای شیر سر، تجسّم زروان است.

آیون در یونان و روم که خدایی موردتوجه بود، مفهومی ترکیبی را مأخوذ از: **زئوس، کرونوس، اورمزد** در برداشت و نماد زمانِ ازلی و ابدی محسوب می‌شد. چنانکه به دفعات اشاره شده به شکل، پیکری انسانی، اما با سر شیر نشان داده می‌شد که دارای بال بود و ماری گرداگرد اندامش حلقه زده بود و گاه به‌صورت عالی‌جناب‌ترین خدا، به روی کره‌ای که نماد زمین و فرمانروایی بر آن است ایستاده که به هر دست کلید یا عصایی داشته و نقوشی بسیار و رازآمیز بر این مجسمه‌ها خودنمایی می‌کند. **ویدن گرن**، برخلاف نظر **کومُن** و پیروان متقدم او، این پیکره‌ها را از آن **زروان** نمی‌داند، بلکه بر آن است که این تندیسه‌ها نماد اهریمن خدا می‌باشد. چنانکه شرحی گذشت، چنین نظری بر بنیادهای پژوهشی، جای‌گزین نظرگاه پیشین شد.[۱۰۳] پژوهش‌ها و نتیجه گیریِ وی نیز چون سلف خود، **نیبرگ و ویکاندر**، بر مبنای مطالب و اشارات اوستایی است که نگارنده نیز بر بنیاد اشارات اوستایی / پهلوی، وگزارش‌های کهن یونانی بر همین باور است و در بخش‌های نخستین تحقیقی در همین زمینه ارائه شد.

پژوهش‌های **کُپف** Koepf در کتاب میترا یا مسیح نیز در اثبات **زروان / آیون** بودن خدای شیر سر است. چهار بال خداوند، هریک با نقشی که دارد، نمادگذر زمان و فصول چهارگانه می‌باشد. در تصویرشناسی و اساطیر میترایی، گذشت که شیر نماد آتش است و مقام چهارم از هفت وادی سلوک میترایی، مقام شیرمردی است. در تندیسه‌های باقی‌مانده، دهان خدا راگشاده و به رنگ سرخ نشان می‌دادند. از پشت گردن، حفره‌ای

103- Widengren. Geo: *Die Religionen Iran.* stuttgart, 1965, pp. 232-33.

ویدن گرن استاد دانشگاه اوپسالا Upsala و از پیروان مکتب نیبرگ است که کتاب ادیان ایران وی به آلمانی و استناد نگارنده به ترجمه‌ی فرانسوی کتاب است که توسط: ل. ژاسپین به سال ۱۹۶۸ در پاریس منتشر شده و مأخذ نویسنده این ترجمه است. صفحه‌ی ۲۵۲ به‌بعد، که مطالب مربوط به آیین زروانی، نیز از صفحه‌ی ۲۴۴ به‌بعد نیز در مورد پژوهش‌های موردنظر، مفید است.

widengren. G: Les *Religions de L'iran.* paris. 1968

تعبیه کرده و در مواقع اجرای بعضی مراسم و نیایش‌ها، از آن شعله و زبـانه‌ی آتش را از دهان به‌نمایش درمی‌آوردند. پیکره‌های باقی‌مانده‌ی خدای شیر سر، هفت حلقه‌ی مار را به گِرد اندام تندیسه نشان نمی‌دهد. گاه سه، گاه پنج و یا شش حلقه‌ی مار به گرد انـدام مجسمه‌ها نشانگر مفهومی نمادی نمی‌تواند باشد، مگر خودنماد مار که در آیین میترایی، یک نماد بنیادی است که در تصاویر میترای گاو اوژن و برخی تصاویر دیگر، از جـمله مهرابه‌ی مارها در روم دیده می‌شود. تندیسه اغلب به روی کره‌ای ایستاده و عصا یا کلید یا هر دو را در دست‌ها دارد که درباره‌شان پژوهشی گذشت و نشان فرمانروایی وی بـر جهان و اقتدار و سلطنت است.[۱۰۴]

در همه‌ی تصاویر موجود از مجسمه‌های خدای شیر سر، حالات و اشکال و نمادها مختلف است. در پیکره‌ای نقش یک چشم در سینه‌ی خداوند، نماد معرفت و شناخت و دانش است. گاه در پیشانی است که نقش چشم جلب توجه می‌کند و آن را می‌توان نماد احاطه‌ی قدرت و بینایی فوق‌العاده‌ی او دانست. اما چنانکه یاد شد، اختلاف‌های فراوان پیکره‌ها، مانع اظهارنظرهای قاطع می‌شود.

104- Koepf. H: *Mithras oder christus*. Sigmaring, 1987, pp. 60-65.

بخش چهاردهم

آیین زروانی بنابر یک نوشته‌ی کهن / منابع و مآخذ کهن در پژوهش آیین زروانی / میترایی، میترای میانجی

آیین زروانی بنابر یک نوشتهٔ کهن، مهر میانجی

اِزنیک[1] eznik کُلبی از نویسندگان ارمنی است که در سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست. زمانی که جدال لفظی و عقیدتی میان مسیحیان و ایرانیان مزدیسنی و زرتشتی - یعنی موبدان رواج داشت، وی رساله‌ای نوشته است موسوم به *De Sectis* یعنی در رد کیش‌ها در چهار بخش. بخش نخست دربارهٔ ردّ آیین‌های مشرکان. بخش دوم در ردّ آیین پارسی.

۱- دربارهٔ مفهومی که در عهود باستان از اسطوره‌ی زروان دریافت می‌شد و انعکاس آن در ادب و عرفان و دین‌های پس از آن، نقل چند مورد شایان توجه است:

«... کودکان در درون او به نزاع پرداختند...

و خداوند به او وحی نمود: دو "قوم" در رَحِم تو هستند و طریقت هر کدام از آن‌ها در (بطن) تو از هم جدا می‌گردد و یک قوم باید قوی‌تر از قوم دیگر باشد

و آن که پیرتر است وظیفه دارد خادم جوان‌تر باشد.»

سفر پیدایش، آیه ۲۵ به‌بعد

سرنامه بر نام زروان پاک — که رخشید ازو هرمز تابناک
خداوند زاووش (مشتری) و کیوان پیر — فروزنده‌ی ماه و ناهید و تیر

شیخ احمد ادیب کرمانی

گفت زروانم جهان قاهرم — هم نهانم از نگه، هم ظاهرم
بسته هر تدبیر با تقدیر من — ناطق و صامت همه نخجیر من...
آدم و افرشته در بند من است — عالم شش روزه فرزند من است...
در طلسم من اسیرست این جهان — از دَمم هر لحظه پیر است این جهان

لا تسبو الدّهر، فان الدّهر هوالله:

"دشنام ندهید دهر را، که دهر خداست.

لا تسبو الریح، فانّه من نفس الرحمان:

"دشنام ندهید باد را، که باد از نفس کشیدن حق است".

حسنات العارفین / محمد داراشکوه، ص ۴

به نقل از: حکمت خسروانی

بخش سوم در ردّ مکتب‌های فکری یونان. بخش چهارم در ردّ مذهب فرقه‌ی مـرقونیه (← بخش: زرتشت و آیین میترا، گِئوش اورْوَن).

آن چه که در بخش دوم، یعنی آیین‌های ایرانی نـقل کـرده، در مـورد زروانـی‌ها، زرتشتی‌ها و مانوی‌هاست. این نقل همراه با مباحث کلامی مسیحی در ردّ همهٔ مـذاهب است که به باور وی بر حق نبوده و شرک‌آلود هستند. آن‌چه که دربارهٔ زروانـی‌ها نـقل می‌کند، در آغاز به‌نظر مغرضانه و خصومت‌آمیز نسبت به ایرانیان به‌نظر مـی‌رسید. امـا بعدها روایـاتی هـمانند دربـارهٔ تأیـید نـظرات وی یـافت شـده بـه تـرجـمه رسـید و بـا پژوهش‌هایی بسیار که انجام شد، در اصل منقولاتِ وی سخنی چندان نیست ـ اما این نیز شیوهٔ معمول است که یک روحانی و مبلّغ مسـیحی، در ردّ بـاورها و مـعتقداتـی کـه بـه هیچ‌وجه با حوزهٔ دینی و فکری وی همخوانی ندارد و از سوی قدرتی که آن بـاورها را پشتیبانی می‌کند و نسبت به مذهب وی و هم‌فکرانش سخت‌گیری کرده و شـدت عـمل نشان می‌دهد ـ در قلمرو جَدَل کلامی، تندروی کند. پژوهشگران ایران‌شناس، بسـیار در این مورد کَندوکاو کرده‌اند. در این ترجمه و نقل، تنها مطالب پیرامونِ آیین مغان زروانی ـ و گاه اشاراتی به دین زرتشتی، بـدون ردّیـه‌های وی آمـده است. بـرای مـطالعهٔ آیـین میترایی و زروانی ـ کار **اِزنیک** بسیار مفید است، به‌ویژه کـه دربـارهٔ **مـرقیون** نـیز یکـی از قدیم‌ترین منابعی را به‌دست می‌دهد که بـرای تـحقیق آیـین مـیترایـی و شـاخه‌های آن کارآمد است:[۲]

«گویند پیش از آن که آفرینش شود، قبل از آن که آسمان و زمین و هـیچ آفریده‌ای موجود باشد، کسی بود که **زروان** Zrvân نـام داشت و آن را "فـرّ" یـا "بخت" ترجمه می‌کنند. وی مدت هزارسال عبادت کرد و قربانی داد که فرزندی به نام **اورمزد** زاده شود تا زمین و آسمان و آن چه که در آنهاست بیافریند. چون هزار سال بدین‌سان سپری شد، در دلش اندیشهٔ شک و تردید پدید آمد که آیـا این قربانی و عبادت و ریاضت به‌نتیجه خواهد رسید یا نه ـ و من دارای فرزندی

۲- زروان در قلمرو دین و اساطیر، تهران ۱۳۵۹. زینر Zeahner در کتاب *Zurvan. a Zoroastrian dilemma* میان صفحات ۴۲۸-۴۱۹ که روایات سایر مورخان ارمنی را نیز آورده و مقایسه و نقد کرده است:
Mariés. L : *Le de deo d'eznik de kolb.* Paris, 1924. P. 22-49.

اورمزد نام خواهم شد؟ ـ هنگامی که این اندیشهٔ تردیدآمیز در او می‌گذشت، **اورمزد** و **اهرمن** را آبستن بود و وجودشان را در خود احساس می‌کرد. چون از حال توأمان آگاهی یافت با خود گفت هریک که زودتر بیرون آید، شاهی جهان را به او خواهم داد.

اورمزد از این اندیشهٔ پدر آگاهی یافت و آن را برای برادرش اهریمن فاش کرد. آن‌گاه اهریمن به‌زودی شکم پدر را شکافت و خود را در برابر پدر نمایان ساخت. زروان از او پرسید تو کیستی. اهرمن پاسخ داد و گفت من فرزند تو هستم. زروان گفت پسر من باید درخشنده و دارای بوی خوش باشد، درحالی که تو تاریک و بدبو هستی. در همین هنگام، اورمزد نیز از شکم پدر بیرون آمد و خود را در برابر پدر نگاهداشت. زروان او را درخشان و خوش‌بو دید و دانست که پسرش اورمزد است که برای تولدش آن همه قربانی داده بود. پس شاخه‌هایی (بَرِسمَن Baresman) راکه دردست داشت و بدان عبادت کرده بود به او داد و گفت تاکنون من برای زادن تو یَزِش و قربانی می‌کردم، ازین پس تو باید برای من قربانی و یَزِش کنی.

در این هنگام اهریمن نزد زروان پیش ایستاد و گفت تو پیمان کرده بودی که هریک از ما دو زودتر بیرون آمده و بر تو نمایان شویم، شاهی جهان او را دهی. اینک بنابر آن پیمان باید پادشاهی مرا دهی. زروان برای آن که پیمان‌شکنی نکرده باشد، او را خطاب کرده گفت ای دُروندِ پلید، نه هزار سال از فرمانروایی در جهان را به تو می‌دهم. اما پس از آن فرمانروایی بر جهان از آن اورمزد است و فرمان و ارادهٔ او اجرا خواهد شد. آن‌گاه اورمزد و اهریمن به آفرینش پرداختند. آن چه راکه اورمزد می‌آفرید خوب و سودمند بود و آن چه راکه اهریمن می‌آفرید، زشت و زیان‌بار بود».

ازنیک پس از نقل این گزارش، بحثی جدل‌آمیز و طولانی را مطرح می‌کند تا با ریشخند این‌گونه اندیشه‌های دور از خرد را رد و تکذیب کند. آن‌گاه دنبالهٔ گزارش را ادامه می‌دهد که اورمزد و اهریمن به آفرینش پرداخته‌اند:

اما به‌شکلی که می‌گویند و زرتشتیان نیز باور دارند، اهریمن عالی‌ترین راه

آفرینش را دریافت. می‌گویند وقتی که اهریمن مشاهده کرد که اورمزد آفریده‌های نیک را به‌وجود آورد، اما روشنی را نتوانسته بود پدید آورد، پس به اندیشه پرداخت و به دیوها گفت: اورمزد از آفرینش خویش سودی نمی‌بَرَد. این آفریده‌های نیک را پدید آورده، اما آفرینش وی در تاریکی است و آفریده‌ها در تاریکی باید به‌سر برند، چون او نمی‌تواند روشنایی را پدید آوَرَد. اگر آگاهی داشت، با مادر خود نزدیکی می‌کرد و از این نزدیکی خورشید متولد می‌شد و پسر او به‌شمار می‌رفت. پس با خواهر نزدیکی می‌کرد و از آن ماه متولد می‌شد. آن‌گاه اهریمن به دیوها سپارش کرد که هیچ‌کس این راز را فاش نکند.[۳]

۳- ← وندیداد، جلد دوم - فرگرد ۸ یادداشت ۱۰۵، ص ۹۲۵ -، به‌موجب اوستا و منابع و متون پهلوی «خویتوک دس» یا ازدواج مقدس سبب پیدایی فرّه و روشنایی می‌شود و به‌تکرار در این حسنهٔ دینی تأکید شده است. اِزنیک نیز چون بسیاری دیگر از مورخان و گزارش‌گران قدیم به‌همین اصل مشترک زروانی - مزدیسنایی اشاره می‌کند.
در منابع فقهی و احکام مزدیسنی، **خویتوک دَس** سه نوع است. در دینکرد، روایت پهلوی، و آثاری دیگر، به‌ویژه رسالهٔ موبد **آشاوَهیشتان** به نام:

Rivâyat - i Hemêt i Ašâvahištân

چاپ بمبئی، در این زمینه‌ی مخصوص احکامی ارائه شده است که بر سه نوع بوده: میان پسر با مادر، و پدر با دختر و خواهر با برادر. اگر به‌موجب احکام رساله‌ی فوق، کسی را امکان انجام این امر شرعی میسر نمی‌شد، پس از فوت باید به نیابت، هزینه‌ی آن را جهت اجرا به کسانی که می‌توانستند می‌پرداختند تا اجرا شود. ازدواج مقدس نه بر آنکه موجب نیرومندی فرّه‌ی ایزدی می‌شد و کسانی که آن را بنابر احکام رساله‌ی دَرون و مَیَزد انجام می‌دادند، از مکاید و وسوسه‌ی اهریمن و شیطان و نفس امّاره در امان می‌ماندند، بلکه در مقام و مناصب مغان، جهت رسیدن به درجات بالا و وقوف بر اسرار، انجام نوع کامل آن در هر سه نوع لازم بود. در اثری به زبان سریانی موسوم به غار گنج‌ها، جایی که **زرتشت** را با **نمرود** یکی برشمرده نقل است که در روزگار وی، آتشی نیرومند از زمین شعله‌ور شد. نمرود بدانجا رفت تا آن را بنگرد. پس آن آتش را پرستش کرد و کاهنی یا مغی را به نگاهبانی و تیمار آن برگماشت که به آتش چنان که رسم بود خوراک دهد و هیزم و کندر بر آن نهد و از آن روزگار چنین کاری رایج شده و باقی ماند. **نمرود** به شرق رفت و با کتابی از رموز و مکاشفات برگشت و در آذربایجان در مکانی مقدس برقرار شد (باید اشاره به شیز و آتشکده‌ی آذرگشسب باشد). شخصی که مأمور تیمار و پرستاری آتش مقدس شده بود، **ادشر** (= اردشیر) نام داشت. چون نمرود را سرگرم کارهایی شگفت و خارق‌العاده دید، خواست تا بدان رموز آشنا شود. پس به شبحی (دیوی، خدایی) که در برابر آتش ظاهر می‌شد، تقاضا کرد تا اسرار نمرود (= زرتشت) را بدو بیاموزد. آن شبح خداگونه به مغ یا کاهن آتش گفت که هیچ‌کس

←

[تا اورمزد آگاه نشود] چون **مَهْمی** mahmi دیو این را شنید با شتاب نزد اورمزد رفت و راز را برای وی آشکار کرد.[۴]

اِزنیک آن چه راکه درباره‌ی آیین زروانی، وگاه به اشاره زرتشتی بیان کرده، به‌صورت تکه‌تکه است. از یک عالم مسیحی متدین، و یک کلامی ـ این شتاب‌زدگی موجه است که بدون تأمل، پس از نقل یک مورد، به رد و تکذیب آن با ادلّه و براهین بپردازد:

«می‌گویند [زروانی‌ها] اهریمن گفته: نه‌چنان است که توانایی در آفرینش نیک نداشته باشم، بلکه نمی‌خواهم مصدر پدیدآوردن خوبی باشم. پس برای نشان دادن توانایی خویش "تاووس" را آفرید».

→

نمی‌تواند به مقام موبدیِ مجوس برسد مگر آن‌که پیش از آن با مادر و دختر و خواهر خود نزدیک شده باشد (ازدواج مقدس و یا امر خویتوک دَس را انجام داده باشد) پس کاهن به همان‌گونه رفتار کرد و به مقام موبدی در میان مجوسان رسید و از آن زمان است که موبدان و مغان و ایرانیان به چنین ازدواج‌هایی رغبت کردند. و این **ادشر** که به‌چنین مقامی رسید نخستین کسی بود که به‌علایم دائرةالبروج پرداخت و به تفأل و پیشگویی و امور مقدّر سرگرم شد:

R. J. H. Gotteil *"References to Zoroaster in Syriac and Arabic Literature"* Classical studies in Honour of H. Disler, New York / London, 1894, PP. 25. 26.

مری بویس در جلد سوم تاریخ کیش زرتشت، ترجمه‌ی همایون صنعتی زاده، ص ۵۴۴.

نگارنده چون در مأخذ فوق‌الذکر، یعنی وندیداد این منبع را دسترس نداشت، در آنجا این خبر درج نشده است. اما در کتابی پیرامون تاریخ اجتماعی و مناسبات خانوادگی در دوران ساسانیان باتوجه به تاریخ و اخبار سریانی، کوشیده است در این زمینه آن چه راکه در تأیید احکام فقهیِ زمان ساسانیان است ارائه کند.

۴- به احتمال daeva-mahmi **دَئِوَ مهمی** به عنوان میانجی، همان **میترا** باشد. در شرحی که **تئوپمپ** داده است واژه یا نام به‌صورت **مِسی تس** mesites آمده، به‌معنای میانجی. **مارکیون** که در سدهٔ دوم میلادی در رُم بود و بدعت‌هایی در دین مسیحی وارد کرد و فرقهٔ "مرقونیه" بدو منسوب است (← بخش "زرتشت و آیین میترایی" ـ گوشورون) نیز زیر تأثیر آیین مهر، به خدای میانجی معتقد شد و عیدی را مقرر داشت که برای این خداوند گاو قربانی کنند (=میترای گاو اوژن). میترا نیز به‌عنوان خدای میانجی معروف است. **شِدِر** معتقد است که مهمی دیو نبوده، بلکه به‌عنوان مردمیانی یا واسطه و نفر سوم عمل کرده است، اما زرتشتیان در آن روزگار چون از این کردار او بسیار ناراحت شده و آن را توهینی تلقی می‌کردند، از وی با تحریف نام ـ با دیو یاد کردند.

Benvenist : Persian Religion according to the chief Greek Texts.

ازنیک ضمن ردیه‌هایی که می‌نویسد، دربارهٔ **مهمی دیو** اشارهٔ بسیار شایان تأملی می‌کند. می‌گوید از دیدگاه آنان دیوها، اهریمن و همراهان او فطرتاً و از روی سرشت، بد و زیانکار نبودند، بلکه به تعارض چنین می‌کردند، چنان‌که مهمی دیو، راز آفرینش روشنایی و نور را به آگاهی اورمزد می‌رساند. برای **مَهمی**، پیروان این آیین تا به امروز (اِزنیک در سدهٔ پنجم میلادی، به‌احتمال اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم میلادی می‌زیسته است) هر سال سه بار قربانی می‌کنند و به این جهت است که آنان نیز (از سوی زرتشتیان) به دیوپرستی نسبت داده می‌شوند.

این نویسندهٔ ارمنی، جایی دیگر اشاره می‌کند که در گفتار و باورهای آنان (زروانی‌ها یا زرتشتی‌ها) پراکندگی و تشتت وجود دارد. چون برای آفرینش خورشید یا روشنایی، چیزهایی دیگر نیز می‌گویند:[۵]

اهریمن، اورمزد را به میهمانی و سور فرا خواند. اورمزد به سفره نشست اما از خوردن خوراک خودداری کرد. و خواهان آن شد که فرزند اهریمن با فرزند او کشتی بگیرند. در این مبارزه، پسر اهریمن، پسر اورمزد را شکست داده و مغلوب کرد. چون درنتیجه پیکار اختلاف ورزیدند و بر آن شدند تا داوری برگزینند و نیافتند، **خورشید** را آفریدند تا میان آن‌ها قضاوت کند.»

در این جا نیز "روشنایی ـ خورشید" به‌عنوان داور و میانجی ظاهر می‌شود. هرگاه نفوذ دو آیین زروانی / میترایی را درهم ـ بدون آن‌که جهت سردرگمی از تقدم و تأخرشان چشم‌پوشی کنیم ـ به نقش تعیین‌کنندهٔ خدای میانجی بهتر آگاه می‌شویم و راه برای انطباق وی با میترا ـ جهت شکل‌گیریِ آیین میتراییِ متأخر و تأثیر آن بر یشت دهم ـ بدون تأکیدورزی، نزدیک‌تر می‌شویم. وی نقل کرده است:

«هنگامی که پسر اورمزد در حال مرگ بود، نطفهٔ خود را در چشمه‌ای فروریخت که در پایان جهان، از آن نطفه دوشیزه‌ای متولد می‌شود. آن دوشیزه نیز پسری می‌زاید که هنگام رستاخیز، برای آماده شدن جهان، اهریمن و سپاه

۵- برای آگاهی از متون ارمنی و لاتینی و یونانی دربارهٔ زروانیان ← زینر Zeahner، بخش دوم از کتاب *Zurvan. a Zoroastrian dilemma*، ص ۴۱۹ به‌بعد. بخش نخست این کتاب با عنوان «زروان ـ معمای زرتشتی‌گری» با ترجمهٔ خوب دکتر **تیمور قادری** منتشر شده است. تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

وی را شکست می‌دهد. نیز از آن دوشیزه دو پسر دیگر نیز متولد می‌شوند که همهٔ پیروان اهریمن و دُروَندان را برمی‌اندازند». [۶]

نیز اشاره‌ای دارد به ماهیت شرّ و بدی ـ بنابر اندیشه و توجیه ثنوی. آورده: برای آن اهریمن از سوی آنان شر و تباهگر است که نام وی **آنگرمئین‌یو** Angramainyu می‌باشد. به‌سبب آنکه پیروان **میترا** را از برخورداری روشناییِ حیات‌بخش خورشید محروم نمود، به این لقب نامیده می‌شد که نام شیطان است و اسم ذات است و یک وجود مادی و عینی نیست، بلکه مفهوم منش و اندیشهٔ بد و رفتار زیانبار و تباه‌کننده را افاده می‌کند.

البته این اشاره در واژه، درست است. جزء نخست به معنایِ زشت، بد و تباهی است. جزء دوم به‌معنای منش و سلوک و رفتار است:

«آنان باور دارند که آفرینندهٔ خوبی‌ها و جانداران سودمند، اورمزد است و اهریمن آن چه که از جانداران موذی و زیانکار است را آفریده، چون مار و کژدم و همهٔ جانداران زیانکار از آفرینش اوست [= خْرَفَسْتَر] و برای پیکار با اهریمن است که اورمزد به پیروان خود دستور می‌دهد جانوران زیانکار را به‌شمار زیاد بکشند که کار کرفه و نیک می‌باشد».

و در مطالبی به تفصیل دربارهٔ باورهای اختربینی و تفأل و پیش‌گویی و... شرحی نقل کرده است که در واقع امری مشترک میان مغان مادی، موبدان زرتشتی و زروانی‌ها و آیین میترایی است: [۷]

«آن‌ها می‌گویند همه‌چیز وابسته به "بخت و تقدیر" است. تولد و مرگ افراد بستگی به خواست و مشیت افلاک و ستارگان دارد. بدان معنا وقتی کسی متولد می‌شود، به‌دقت هنگام مرگ او را از روی ستارگان تعیین می‌کنند و این امری محتوم است که بنابرخواست ستارگان و پیش‌گویی از روی آن‌ها ـ مرگ و تولد

۶- اشاره است به تولد اوشیدر و اوشیدر ماه و سوشیانس در هزاره‌های آخر ـ از نطفهٔ زرتشت، که این آخری، یعنی سوشیانس ـ موعود نهایی است. نگاه کنید: "فرهنگ نام‌های اوستا" جلد دوم ـ زیر عنوان "سوشیانس / سَئُوشْیَنْتَه".

۷- ← "گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان" باتوجه به فهرست مطالب. نیز: «حکمت خسروانی» که با مستندات بسیاری باتوجه به فهرست راهنما ـ همراه است.

کسی پس و پیش نمی‌شود. هم‌چنین ستارگان سبب کامیابی و ناکامی می‌شوند. هرگاه در مواقع معینی، ستارگان در بروج خاصی در زمانهای معین قرار گیرند، سبب زادن، مرگ، بلیّه و حادثه‌ای سخت می‌شوند. بر آن باورند که در مثل هرگاه در منطقة‌البروج اسد باشد، کسی به پادشاهی می‌رسد، هنگامی که برج ثور باشد، کسی که برایش تعیین سرنوشت کرده‌اند به مال و دولت می‌رسد. هنگامی که عقرب باشد، موجب شرارت و قساوت می‌شود... هرگاه زحل وارد منطقة‌البروج شود، حادثه مرگ پادشاه است و... بر آن باور هستند که ستارگان دارای جان و تدبیر هستند، چون هرگاه دارای جان نبودند، حرکت نمی‌کردند...[۸]»

تنها مطالعهٔ دقیق متن اِزنیک دربارهٔ دین ایرانیان است که نشان می‌دهد برخلاف آن چه که در پاره‌ای از آن‌ها تردید کرده‌اند، چنین نیست. وی به‌طور دقیقی به باورها و معتقدات و خرافات و حتا دین و باورهای دینی در حوزهٔ ادبیات عامیانه و مراسم اشاره کرده است. دربارهٔ بخت و تقدیر و مسألهٔ جبر ـ ثنویت، خویتوک دس، سرشت مینویِ اهریمن ـ شاهزادهٔ تاریکی، ستاره‌شناسی و تقدس و تألّه ستارگان، اِختران و اَباختران اشاراتی دارد که به دقت در متون پهلوی و پازند آمده است. در مثل اشاره می‌کند به: عطسه کردن و خمیازه کشیدن ـ که دیو باعث آن‌ها می‌شود. در: سد در نثر و سددر بندهش و روایات داراب هرمزدیار به‌روشنی همین‌گونه باورها، در طیف گسترده‌ای به‌عنوان اعمال دینیِ موبدان ثبت است و ادعیه‌ای برای هرکدام آمده است. در مثل کمی محصول زراعی، یا مرگ و میر دام‌ها، یا کم بودن پشم گوسفندان، یا پریدن پلک چشم و یا پرش عضله و خارش یک عضو و... همه به‌وسیلهٔ عمله‌ی اهریمن و دیوان به‌وجود می‌آیند و برای هریک، چون افسون شاه فریدون ـ تعویذ، حِرز یا دعایی است که پادزهری است اورمزدی بر ضد زیانکاریهای اهریمن. بسیاری از این تعویذها، در کتابی موسوم به متون پازند گردآوری شده است.

۸- در بخش نیایش‌های افلاک و ستارگان، این امر به‌روشنی آمده است. در حکمت خسروانی و اشراق این‌گونه باورها، از طریق آیین‌ها و باورهای زروانی، میترایی وارد شده است، ← نیز: "حکمت خسروانی" و "حکمة‌الاشراق" سهروردی و شروحی که بر حکمة‌الاشراق نوشته شده است.

مهر میانجی Mesites

در مطالب فوق به نقل از شرح **ازنیک کُلبی**، هنگامی که به **مَهمی دیـو** daeva-mahmi برخوردیم، اشاره شد که از این دیو در انـجمن زیـانکاران و عـملهٔ اهـریمن، در هـیچ‌جا از اوستا و متون پهلوی و متونی که دربارهٔ آیین‌ها و ادیان ایـرانـی، گـزارش‌هـایی نـقل است اثر و نشانی نیست. به‌همین جهت دربارهٔ شناخت هویت این دیوی که با اورمـزد همکاری می‌کند، بحث‌ها و نـظرات مـتفاوتی ارائـه شـده است. نـیز **پـلوتارک** (۱۲۰ ـ ٤٦ میلادی) است که در نوشتهٔ خود با روشنی از مـهر بـه‌عنوان خـدای مـیانجی یـاد کـرده است:[۹]

«گروهی از مردم به دو خدا باور دارند که یکی از این دو، آفرینندهٔ نیکی‌ها و آن یک خالق چیزهای بد و زیان‌آور است. اما دسته‌ای دیگر از مردم، آفرینندهٔ نیکی‌ها را خدا و آن دیگری را دیو و شیطان نامند. از جملهٔ این مردم **زرتشت مغ** است که پنج هزار سال پیش از جنگ تروا می‌زیست.

وی یکی از این دو نیرو را خدا / **هرمزد** Hormazes و آن دیگری را شیطان / **اهرمن آرِمانیوس** Areimanios خواند. وی معتقد بود که هرمزد به‌وسیلهٔ حواس، با روشنی دریافت می‌شود و اهرمن با تاریکی و ظلمت، و میان این دو **میترا** Mithres است و به‌همین جهت است که ایرانیان او را مهر یا **میترایِ میانجی** mesites "مِسی تِس" می‌نامند».

۹- **مولتون** در کتاب "آغاز دین زرتشتی" ترجمهٔ دقیق و تحلیل روایت پلوتارک را نقل کرده است:
Moulton: *Early Zoroaster, PP. 399-406.*
پلوتارک متن شرح خود را در رسالهٔ «ایزیس و اُزیریس» *Isis and Osiris* آورده که بـه یـونانی است و مولتون در مأخذ یاد شده ترجمهٔ دقیق آن را از متن داده است. برای پژوهشی مشروح نگاه کنید به "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی» از نگارنده. چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۴۹ به‌بعد.

میان زرتشتیان و در منابع مکتوب پهلوی، میترا با همان لقب مشهور، یعنی **داور آسمانی** هم‌چنان شناخته می‌شد. در متن و ترجمه‌ی پهلویِ سی‌روزه آمده که میترا **داوری و میانجی‌گری** می‌کند. برای دادوری، همان شکل آشنای dâdvarih دادوری آمده است و این واژه به‌معنای معمول و مفهوم دادگری و برقراری عدل نیست، بلکه واژه‌ی دات dâta به‌معنای قانون شرع و حکم و احکام دینی است و اسم فاعل آن آمده است. برای میانجی‌گری، واژه‌ی mayanjigih آمده است که اسم فاعل آن **میانجی** mianjig است. جایی که **پلوتارک** می‌گوید: «به‌همین جهت است که ایرانیان او را میترای **مِسی تِس** می‌نامند» مسبوق است به سابقه. این میانجی‌گری البته میان **هورمَزِس** و **آریمانیوس** می‌باشد، آن چه که به اهورامزدا و اهریمنِ شناخته تعبیر گشته است.

آیا این کاربردِ پلوتارک با دادوری یکی است؟ باتوجه به این‌که دادوری، چنان‌که گذشت، جنبهٔ شرعی و دینی دارد و اشاره به **قاضی** است در معنای خاص آن در ایران اسلامی. در روایت **ازنیک** نیز چنین وظیفه‌ای برای میترا تعیین می‌شود ـ نیز از فحوای نوشته‌ی پلوتارک چنین برمی‌آید.

اما کاربرد اصطلاح mesites از سوی پلوتارک هنوز با شواهد روشنی ـ مفهوم نشده است و این بدان سبب است که پژوهشگران خواسته‌اند در اوستا، بنیاد آن را ردیابی کنند.

چنان‌که اشاره شد برای شناخت این مبهم کوشش‌هایی شده است. برخی اشاره به سِمَت **مهر** کرده‌اند در این‌باره که هادی روان مردگان است ـ و یا روان پارسایان را به‌هنگام عبور از "**چینَوَدپل**" (= **پل صراط**) گذر می‌دهد و یا به‌عنوان خورشید میان زمین و آسمان، نگاهبان عهد و پیمان اورمزد و اهریمن است. اما هرگاه دقت شود، اشارهٔ پلوتارک روشن و دور از ابهام است. به‌همین جهت باید دریافت آیا در آیین میترایی، یا آیین مزدیسناییِ زرتشتی، مهر به‌عنوان میانجی میان هرمزد و اهریمن نقشی دارد یا نه[۱۰]. به‌گمان برخی ـ بر بنیاد روایت‌ها و باورهای مزدایی دربارهٔ رستاخیز، پایگاه و مقام

۱۰- کتاب یاد شدهٔ مولتون، ص ۱۴۱.

برای شرحی درباره‌ی واژه‌ی mesites نگاه کنید به کتاب دین ایرانی از **بنونیست**

Benvenist : *Persian Religion, P. 88.*

←

میترا در "هَـمَسْتَکان hamastakân (= بـرزخ، اَعـراف) است کـه جـایگاهی است مـیان بهشت و دوزخ. اما به این دست‌آویز، نمی‌توان دشواریِ میترای میانجی راگشود، چون میترا به‌عنوان داوَرِ ارواح در سنجش اعمال، باید چنین جایگاهی نیز داشته باشد، هرچند وظیفهٔ او در این‌جا ـ جدا از مکانی که نشست‌گاه او برای داوری ارواح است، خود میانجی میان مردم و اورمزد نیز هست.

در روایت **ازنیک** نیز ملاحظه شد که زروان دارای دو پسر شد. اورمزد و اهریمن. اولی هرچه آفرید نیکو و خوب بود. دومی هرچه می‌آفرید بد و زشت و زیانبار. اهریمن در تولد بر اورمزد تقدم داشت و این که در تمام مکتب‌های فکری ایرانی، تقدم و قدرت و حوزهٔ عملِ بیشتر با شرّ است، ناشی از همین بُن مایهٔ فکریِ کهن است. اورمزد هـرچـه می‌آفرید نیک و خوب بود، اما جهان و آفرینش او در تـاریکی و تـیرگی قـرار داشت. اهریمن که این را دید، به دیوها گفت چه فایده‌ای بر آفرینش وی مـتصور است، چـون اورمزد راز آفرینش روشنایی را نمی‌داند. اگر آگاه بود و چُنان می‌کرد، خورشید و ماه به‌وجود می‌آمد. **مَهمیِ دیو** که در جمع یاران اهریمن بود، با شتاب نزد اورمزد رفته و این راز را بر او فاش کرد. در این جا نکته‌ای است بسیار ظریف. زرتشت خود اشاره بـه دو مینویِ توأمان می‌کند که از آغاز وجود داشتند. مینو به‌معنایِ روحانی، نادیدنی و معنوی است. اِزنیک نیز بـه‌همین مـورد اشـاره مـی‌کند. اهـریمن نـخست زادهٔ زروان، مـینوی تاریکی و شاهزادهٔ ظلمت است. هر دو فرزند زروان مـی‌باشند. پس اهـریمن خـود راز آفرینش روشنایی را می‌داند، اما بدان عمل نمی‌کند اما این اندیشه و راهنماییِ اوست که اورمزد به کار می‌گیرد. میانجی این کار میان دو آفرینش با اورمزد و اهریمن، مَهمیِ دیو است.

→
برای میترای قاضی و دادور، نگاه کنید به:

Pahlavi Sirozag, P. 16, ZXA ed Dhabhar, 242. tr, Dhabhar,

نیز ترجمه‌ی پهلوی سی روزه از دکتر دهدشتی. ترجمه‌ی فارسی از متن اوستایی سی‌روزه، هاشم رضی.
هم‌چنین جهت آرای حاصله و جمع آن درباره‌ی اصطلاح mesites نگاه کنید به:

S. Shaked " *Mihr the Judge*" Jerusalem Studies in Arabic and islam II, 1980, 1-31.

در روایت پلوتارک نیز ملاحظه شد که میترا، نفر سوم و مرد میانی یا میانجی، با روشنی و بدون ابهام معرفی شده است. در شرح و ترجمهٔ متن اِزنیک گذشت که دربارهٔ پیکار اورمزد و اهریمن مطلبی شایان توجه نقل کرده که نوشته: اهریمن، اورمزد را به سور دعوت کرد. چون اورمزد این دعوت را پذیرفت، شرطی معین کرد تا بر سفره نشسته خوراک بخورد ـ یعنی پسران آن دو به مبارزه پردازند. اهریمن شرط را پذیرفت. در این زورآزمایی پسران اورمزد مغلوب پسران اهریمن شدند (این اسطوره در، دین مانوی نیز با تغییر راه یافت) پس اورمزد و اهریمن به جست و جوی داوری پرداختند ـ چون کسی را نیافتند، خورشید را برای داوری آفریدند.

بنونیست معتقد است که ازنیک روایت را بد فهمیده، یا موجز و فشرده نقل کرده و به‌احتمال می‌توان آن را چنین بازسازی کرد: اورمزد برادر را به میهمانی دعوت می‌کند. این دعوت شاید از روی آشتی‌جویی بوده و اهریمن برادر کهتر را به مبارزه فرا می‌خواند. (به‌احتمال برای اولویت یا تقسیم فرمانروایی بر جهان) در این پیکار اورمزد شکست می‌یابد. به همین جهت به جست و جوی داوری می‌پردازند تا میان آنان حکم کند و شاید اختلاف آنان را برطرف سازد. اورمزد در آغاز از پدر خود نوید پیروزی یافته بود، اما در این مبارزه شکست یافته و نیرویش کاستی می‌یابد. به همین جهت از میترا (=خورشید) یاری می‌خواهد، یا به داوریش دعوت می‌کند، چون امیدوار است مهر جانب نور و روشنایی را نگاه دارد.

تئودور - بارکنایی Theodore bar kônai روایتی آورده، دربارهٔ مسایل آفرینش در دین مانوی که در آن‌جا نیز نقش میانجی بودن میترا قابل تأمل است[11]. وی شرح می‌دهد که شاهزاده تاریکی به‌قلمرو نور حمله می‌کند. آن‌گاه «پدر بزرگی»[12] مردِ نخستین را

۱۱- **کومون**، "پژوهشی دربارهٔ دین مانوی"، جلد دوم، ص ۱۶-۱۵.

Cumont : Rech Sur Le Man., I, PP. 15-16.

نیز: **زینر** در "زروان یک معمای زرتشتی" بخش دوم، متن‌ها، ص ۴۴۱. کتاب تئوردوربارکنایی، نویسندهٔ مسیحی سُریانی در سدهٔ هشتم میلادی با عنوان Scholia، ← "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی" ص ۱۶۳ به‌بعد.

۱۲- مفهوم و عنوان پدربزرگی، به احتمال بسیار زروان و بانظری میترا است.

می‌آفریند و او با پنج پسر خود، یعنی پنج عنصر نیک، بر پنج پسر شاهزادهٔ تاریکی برای مقابله می‌ایستد. در پیکار خود نخستین و پنج پسر او شکست یافته و توسط شاهزادهٔ تاریکی و یاران او بلعیده می‌شوند. همانندی میان این روایت و آن چه که **ازنیک** نقل کرده، بسیار دقیق است. این پیکار و دعوت به‌مبارزه و شکست اورمزد یا مرد نخستین، یا پسران اورمزد، همه جا ملاحظه می‌شود. بُن مایهٔ اسطوره یکی است، اما شیوهٔ تعریف و بیان متفاوت. در بخش نخست از "بندهش" نیز آمده که پیش از پیکار، اورمزد به اهریمن پیشنهاد آشتی و سازش می‌دهد. **اسطورهٔ آفرینش مانوی** چنین است:

به‌موجب روایت مانوی،: «در آغاز تنها دو گوهر بود. گوهر روشنایی و گوهر تاریکی... این دو عنصر جدا می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان جهان تاریکی در امان بود ـ تا آن‌گاه که حادثه‌ای روی داد: یک روز **آزدیو** در ضمن حرکات دیوآسای خود به جهان روشنایی برخورد. جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شد و دل در نور بست و درصدد برآمد تا جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را برباید. پس با گروهی دیوان به‌جهان روشنایی حمله کرد.

زروان شهریار جهان روشنایی آمادهٔ جدال نبود. برای نبرد با دیوهای تاریکی و بازداشتن آنان، دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن‌رو هرمزد را که خداوندی جنگ‌آزما بود برای راندن دیوها فرستاد. هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت، اما **آز** بدکُنش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست یافت. آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به‌جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند و هرمزد شکسته و بی‌یار در قعر جهان تاریکی مدهوش افتاد.

پس از زمانی هرمزد به خود آمد و خویشتن را مغلوب و بی‌کس و یار یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریدهٔ

زروان بود یاری خواست.[۱۳] خروش هرمزد جان‌گرفت و از پایگاه دیـوان تـا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیمود و پیام هرمزد را به مام وی رسـانید. مـام هرمزد نزد زروان رفت و سر فرود آورد وگفت: ای شهریار جهان روشـنایی، فرزندم هرمزد را یاری کن که شکسته و بی‌یاور در دام دیوهاگرفتار است.

آن‌گاه زروان برای رهایی هرمزد، خدایان دیگر از خود پدید آورد. **مهرایزد** نیرومندترین این خدایان بود. مهرایزد برای نجات هرمزد، به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوها پـنج فرزند از خود پدید آورد که نبرده‌ترین آنان **ویس بد** بود، سـلاح پـوشیده و بـه فرمان **مهر ایزد** به پیکار دیوان رفت و به‌زودی آنان را درهم شکست و در زیر پا نرم‌کرد و پوست از تن‌شان جدا ساخت. بسیاری از دیوان را نیز در آسمان‌ها به زنجیرکشید.

آن‌گاه مهر ایزد به بنای جهان ما پرداخت: یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت. ازگوشت ایشان هشت طبقهٔ زمین و از استخوان آن‌هاکـوه‌ها را پـدید آورد[۱۴]. یکی از فرزندان خود **پاهرگ بد** را فرمان داد تا بر سر آسمان‌ها بنشیند و رشتهٔ آن‌ها را دردست بگیرد تا درهم نریزد. دیگری از فرزندان خود، **مان بد** را بر آن‌گماشت تا طبقات زمین را بر دوش خویش نگاه دارد تا فرود نیاید.

دیوان هنگامی‌که بر هرمزد چیره شدند، فرزندان او: آب، باد، آتش، نور و نسیم راکه همه ازگوهر روشنایی بودند بلعیدند. هنگامی‌که دیـوها از **مـهرایـزد** شکست یافتند، بیشتر ایـن عـناصر نـورانـی از چـنگ آن‌هـا رهـا شـده و آزاد گردیدند.

۱۳- چنین روایتی با این عبارت‌ها، در بندهش منسوب به اهریمن است که چون از هرمزد شکست یافته و به ژرفای جهان تاریکی فرو می‌افتد، دیوها به دلجویی وی آمده و وعدهٔ یاری می‌دهند. تا سرانجام **جهی**، ماده دیو بدکاری و روسپی‌گری، دخترش ـوی را برای مبارزهٔ دوباره با هرمزد برمی‌انگیزد.

۱۴- قابل مقایسه است با آفرینشی که به‌موجب "بندهش" از لاشهٔ گاو نخستین پدید می‌آید. یـا قـربانی گـاو توسط میتراکه شکلی دیگر از همین اسطورهٔ آفرینش مانوی است، ← بخش «زرتشت و آیـین مـیترا، گوشورون».

مهرایزد از این عناصر نورانی، ستارگان آسمان را پدید آورد. آفتاب را از آتش و گردونهٔ ماه را از باد و آب، و ستارگان دیگر را از نوری که از آفت دیوها آسیب‌دیده بود پدیدارکرد. اما همهٔ نوری که دیوها بلعیده بودند آزاد نشد و با آن که بیشترِ آن نور رهایی یافت، بخشی از آن در بند دیوها ماند. واگذاشتن نور در دل دیوها روا نبود. چاره‌ای لازم بود. **هرمزد** و **مهرایزد** و دیگر خدایانِ جهانِ روشنایی فراهم آمدند و به‌سوی **زروان**، شهریار عالم روشنایی رهسپار گردیدند و همه پیش تخت وی سر فرود آورده و گفتند: ای شهریار عالم روشنایی، ای آن که ما را به نیروی شگرفت خویش آفریدی، و آز و دیوها و پریان را به‌وسیلهٔ ما درهم‌شکستی و دربندکشیدی، هنوز بهره‌ای از گوهر نور در زندان دیوها زندانی و به‌رنج اندر است، چاره‌ای ساز تاگوهر نور از بند دیوها رها شده و جهانِ روشنایی بازگردد...[۱۵]»

آن چه که در شکل کامل اسطورهٔ آفرینش مانوی، قابل تأمل است، سنجش و همانندیهای مشترکی است که مطابق معمول میان آیین‌های زروانی، میترایی، مزدایی و مانوی موجود است. این همانندیها تا بدان جاست که می‌توان کمبودهای هریک از این آیین‌ها را، توسط دیگری بازسازی کرد ـ به‌ویژه آیین میترایی را، که درواقع به نسبت از آن آگاهی‌های کمتری داریم. مسألهٔ شکل‌گیری آفرینش از لاشهٔ گاو نخستین و اساطیری ـ که در آیین مزدایی توسط گزند اهریمن ـ که نه اهریمن بلکه در تعارض میان شاهزادهٔ تاریکی و اورمزد از میان رفته است. آن‌گاه آشکار نیست که چه گونه در روایت میترایی، توسط میترا قربانی می‌شود و مؤیّد آفرینش و برکت و نعمت می‌گردد ـ و در اسطورهٔ

۱۵- ← "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی"، ص ۱۶۴ به‌بعد. نیز برای متن یکی از سرودهای آفرینش مانوی، به‌ویژه سرود مورد اشاره، ← "زبور مانوی" اثر: سی. آر. سی. آلبری، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، ص ۵۵ به‌بعد و سرودهای دیگر. نیز ← بخش اسطورهٔ آفرینش در کتاب ویدن گرن:

Widengren. *Geo: Mani and Manichaeism. W. Y. 1905.*

Geiger : *Die Amesha Spenta, p. 108.*

ترجمهٔ کتاب فوق، به‌شکلِ برداشت‌هایی آزاد از طرف نگارنده در کتاب "عصر اوستا" که ترجمه‌ای از آثار گیگر ـ ویندیشمن و شپیگل است منتشر شده.

Lommel : *Die Yašts des Awesta,* 26, 44, 87, 91.

مانوی، آفرینش از پوست و گوشت و خون و اعضای دیوهایی که توسط میترا کشته شده‌اند شکل می‌گیرد. در همهٔ این موارد، میترا به‌عنوان پیک و رابط میان دو نیرویِ ناهمگون و متضاد عمل می‌کند. میترا عامل نهاییِ آزادسازیِ نور و ساخت جهان و سازمان‌دهی آن است که در پایان به‌عنوان یک موعود و منجی، یا سوشیانس عمل می‌کند. عناصر دراختیار او هستند. جایی هم‌چون فرزندان، جایی هم‌چون یاران ـ یا خدایانِ کهترِ تحت فرمان. در یادمان‌هایِ میترایی نیز خورشید و آتش و باد و ماه و زمین و آب را همیشه همراه و در کنار می‌بینیم. بُن مایهٔ اسطوره، هم‌چنان که در خود یشت دهم ـ میترا عین نور است، خورشید است، و خورشید نیست. نور و روشناییِ خورشید است که پیش از طلوع آفتاب، نمودار می‌گردد و این همه از اساطیری حماسی و پهلوانی ـ قوسی را می‌پیماید تا در "حکمت اصحاب نور" متبلور گردد و به گونهٔ اساطیری عرفانی تجلی پیدا کند.

میترا، واسطه است، میانجی است. پیامبری که رهنمون به نور است، یعنی رستگاری و آزادی. پیامبر آزادی و مبشر رستگاری و نور مطلق است. به‌همین جهت گاه با **وُهومن** یکی پنداشته شده و گاه با **سروش** همگون می‌شود. مهر به‌عنوان میانجی میان اورمزد و اهریمن ـ در روایت پلوتارک مربوط به یک اسطورهٔ زروانی است که مانویان نیز به‌صورتی دیگر در اساطیر مربوط به آفرینش خود وارد کرده‌اند. اما دربارهٔ تأیید این موضوع، راه. یا مسأله‌ای دیگر نیز موجود است. یکی از ویژه‌گی‌های یزدان‌شناسیِ مزدایی آن است که هریک از ایزدان بزرگ موردتوجه، دو یا سه ایزد دیگر را وابسته دارند. به این مفهوم که هر ایزد بزرگی، چند ایزد درجهٔ دوم یا سوم را به‌عنوان یاور و کارگزار زیر فرمان دارد که ایزد بزرگ را درکارهایش یاری می‌کنند و بالتبع ایزدان کوچک‌تر و دون پایه بعضی از مشخصات و صفات آن ایزد بزرگ‌تر را دارا می‌شوند، چنان‌که گاه هم‌چون او و یا جای‌گزین او می‌گردند و به‌همین جهت است که یک ایزد تحت دو و سه نام شناخته می‌شود. در این زمینه می‌توان از اهورمزد و سپندمینو ـ یا **رام** و ـ **وَیو**، و **آناهید** و **اَپم نپات** یاد کرد.

در این زمینه، پژوهش‌هایی نشانگر آن است که چگونه برخی از صفات و مشخصات بارز میترا، به **سْرَاُشَه** منتقل شده است. می‌توان از صفات جنگجویانهٔ سروش

یادکرد ـ که به‌هیچ وجه با ماهیت وی سازگار نیست، اما با وضوح گرفته‌هایی از صفات مهر است. نیز این ویژگی که شبانه روز حافظ و نگاهبان مردان راست پیمان و پارساست و با نیروهای اهریمنی سخت پیکار می‌کند. در یشت یازدهم که به نام سروش یشت هادُخت موسوم است، بسیاری از خویشکاری‌های مهر را نسبت داده شده به سروش می‌یابیم، چون: داوری، نگاهبان پیمان‌ها، پیکارگر بر ضد اهریمن و زشتی‌ها، همیشه بیدار که پاسدار و نگاهبان نیکان و براندازندهٔ بدیهاست. اما در مورد نکتهٔ قابل توجه، اشاره به دو مورد در این یشت قابل تأمل است. نخست در فصل دوم ـ بند دوازدهم از این یشت است با این مفهوم در توصیف وی: «سروش، سرور نیکی را می‌ستاییم که آشتی‌ها و پیمان‌های میان دروغ و سپندترین بوده‌ها را می‌پاید.» در این‌جا اشاراتی راکه در مورد اسطورهٔ مانوی ـ زروانی نقل شد، که مهرایزد چگونه در کشاکش پیکار اورمزد و اهریمن، به یاری اورمزد می‌پردازد، با آشکاری ملاحظه می‌کنیم که در این‌جا به سروش منتقل شده است. نکته‌ای دیگر راکه در فصل دوم و بند چهاردهم از همین یشت می‌یابیم: «سروش... را می‌ستاییم، کسی که پاسداری میان پیمان‌های دروغ‌گرایان و پاک‌ترین موجودات را به‌عهده دارد» چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این‌جا نیز سروش، یکی از وظایف مهر راکه پاسداری و داوری میان دوگوهر نیک و بد است به عهده گرفته، یا این وظیفه نیز بدو نسبت داده شده است و سروش را در شکل مهر می‌یابیم.

موردی دیگر نقل قول **ابوریحان بیرونی** است از **ایرانشهری**، به این عبارت که: «خداوند از نور و ظلمت به نوروز و مهرگان پیمان گرفت.[16]» البته عبارت دارای ابهام است، ابهامی که با سوابق یاد شده در بالا، تاحدی روشنگر می‌باشد. پیمان میان نور و ظلمت، یا اورمزد و اهریمن در روایت ایرانشهری که به نقل ابوریحان آمده، حاکی از آن است که خداوند در روز شانزدهم از مهرماه که ویژهٔ مهرایزد می‌باشد از نور و ظلمت پیمان می‌گیرد. اما این چه پیمانی است؟ ـ شاید بتوان گفت که ترتیب مصالحه یا فرمانروایی دو ایزد است در طول سال بزرگ یا سال کیهانی که هریک به‌ترتیب بر جهان فرمانروایی می‌کنند... و به‌نظر می‌رسد که ایزد دیگری ناظر و سرپرست پیمان بوده که به‌احتمال

۱۶ـ آثارالباقیه، زاخائو ـ ص ۲۸۸. ترجمهٔ فارسی اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۹۱. وقال ایرانشهری، اخذالله میثاق النّور والظلمه یوم‌النّوروز والمهرجان، متن عربی، زاخائو، ص ۲۲۲.

مهرایزد باشد.[۱۷]

به این نیروی سوم یا **مهرمیانجی**، ارباب ملل و نحل اسلامی و مورخان نیز اشاره کرده‌اند. در بخش زرتشت و آیین میترا\ اگئوش \ورُوَن یا روان گاو به‌موجب عقاید **مرقونیه** اشاره شد. **مطهربن طاهر مقدسی** نیز مورخ سدهٔ چهارم هجری شرح جالب توجهی دارد هم به آیین میترایی و نقش نیروی سوم یا میانجی ـ و هم به آیین زروانی و خدای زمان که دارای دو فرزند شد و از همه شایان‌تر آن‌که مرزهای میان آیین زروانی و میترایی ـ گاه مشترک است:

مجوس دسته‌هایی هستند از جمله: لغیریه؟، بهافریدیه و خرّمیه و هیچ قومی به اندازهٔ ایشان پرهوس و اهل تخلیط نیستند. بعضی از ایشان قایل بـه دو خـدایـند مـانند منانیه و بعضی به سه معتقدند مانند مرقونیه. بعضی از ایشان آتش و خورشید و مـاه و سـتارگان را می‌پرستند و معتقدند که خدای قدیم جاودانه است و او اهرمن را آفرید که درنظر ایشان به‌منزلهٔ ابلیس است و اهرمن با وی به دشمنی برخاست و ستیزه آغاز کرد.

گروهی دیگر برآنند که آفریدگار اندیشهٔ بـدکرد و ایـن شـریر خـبیث و ضـد او، بی‌ارادهٔ وی حادث شد (= آیین زروانی).

دربارهٔ ثنویه نیز مورخ یاد شده آورده است:

ایشان چند دسته‌اند. از جمله: منانیه و دیصانیه و ماهانیه و سمنیه و مرقونیه و کبانئون و صابئون و بسیاری از برهمنان و مجوس و هرکس که به دو خدا یا بیشتر قایل شده باشد یا به ذات قدیمی دیگر با خداوند معتقد باشد این نام شاملش می‌شود و هم‌چنین‌اند آن‌ها که به جثه و جوهر و فضا عقیده دارند. بعضی‌شان معتقدند که اصل روشنی و تاریکی است و بعد اختلاف دارند در این که آیا این هر دو زنده‌اند و تمیز مـی‌دهند یـا نـه؟ بـعضی دیگـر می‌گویند روشنی زنده است و آگاه ـ و تـاریکی نـادان [dush-dâna] است و پـوشیده و نهانی، و این عقیدهٔ صابئان است. مرقیون گویند که سه چیز قدیم است: روشنی و تاریکی و سومینی که میانگین ایشان است و از این و آن آفریده می‌شود و از جنس آن دو نیست و اگر آن نبود از طبیعت این دو، جزگریز حاصل نمی‌شد.[۱۸]

۱۷- برای آگاهی‌های بیشتر: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی ص ۱۶۸ به‌بعد.

۱۸- البدء والتاریخ، آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدّسی. جلد چهارم. ترجمه محمدرضا شفیعی کـدکنی. ص ۲۱-۱۹. تهران ۱۳۵۰.

با توجه به همانندی فوق العاده‌ای که آیین زروانی و آیین میترایی داراست، تا جایی که برخی پژوهشگران، شکل آیین میتراس غربی (یونانی / رومی) را همان آیین زروانی می‌دانند، این نوشتار یا جستار می‌تواند راهنمایی همراه با پاره‌ای از مستندات باشد.

آیین زروانی، یک دشواری و ابهام در تاریخ دین‌های ایرانی

در پژوهش‌هایی دربارهٔ تاریخ دینی ایران باستان آیین زروانی نقش بسیار گسترده‌ای دارد. از دیدگاه تحقیق، شناخت این آیین، کلید است که به موجب این کلید، می‌توان دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها و امور مبهم را در سایر دین‌های ایرانی بازشناخت. پژوهش و شناخت دین‌های زرتشتی، مانوی، میترایی، آیین مغانِ مادی و دین هخامنشیان و به ویژه روش دینیِ زمانِ ساسانیان، جز با معرفتِ درست و بنیادیِ آیین زروانی میسّر نیست. بُن مایه و زیربنایِ دین‌های ایرانی، همگی ـ کم و بیش متأثر از باورها، اساطیر، اندیشه‌های فلسفی ـ اجتماعی و سایر شئون فکریِ زروانی است. در اوستا این نفوذ بسیار زیاد است. هر چند کوشش فراوانی شد تا آثار زروانی از اوستا زدوده شود، با این حال نشانه‌های مشخص آن قابل تشخیص است. کوشش گسترده‌ای شد تا نام **زروان** از کتاب مقدس حذف شود ـ اما با این حال، در اوستایِ باقی مانده، چندین بار نام این خدایِ کهن و اسرار آمیز باقی مانده است. ما نمی‌دانیم در اوستایِ کاملِ زمان ساسانیان، آن گاه که بیست و یک نسکِ اوستا دردست بود، این یادکردها تا چه پایه و

مایه بوده است؛ اما در اوستای موجود چند بار ـ به عنوان یک خداوند درجهٔ دوم و بی‌اثر و بدون شرح یا کارسازی، از او یاد شده است.

در منابع و متون پهلویِ ساسانی، اندیشه‌های زروانی بسیار گسترده نقل شده است. در دانای مینوی خرد ـ و کتاب گزیده‌هایِ زات سپَرَم و مجموعهٔ دینکَرد به ویژه بسیار می‌توان شکل و اندیشه‌ها و باورهای زروانی را مطالعه کرد. اما در سایر منابع و مآخذ پهلوی که از دوران ساسانیان، و پس از آن تا سدهٔ چهارم و پنجم هجری قمری تدوین و نوشته و تألیف شده، این روش به روشنی قابل تشخیص است[۱۹].

ثنویت که بُن مایهٔ ادیان ایرانی است، در آیین زروانی برای نخست بار مطرح بوده و پس از آن در سایر دین‌ها و مذاهب ایران با دیگرگونی‌هایی چند اخذ و گرفته شده است. اخترشماری، مسایل نجوم، تأثیر سعد و نحسِ شکل کواکب در سرنوشت مردمان و دخالت در امور طبیعی، اساطیر و افسانه‌ها، فلسفه و اندیشه‌های فلسفی، رستاخیز و معادشناسی، ساخت و نظام اجتماعی، حکومت و خانواده، پست‌گونگی مقام زن تا اندیشهٔ شیطانی بودن زنان، اهورمزد و اهریمن به عنوانِ شاهزادگان روشنایی و تاریکی، انجام مراسم عبادت و قربانی برای این شاهزادگانِ توأمان، یزدان شناسی و دیو شناسی به عنوان عَمَله و کارگزاران شهریاران، بخت و تقدیر ـ یا سرنوشتِ محتومِ رقم زده و ... همه در صُوَر نخستین خود، زروانی است که چنین نقوشی در سایر دین‌ها و مذاهب ایرانی، با همان پایه و مایه، اما دیگرگونی‌هایی پدید می‌شود و قالب‌هایی دیگر می‌یابد. بسیاری از رئوس و بنیادهای دینِ رسمی در زمان ساسانیان، زروانی است. ثنویت مطلق، ازدواج مقدس یا **خویدُودَس** Xvidodas، اساطیرِ تکوین و پیدایش جهان، بخت و سرنوشت، بدبینی نسبت به زن و حذف زنان از تکاپوهای اجتماعی، و... را در بنیادهای زروانی به روشنی می‌یابیم.

اما در واقع، آیین زروانی، یک چیستان است، یک معمّاست. با این همه گستردگی، به شکل مبسوط، جدا و مکتوب ـ از آن چیزی در دست نیست. اما همان آثار به نهایت موجز و مختصری که از زمان ساسانیان برایِ‌مان باقی مانده، بسیار کارگشاست و گام به گام

۱۹ـ در بخشی از کتاب که متون اوستایی، پهلوی، سریانی و ارمنی و تازی آمده، این متون نقل شده است. جهت مطالعه با توجه به نام کتاب‌ها، می‌توان هر موردی را جداگانه مطالعه کرد.

باتوجه به آن منابع و تطبیق و مقایسه‌شان با مآخذ پهلوی چون: بُندَهِش، زاتِ سِپْرَم، مینوی خرد و... می‌توان به مقصد رسید.

از دیگر سو، ابهام‌های بسیاری دیگر جز از مآخذِ تحقیق و آگاهی، جایگاه و خاستگاه این آیین به روشنی معلوم نیست. قدمت آن نیز هم چنین در پردهٔ ابهام است. نمی‌دانیم آیا این آیین پیش از زرتشت در ایران شایع و رایج بوده ـ یا پس از زرتشت؟ به‌احتمال بنا به باور برخی پژوهش‌گران در میانهٔ زمان فرمانروایی هخامنشیان پیدایی یافته؛ آیا در ایران زادگاهی داشته یا از آثار معتقداتِ هند و ایرانیان است؟ و بسا پژوهش‌های دیگر. اما بارِ ثنویِ آن بسیار کهن است و این باور هست که **زرتشت** از آن آگاهی داشته و در گاثاها از آن به طور ضمنی و در پرده یادکرده است.

I ـ منابع و مآخذ آگاهی دربارهٔ آیین زروانی

به طور نسبی کامل‌ترین شرحی که زیر عنوان معتقدات و دین زرتشتیِ مغان در زمان ساسانیان دربارهٔ آیین زروانی ـ زردتشتی‌گری به دست است، شرحی است از **اِزنیک کُلبی** Eznik of Kolb نویسنده و اسقف مسیحی که حدود سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست[۲۰].

۲۰ـ اِزنیک کلبی یکی از مفسران مسیحیِ ارمنی در سدهٔ پنجم میلادی است. وی از جملهٔ علمای کلام مسیحی است که میان ارمنی‌ها دارای مقام، احترام و تقدس است. کتاب وی ԵՂԾ ԱՂԱՆԴՈՑ اندرردّ و ابطال مذاهب دیگر هر چند مطابق معمول با تعصب و جانب گیری نوشته شده است، اما مأخذ بسیار شایان توجهی است در تحقیق و مطالعهٔ کیش و آیین ارمنی (کلیسای شرقی ـ ارمنی) و ملت‌های همسایه. این کتاب در چهاربخش است. بخش نخست به طور کلی دربارهٔ نقد و رد مذاهب شرک آمیز است. بخش دوم دربارهٔ دین ایرانی و ایرادات وارد بر آن می‌باشد. نخست از آیین و دین مانی شرح وردّی آورده. پس در نقد و ردّ دین پارسیان و **مغان** شرحی آورده و آشکار است که منظور وی از مغان، مغانِ زروانی است و تفاوت چندانی میان مغان زرتشتی و مغان زروانی نمی‌گذارد، جز آن که پیروان زرتشت را نیز زیر نفوذ و پذیرش مغان زروانی معرفی می‌کند. این بخش گسترده‌ترین بخش کتاب است که بیشتر آن بادلیل و برهان و مقایسه با عهد عتیق ـ عهد جدید(= تورات، انجیل) کوشش در رد و ابطال معتقداتِ زروانی ـ زرتشتی است که در قسمت پیشین، ترجمهٔ آن صفحاتی از کتاب که مربوط به اسطورهٔ زروانی است نقل شد، و نوشتهٔ وی مشحون است از شواهدی از دو کتاب مقدس یاد شده. بخش سوم در ردّ و نقد آرای فلاسفه و حکمای یونانی است. بخش چهارم در رد و ابطال معتقداتِ زروانی ـ زرتشتی است. بخش سوم در ردّ و نقد آرای فلاسفه و حکمای یونانی است. بخش چهارم در رد و ابطال مذهب مرقیون می‌باشد. وی (مؤسس مذهب) از مردم بندر سینوپ (دریای

←

→

سیاه) و یک مسیحی و پسر اسقفی محسوب می‌شد. به سال ۱۴۰ میلادی به رم رفت و در جلسات مسیحیان شرکت می‌کرد. اما دارای اندیشه‌های ویژه و ذهنی نقّاد بود. به همین جهت انجمن مسیحیان روم وی را نپذیرفت. پس از کلیسا بُریده و خود آورندهٔ مذهبی نوین شد و گفت معتقدات توراتی باطل است و آن خدایی که در تورات وصف شده و آن چنان منتقم و قهار است، خدای قابل قبولی نبوده بلکه شیطان است و پیام‌هایی که از وی توسط انبیای بنی‌اسرائیل به ما رسیده قابل پذیرش نیست. وی هم چنین بخش‌های قابل توجهی از انجیل‌های چهارگانه را رد کرد. پیروان وی به فرقهٔ مرقیون نامی شدند. **مانی** در دین خود از مرقیون متأثر است.

اِزنیک در دهستانی موسوم به کُلب Kolb در **آیرارات** Airarât زاده شد و به همین جهت است که به نام زادگاهش **کُلبی** موسوم گشت. وی میان سال‌های ۴۸۰ تا ۳۸۰ میلادی متولد شده. از آغاز جوانی در محافل علمی، فلسفی و دینی تعلیم یافت و به آموزش فلسفه و فرهنگ گستردهٔ سریانی و یونانی پرداخت. وی با پیدایی و ابداع الفبای ارمنی، به ترجمهٔ آثار فلسفی ـ دینی از یونانی و سریانی به ارمنی پرداخت و یکی از مترجمان برجسته از زبان یونانی شناخته شد و به **بیزانس** رفت و پس از بازگشت، با اندوختهٔ علمیِ خود و آزمودگی در تحقیق و مطالعهٔ **تورات ـ انجیل**، مورد تجلیل و احترام از سوی ملت و جامعهٔ ارمنی قرار گرفت. با توجه به نفوذ فلسفه و حکمت یونانی در ارمنستان، به ویژه ادیان ایرانی ـ و رابطهٔ مستقیم ایرانیان و جامعهٔ ارمنی و پیدایش مذاهب و فِرَق گوناگون در دین مسیحی، **اِزنیک** کتاب خود را بر پایهٔ علم کلام در رد و ابطال مذاهب دیگر نوشت. این اثر به زبان و خط ارمنیِ قدیم گراپار Grapar نوشته شده و به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، آلمانی شرح و ترجمه شده است.

به هر صورت نقل **ازنیک** از جهت مطالعهٔ تاریخ ادیان ایرانی، به ویژه شناخت آیین زروانی و راه یابی به چگونگی دینِ زرتشتیِ زمان ساسانیان و تشخیص پاره‌یی از عناصر زروانی که به عنوان شاخصه‌های زرتشتی شناخته شده، بسیار شایان توجه و دقت است. آن چه که نویسندگان مسیحی دربارهٔ دین زرتشتی نوشته‌اند، اغلب صورت زروانی دارد. آیین زروانی در ایران (هر گاه خاستگاه آن را در ایران بدانیم) پیشینه‌ای بسیار کهن دارد و در زمان ساسانیان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده. **کریستن سن** در دو کتاب خود ایران در زمان ساسانیان و دین زرتشتی درازمنهٔ قدیم با توجه به نقل و روایت **ازنیک** پژوهش‌هایی ارائه داده است:

A.Christensen: L'iran Sous Les sassanides,1944.

Etude Le Zoroastrisme de La Perese Antique, 1928

در ضمن مباحث کتاب، نقل‌های این پژوهش‌گر آورده شده است.

نیبرگ در روزنامهٔ آسیایی (۳۱ ـ ۱۹۲۹) نیز در این زمینه و نقد آثار **ازنیک** و دیگر نویسندگان مسیحی را دربارهٔ دین زرتشتی ـ زروانی نقل و نقد کرده است:

H.S.Nyberg: Questions de Cosmogonie et de Cosmologie Mazdéennes, *Journal Asiatique,* 1929-31.

←

→

پژوهش گرانی صاحب مکتب، چون **ویکاندر** و **ویدن‌گرن** ـ نیز برای آیین زروانی اصالت و قدمت زیادی قایل هستند که حتا پیش از عصر **زرتشت** در ایران رواج داشته و زرتشت نیز از آن آگاهی داشته و در سرودهای خود به طور ضمنی و غیرآشکار از آن یاد کرده است که در ضمن مطالب کتاب ترجمهٔ آرای آنان نقل می‌شود:

S.Wikander: La Nouvel Clio, 1950, P.310.

G.Widengren: Religionens Wärld,2nd,ed; 1925,P.71.

ترجمهٔ روایت ازنیک را در کتاب زیر، میان صفحات ۴۹ـ۲۲ می‌توان مطالعه کرد:

L.Mariès: Le de Deo d'Eznik... etudes de Critique Littèraire et textuell,*Paris* ,1924. PP. 22-49

لانگلوا در مجموعهٔ آثار نویسندگان باستانی ارمنی روایات **ازنیک** را نقل کرده است:

V. Langlois: Collections de historiens anciens et modernes de L,armanie, *Paris*, 1867, PP. 371.

نیز نگاه کنید به:

From Eznik, Againts the Sects, Book II,Chapter 8, Venice edition, 1926 (PP.151-4); CF. the translations of *Schmid*,PP. 108-10; Langlois, II,P.380.

مولتون نیز درکتاب آغاز دین زرتشتی ترجمه و نقد و بررسی روایت زروانی ـ زرتشتیِ **ازنیک** را آورده است:

Moulton: Early Zoroaster, p. 385.

زینر، در کتاب زروان یک معمای زرتشتی صفحهٔ ۹ـ۴۳۸ و صفحات دیگر در این زمینه ترجمهٔ مطالب ازنیک را نقد و بررسی کرده و از صفحهٔ ۴۱۹ به بعد، متون زروانی ـ زرتشتیِ منقول از **ازنیک** و **الیشه** Eliše و **تئودور بارکنائی** Theodore bar konaye و **یوحنا بار پنکائی** Yohannan bar Penkaye را با دقت و امانت مورد تطبیق و مقایسه قرار داده است. نگارنده در تدوین این اثر، از کتاب **زینر** استفاده و بهره برداری بسیاری کرده و به جای خود از موارد ویژه و خاص ترجمه، به ویژه بخش دوم کتاب که در بردارندهٔ متون زروانی است یاد خواهد شد:

R.C.Zaehner: Zurvan a zoroastrian dilemma,*New York.* 1972.

(البته باید خواننده متوجه این نکته باشد، که این قسمت را نگارنده از کتاب دیگر خود به نام آیین زروانی نقل کرده، که هنوز به چاپ نرسیده است).

در این جا باید اشاره شود که هر چند نیبرگ و شاگردان وی چون **ویدن‌گرن** و **ویکاندر** در اصالت آرای مورخان ونویسندگان ارمنی ـ سریانی ـ و اصالت و قدمت آیین زروانی، ماندکریستن **سن** و دیگران معتقد بوده و باور داشتند، اما **شِدِر**، مترجم آلمانی کتاب **نیبرگ** موسوم به دین‌های ایران باستان دربارهٔ **مطالب ازنیک** و نوشته‌های نویسندگان ارمنی ـ مسیحی، با ناباوری روبه‌رو شد و نه دربارهٔ قدمت آیین زروانی و نه آرای ارباب کلیسا در

←

رسالهٔ وی با عنوان اندر رد و ابطال مذاهب دیگر و اثبات حقانیّت و درستیِ دین مسیحی است *de Sectis*. البته مؤلفان و دیگر نویسندگانِ مسیحی در زمان ساسانیان نیز رسایل و نوشته‌هایی داشته‌اند در مورد ردِّ سایر ادیان و اثبات درستیِ دین مسیح، که اغلب آن‌ها، آن چه که مربوط به دین‌های ایرانی و انتقاد از آن‌ها می‌شده، از میان رفته و پاره‌هایی از آن نوشته‌ها به وسیلهٔ مؤلفانی دیگر نقل شده و به ما رسیده است.

آن چه که وجه هماهنگی میانِ این آثار است که به سُریانی، یونانی و ارمنی نوشته شده شایان توجه است، که دراصول یکسان بوده و در فروع ناهماهنگی‌هایی میان آن‌ها به نظر می‌رسد. اصولِ هماهنگ در معتقداتی پیرامونِ مسایل تکوین و آفرینش بُندَهِشن در منابع پهلوی صراحت دارد. در منابع باستانیِ یونانی نیز آشکار است. در آثاری مربوط به مِلل و نِحَل، پس از برافتادنِ ساسانیان و نوشته‌های اسلامی نیز نقل شده است.

چنان که اشاره شد، اغلبِ این نویسندگان مسیحی، در ضمن آثار خود، ردّیه‌هایی بر سایر ادیان و مذاهب نوشته‌اند وبیشتر در ایران و یا سایر سرزمین‌هایِ زیر فرمان ایرانیان می‌زیستند که فشارهای حکومت مذهبیِ ایرانیان را تحت سلطهٔ مغان، خوش نداشتند و گاه که حکومتِ دینیِ ساسانی، تحت فشارِ مغان که در حکومت نقش تعیین کننده داشتند؛ و یا اختلافات و جنگ‌های میان ایرانیان و رومیان ـ کشتارهایی از مسیحیان به انجام می‌رسید، آنان را وا می‌داشت که این فشارها را با انتقادهای خود از کیش‌های ایرانی جبران کنند. از جملهٔ این نویسندگان که از روحانیان مسیحی بوده‌اند ـ و گاه ایرانیانی که به دین مسیحی گرویده بودند و از آیین خود انتقاد می‌کردند ـ و پیش از این دوران، از مورخان یونانی ـ رومی ـ آثاری به صورت پراکنده در دست است[۲۱]. نکتهٔ حایز اهمیت

→

این باره، موافقت نکرد و طی مقاله‌ای در مجلهٔ شرق شناسی آلمانی، دلایل خود را نوشت که به جای خود ترجمهٔ رئوس آن مقاله نقل شده است:

H.H.Schaeder: "der iranische Zeitgott und Sein Mythos", ZDMG, 1941,PP. 268-299.

Studien Zum antiken Synkretismus aus iran und Griechenland, *Leipzig*, 1928.

۲۱ـ روایت **اِزنیک** در کتاب وی به احتمال از یک مسیحیِ دیگر به نام **تِئودور ـ موپسوئِستایی** Theodorus of Mopsuesta به ما رسیده است که در سدهٔ چهارم میلادی می‌زیست. وی اسقف شهر **موپسوئِستا** در

←

→

آسیای صغیر بود که این شَهر در زمان ما موسوم است به **آدنا** Adana در ترکیهٔ امروزی. وی نیز چون **اِزنیک** از سوی کلیسای غرب و مذاهب کاتولیکی مرتد اعلام شد، اما در کلیسای شرق، به ویژه نَستوری از اهمیت و اعتباری والا برخوردار می‌باشد. آثار وی به موجب اعلام ارتداد از سوی کلیسای غرب و کاتولیکی از میان رفته است و به صورت نقل‌های پراکنده در آثار نویسندگان بعدی ـ تکه‌هایی باقی است؛ که **مسألهٔ زروان منقول از اِزنیک** از آن جمله است:

*Theodore of Mopsuestia :*apud Photius, bibl.81(Migne,P.G,CIII, Col.281.

برای نظر **کومون** نگاه کنید به:

Fr. Cumont-Bidez: Les Mages hellénisés, II.P,87-1938.

کتاب فوق، موسوم به مغان یونانی مآب، از فرانتس کومُن و ج ـ بیدز، در دو مجلد است که توسط نگارنده ترجمه شده و امید است نخستین مجلد به‌زودی به چاپ رسد.

نیز نگاه کنید به کتاب زروان... ص ۴۴۷ از زینر.

با این توضیح که واسطهٔ نقل از **تئودور موپْسوئِستائی**، نویسندهٔ دیگری است به نام **فوتیوس** Photius. **زینر** نقلِ نویسنده‌ای دیگر (زروان... ص ۴۴۷) موسوم به **دمشقی** damascius را نیز نقل کرده است که در سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست. وی از **اودِموس ـ رودیوس** Eudemos-Rhodios (سدهٔ چهارم پیش از میلاد) که شاگرد **ارستو** بوده است نقل کرده که چنین اندیشه‌ای میان مغان ایرانی و اقوام گوناگون ایرانی وجود دارد که ذات واجب و خداوند را بعضی مکان (= ثواشَه Thvâša) و برخی زمان (=زْروان Zrvân) می‌نامند که از او دو گوهر پیدایی یافتند که توأمان و همزاد بودند؛ که یکی مبدع و پدید آورندهٔ خیر شد و دیگری آفرینندهٔ شر ـ که آن توأمان را نور و ظلمت می‌دانستند. در ضمن مباحث متن، ترجمهٔ این نقل با شرح آمده است، بدان موضع نگاه کنید؛ کتاب مبادی نخستین از دَمشقی:

Damascios Johannes: de Primis Principiis, V.I, P 322

کتاب فوق چاپ Ruelle. نیز:

From the dubitationes et Solutiones de Principiis of: *Damascius* (C.A.D. 453-533).

کلمن نیز ترجمه و شرح این مورد دقیق را که دراوستایِ موجود، **زروان** (خداوند زمان) و **ثواشَه** (خداوند مکان) آمده است، با روشنی شایان توجهی نقل کرده است:

C.Clemen: Fontes historiae Religionis Persicae. *Bonn, 1920. P,95*

از **هیپولی توس** Hippolytus قدّیس نیز باید یاد کرد که در رساله‌ای موسوم به اندر ردّ همهٔ مذاهب شرك *(I.2.12-13)Refutatio Omnium haeresium* فصلی دربارهٔ انتقاد و رد دین‌های ایرانی آورده است.وی که از قدیسانِ مسیحی و شهدای مورد توجه است آثاری چند داشته و به سال ۲۳۵ میلادی در روم به شهادت رسیده است. **زینر** (ص ۴۴۷) مطلب وی را به نقل از کتاب فوق الذکر **کلمن** (ص ۷۶) و کتاب **بیدز و کومن** راجع به مغانِ یونانی مآب جلد دوم، ص ۶۳ نقل کرده است:

←

و شایان توجه تخلیطِ دینِ زرتشتی و آیین زورانی است که تا به روزگار ما این تخلیط و درهم

→

Bidez-Cumont: Le Mages hellénisés.

ازدیگر قدیسان مسیحی که در علم کلام صدر نخستین مسیحی، در ردّ و نقض مذاهب دیگر که همه را شرک آمیز و کفر و الحاد معرفی می‌کرد، باید از **بازیل** Basil یاد کرد (۳۷۹ـ ۳۳۰م) که مقام اسقفی داشته و صاحب تألیفاتی بوده است.وی در دو نوشتهٔ خود موسوم به *Epistula* (۲۵۸) و *ad Epiphanium* از زروان یادکرده است که نخستین انسان و به سانِ نیای مشترکِ *Protos anthropos* همهٔ مردم و ایرانیان بوده است. **زینر** مطالب مربوط به زروان را از این مفسر و کلامیِ مسیحی (ص ۴۴۹) به نقل از **کلمن** (ص ۹۵۲) در:

Clemen: Migne, *Patrologiea Cursus, Series Greaca,* (P.G)XXXII, Col. 952.

نقل کرده است. نیز **کلمن** در کتاب یاد شده (ص ۸۶) با شرحی آن را آورده است.

در اینجا باید اشاره شود، کتاب زینر که به فارسی با عنوان: زروان یک معمای زرتشتی‌گری به چاپ رسیده، **فقط** ترجمهٔ بخش نخست کتاب است. بخش دوم کتاب که از اهمیت بسیاری برخوردار است و شامل متونِ شرقی و غربی دربارهٔ زروان با ترجمه می‌باشد، ترجمه نشده و خوب بود مترجم این مورد را یادآور می‌شد. همهٔ صفحاتی که نگارنده از کتاب زینر ارجاع می‌دهد، مربوط به همان بخش دوم است.

هرگاه از یک مفسر و کلامیِ مسیحیِ دیگر، موسوم به **الیزائوس** Elisâus (الیشه *Eliše*) بخواهیم یاد کنیم، باید به این نکته اشاره شود که نقل و نوشتهٔ وی دربارهٔ **زروان** جز نکات جزیی، با نقل **اِزنیک** و **ثِئودور بارکنایی** از یک مأخذ مشترک می‌باشد و **زینر** این موضوع را در مقایسهٔ دقیق آثارشان در این مورد، نقل و ترجمه کرده است (زروان... ص ۴۱۹ به بعد) و در ضمن بخش‌های کتاب (زروان، یک معمای زرتشتی‌گری) نگارنده نکات مورد اختلاف را نقل کرده است (بیدز ـ کومون، در: مغان یونانی مآب، جلد دوم ـ ص ۸۸).

الیشه دبیر سردار ارمنی مردان که در سرِ شورشیان ارمنستان در دوم ماه ژوئن ۴۵۱ با گروهی از سرداران دیگر ارمنی در جنگ ایران کشته شدند، بود. در همین جنگ که خود **الیشه** در آن شرکت داشت، ایرانیان شکست بسیار سختی به ارمنی‌های شورشی دادند. گروهی از سردارانِ ارمنی را با ده تن پیشوایان و کشیش‌های بزرگ شورشی اسیر گرفته و به ایران بردند و در ۳۱ ژوئیه ۴۵۴ میلادی در **ریوند** نزدیک **نیشاپور** به دار آویختند و گروهی از بزرگان آنان را ده سال دیگر در سال ۴۶۴ اجازه دادند که به ارمنستان برگردند. **الیشه** پس از کشته شدن گروهی از ارامنه و کشیش‌ها، افسرده شد و انزوا گزید تا در سال ۴۸۰ از جهان درگذشت.

(پور داوود، خرده اوستا، ص ۹۴)

مطالب **تئودور بارکنایی** heodor bar Konai را **زینر** (ص ۴۴۱) نقل کرده است. **بیدز ـ کومون** نیز در مغان یونانی مآب، جلد دوم، میان صفحات ۱۰۷ ـ ۱۰۴) آن مطالب را نقل کرده‌اند. کتاب بارکنایی موسوم است به *Scholi*(=*Book of Scholia*) که متن و ترجمه و شرح آن توسط **بنونیست** *Benveniste* منتشر شده است.

آمیختگی باقی مانده و چون زمان ساسانیان، آیین زرتشتی نگاهدارندهٔ آیین زروانی در بطن خود بوده است و مغان زروانی در دوران ساسانیان، آیین آمیختهٔ خود را با نـام دین زرتشتی اشاعه می‌دادند که رسایل پهلوی و تا همین اواخر رسالهٔ علمای اسلام در تأیید آن است[۲۲].

البته از نویسندگان یونانی ـ رومی نیز آثاری در خلال نوشته‌هایشان باقی است که اغلب غیرمستقیم و بدون یادکرد از نام **زروان** دربارهٔ آیین زروانی مطالبی آورده‌اند.

دربارهٔ **دمشقی** در شرح حاشیهٔ شمارهٔ بیست و یک نقل شد که گفته مغان ایرانی، ذات

۲۲ـدو تحریر از نوشته‌ای موسوم به رسالهٔ علمای اسلام در دست است که هر دو به فارسی نوشته شده است. زبان مکتوب فارسی که زرتشتیان و مغان زرتشتی به کار می‌بردند و با واژه‌های پهلوی و پازند و اشکال کلمات مهجور همراه است. رسالهٔ دیگر موسوم است به رسالهٔ علمای اسلام به دیگر روش، کـه هـر دو در روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، میان صفحات ۸۶ ـ ۸۰ و ۶۶ ـ ۶۲ آمده است. این رساله‌ای شاخصِ آیین، اصول و باورهای زروانی است. این رساله در اوایل سدهٔ هفتم هجری قمری نوشته شده. از دیدگاه معاد و آخرت شناسی زروانی، دارای آگاهی‌های مفیدی است که در زمینهٔ رستاخیز و تن پسین مادی است و در کتاب زات سپَرَم نیز همانند آن را می‌یابیم. محتوای این رساله علی الظاهر مناظره‌ای است میان موبدان و علمای اسلام دربارهٔ: چگونگی جهان و روح مردم از ازل تا ابد.

بار نخست از روی نسخه‌ای خطی در کتابخانهٔ ملی پاریس ، رسالهٔ دوم که بـا عـنوان "دیگـرروش" آمـده است، توسط **ژول مول** Jules Mohl و **اولزهاوزن** به چاپ رسید:

Fragments relatifs, a Religion de Zoroaster extriats des manuscrits Persans de La BIblothéque du roi.*Paris. 1829.*

متونی راجع به دین زرتشتی. رسالهٔ اول علمای اسلام نیز توسط **شپیگل** در کتاب ادبیات سنتی پـارسیان مـیان صفحات ۱۶۶ ـ ۱۶۱، متن و ترجمهٔ آلمانی به چاپ رسیده است:

FR.Spiegel: die Traditionelle Literatur der Parsen,1971.

آقای **پرویز اذکائی** بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس، رسالهٔ دوم را به شکلی بسیار دقیق تصحیح و در مجلهٔ چیستا، شمارهٔ ۷۳ آذرماه ۱۳۶۹ میان صفحات ۳۵۷ ـ ۳۴۰ به چاپ رسانیده است که برای دوستاران بسیار مغتنم است که چنین متن ویراسته‌ای مورد استفاده‌شان باشد. در طی فصول کـتاب، مـتن هـر دو رساله را با شرح و تفسیر می‌توان مطالعه کرد. (این مقدمه‌ای است بر ترجـمهٔ کـتاب زیـنر: زروان یک معمای زرتشتی که نگارنده ترجمه‌ای کامل با شروح فراوان از آن آمادهٔ چاپ کرده است).

در کتاب **زینر** (زروان... ۴۱۸ ـ ۴۰۹(بـخش دوم، تـرجـمهٔ انگـلیسی رسـالهٔ دوم آمـده است. در کـتاب "روایات داراب هرمزدیار (جلد دوم، صص ۶۶ ـ ۶۲) نیز با عنوان " از روایت دستور بـرزو" صـفحاتی دربارهٔ آیین زروانی" نقل است. در کتاب "دبستان مازدَیَسنی" (چاپ بمبئی، ۱۹۰۷) رسالهٔ علمای اسلام به دیگر روش "میان صفحات ۱۶۲ ـ ۱۳۵ نقل شده است.

واجب را بعضی زمان (=زروان) و بعضی مکان (= ثِواشَه *Thvâša*) می‌دانند. **اودموس ـ رودسی** Eudemus Rhodes فیلسوف یونانی سدهٔ چهارم پیش از میلاد نیز متذکر و یادآور این نکته شده است. البته زمان ـ همان زروان است و مکان در اوستایی گاتو Gâtu و در پهلوی گاس Gâs می‌باشد که در فارسی "گاه" شده است و همان است که در اوستا به صورت یکی از ایزدان (ثْواشَه) با زروان مورد ذکر هستند.

باید یادآور شد که در برابر ارباب کلیسا و علمایِ کلامِ مسیحی که در نقادی از آیین‌ها و دین‌های ایرانی برحسب درجهٔ تعصب و یا برآورده نشدنِ خواست‌هایشان در ایران و کشورهای تحت سلطهٔ ایران که دولت و حکومت ایران و دستگاه نیرومند مغان که در حکومت سیاسی شراکت داشتند از تبلیغات و گاه دشمنی‌هاشان ـ راه مبالغه می‌پیمودند که بدن وسیله مقابله به مثل و تلافی کرده باشند. در برابر آنان، موبدان زرتشتی و علمای اهل کلام ایرانی نیز بی‌کار نبودند و رسالهٔ گُجَستَکْ اَبالیش و شکَند ـ گُمانیک ـ ویچار رساله‌هایی است در رد و نقد ادیان یهودی، مسیحی و سایر مذاهب، چون مانوی و مزدکی و گنوس.[۲۳]

۲۳ـ شکَند ـ گُمانیک ـ ویچار، این کتاب پس از برافتادن ساسانیان و حدود سدهٔ چهارم هجری قمری تألیف شده است. نویسندهٔ آن یکی از دانشمندان و آگاهان و کلامیون زرتشتی به نام **مردان فرّخ** پسر **اورمزد داد** است و در رد مذاهب دیگر و اثبات درستی و حقانیت دین زرتشتی و ثنویت آن و وجوبِ وجود اورمزد و اهریمن است که با همان زبان و بیان و استدلال ارباب کلیسا که در رد و قدح دین‌های ایرانی کتب و آثاری به وجود آوردند، تصنیف شده است. این کتاب را **دکتر وست** در مجموعهٔ کتب مقدس مشرق زمین، متون پهلوی، جلد سوم ترجمه کرده است:

E. W. West: S.B.E. Pahlavi Texts, Part III. Oxford, 1885.

این کتاب، در بخش‌هایی چند تدوین شده. بخش شانزدهم در ردّ و نقد معتقدات مانوی است که در همان جا دربارهٔ باورهای زروانی نیز که به خدای زمان و مکان باور دارند اشاره شده است. مأخذ نگارنده از آوانویس، ترجمه و شرح کتاب به وسیلهٔ **ژان دومناس** بوده است که ضمن رد عقاید مانوی، به نفوذ و باور آنان به آیین زروانی اشاراتی دارد، میان صفحات ۲۵۵ ـ ۲۵۳. در متن کتاب ترجمه و شرح آن آمده است:

Pierre Jean de Menasce: Škand - Gumânik Vičâr. Text Pâzand - Pehlevi transcrit, traduit et Commenté. *Suisse, 1945.*

گُجَستَکِ اَبالیش نیز رساله‌ای است که مباحثهٔ آذَرفَرنبَغ پسر فرخ زاد را که موبدانِ موبد است در حضور

←

یکی از روایات دربارهٔ دین‌های ایرانی، به نقل از **تِئوپومپوس** Theopompus مورخ واندیشمند نامیِ یونانی است که در سدهٔ چهارم پیش از میلاد می‌زیست[۲۴]. از دیدگاه تاریخ نویسی دارای اعتبار و شهرتی بسیار بوده است. اما متأسفانه به طور مستقیم آثار وی به زمان ما نرسیده و از دو کتاب وی موسوم به *Hellenika* و *Philippika* یاد شده است. در آثار مورخانی دیگر چون **دیوژنس لائِر تیوس** diogenes Laertius و **پلوتارک** نقل‌هایی از وی آمده که نقل پلوتارک دارای اعتباری بسیار است[۲۵].

→

مأمون عباسی با اَبالیش زندیق که از ایرانیانی است مرتد و برگشته ازدین زرتشتی در بر دارد. آذر فرنبغ با ادلّه و براهین می‌کوشد تا بطلان عقاید اَبالیش زندیق را نفی کرده و اثبات و حقانیت دین زرتشتی و شکل ثنوی آن را توجیه کند. دربارهٔ این رساله و مطالب آن به جای خود شرحی هست. البته در آثار کلامی دیگر زرتشتی که اغلب از میان رفته است، در این زمینه که معارضات‌شان را با ارباب سایر ادیان و مذاهب شرح می‌دهد، نوشته‌هایی دیگر هست که به طور پراکنده و معتدل، در روایات داراب هرمزدیار می‌توان یافت. نگارنده در کتابِ حکمت خسروانی، در این باب پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

۲۴ـ کتابی که در اوایل سدهٔ بیستم موسوم به Hellenica Oxyrhynchia از روی یک نسخهٔ نادر و یکتا به چاپ رسیده است را منسوب به تئوپومپوس می‌دانند:

E.Myer: Theopompus Hellenica, 1909

E.M Walker: The Hellenica Oxyrhynchia, 1913. three Greators, the, 196 ff.; are Wisdom (Religion), Time, and Space, 200 - 14,333; identified With ohrmazd, 196,204,333; uncreate, 204,333; according to ŠGV. Creation, Religion and Soul, 212 ff. three Judges, the,102,317; are Mihr, Sroš and Rašn,102,321.

و در چنین روایات و پژوهش‌هایی که انجام شده، به‌روشنی و بر بنیاد متون و اشارات کهن اوستایی / ودایی، نیز آرای نویسندگان کهن را که در بخش‌های نخست کتاب به‌طور مشروح نقل شد و به‌تکرار مورد تأکید قرار گرفت ملاحظه می‌کنیم که آیین‌های زروانی/میترایی ـ مرزهایی مشترک و اصولی بسیار نزدیک دارند. اینکه به‌طور مشخص با دو نام و عنوان معرفی و یاد می‌شوند، به‌موجب آن است که در مقطع یا مقاطعی از زمان و مکان، چنین جدایی روی داده است.

نگارنده در کتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی دربارهٔ روایات مورخان رومی ـ یونانی، نقد و بحث گسترده‌ای ارائه کرده و ترجمهٔ آثار آنان را ترجمه و شرح کرده است. برای آگاهی بدان مرجع نگاه کنید.

۲۵ـ **پلوتارک ـ پلوتارخوس** Ploutarxus. وی در سدهٔ اول و دوم میلادی می‌زیست و از مورخان یونانی است که آثار فراوانی به وی نسبت می‌دهند. در آثارش به پژوهش در آرا و عقاید و دین‌ها و رسوم ملل و اقوام پرداخته است. کتاب مهم وی شرح حال بسیاری از مردان نامبُردار است که در چهار مجلد به زبان

←

الیزه Elisee (الیشه Eliše یا الیزائوس) نیز که از ارباب کلیسا در سده‌های نخستین میلادی و در آسیاست، در آثار خود به نقل از یک فرمان که **مِهرنرسی** وزیر **یزدگرد اول** و **بهرام پنجم** خطاب به ارمنیان نوشته است، دربارهٔ دین زرتشتی مطالبی آورده که به روشنی دربارهٔ آیین زروانی / میترایی است واز همهٔ این منقولات و مستندات و مآخذ برمی‌آید که چه‌گونه دین زرتشتی و آیین زروانی / میترایی یکی شمرده می‌شدند که در زیرِ شرح معتقدات زرتشتی، از **زروان** و اساطیر و باورها و رسوم زروانی یادکرده و مرزی میان مغان زرتشتی و مغان مانوی قایل نشده‌اند. الیزه نیز باکمی اختلاف، همان مطالب ازنیک را از آن فرمان نقل کرده است[۲۶].

همین نقلِ "الیزه" را **لازاردوفارب** Lazar de Pharbe در ٤٨٤ میلادی نیز نقل کرده است[۲۷]. در اواخر دوران ساسانیان، سدهٔ پنجم میلادی و پس از آن، ازگفت وگویِ **آذرهرمزد** و **آناهید** آگاهی داریم با موبدان موبدِ زرتشتی که یادکرد است از عقاید زروانی[۲۸].

→

فارسی نیز برگردانده شده. ازآثار بسیار شایان توجه وی ایزیس و اوزیریس است. نوشته‌هایش دربارهٔ دین‌های ایرانی، مستند به آرا و نوشته‌های متقدمانِ خود چون **اودموس** و به ویژه **تِئوپُومپوس** است که از دیدگاه پژوهش‌های زروانی / میترایی بسیار شایان توجه است، که در ضمن نقل آرای مورخان درباهٔ **آیین زروانی** نقل شده است.

۲۶ـ زینر، متن و ترجمهٔ مطالب را با مقایسه با متن و نقل **ازنیک**، درکتاب زروان... ص ۴۱۹ به بعد آورده است. **لانگلوا** در مجموعه آثار مورخان ارمنی جلد دوم، صفحه ۱۹۰ به بعد، نوشتهٔ بازماندهٔ الیزه را نقل کرده است.

۲۷ـ **لانگلوا**، همان اثر، جلد دوم، ص ۲۸۱.

۲۸ـ **نلدکه** Nöldeke در کتاب خود با عنوان مناقشات و مناظرات سُریانیان در مخالفت با دین ایرانی صفحه ۳۴ به بعد از این مناظره و نظایر آن یادکرده است:

Th.Nöldeke: Syrische Polemik gegen die Persische Religion Festgrüss an R.V. Roth. PP 34.

مقالهٔ نلدکه در "یادنامهٔ روت" منتشر شده است.

پونیون H.Pognon نیز شماری از این گونه مجادله‌های دینی را که سُریانیان علیه دین‌های ایرانی، به ویژه دین زرتشتی وجود داشته، گردآوری کرده است، به ویژه به این موضوع باید توجه داشت که هر چند چون معمول، دین زرتشتی را مورد انتقاد قرار داده و اغلب از **زروان** و زروانیگری یاد نکرده‌اند، اما مواضع

←

از سویی دیگر، برای آگاهی از منابع و مآخذی که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی دربارهٔ دین‌های ایرانی نوشته شده و به سُریانی و ارمنی است، باید به شهادت‌نامه‌هایی رجوع کرد که در اواخر زمان ساسانیان به وسیلهٔ مسیحیان نوشته شده است. این مسیحیان در ایران یا سرزمین‌هایِ تابع ایران زندگی می‌کردند. در زمان ساسانیان، بنابر تبلیغات گسترده‌ای که راجع به مسیحیت انجام می‌شد ـ و با توجه به حکومتِ دینیِ ایران که توسط مغان با حمایتِ دولت رهبری می‌شد و حکومتِ دینی مغان بسیار تعصب آمیز و سخت و بی‌گذشت و همراه با اجرای حدود شرعیِ دشوار و مجازات‌هایی شدید و اعمال و مناسکی بسیار پیچیده بود، ایرانیان نیز به دین عیسوی، جهت رهایی از آن همه دشواری‌ها، رغبت نشان داده و به آن می‌گرویدند. به همین جهت شاهان ساسانی به موجب مسایل سیاسی و درگیری‌هایی که با امپراتوری روم داشتند ـ و مغان که دین رسمی را در خطر می‌دیدند ـ برای مسیحیان محدودیت‌های بسیاری به وجود آورده و بسیاری‌شان در این محدودیت‌ها، چه ایرانی‌های مسیحی شده و چه مسیحیان مبلّغ، کشته شدند و از دیدگاه کلیسا، اینان شهیدان بودند. میان سال‌ها ۱۷۱۸ ـ ۱۷۲۸، در روم ـ واتیکان، چهار مجلد از این شهادت نامه‌ها به چاپ رسید که در خلال آن گزارش‌های سُریانی، دربارهٔ دین ایرانیان، مطالب و آگاهی‌های بسیاری قابل ملاحظه و تأمل است که با توجه به تعصبات و دشمنی‌ها، می‌توان از آن‌ها سود بُرد[۲۹].

→

مورد نکوهش و جدل، به روشنی معتقداتِ زروانی ـ مانوی است. **کومون** در مورد دیانت مانوی، از این مسایل یادکرده است: جست وجود دربارهٔ دیانت مانوی چاپ بروکسل، ۱۹۰۸، ص ۸۰ ـ ۱:

Cumont: Recherches Sur le Manicheisme

هوفمن Hoffmann نیز در کتاب گزیده‌ای از آثار نویسندگان سُریانی از این گونه مجادله‌ها و اتهامات یاد کرده‌است. در زمان ساسانیان از **مهران گُشْنَسپ** Mehran-gošnasp یاد شده است که ایرانی و زرتشتی بود و مطابق قانون و تأکید دینی، با خواهرش ازدواج کرده بود و پس از این که مسیحی شد و به دین عیسای مسیح در آمد، عقد خود را فسخ کرده و توبه نمود و با انتقاد از چنین رسمی که یک رسم مقدس زروانی است و موجب ازدیاد فرّ و روشنایی و تقویت نیروهای اهورمزدی می‌شود یادکرده است؛ نگاه کنید به کتاب هوفمن، ص ۹۵:

G.Hoffmann: Auszüge ous Syrischen Akten Persischer märtyrer, *Leypzig* 1880.

۲۹ـ مجموعهٔ کتب اعمال شهدای مقدس، چاپ واتیکان ۱۷۲۸ ـ ۱۷۱۸ در چهار مجلد:

←

از منابع دیگر مطالعهٔ آیین زروانی ، منابع ایرانی ـ اسلامیِ پس از ساسانیان است که اندک می‌باشد و در سرِ همهٔ آن‌ها، رسالهٔ علمای اسلام است که توسط مغانِ زروانی ـ زرتشتی نوشته شده و سند بی‌همتایی است. دربارهٔ تاریخ و نام و نشانِ آن مختصری گذشت و متن و شرح و تحلیل آن در بخشی ویژه نقل است. **مسعودی** در کتاب اَلتَنبیه وَ الإشراف، بدون یاد کرد از نام زروان، به آیین زروانی اشاره کرده است[۳۰]. دیگر باید از نقل **مرتضی رازی** در کتاب تَبصرةُ العَوام یادکرد[۳۱]. شرح به نسبت گسترده‌تری را در کتاب اَلمِلَل وَ النِحَل از **عبدالکریم شهرستانی** باید یادکرد. شرح مذکور از آن جا شایان توجه است که وی میان مجوس، زرتشتیان، مغانِ مادی و ثنویه و زروانیه تمایز قایل شده و با این که همه را ثنوی می‌داند، از وجوه اختلاف آنان در مبادی ثنویت یادکرده است[۳۲]. در بخشِ ویژهٔ نقل

→

acta Sanctorum Martyrum.

acta Martyrum et Sanctorum

از کتاب **هوفمن** نیز در یادداشت شمارهٔ ۲۸ یاد شد. هم چنین کتاب نلدکه در همان یادداشت.

۳۰ـ به جای خود از این کتاب و نقل مطلب مورد نظر شرحی آمده است. به نقل از زینر، ص ۴۴۳:

Masudi: Kitabu'l-tanbih wa'l-Išrâf, ed. de. Goeje, P.93; translation of Carra de vaux, P.134.

۳۱ـ تبصرةالعوام ، تألیف **سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی** است که به احتمال در اوایل سدهٔ سیزدهم میلادی تألیف شده و در صحت انتساب کتاب به وی، جای تردید است. چاپ خوبی از این کتاب توسط عباس اقبال انجام شده که به جای خود مطلب مورد نظر نقل شده است. **شارل شِفِر** در کتاب گزیده‌های متون فارسی، بخشی مربوط به دین‌های ایرانی را نقل کرده است (جلد اول، ص۱۵۸). زینر، (ص ۴۵۱) ترجمهٔ آن بخش از اشارات زروانی را آورده است:

Murtazâ Râzi: Kitabu tabsirati, l-'awâmi fi ma'rifati'l anâm. P. 13. in the Tehran edition of 1313. A.H. (Solar). The editor of that edition dates Murtazâ between,580 and 653 A.H.

اخیراً چاپ تصحیح شده توسط عباس اقبال آشتیانی که نایاب بود، به طریقهٔ افست تجدید چاپ شده است.

۳۲ـ ترجمهٔ فارسی کتاب الملل و النحل توسط **صدر ترکهٔ اصفهانی** نیز انجام شده که توسط **جلالی نائینی** ویراستاری شده و به چاپ رسیده است. زینر (ص ۴۳۳) ترجمهٔ آن را آورده است:

Šahristâni : Kitabu'l- milal Wa'n-nihal,PP. 183-185.

←

آثار دانشمندان اسلامی، متن و ترجمهٔ این مطالب آمده است.

برخی از ارباب ملل و نحل، تنها یادی از فرقهٔ زروانیه کرده‌اند، بدون هیچ شرحی. **ابومنصور عبدالقاهر بغدادی،** در کتابش تنها یاد کرده که مجوس چهار فرقه‌اند: زروانیان، مسخیان [= مَسَنخیه] و خرم دینان و به آفریدیان[۳۳]. در منابع اسلامی ـ ایرانی، این فرقه، یعنی زروانیان به **دهریه** نیز موسوم بوده و شناخته می‌شوند که شرحی دربارهٔ آن با مراجع و مآخذ در متن آمده است.

با توجه و دقت، در پژوهش‌های بنیادی که بر پایهٔ اسطوره شناسیِ نوین استوار است، در اساطیر مربوط به شاه‌نامهٔ فردوسی دست آوردهای شایان ملاحظه‌ای به دست خواهد آمد. شاه‌نامه به ما اساطیری را ارائه می‌دهد که به مقتضای زمان و مکان، صرفاً حماسی است و برای تهییجِ مبانی ملیت، با کاربُرد زبان فارسی و داستان‌های رزمی سروده شده است. اما همین زبان و بیان و تمثیلات و اشارات و حماسه‌ها و داستان‌ها و ... ریشه در تاریخِ داستانی، حماسی، اساطیری، عرفانیِ ایران باستان دارد. داستان و نیمه اسطورهٔ **زالِ زر و رستم،** صورت دیگر دیسه‌ای است از اساطیر زروانی. واژه‌های زال و زر، هر دو از ریشهٔ اوستایی زَر Zar به معنایِ پیر بودن، پیر شدن،کهنه زمانی و زمان بی‌پایان

→

in the edition of Cureton (Leipzig, 1923), CF. the translation of Harrbrücker, Vol I. i, PP. 277 ff.(Halle, 1850);I.F.Blue. Indo - Iranian Studies in Honur of Sanjana, PP,72.FF.

در شرح مطالب کتاب، دربارهٔ کتاب و نقد نوشته‌های آن پژوهش‌های لازم ارائه شده است.

۳۳ـ کتاب اَلْفَرقُ بَیْنَ الْفِرَق (تاریخ مذاهب اسلام)، ص ۳۶۸. اما باید توجه داشت که همین اشاره بسیار شایان توجه است. نخست این که از زرتشتیان در ضمن یادکرد از فرقه‌های مجوس سخنی نیست. دیگر آن که پس از سقوط ساسانیان، زروانیان و مجوس (= مغان مادی) و مذاهب دیگر ایرانی باقی بودند و منازعات و مناقشات فراوانی داشتند و هم را تکفیر و لعن کرده و به ارتداد محکوم می‌کردند. اعتقاد به حلول ارواح نیز بخشی از معتقدات زروانی است که در جای خود دربارهٔ آن شرحی هست. **شهرستانی** در ملل و نحل نیز این نکته را یادآور شده است، چنان که بسیاری دیگر، از جمله **شیخ شهید، شهاب الدین سهروردی،** که مجوس و مغانِ (زمان ساسانیان و پس از آن که قایل به ثنویت مطلق و شرک و ازدواج با نزدیکان و پرستش آتش و ... بودند) زرتشتیان و از پیروان زرتشت پیامبر نبودند. نگارنده در کتابِ: حکمت خسروانی که به چاپ رسیده و در مقالاتِ معرفی وندیداد، در مقدمهٔ ترجمهٔ وندیداد مجلد نخست، با شواهد کافی به این موضوع پرداخته است.

است. **زال** نیز در شاه‌نامه از سنِ دراز و برخوردار از عمری بسیار طولانی است که از آغاز اساطیر شاه نامه‌ای در صحنه است تا پس از **اسفندیار**. در شاه‌نامه پس از برخورداری از عمری چنین دراز، از مرگ وی هیچ خبر و اشاره‌ای نیست. در متن شاه نامه، زیر عنوان: پژوهش کردن موبدان از زال و پاسخ دادن زال موبدان را؟ از این اساطیر زروانی و داستان **زروان** و زادنِ **هرمزد** و **اهریمن** به روشنی با عناصرِ ساختِ بنیادهای زروانی، به روشنی یاد شده است[۳۴]. نگارنده علاوه بر مطالبی که پژوهش گران اروپایی در این زمینه انجام داده‌اند، از عناوین دیگری چون: گفتار اندر زادن زال ـ و روابطِ **زال** با **سیمرغ** نیز در شناخت اساطیر تطبیقی، تحلیلی ارائه کرده که در عنوان: رای زدن زال با موبدان در کار رودابه موارد آشکار و قابل شناخت، کار این تطبیق را به تحقیق محقَّق می‌کند[۳۵]. هر چند **هانری کُربن** از این اسطوره، معنا و مفهومی دیگر در زمینهٔ عرفان می‌شناساند.

از مطلب و اشارهٔ **امام محمد غزالی** در کتاب **نصیحة‌الملوک** نیز دربارهٔ باورهای زروانی می‌توان دریافتی داشت[۳۶]. در مجموعه روایات داراب هرمزدیار نیز جز رسالهٔ علمای اسلام که بدان اشارتی شد، دریافت‌های غیرمستقیم فراوان است، اما اشارات صریح با یادکرد نام نیز ضبط است[۳۷]. چنان‌که در فرضیات نامه از **دستور داراب پالَن** نیز نفوذ معتقدات زروانی را تا همین اواخر میان موبدان زرتشتی می‌توان درک کرد[۳۸].

۳۴ـ شاه نامهٔ وللرس Vullers (= چاپ بروخیم) جلد نخست، ص ۲۰۸ به بعد. چاپ ژول مول J.Mohl، جلد نخست، ص ۱۶۵ به بعد (متن فارسی) ترجمهٔ فرانسوی آن، ص ۲۵۹ به بعد.

۳۵ـ **شاه‌نامه**، چاپ بروخیم، جلد نخست، ص ۱۳۵ به بعد؛ ۱۶۷ به بعد.

۳۶ـ نصیحة‌الملوک، با تصحیح و مقدمه **جلال الدین همایی**، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۳.

۳۷ـ روایات فارسی ـ داراب هرمزدیار، جلد دوم، ص ۵۳.

38- Farziât nâmeh: The Persian Fazziât nâmeh and Kholâsih-i din, of: *Dasyur darab pahlan,* text and version with notes, by: *jivanji jamshedji Modi, Bombay,1924*
نگارنده کتاب مذکور را در کتاب دیگری: حکمت خسروانی کاملاً معرفی کرده است. در جای خود، هنگام نقل نیز شرحی هست. دربارهٔ زندگی و آثار **دستور داراب پالن** در ماهنامهٔ فَرَوَهَرْ نیز شرحی کامل توسط نگارنده آمده است.

منابع و مآخذ پهلوی

از منابع پهلوی، چه کتاب‌های دینی، فقهی و شرایع، تاریخ و اساطیر، به ویژه روایات اساطیری دربارهٔ آفرینش، اندرزنامه‌ها و قطعات پراکنده، بنیادهای زروانی، در اغلب شئون و شیوه‌های اعتقادی و افسانه‌ای، مطالب فراوانی می‌توان فراهم کرد. هرگاه به یک دستی و همسانی روایاتِ یونانی، سُریانی ـ روایات و نقل‌هایِ اسلامی / ایرانی، هنگامی که از زرتشتیان، مجوس، اصحاب ثنوی، مغان و ... یاد می‌شود، در همهٔ آن‌ها، چه آن مقداری که از زروان و آیین زروانی و مشخصات و ویژگی‌هایِ شاخصِ آن شرحی نقل کرده و اغلب آن را زرتشتی ـ مجوس؛ یا از مغان دانسته‌اند، دقت نماییم، این اندیشه نیرو می‌گیرد که دینِ غالب در زمان ساسانیان، آیین زروانی بوده است. به این نکتهٔ بسیار شایانِ دقت و توجه نیز باید توجه کرد که ادیان ایرانیِ مشهوری، چون: دینِ مانی، آیین میترایی (=مهر) و خود دین زرتشتی که متولیان آن مغان مادی بودند و جهت مقاصدی، از دین‌های ایرانی یک دین ترکیبی به وجود آورده بودند، درک و پذیرشِ این نکته قابل قبول به نظر می‌رسد.

پیش از نقلِ اشاراتِ مستقیم از یادکرد نامِ **زروان** در اوستا، به طور مختصر، نام و نشانِ کتاب‌ها و رساله‌ها و قطعاتِ پهلوی راکه گزارش آیین زروانی است و در کتبِ زرتشتی شناخته شده، که مُهر و نشانِ زرتشتی بدان‌ها زده شده نقل می‌شود که هنگام اشاره در شرحِ آیین یاد شده، هدف و مآخذ روشن باشد و در بخشی جداگانه، نقلِ آن آثار آمده است.

در نامهٔ تَنسَر که به احتمال در زمان **خسرو اول** (۵۷۸ ـ ۵۳۱ مـ) نوشته شده و ترجمهٔ

فارسی آن در دست است، اشارات زروانی ملاحظه می‌شود[۳۹]. اما در منابع پهلوی، دردرجهٔ نخست، به همانندی و نقل اساطیر و افسانه‌های آفرینشِ زروانی، زیر نام مسایل و اساطیر زرتشتی یاد شده است که مشخصه‌های ویژهٔ زروانیِ آن‌ها روشن است. در بُندَهشْن Bon-dahešn، یعنی بندهش ایرانی (= بزرگ) بخش‌هایِ یکم و دوم در شرح آفرینش، یکی از مهم‌ترین و درست‌ترین منابع زروانی حفظ شده است[۴۰]. نیز بخش سوم از بندهش بزرگ. موارد دیگر به جای خود مستند شده است[۴۱].

در کتاب گزیده‌های زاتِ سپَرَم، نیز بخش‌های یکم و دوم، دربارهٔ آفرینش زروانی است. جدال اورمزد و اهریمن، هزاره‌ها، دوران تسلط اورمزد و اهریمن به توالی باموافقت یکدیگر، سه یا چهار دوره که هر دوره سه هزار سال و بخش بر سه هزاره ـ که هر هزاره‌ای ویژگیِ خود را دارد. همسانی زروان و آسمان یا سپهر (= تقدیر، بخت) و بسا موارد دیگر.

آیین زروانی همان‌گونه که اساطیر ویژهٔ تکوین و آفرینش را با بنیاد ثنوی ارائه می‌کند، ـ و همان‌گونه که دو نیرو را هم وزن و هم سنگ بیان می‌دارد که هر دو طرف از

۳۹ـ نامهٔ تَنسَر: تصحیح و مقدمه و شرح **مجتبی مینوی**، ص ۴۵. تهران ۱۹۳۲. چاپ جدیدی از این کتاب توسط انتشارات خوارزمی انجام شده که نگارنده در موضع خود و شرح مطلب و نقل آن، بدان پرداخته است، ص ۱۲. **دارمستتر** در ترجمهٔ زند اوستا گزارش فرانسویِ آن را آورده است. گویا **ابن مُقَفَّع** از متن پهلوی، آن را به عربی برگردانده بوده است و **مارکوارت** Markwart در ایرانشهر، میان صفحات ۴۸ ـ ۳۰ گزارش آن را نقل کرده است. **کریستن سن** در شاهنشاهی ساسانیان و ایران در زمان ساسانیان ترجمه و شرحی از آن داده است:

Christensen: L'empire des Sassanides,PP.III

L'iran sous les Sassanides,PP.58

در ترجمهٔ فارسی ایران در زمان ساسانیان به فهرست، ذیل نام تنسر Tansar نگاه کنید.

۴۰ـ بندهش (فرنبغ دادگی) ترجمهٔ **مهرداد بهار**. بخش‌های یکم و دوم. بندهش هندی، ترجمهٔ **رقیهٔ بهزادی**. به‌هنگام و در جای خود، نام و نشان‌ها داده شده است. از ترجمهٔ **وست** West نیز باید یاد کرد. **آنکِلسَریا** نیز بندهش بزرگ را به چاپ رسانیده است، ص ۲. بخش مربوطه در ترجمهٔ **یوستی** ـ از بندهش هندی، ص ۱:

Ervad Tahmuras dinshaji Anklesaria: Bundahišn Greater or iranian version. Bombay, 1908.

F,Justi: (IndianVersion), der Bundahesh, Zum Ersten Male herausgegeben ... Leipzig, 1868.

۴۱ـ انکلسریا، ص ۳۰ و ۳۹. یوستی، ص ۷ و ۸ در ترجمهٔ مهرداد بهار، بخش چهارم می‌باشد، ص ۴۷.

بازداشتنِ هم ناتوانند ـ معتقدات و باورها و ساختِ آخر زمان و چگونگی زوال جهان مادی و پدیداری جهانی نو را نیز طرح کرده است. مسایل آخرت شناسی و معاد و رستاخیز و ظهور منجی و حوادثِ بسیاری که به نام ویژگی‌های زرتشتی، یا مانوی و میترایی و جز آن شناخته شده، بنیاد و ساخت و بافت زروانی دارد. دربخش سی و چهارم **زات سْپَرَم**، نویسندهٔ گزیده‌ها (**ویچی تَکیها**) این مسایل را بیان کرده است[۴۲]. زات سپرم، موبد پارس و کرمان بود درنیمهٔ دوم سدهٔ سوم هجری قمری و اوایل سدهٔ چهارم می‌زیست. **منوچهر** برادرمهتر وی نیز از موبدان بزرگ بود و موبدان موبد کرمان محسوب می‌شد. وی یکی از جمله موبدانی به شمار می‌رفت که به سنت و مسایل اعتقادی دیرین پای بندی داشت، برعکس برادرش که سنت‌شکنی می‌کرد و نوآوری‌هایی داشت و تمایل وی به باورهای زروانی، ریشه داشت که با مسایل روز آن زمان، چون معاد جسمانی و مادی سازگاری داشت.

در بندهش، بخش پنجم (ترجمهٔ بهار، زینر، ص ۳۵۵) نیز باید یاد شود که گفت‌وگوی **گناک مینو** (اهریمن) است با دیوان و مسألهٔ هزاره‌ها، که چه‌گونه سه دور سه هزار ساله در فرمانروایی اورمزد ـ اهریمن تقسیم می‌شود. این مطلب در بندهش هندی، بخش سوم آمده است. آن جایی که اهریمن در برابر ناتوانی خویش و دیوان در مواجهه با آفرینش اورمزد و مرد پارسا (مردِ اَهلو mard-i ahlov) بی‌هوش در می‌افتد. پس دیوان یک یک دلداریش داده و پیمان یاری می‌دهند که آفرینش اورمزد را تباه کنند. لیکن در ناتوانی اهریمن اثری نمی‌کند ـ تا هنگامی که **جِه دیو** (جِه، جِهی Jeh-jehi ماده دیو

۴۲ـ کتاب گزیده‌های زات سْپَرَم توسط محمد تقی راشد محصل به فارسی ترجمه شده است. تهران ۱۳۶۶. بخش‌هایی از آن توسط "مهرداد بهار" در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران ترجمه و به چاپ رسیده. نگارنده بخش زندگی زرتشت را از روی ترجمهٔ **اَنکِلْسَرْیا** در مجموعهٔ زندگی زرتشت به فارسی برگردانده است:

B.T: Anklesaria: Vichitakiha i-Zât Sparam,Bombay,1964

انکلسریا، متن پهلوی، آوانوشت، ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای خوب در چگونگی کتاب و زندگی زادسپرم و مناقشات وی با برادرش منوچهر را آورده است، مقدمه ـ میان صفحات ۶۶ – ۱. زینر، بخش نخست را، آوانوشت و ترجمه کرده و در کتاب زروان... ص ۳۴۳ به بعد نقل کرده است. نگارنده در کتابِ: حکمت خسروانی، اطلاعات بسیاری در این زمینه و بنیادهای فکری و علمیِ زات سپرم را شرح کرده است.

روسپی‌گری، دختر اهریمن) پدر را دلداری داده و قول می‌دهد تا آفرینش اورمزد را برانداخته و تباه کند و ماجرایی که نشان می‌دهد حالت دَشتان (قاعدگی) در زنان توسط اهریمن و ـ جَهی به وجود می‌آید و اغلب منابع زروانی نشان‌گر این است که در این معتقدات، زن وجودی شیطانی است و هنگامی که دَشتان می‌شود، چون یک حالت شیطانی بر وی عارض شده، لازم است از جمع کناره گزیده و کاملاً انزوا را انتخاب کرده تا چنین حالتی برطرف شود. در بخش ویژهٔ نقل مستندات، مطالب نقل و شرح شده است[۴۳].

یکی دیگر از منابع پهلوی روایت پهلوی است[۴۴]. در بخش چهل و ششم که دربارهٔ آفرینش است، نقل و نفوذ باورهای زروانی به روشنی قابل تشخیص است. نویسندهٔ

۴۳ـ یوستی در بندهش هندی، و انکلسریا در بندهش بزرگ (ایرانی):

Justi.F: Indian Bundahišn, 8.6ff

Anklesaria: Greater Bundahišn, 39. II ff

بندهش هندی توسط رقیه بهزادی، تصحیح و ترجمه شده است. با آوانویسی و ترجمه و شرح و واژه‌نامه. ترجمه، ص ۷۹.

۴۴ـ از نام و نشان نویسندهٔ روایت پهلوی که اغلب دربارهٔ شرایع، احکام و مطالب گوناگون دینی است، آگاهی در دست نیست. به نظر می‌رسد که پس از ساسانیان، در اوایل سده‌های اسلامی، چون این گونه نوشته‌ها پدید آمده، نویسنده از موبدان است. تأکید وی بر خْویتوک دَس (ازدواج با نزدیکان) از پابستگیِ وی به سنت و اصول دین نشان دارد. به همین جهت در آغاز کتاب بخش‌هایی به نسبت گسترده در این زمینه و کِرفَه و نیکی و ثواب آن نقل کرده و نوشته که هر چند در این زمان؟ مردم از این سنت و روش نیکو دست کشیده‌اند، اما نمی‌بایست چنین می‌کردند.

در بخش چهل و ششم، دربارهٔ آفرینش، اشارات زروانی، نه چندان وسیع و روشن ـ ملاحظه می‌شود. اما در بخش چهل و هشتم میان بندهای نود تا نود و شش، اندر بیان پایان جهان، تعارض میان **آزدیو** و **گناک مینو** شایان توجه است. این قسمت را (زینر، زروان... ص ۵۵ ـ ۳۵۴) نقل و آوا نوشت آن را داده و متن را ترجمه کرده است. تمام بخش ۴۸ را **مهرداد بهار** در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران ترجمه کرده است. متن کتاب توسط مهشید میرفخرائی ترجمه شده:

روایت پهلوی، ترجمهٔ مهشید میرفخرائی. تهران ۱۳۶۷، ص ۶۳. بندهای ۹۶ـ۹۰.

لانگلوا، در مجموعهٔ متون آثار مورخان ارمنی، جلد اول میان صفحات ۳۱۰ـ۲۰۳ کتاب را آورده است:

Langlois: Collection... I,PP. 203-310.

دابر به سال ۱۹۱۳ کتاب را در بمبئی به چاپ رسانیده است با دادستان دینیک:

Pahlavi Rivâyats : The Pahlavi Rivâyat accompanying the dâdistâni dinik. ed: *Ervad Bamanji Nasarvanji dhabhar,* Bombay,1913.

کتاب از موبدان متشرّعی است که به نظر می‌رسد کتاب خود را پس از ساسانیان نوشته است و با حسرت از این که پیروان دین رسم و سنت "خْویتوک دَس" (=ازدواج با نزدیکان) را چندان انجام نمی‌دهند آزرده است. به همین جهت بخش هشتم را تمام به این موضوع و لزوم اجرای آن و نیکوییها و ثواب آن ویژگی داده است. بخش چهل و هشتم، میان بندهای ۹۶ ـ ۹۰ منازعهٔ میان **آزدیو و گناک مینو** می‌باشد، و در پایان جهان که هستی از دیوان باید پاک و تهی شود، از باورهای زروانی است و شایان توجه می‌باشد که آزدیو وگناک مینو، در این منازعه **سپندمینو** را به عنوان داور و میانجی برمی‌گزینند. بخش چهل و ششم، میان بندهای ۱۵-۱۶ و ۳۲-۱۶، یعنی همهٔ بخش چهل و ششم، مسألهٔ آفرینش، مطابق معمول زروانی است و باورها و اسطوره‌های زروانی به ویژه در این زمینه، نفوذ و رسوخ بسیاری در ادیان ایرانی دارد و آن چه که درمنابع پهلوی در این باره نقل شده، زیر نفوذ این جریان است[۴۵].

میان همهٔ آثار پهلوی، جز دینکرد، این کتاب: **مینُوی خرد** یا **دانا و مینوی خرد** یا **دادِستان مینوی خرد** بیش از دیگر کتب و رساله‌ها، بارِ زروانی دارد. از نویسندهٔ آن و زمان و مکان وی آگاهی نداریم. نویسنده خود در آغاز کتاب می‌گوید که چون پرسش‌های فراوانی دربارهٔ آیین مَزْدَیَسْنی و معجزه‌ها و شگفتی‌ها و امشاسپندان و ایزدان و اورمزد آفریدگار و زرتشت پیامبر و رستاخیز و تن پسین و ... می‌شد، نگارنده: "به خواستاریِ خرد، در این جهان، شهر به شهر و ناحیه به ناحیه در آمد. و از بسیاری کیش‌ها و گروش‌های مردمانی که آنان را دردانایی برتر می‌اندیشید، پرسید و پژوهش کرد و بر آن‌ها آگاهی یافت... پس از آن در جست و جو و عملِ دین کوشاتر شد. و از دستورانی که در دین داناتر و آگاه‌تر بودند، پرسید...."[۴۶] کتاب به صورت پرسش و پاسخ است. فردی

۴۵ـ بخش چهل و ششم را نیز **بهار** در پژوهشی در اساطیر ایران ترجمه کرده است.

۴۶ـ مینُوی خرد، ترجمهٔ **احمد تفضلی**، چاپ دوم، ۱۳۴۶، مقدمه، بند ۳۵ به بعد. این یادآوری به جاست که احمد تفضلی، مقدمه و پیش گفتار کتاب را، بخش یکم قرار نداده است. در حالی که **وِست** در مجموعهٔ متون پهلوی، آن را بخش نخست دانسته و به همین جهت در مقایسهٔ با ترجمهٔ وست و برخی دیگر از مترجمان، یک بخش جلوتر است و ترجمهٔ تفضلی یک بخش پس‌تر. نگارنده اغلب از همین ترجمه بهره برده است.

←

خیالی موسوم به **دانا** می‌پرسد، و مینُوی خرد (دارندهٔ خردِ مینُوی) پاسخ می‌گوید.

از مشخصات آیین زروانی ، آفرینش، آسمان، چگونگیِ جای ستارگان و سیارگان وافلاک و زمین ـ و اعتقاد به تأثیر افلاک و کواکب درزندگی مردم و سعد و نحس آن؛ پیشگویی حوادث جهان و زندگی مردمان با توجه به وضع ستارگان و سیارگان در آسمان؛ نیز جبر و تقدیر و بخت است که همه از موارد دخیل و مشترک با آیین میترایی است که در رسالهٔ دانا و مینوی خرد، به تکرار و بیان‌های متفاوت نقل شده، به ویژه تأکید بر تقدیر و بخت که به دست آدمی نیست و **سپهر** و **زمانه** و بخت است که آینده و سرنوشت آدمی و طبیعت و حوادث آن را تعیین می‌کند. مسایل زروانی را در بخش‌های ۷ و ۱۱ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲٦ و ۲۷ و ۳۷ و ٤۳ و ٤٦ و ۵۰ می‌توان ملاحظه کرد.

در دینکرد به موجب حجم کتاب و شمول مطالب، طبیعی است که باید یادکردها و اثرات زروانی بیشتر باشد. این مجموعه نه جلد بوده است و دانشنامهٔ مَزدَیَسنا محسوب می‌شود. جلدهای یکم و دوم و مقداری از مجلد سوم مفقود شده و تاکنون به دست نیامده. مجموعهٔ دایرت المعارف یا دانشنامه‌ای است دربارهٔ دین زرتشتی یا درست‌تر گفته شود مَزدَیَسنی یا مزدا پرستی که تا حدود سدهٔ چهارم هجری تألیف و گردآوری و تدوین آن ادامه داشته. به‌نظر می‌رسد از اواخر دورهٔ ساسانیان تألیف آن شروع شده باشد. هنگام نقل مطالب، در این زمینه شرحی هست. متأسفانه تاکنون ترجمهٔ کامل و یک دستی، جز آن چه که توسط **پِشوتَن بهرام جی سَنجانا** و **دستور داراب پِشوتَن سنجانا**، این پدر و پسر دانشمند انجام پذیرفته و در نوزده مجلد میان سال‌های ۱۹۲۸ ـ ۱۸۷٤ در بمبئی به چاپ رسیده،

→

انکلسریا متن پهلوی، پازند و سانسکریت آن را به سال ۱۹۱۳ در بمبئی به چاپ رسانیده است

Mênôk xrat, Dânâk-u mainyô-i khrad, Pahlavi, Pâzand, and Sanskrit texsts, ed: *Ervad Tehmuras dinshaw Anklesaria,* Bombay, 1913.

دستور داراب پشوتن سن جانا نیز به سال ۱۸۹۵ آن را در بمبئی به چاپ رسانیده است:

The dinâ i Mainu i Khrad or The Religious decisions of the Spirit of Wisdom, ed. *darab dastur Peshotan Sanjana*. Bombay, 1895.

وست نیز در مجموعهٔ متون پهلوی آن را ترجمه کرده است.

انجام نپذیرفته است[47]. تاکنون هیچ مجلدی از این مجموعه به فارسی ترجمه نشده. زینر که به دقت از همهٔ مجموعه، مطالبِ مربوط بـه بـاورهای زروانـی را گـردآوری کـرده، می‌گوید ترجمهٔ مطالب دینکردی اغلب دشوار و دارای ابهامات قابل توجهی است[48].

در یادگار جاماسپ نیز اثر اندیشهٔ زروانی را می‌توان یافت. از این که زمان، زَرمان حاکم بر سرنوشت آدمی و جهان است، در کمتر اثری از دوران ساسانیان و پس از آن می‌توان نشانی پیدا نکرد. متن پهلوی، پازند و تـرجـمهٔ آن را مِسینا Messina بـه چـاپ رسانیده است[49].

۴۷ـ **پشوتن بهرام جی سنجانا** و **داراب پشوتن سنجانا** از دستوران دانشمند پارسی هند مـی‌باشند. پـدر، یـعنی بـهرام گور، کار ترجمه و تصحیح متن را شروع کرد و چندین مجلد از آن را به چاپ رسانید. اما کار نیمه تمام بود که زندگی را بدرود کرد. پسر که از مشهورترین اوستا ـ پهلوی دان‌ها بود و به چـند زبـان اروپـایی تسلط داشت، کار پدر را دنبال کرد و سرانجام کاری که مجلد نخست آن به سال ۱۸۷۴ به چاپ رسـیده بود، مجلد نوزدهم آن به سال ۱۹۲۸ چاپ شد. برای شرح حال و آثار **دستور داراب پشوتن سنجانا** به مقدمهٔ کتاب دین قدیم ایرانی ـ عصر اوستا ترجمهٔ نگارنده نگاه کنید:

dinkard, ed and trans. *Peshotan Behramgur* and *darab Peshotan Sanjana*, 19 Vols. Bombay, 1847-1928.

چاپ بسیار خوبی از متن پهلوی همهٔ مجلدات دینکرد نیز در دو جلد توسط **مهرجی بهای مَدَن** بـه سـال ۱۹۱۱ در بمبئی انجام شده است:

Dinkart, The Complete text of the Pahlavi dinkard... Under the Supervision of *Dhanjishah Meherjibhai Madan* Bombay, 1911.

برخی از مجلدات دینکرد، در اروپا جداگانه ترجمه و به چـاپ رسـیده است. مـجلدات هشـتم و نـهم توسط **وست** در مجموعهٔ کتب مقدس مشرق زمین (تـرجـمهٔ مـتون پـهلوی) چـاپ شـده است. در بـخش مربوطه، دربارهٔ ترجمه‌ها و نویسندهٔ آن شرحـی هست. نگـارنده در کـتاب گـنجینهٔ اوستا درایـن زمـینه پژوهشی انجام داده و فشردهٔ مجلدات دینکرد را نقل کرده است.

۴۸ـ زینر در زروان، یک معمای زرتشتی، ص ۳۷۱:

R.C: Zaehner : Zurvan, A Zoroastrian dilemma,P.371.

۴۹ـ یادگار جاماسپ، **مِسینا**. چاپ رم، ۱۹۳۰:

S. J. Messina: Ayâtkâr ˇzâmâspik. Libro Apokalittico, Rom, 1939.

جی جی. مُدی نیز متن پهلوی، پازند و فارسیِ آن را به سال ۱۹۰۳ در بمبئی به چاپ رسانیده است:

Ayâtkâr Jâmâspi, Pahlavi Pâzand, and Persian texts, ed: *J.J Modi*, Bombay,1903.

پاره‌هاییاز این رساله که منسوب است به **جاماسپ حکیم**، در هند و ایران به‌صورت تکه‌های پراکـنده بـه

←

دیگر باید از کتاب شکَنَد ـ گومانیک ـ ویچار یا گزارش گمان شکنی یاد کرد. این کتابی در علم کلام زرتشتی است، چون کتاب اِزنیک که شرح آن گذشت در رد مذاهب و ادیان دیگر و اثبات درستی و حقانیت دین مَزدَیَسنان نوشته شده. در ضمن رد دین مانی، دربارهٔ باورهای زروانی، در بخش شانزدهم مطالبی وارد است که شرح و ترجمهٔ آن در جای خود خواهد آمد[۵۰].

در اَیاتکارِ بزرگمهر میان بندهای ۱۳۶ ـ ۱۲۹ نیز مطالب و باورهای زروانی نقل است[۵۱]. دیگر باید از گزارش ماتیکان یوشت فریان یاد کرد که داستان جادوگرِ بدکاری است به نام **آخت** Axt و به شهری اندر می‌شود که نیک مردی بهدین موسوم به **یوشت** Yuišt از خاندان **فْریان** Fryân در آن جا زندگی می‌کند. اَخْت اعلان می‌کند که پرسش‌های طرح شدهٔ وی را هر گاه کسی نتواند پاسخ گوید، مردم شهر را قتل عام می‌کند. یوشت شرطی می‌نهد.نخست **آخت** پرسش‌های سی و سه گانهٔ خود را مطرح می‌کند که یوشت همهٔ آن‌ها را پاسخ می‌گوید. پس یوشت می‌گوید هر گاه سه پرسشِ وی را که می‌پرسد، اَخْت پاسخ نگوید، کشته خواهد شد. چون از ادای پاسخ‌های یوشت در می‌ماند، به وسیلهٔ آن پاک مرد کشته می‌شود. در پرسش هفتم از سویِ جادوگر است که اشاره به **زروان** مطرح شده و یوشت می‌گوید یک اصل و حقیقت که آن را پنهان نمی‌توان داشت[۵۲].

→

چاپ رسیده است. در مجموعهٔ روایات فارسی روایات داراب هرمزدیار به چاپ رسیده است. در ضمن نقل بندی از این رساله، شرحی دربارهٔ آن آمده است.

۵۰ـ به یادداشت شمارهٔ ۲۳ نگاه کنید. زینر آوانوشت و ترجمهٔ آن را، درکتاب زروان... ص ۹۶ ـ ۳۹۲ نقل کرده است.

۵۱ـ در رسالهٔ اَیاتکارِ بزرگمهر که میان بندهای ۱۳۶ ـ ۱۲۹ آن به معتقدات زروانی اشاره است که رنگ و بنیان زرتشتی پیدا کرده که بختیاری و خداوندگاری را از سپهر کیهان بُختار و زمان برین دانسته است.این رساله چون پاره‌ای دیگر از رسایل پهلوی، توسط **دکتر ماهیار نوّابی** به فارسی ترجمه شده است که در مجموعهٔ متون پهلوی **جاماسپ آسانا** به چاپ رسیده است، ص ۹۵:

Pahlavi Texts, ed: *Jamaspji dastur Minochehrji Jamasp - Asana,* Bombay, 1897.

این متن پهلوی به طریق افست، توسط "بنیاد فرهنگ ایران" تجدید چاپ شده است.

۵۲ـ ماتیکان یوشت فریان توسط **هوگ و وست** به سال ۱۸۷۲ با کتاب ارداویراف نامه در بمبئی به چاپ رسیده

←

در متون پهلوی که توسط **جاماسپ آسانا** به چاپ رسیده و در این مجموعهٔ دو جلدی برخی از کتب و رساله‌های پهلوی گنجانده شده و تکه‌های کوتاه و قطعات پراکندهٔ پهلوی و اندرزنامه‌هایی نیز جای دارد، چندین مورد از **زمان، زروان** و باورهای زروانی ملاحظه می‌شود که به جای خود دربارهٔ آن‌ها و مآخذ، به طور مشروح یاد شده است[۵۳]. این گونه اشارات به طور پراکنده در سراسر منابع و مآخذ پهلوی پراکنده بوده و کمتر نوشته‌ای می‌توان یافت که نشانه و نقلی در آن ملاحظه نشود.

یادکرد "زروان" در اوستای موجود

نام **زُروان** در اوستا چه به عنوان نام خاص، نام خدای زمان بی‌کرانه؛ و چه به عنوان واژه و لغت به معنیِ زمان، وقت، بخشی از زمان، بارها آمده است. در چندین جای وندیداد (فرگرد ۲/۲۰ و ٦/۱ و ٤٧، ٤٥، ٧/٤، و یسنا ۹/۱۱ و ٦٢/٣ و یشت ۸/۲۸ و ۳۱، ۱۹/۲٦ و ۱۳/۵۳) واژه به معنیِ زمان، برای تعیین وقت معینی نقل شده است. گاه با واژهٔ **رَپیثْوینَه** (نیمروز ظهر) Rapithwina آمده است. گاه با کلمهٔ **دَرِغَه** (دیر، دراز، طولانی) یا با واژهٔ **دْراجَه** dareqa ـ drâja (دراز، طولانی) یعنی زمانی دراز و طولانی ملاحظه

→
است:

زینر، در کتاب زروان... ص ۳۹۷. این کتاب توسط **محمود جعفری** ترجمه و با متن پهلوی به چاپ رسیده است:

Yavišt i-Friyân, in The Book of Ardâ Virâf, ed: *Dastur Hoshangji Jamapji Asa,M.Haug, and E.W.Vest,* Bombay, 1872.

ماتیکان یوشت فریان، متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه و واژه نامه: **محمود جعفری**، ۱۳۶۵، تهران.

در اوستا نیز از **یوایشْتَه** Yuišta از خاندان **فْرْیانَه** *Fryâna* یاد شده است. نام خاندان فْرْیانَه در گاثاها، سرودهای زرتشت نقل شده. نگاه کنیدبه: فرهنگ نام‌های اوستا، هاشم رضی، ذیل نام "فریانَه".

۵۳ـ برخی از رساله‌های این مجموعه جداگانه توسط **دکتر ماهیار نوابی** و دیگران ترجمه شده است. متن این متون همراه با ترجمه نیز به سال ۱۳۷۱ از طرف کتابخانهٔ ملی منتشر شده که هنگام نقل شرح آن هست:

Pahlavi Texts, ed: *Jamaspji dastur Minochehrje jamasp Asana,* Bombay, 1897. P.40,II.13ff.P.76, §§ 23-24.

می‌گردد[۵۴].

در بند هشتم از خورشید نیایش، از **زْروان ـ آکَرَنَه** Zrvâna-Akarana یعنی زروان بی‌کرانه، زمان بی‌آغاز و انجام یاد شده است:

"تیشْتَرِ درست چشمان را می‌ستاییم. تیشْتَرینی‌ها را می‌ستاییم. تیشْتَرِ رایومَندِخُرَهمند را می‌ستاییم. **ثواشَهٔ خود آفریده** را می‌ستاییم. **زْروانِ آکَرَنَه** را می‌ستاییم. **زْروانِ درنگ خدا** را می‌ستاییم. **واتِ** مقدسِ خوب کُنش را می‌ستاییم...[۵۵]"

۵۴ـ برای این موارد، نگاه کنید به فرهنگ اوستایی کانگا، ص ۲۱۴ ـ یا فرهنگ بارتولومه، ستون ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، و فرهنگ اوستایی یوستی، ص ۱۲۸. در این فرهنگ‌ها، علاوه بر معنی و ریشه، کاربردهای اوستایی نیز داده شده است:

Kavasji Edalji Kanga: A Complete Dictionary Avesta Language. Bombay,1900

Christian Bartholomae: Altiranisches Worterbuch, Berlin. New york, 1979.

Ferdinand Justi: Handbuch der Zend Sprache, Altbactrisches, Worterbuch. Gramatik, Chrestomathie. Wisbaden, 1969.

برای آگاهی از شرحی تفصیلی دربارهٔ کتابهای یاد شده، نگاه کنید به مقدمهٔ کتاب دستور زبان اوستایی نوشته و پژوهش نگارنده. تهران ۱۳۶۸.

۵۵ـ خرده اوستا، تفسیر و تألیف پورداوود. بمبئی ۱۹۳۱. ص ۱۱۰.

در آغاز اشاره به ستایش **تیشْتْرِیَه** Tištrya (= شَعرایِ یَمانی) ستارهٔ باران و ستارگان پیرامون این "ستاره ایزد" شایان توجه اوستایی شده است که در یشت‌ها، یشت هشتم ویژهٔ اوست. در آیین زروانی، توجه به **آسمان خود آفریده** و ستارگان و افلاک و اختربینی از ارکان مهم است. **ثْواشَه ـ خْوَذاتَه** Thwaša-Xvazâta یا جَوّ، اثیر و مکان خود آفریده، صورت و وجهی دیگر از زروان یا زمان بی‌انتهاست. زروان خدای بزرگ زمان و مکان (= ثْواشَه) می‌باشد. در واقع زروان ظرف است و ثواشَه، مظروف. مکان در دل ظرف و زمان بی‌کرانه وجود دارد. مکان یا جو واثیر و فضا که آفرینش در آن واقع می‌شود و هستی در آن جای می‌گیرد، خود آفریده و قدیم است. آن نیز بی‌آغاز و انجام و قرین و یکی با - زمان می‌باشد که در شرح مربوط پژوهشی دراین مورد آمده است. در کنار زروان و ثْواشَه، **واتَ** Vâta یا باد نیز ستایش شده است. در یشت پانزدهم که موسوم و نامزد است به رام یَشت، ستایش و توصیف **واتَ** یا **وَیو** Vayu شده است. واتَ به معنی باد و هواست. وَیو به موجب اوستا و منابع پهلوی دو صورت و دو جنبه دارد. گاه به صورت ایزد و خداوندی است قابل توجه؛ و گاه به صورت دیوی مهیب و ترسناک. هوا ـ در واقع میان آسمان و زمین قرار گرفته، در بالا، آفرینش اورمزد است و روشنایی و پاکی و تقدس. در پایین آفرینش اهریمن است و تیرگی و گندیدگی و فساد. از این جهت، آن بخشی از هوا که مجاور و همسایهٔ اورمزد و

←

در اوستاگاه به جای "زْروان ـ اَکَرَنه" به صورت **دَرِغُو ـ خْوَذاته** dareqo-xvazâta یا "زروانِ دْرَنگ خدای" یاد شده است، یعنی زروانِ دراز یا طولانی یا دیر پایا (=بی‌کرانه، بی‌آغاز و بی‌انجام)یِ خود آفریده، که آفریننده‌ای ندارد. قائم به خود و قدیم است، چون ثْواشَه یا فضا، مکان و اثیر. در کنار زروان و ثْواشَه، از وات یا **وَیو** Vayu ایزد هوا ـ دیو توفان و بادهای مرگ آور و به موجب وَندیداد (فرگرد ۵) خداوند مرگ یاد شده است. این همراهی و یادکردها، هر جاکه در اوستا از زروان به عنوان خداوند و پروردگار یاد شده، ملاحظه می‌شود که در بخش‌های مربوط شروح کافی آمده است.

در یَسنا، ها ۷۲ بند ۱۰ نیز از این پروردگاران در کنار یکدیگر یاد شده است:

«**رامِ** چراگاه خوب بخشنده. **وَیویِ** در بالاکارگر ـ که دیدبان آفریدگان دیگر است. آن چه از تو ای **وَیو**، که از **سپندمینوست** را می‌ستاییم.

ثواشَهٔ خود آفریده، زْروانِ آکَرَنه، زْروانِ درنگ [خدایِ] خود آفریده را می‌ستاییم» [56].

همین مورد که از "یسنا ۷۲/۱۰" نقل شد، در سروش باج بند پنجم نیز آمده است.

در وندیداد (۱۹/۹) اشارهٔ بسیار جالب توجهی هست. در این جا باید یادکرد از زروان را، نام خاص دانست. فرگر نوزدهم پیکار و مشاجره و جنگ لفظی است میان

→

آفرینشِ خداوند نیکی‌هاست، خوب و سود رسان و ایزدگونه است. آن بخشی که مجاور و نزدیک آفرینش اهریمن است، زیان آور، مظلم و هم چون دیوی است. وَیو دراوستا، ناظر ونگهبان و نگاهدار هر دو آفرینش و هر دو خداوند است در آیین زروانی/ میترایی. در فرگرد پنجم وندیداد، وَیو دیوی مهیب و ترسناک است. با دیوی دیگر موسوم به **اسْتُو ـ ویذاتو** Asto-Vizâtu که دیو مرگ است همکار می‌باشد. در آیین زروانی، وَیو دارای اهمیت و اعتبار و کارسازیِ بسیاری است. در آیین میترایی نیز هرگاه به تصاویر ویژهٔ میترایی و کشتن گاو بنگریم، در چهار گوشهٔ چنین تصاویر، یا در دو سوی پایین، تجسّم و صورت خشم آگین وَیو ـ واتَ، خداوند بادهای توفانی و مرگ آور را ملاحظه می‌کنیم که با خشم می‌دَمَد.

نگاه کنید به کتاب آیین مهر "میترائیسم" از نگارنده ـ با توجه به تصاویر متعدد و شرح آن. برای آگاهی از نام‌های اوستایی: فرهنگ نام‌ها "أعلام"ی اوستا(سه مجلد) ذیل هر نام.

۵۶ـ یسنا، بخش دوم، ص ۱۹ ـ۱۱۸. گزارش پور داوود. جهت چند مورد تصحیح در ترجمه، نک: اوستای **گلدنر**، جلد اول، ص ۲۳۹:

Karl F. Geldner: Avesta, The Sacred Books of The Parsis, stuttgart, 1885.

وَیویِ کارگر در بالا، اشاره به باد و جریان هواست در بالای زمین.

زرتشت و اهریمن. در این جا **زرتشت** را به جای **اورمزد** آورده‌اند. هر یک از دیگری از توانایی‌هایش می‌پرسد، که چه‌گونه آفرینش دیگری را می‌تواند تباه کند و پیروز شود. اثرات مستقیم اندیشهٔ زروانی، در فرگرد نوزدهم وندیداد و بسا بخش‌های دیگر، روشن است. اهریمن در طی پرسش‌هایی، از زرتشت می‌پرسد که چه‌گونه تواناست آفرینش زیان آورش را باز دارد؟ ـ زرتشت پاسخ می‌دهد:

"پاسخ گفت برایِ او سْپی تَمَه ـ زرتشت:
با هاون، و تشت و هوم و کلامِ مزدا گفته [= با مراسم دینی و دعا]؛
که بهترین سِلاح‌هایِ من است،
با این کلام [دعا، نماز اَهونَه ـ وَئیریَه] پیروز می‌شوم،
با این کلام باز می‌دارم [تو را]؛
با این سلاح‌هایِ خوب ساخته، ای اَنْگْرَمَئین یویِ بد دانش،
[که] داد سْپِنْتامینو [= مَزدا]، داد در زَروان ـ اَکَرَنه،
دادند امشاسپندان ـ نیکْ شهریارانِ نیک کُنش[۵۷]."

این سلاح‌ها، توسط سپنتا مینو [= مزدا] و امشاسپندان و زروان در اختیار زرتشت نهاده شده برای مقابله و تعارض با اهریمن. تنها از لحاظ ترجمه، باید (در ـ زروان ـ اَکَرَنه) بشود: زروانِ بی‌کرانه.

در فرگرد ۱۹، بند ۱۳ و ۱۶، از وندیداد، عناصر اصلیِ آیین زروانی و عنوان این آیین را که وِه دینِ مَزدَیَسنی است در می‌یابیم، و این که عناصرِ مشخصّهٔ زروانی، کتب و رسایل زروانی، آیین زروانی، چه‌گونه نام و نشانِ دین زرتشتی یافته است. بند سیزدهم چنین است:

"آن‌گاه گفت اَهورامزدا:
بستای تو ای زرتست، وِه دینِ مَزْدَیَسْنی را،
بستای تو ای زرتشت، این اَمشاسپندان را،

۵۷ـ وَندیداد، ترجمه و شرح "هاشم رضی" فرگرد ۱۹/۹. ترجمه واژه به واژه است. به نظر می‌رسد که مفهوم رسای مطلب چنین باشد که این سلاح‌ها را سپنتامینو [= مزدا] و امشاسپندان، و زروان در اختیار زرتشت نهاده‌اند برای مقابله با اهریمن.

اَبَر هفت کشورِ زمین،

بستای تو ای زرتشت **ثُواشهٔ خود آفریده** را،

[بستای] **زْرْوان آکَرَنه** را، [و] **وایِ** در بالاکارگر را:

بستای تو ای زرتشت، **واتِ** [=باد] نیرومندِ مزدا آفریده را؛

[و] **سپند** [**ارمَذِ**] زیبا، دخترِ اهورا ـ مزدارا.

و ترجمهٔ بند شانزدهم:

"ستایم **مانْثْرَ ـ سْپِنْتَهٔ** [=وِرد،کلام مقدس ایزدی، دعا] بسیار پرفروغِ ایزدی را،

ستایم **ثُواشَهٔ خود آفریده** را،**زْرْوانِ بی‌کرانه** را،

وایِ از بالاکارگر را،

ستایم **واتِ** [=باد] نیرومندِ مزداآفریده را،

و **سپَند** [**ارْمَذِ**] زیبا، دخترِ اَهورامزدا را.

ستایم **وِه دینِ مَزْدَیَسنی، شریعتِ ضد دیوِ** [وی ـ دَئِوَ ـ داتِ / وندیدادِ] **زرتشتی را**[۵۸].

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شکل و ساخت و بـافتِ زروانـیِ مـطالب و اجـزایِ آن روشن و بسیار در خورِ تأمل است. نخست تکیه بر "مانْثْرَ" یا وِرْد و دعا و ذکر است. دوم ستایش خداوندگار مکان و زمان است. هر دو جاویدان، قدیم و غیر حادث می‌باشند. سوم ستایش **وَیو** خداوند مرگ و نیستی یا هوا و باد است. چهارم ستایش **وات** یا باد است. پنجم اشاره به‌گوشه‌ای از اساطیر زروانی، که سپندارمذ به موجب آن دختراورمزد است و این در سایر مآخذ زروانی ـ زرتشتی ـ به خویتوک دَس می‌انجامد. ششـم عـنوان "وِه دیـنِ مَزدَیسنی" است که عنوان گمراه کنندهٔ دین زرتشتی شده است. هفتم ستایش "قانون ضد دیو" یاکتاب وی ـ دَئِوَ ـ داتَه (=وَندیداد) می‌باشد. این موارد را از زبان و بیان زرتشت و تقریرِ اورمزد معرفی کرده‌اند. مغان زروانی، بـدین گـونه ـ بـا زمـینهٔ پـذیرشی کـه دیـن زرتشتی داشت، در زمان ساسانیان، آیین زروانی را، وِه دینِ مَزَدَیسنی و دین زرتشـتی معرفی کردند.

۵۸ـ ترجمهٔ دقیق از کتاب وندیداد، ترجمه و تفسیر و شرح نگارنده.

در یشت بیست و چهارم: ویشتاسپ یشت بند ۲۴، نیز زرتشت بـه کَـوی ویشـتاسپ دربارهٔ تعظیم و ستایش زروان و پروردگاران پیرامونش سـفارش مـی‌کند. ایـن تـرکیب برابر آن چه که گذشت عبارتند از: **ثواشَهٔ خود آفریده؛ زْروان ـ آکَرَنَه؛ وَیوی کارگر دربالا، واتِ نیرومندِ مزدا آفریده**[59].

در سی روزهٔ بزرگ (بند ۲۱) نیز سی روزهٔ کوچک (بند ۲۱) همین جمع، مورد ستایش قرارگرفته‌اند. یشت پانزدهم موسوم است به رام یشت که درآن از **وَیو** یا **اَنْدَرْوا** یاد شـده است. در این جا ایزدانی چون: **رام، وَیو، ثْواشَه، زروان** درکنار هم مطابق معمول یاد شده‌اند. اما از **وات** یا باد سخنی نیست، در حالی که در آغاز بند ۲۲، بلافاصله یادکردِ **وات** نیز آمده است:

"رامِ خوب چراگاه. وَیویِ اَبَرکارِ برتر آفریده شده از دیگر آفریدگان.
ایدون به تو ای وَیو که تو هستی از خردِ مقدس [=سپنتامینو].
ثْواشَهٔ خود آفریده. زروانِ اکَرَنَه. زروان درنگ خدای.
واتِ خوب ـ آفرینش.زیرین، بالاتر، پیش‌تر، از پس؛ مردان،
با پشتیبانی [=دلیری]"[60].

در زبان اوستایی، **زْروان** Zrvâna اسم است، اسم خنثی به معنیِ: زمان، زمانه ـ که بـا صفت بی‌کرانه، جاودانه و خود آفریده آمده است. این واژه از ریشهٔ زَر Zar آمده: پـیر بودن، کهن بودن، بی‌آغاز و انجام و ازلی و ابدی بودن. این ریشه به معنیِ: درخشـیدن، برق ردن، روشن کردن هم هست. نیزبه معنیِ عذاب دادن، آزار رسانیدن، که با پـیشوندِ "آ" به صورت آزار (در اوستا: آ ـ زَر â-zar) در فارسی باقی است.

در وندیداد ترکیب زْرْوْ ـ داته Zrvo-dâta (=زروان آفریده) دوبار آمـده است. در

۵۹ـ اوستای گلدنر، ۲۱ یشت را دارا می‌باشد. اما **وسترگارد** در اوستـای خـود، ۲۴ یشت را ضـبط و بـه چـاپ رسانیده است، که یشت ۲۴، عنوان ویشتاسپ یشت را دارد. اوستای وسترگارد، کردهٔ چهارم، بند ۲۴، ص ۳۰۵:

Zend Avesta,or The Religious Books of the Zoroastrians, By : *N. L. Westergaard*, Vol. I. The Zend Texts, Copenhagen, 1852-54.

۶۰ـ سی روزه متن، ترجمه، واژه نامه ـ از نگارنده. برای آگاهی‌های بیشتر به یادداشت‌های مربوطهٔ همان اثر نگاه کنید. ترجمه از متن اوستای گلدنر، جلد دوم انجام شده است.

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۲۹. و در ویشتاسپ یشت (یشت ۲۴، بند ۲۷). در این جا رابطهٔ زروان، خدای زمان بی‌کرانه، سرنوشت و تقدیر و بخت را با مرگ ملاحظه می‌کنیم. زروان خدای سرنوشت و مرگ و نیستی است. این نیز یکی از جلوه‌های این خداوند است که در آثار میترایی برجاست. **وَیو** نیز از خدایان ترس آور مرگ و نیستی است که در آثار میترایی، نقش وی را با **وات**، در دو گوشهٔ زیرین صحنه‌های قربانی کردن گاو توسط **مهر ـ میترا** ملاحظه می‌کنیم. به موجب اشارهٔ وندیداد، دیوی که **ویزَرِش** Vizareš نام دارد، روان مردگان را پس از جدایی از تن، بسته و به بند کشیده، و از راه‌هایی که ساخته و آفریدهٔ **زروان** است، به **پل چینْوَت** Činvat می‌بَرَد تا در آن جا به حسابِ کردارشان رسیدگی شود. در دنبالهٔ بند ۲۹، شرحی است دربارهٔ چگونگی دادرسی و هدایت روانانِ نیکوکار به بهشت و روانانِ بدکار به دوزخ و این که روان نیکوکاران به صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا، ابدانِ وابستهٔ خود را از پل گذر داده و به بهشت هدایت می‌کنند. روانانِ بدکاران، به صورتِ عجوزه‌ای فرتوت و زشت و گنده بوی ـ به ابدان وابستهٔ خود ظاهر شده و آنان را به دوزخ برای عذاب هدایت می‌کنند. همان گونه که هنگام زادن فرزندان جفت و توأمانِ **زروان**، آن که نیکوکار است و **اورمزد** می‌باشد، زیبا، خوش اندام، روشن و خوش بوی ظاهر می‌شود، ـ و آن که مظهر زشتی و فساد و گناه است، یعنی **اهریمن**، زشت و عجوز و بدبوی و تاریک ظاهر می‌شود. چنین روایاتی در منابع اوستایی، پهلوی، و پازند، فراوان بوده و باورهای زروانی / میترایی است نه زرتشتی. بند ۲۹ وندیداد چنین است:

«دیوی [که] **ویزَرِش** نام است، ای سْپی تَمَه ـ زرتشت، روان را بسته می‌بَرَد؛ از آنِ دُرْوَندانِ دیویَسنانِ تباهگرِ زندگیِ مردمان را؛

از راه‌های **زروان ـ ساخته**، بِرَسَد آن که دُرْوَنداست،

و آن که اَشَوَن (= دیندار، پارسا)، پلِ چینْوَتِ مزدا ـ آفریدهٔ مقدس را.»[۶۱]

نام زروان در دوران ساسانی و پس از آن

توجه به آیین زروانی، موجب رواج نام‌گذاری در دوران ساسانیان و پس از آن بود.

۶۱ـ وندیداد، فرگر ۱۹ بند ۲۹ به بعد. ترجمه و تفسیر نگارنده.

به‌موجب کتیبه‌های شاهان ساسانی، از این امر آگاه هستیم. **ژینو** در نام‌های ایرانی در کتیبه‌های ساسانی از این نام یاد کرده است.[۶۲] این نام‌ها را **یوستی** در نام‌های ایرانی نیز نقل کرده است، اما نه با تعددی که در اثر یاد شده آمده است.[۶۳] این نام‌ها: **زَرْوان (زوروان)**، **زَرواناداد، زروان ماه، زروان دخت** است.

زرواناذ نام یکی از سه پسر **مهرنرسی** (یا: مهر نرسه) می‌باشد که به نقل **بلعمی** در روزگار **یزدگرد اثیم** و **بهرام گور** می‌زیست و بهرام وی را به‌سمت موبدان موبد، برگزید. بلعمی این نام را به‌صورت (زرآونداد) ضبط کرده است که درست همان زرواناداد می‌باشد.[۶۴]

زروندادی دیگر، نام یکی از حکمای دوازده گانهٔ مشرق زمین بوده است که **تبری** در تاریخ از وی یاد کرده و **نولدکه** و **ژینو** در ذیل نام‌ها، از وی شرحی داده‌اند. **یوستی** در نام‌های ایرانی نیز این نام را آورده است (ص ۳۸٤-۳۸۳). **زرواندخت** نام دختر **شاپور دوم** بوده است.

به‌موجب **شاه‌نامهٔ فردوسی** نیز از داستان زروان و مهبود آگاهی داریم:

۶۲- به سال ۱۹۷۹ در وین کتاب نام‌های خاص ایرانی در اوستا و سانسکریت کار **مانفرد مایرهوفر** Manfred Mayerhofer منتشر شد. نگارنده ترجمهٔ این کتاب را در ضمن تجدیدنظر فرهنگ نام‌ها [اعلام]یِ اوستایی، به‌طور پراکنده، ذیل هر نامی نقل کرده است. مجلد دوم این کتاب را که شامل نام‌های خاص ایرانی در کتیبه‌های فارسی میانه است، **فیلیپ ژینو** در وین به سال ۱۹۸۶ منتشر کرده است. زیر شمارهٔ ۱۰۸۹ تا ۱۰۹۲ (ص ۱۹۵ و ۱۹۶) از بزرگانی که نام زروان و **زرواناداد** (یکی از حکمای دوازده گانهٔ مشرق زمین) و **زروان ماه** داشته‌اند یاد شده است:

Manfred Mayerhofer: Iranisches personennamenbuch, Band I, Die Altiranischen Namen, Wien. 1979.

Philippe Gignoux : Iranisches.... Band II, Mitteliranische personennamen, Faszikel 2: Noms propres Sassanides en Moyen - Perse Epigraphique, Wien. 1986.

۶۳- یوستی یکی از قدیم‌ترین گردآوری‌های نام‌های ایرانی را ارائه کرده است. کتاب وی در سال ۱۸۹۰ در "ماربورگ" به چاپ رسید و چاپ تازه‌تر آن به سال ۱۹۶۳ منتشر شده است. برای آگاهی و معرفی این کتاب، به کتابنامهٔ دستورزبان اوستایی اثر نگارنده نگاه کنید:

Ferdinand Yusti : Iranisches Namenbuch, Marburg, 1890.

۶۴- تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تألیف: **تئودور نولدکه**. ترجمهٔ عباس زریاب. تهران ۱۳۵۸، صفحات ۱۷۲ و ۱۹۶ و ۶۵۶.

یکی نامور بـود **زروان** بـه نـام   که او را بُدی بر درِ شـاه کـام

زروان در دربار **خسرو اول** (انوشیروان) مقام و جایگاهی والا داشت و به **مهبود** و دو فرزندش رشک می‌بُرد. سرانجام بر اثر توطئه و بدخواهی‌های او، مـهبود و دو پسـر و همسرش کشته می‌شوند. اما انوشیروان از توطئهٔ زروان آگاه شده و حکم بردار کردنش می‌فرماید.[۶۵]

در منابع بازماندهٔ **مانوی** نام **زروان** بسیار آمده است و چنانکه در بخش‌های ویژه شرح است، زروان خدای بزرگ و پدر روحانی است، چنان‌که **میترا** نیز نقشی بـزرگ در ایـن آیین و سرودهای مانوی دارد. در بازمانده از یک سرود آمده است:

من تبعیدیِ نخستینم،

فرزند بَغ زروان،

پسرِ شهریاران.

و چنانکه خواهیم دید، یادکرد و مقام زروان در آیین‌های مانوی، زروانی نیز بسیار است.[۶۶] در نوشته‌های مانوی که از **تورفان** به‌دست آمده است، از **زروان** به‌عنوان پدر خدایِ روشنایی یاد شده است. **جکسن** از چندین مورد یادکرده که جالب توجه است.[۶۷]

۶۵- شاه‌نامه، چاپ مسکو، جلد ۸ ـ صفحه ۱۴۶ تا ۱۵۳. این داستان در مجمل التواریخ والقصص نیز آمده است، ص ۷۴. **ثعالبی** در شاه‌نامهٔ ثعالبی، ص ۳۰۴ نام حاجب انوشیروان را "آذروَنداد" آورده است.
جهت شرح کوتاه داستان: فرهنگ نام‌های شاه‌نامه، تألیف دکتر منصور رستگار فسائی. تهران ۱۳۶۹، جلد اول، ص ۵۰۵ به‌بعد.

۶۶- **کریستوفر برونر** در کتاب نحو در ایرانی میانهٔ غربی متن و آوانویس و ترجمهٔ این سرود را نـقل کـرده است (ص ۲۵۵):

I am the Primorchial exile,

Child of the God Zarwân,

Son of Sovereigns.

Christopher J. Brunner : A Santanx of Western Iranian, P. 255. New York, 1977.

نیز نگاه کنید به کتاب سرودهای مانوی خانم **مری بویس**:

The Manicean Hymn Cycles in Parthian. London, 1954, PP. 45-56.

۶۷- **جکسن** A. V. Williams. Jackson در: پژوهش‌هایی در آیین مانوی از این موارد یادکرده است:

A. V. Williams Jackson: Researches Manichaeism, With Special Reference to the

←

در "آیین میترایی" و "دین مانوی" زروان مقام ارجمند و خدایگانی دارد. **مانی** از وی به‌عنوان "**پدر عظمت**" یاد می‌کند که نام خداوندگار بزرگ است. در بخش‌های کتاب به‌تفصیل از آن گفت و گو شده است.

دو سرود مانوی، که دربارهٔ تعظیم و ستایش **زروان** است، به ترجمهٔ **دکتر ایرج وامقی** نقل می‌شود:[۶۸]

(یک شعر هفت هجایی، دربارهٔ پدربزرگی یا **زروان**)

پهلوی اشکانی

۱: «همهٔ بَغان و ایزدان
به وسیلهٔ او، فراخوانده و ایستانیده شوند
همه، به او شادی کنند
و به او ستایش دهند

۲: ... زمین روشنایی
با پنج اندیشهٔ پاک (= پنج اندام یا پنج عضوِ رَدان)
با باد اَنوشین بُوید
تابد به هر کوست (= ناحیه، کشور)

۳: زاوَران Zâwarân، بغان و ایزدان
گوهرها و جهان‌هایِ شاد
درخت، خانی (= چشمه) و گیاه

→

Turfan Fragments, New York, 1965. PP, 179, 194, 8, 154, 196.

باید اشاره شود که **جکسن** در دو مورد اول به استناد کتاب شکَنْدگُمانیک ویچار که در نقد دین مانوی است، از زروان یادکرده است. و در موارد بعدی یادکرد از اسناد تورفانی است.

۶۸- ترجمهٔ "چند شعر مانوی" از **دکتر ایرج وامقی**. در کتاب:
"مرز پرگهر. نامگانی استاد علی سامی. ص ۳۲۱ به‌بعد. جلد دوم. تهران ۱۳۷۲.

به ارشادند، همه روز.

[پدربزرگی: در دین مانی، نخستین خدا، پادشاه جهان روشنایی. در پهلویِ اشکانی مانوی Pidar ê Wuzurgift و پدر روشن و پدر ازلی Pid ê hasênag؛ و **سروشاو ـ یزد** Srôšaw Yazd، در نوشته‌های فارسیِ مانوی **زروان**. در الفهرستِ **ابن ندیم** مَلِکُ جَنانُ النّور در سایر نوشته‌های عربی **اَبُوالعَظَمَه** آمده است. در سایر نوشته‌های فارسی **واخش یوژدهر** Wâxš Yuzdahr و **واخش زنده** Wâxš ê zindag» یا **نفخهٔ الاهی، روحِ القدس** ـ گفته شده است.

(شعری خطاب به پدربزرگی یا **زروان**)

با وزنِ مرکّب

۱: تو ستایش را ارزانی (شایسته) هستی
ای پدر کرفه‌گر، ای نیایِ ازلی (لقب اورمزد بغ، فرزند زروان)
ستوده‌ای تو، ای بغ کرفه‌کار.

۲: الفِ نخستین تویی ای خدای،
و تایِ پایان، به‌وسیلهٔ تو تمامی یافت
و کامِ نیکِ تو کامل شد.

۳: همهٔ بغان و شهر شهران (=عناصر روشنایی)
ایزدانِ روشنایی و اَرْداوان
ستایش دهند تو را با بَس قدوس (qâduš)

٤: درخت جانان و...
به درستی آفرین کنند و نماز بَرَند
با یک اندیشه ...

۵: بده به ما آرزوی

کرفه ... چهره‌ای برند
که ما دور انداخته‌ایم؟

۶:   ای مهربان، مهربانی کن
و به ما بیاموز، چهرِ خود را
پیکرِ ارجمندی که انتظار داریم

۷:   بتابان بر ما
پرتوِ خویش را چشمه سار، جاودان و باد زندگی‌بخش
و تواناکن زادگانِ ما را

۸:   به تزویر می‌لافد دشمن
تاریکی با آن‌کی نبرده و ستنبه
و خواهدگرفت آن روشنایی را.»

II - **نام "زروان" در اسناد کهن**

مفهوم و معنای گستردهٔ **زروان** خود مبحثی گسترده و وسیع است. این نام در منابع کهن، اشکال تلفظیِ گوناگونی دارد. این اشکال از جنبهٔ مفهوم و معنی در دایره‌ای بسیار وسیع جای‌گیر است و شامل می‌باشد. **مغانِ کهن روزگار** از آن کلِّ کیهان و اجرامِ سماوی، همهٔ آسمان و زمین، حقیقت و وجودِ یکتا، زمانِ ازلی atemporal و مکانِ لایتناهی (**گاه - گاس** *Gâh, gâs*) را درنظر داشتند. زمان ظرف بوده و مکان (به‌احتمال **ثواشَه** *thwâsha*) عنصرِ لاینفک این ظرف محسوب می‌شده است که بعدها، در همان ادوار کهن به‌شیوهٔ محسوسی جدا شده و به روایتِ **اودموسِ رودسی** Eudemus of Rhodes باورمندانی پیدا شدند که بعضی مذهب زروانی داشتند و خداوند مطلق را زروان یا زمان ازلی و بی‌کرانه دانستند، و بعضی خداوند را مکان، گاس، یا ثْواشَه پنداشتند که در **وَندیداد** از آن یاد شده است.

ویدن گرن V. Widengren از کهن‌ترین سندی که نام زروان در آن یاد شده است، اشاره کرده - و این اسناد، **الواح نوزی** است که از حدود سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد باقی مانده که در میان رودان یا بین‌النهرین پیدا شده است. در الواح نوزی Nuzi به این املاءها از خداوندی که بدان در ازمنهٔ کهن در خاورمیانه و غرب ایران باور داشته‌اند، یاد شده است: "za-ar-wa-an" یا "it-hi-za-ar-wa" یا "Ar-za-ar-wa" و "Du-Uk-ki-zar-ar-wa". آیا این اشارات تنها همانندی و تشابه را می‌رساند - یا درواقع اشاراتی در حد اسنادِ مکتوب، به‌نام خداوندگار زروان موردنظر است؟. هرچند Bailey **بیلی** به این مورد با تردید نگاه می‌کند و بر آن است که جهت انطباق و یکی دانستن این نام‌ها با زروان،

مدارک بیشتر و گویاتری لازم است، اما بدون توجه نیز نمی‌توان گذشت و همان‌طور که **ویدن‌گرن** در باور به خدایی برتر در ایران باستان می‌گوید، این را باید از نخستین موارد مستند راجع به زروان دانست و این که زروان از دوران‌های کهن به‌عنوان یک خدای برتر، مورد توجه بوده است.[۶۹]

البته به مسألهٔ کهن بودن آیین زروانی، و کهن‌سالی خدایگانی عالی‌جناب و بزرگ که در توجیه مسایل فلسفیِ محض، آمیخته به زبانِ اساطیری و باورهایی گران‌بار از افسانه‌های دور از ذهن و شگفت است خواهیم پرداخت. علاوه‌بر اشارات و مآخذی چون **الواح نوزی** و تفسیرِ اشارات گاثایی و مسایل همانند در اساطیر و باورهای برهمنی - هندی - سرچشمهٔ نقلِ روایات زروانی، از مورخان و نویسندگان عصر ساسانی است که **ویدن‌گرن** بدان‌ها توجه کرده و در مواردی به دفاع از آن‌ها پرداخته است.[۷۰] اما با این حال، چنین نظراتی، مخالفانی نیز دارد. **شدر** Schaeder معتقد است که نقل چنین روایات و افسانه‌هایی (که بدانها مشروح پرداخته می‌شود) از دروغ‌های استهزاآمیز مسیحیان است

۶۹- ویدن‌گرن در: باور به خدای برتر در ایران باستان:

V. Widengren, Hochgottglaube im alten Iran, 1938. p. 310.

زینر، در دو مورد از کتاب زروان... جایی صفحهٔ ۲۲ و جایی صفحهٔ ۸۸ که مشروح‌تر است به استناد ویدن‌گرن از این موضع یاد کرده است:

Zaehner : R. C: Zurvan, pp, 22, 88.

دوشن گیمن نیز در: زرتشت و جهان غرب، به نقل از ویدن‌گرن به این مورد و یا ذکر الواح نوزی اشاره کرده است:

J. Duchesne Guillemin: The Western Respones to Zoroaster, P. 96.

ترجمهٔ فارسی کتاب فوق، توسط "مسعود رجب نیا" ص ۱۰۲.

برای نظر بیلی، نگاه کنید به:

Irans. Phil. Soc. 1953, p. 39.

برای آگاهی‌های بیشتر، نیز نگاه کنید به "مجلهٔ سالانهٔ امریکایی شرق‌شناسی AASOR

Annual of the American Schools of Oriental Research, XVI, Nos. 46-50.

یوستی در کتاب: نام‌های ایرانی صفحهٔ ۳۸۸ و ۳۸۳ از نام‌های متداول زروان یاد کرده و در صفحهٔ ۳۱۰، اشکال یونانی، اشاره به مورد ارمنیِ نام نیز کرده است:

F. Justi: Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895.

70- *Widengren:* In the Second end. of his Religionens värld, 1952. p. 71, 58.

در زمان ساسانیان که جنبه‌های تبلیغاتی علیه ایرانیان داشته است.[۷۱] اما چنین نظری نه مورد پذیرش قرار گرفت و نه می‌تواند درست باشد. زایش توأمان از خدایی بزرگ که کار آفرینش مادی را می‌پردازند، در ایران و هند مشترکاً با تفاوت‌هایی وجود داشته است. اما زاییدن خدا و حامل بودن او به توأمان، از ویژگی‌های ایرانی است که در میانرودان و هند این ویژگی ملاحظه نمی‌شود؛ هرچند در افسانه‌های بعدیِ ایرانی، چون داستان **زال زر** و پسرش **رستم** در **شاهنامهٔ فردوسی** که عبور اساطیر زروانی از پلی چون درآوردنِ اساطیر به‌صورت داستانها و افسانه‌های تاریخی است به این دیگردیسی برمی‌خوریم.

از سویی دیگر، چنان که **شوارتز** M. Schwartz نشان داده، نام **زروان** در الواح تازه‌یافتهٔ **تخت جمشید** نیز قابل تأمل است و هرچند سند و مدرک از این دوره اندک است، اما باز به نام این خدا برمی‌خوریم، و این نشان آن است که باور و اعتقاد و شناخت به زروان در دوران پارسیان و هخامنشیان وجود داشته است. در الواح نویافتهٔ تخت جمشید، این نام چون Izrutukma "**ایزْر و توکْمَه**" و zru (va) taukhma "**زْرو وَ توخْمَه**" یا **زروان داد**، پسر زروان ملاحظه می‌شود.[۷۲]

در نوشته‌های مانوی که در **تورفان** یا جاهایی دیگر به‌دست آمده است، زروان، خداوند برین و بزرگ یا خداوند پدربزرگی و **زاوَران** zâvarân و نیز با تلفظ‌ها و املاءهایی متفاوت ضبط شده است. که در بخش پیشین، یادداشت ۴۸ اشاراتی گذشت.[۷۳]

در متون مانوی، خداوندگار بزرگ و برین، زروان است، اما این زروان یا نام‌هایی

71- *Schaeder:* Zeitschr deutsch, morgenl. Ges. 1941, pp, 290-9 Seq. 58.

۷۲- در مقاله‌ای که راجع به دین هخامنشیان به قلم و تحقیق. م. شوارتز در جلد دوم تاریخ کمبریج نوشتار یا بخش ۱۴ (صص ۶۹۷-۶۶۴) آمده، در این زمینه و تحقیق، اشاراتی هست (ص ۶۸۷) نیز در صفحه ۶۷۸-۶۷۷ راجع به زروان مطالبی را می‌توان مطالعه کرد:

The Cambridge History of Iran, vol 2 (The Median And Achaemenian periods, p. 687. London, 1985.

۷۳- اشعار مانوی به پهلویِ پارتی را خانم "**مری‌بویس**" در نشریهٔ Acta-Iranica شمارهٔ ۹ به چاپ رسانیده است و جداگانه نیز در کتابی که در بردارندهٔ ادبیات مانوی است، به چاپ رسیده:

A Reader in Manichaean Middle persian and parthian Texts, London, 1975.

A Word ist of Manichaean Middle persian and Parthian, London. 1977.

دیگر نیز در تکریم و تعظیم و گرامی‌داشت نامیده شده است. این خدا "پادشاه جهانِ روشنایی" هم‌چنین "شاهزادهٔ نور و روشنایی" که در پهلوی پارتی *Pidar i- Wuzurgih* یعنی **"پدربزرگی- پدر ازلی"** *Pid i - hasinag* نامیده شده است. نیز در سرودها - نمازها و اشعار مانوی، گاه **"سرو شاو یزد"** *Srošaw - Yazd* نامیده شده که در متون فارسی مانوی، همان زروان متداول ضبط شده است. در متون سنتی زرتشتی و پازند **"واخش یوژدهر"**، *Waxš i-Yuzdahr* یا **"واخشِ زنده"** *Waxš i-zindag* به معنیِ "روح‌القُدُس - نفخهٔ الاهی" ملاحظه می‌شود که در صفحات گذشته بدان اشاره شد. هم‌چنین در متون مانوی از **"وَهیشتاو - شهریار"** یعنی شهریارِ بهشت، همان زروان، پدربزرگی و خدای برین منظور است.

ابن ندیم در الفهرست، خداوند برین **مانی** را **فرشته** - یا مَلِکِ جنان النور، یعنی "شهریار جهان روشنایی" یاد می‌کند.[۷۴] و جالب توجه است که وقتی از اهریمن یا شیطان یاد می‌کند[۷۵]، تصویر و برداشت آن خدایی را در آیین میترایی در ذهن متصور می‌کند که

۷۴- **ابن ندیم** گوید: "مانی گوید: - پیدایش عالم از دو هستی است؛ یکی نور و یکی ظلمت - و هر یک از دیگری جدا بوده. و نور اولین بزرگی است که در شماره نیاید، و او خداوند و فرشته یا ملک جنان النور است.

قال مانی: مَبدأ العالم کَونَین اَحَدَهُما نور وَالآخِر ظُلمَة. کُلّ واحد مِنهما مُنفَصِل مِنَ الآخِر فَالنّور هُوَ العَظیم الاَوَّل، لَیسَ بِالعَدد وَ هُوَ الالٰهُ مَلِکَ جَنانُ النّور.

۷۵- مانی گوید: - شیطان از آن زمین تاریک است ولی نه این که ذاتاً ازلی باشد، بلکه جواهری که در عناصرش بوده ازلیت داشته، و آن جواهر که در عناصرش جمع گردید، شیطان از آن‌ها هستی یافت. سرش مانند شیر (در آیین میترایی "خدای شیر سر") و بدنش چون اژدها، و بالهایش هم‌چو بال پرندگان، و دمش چون دم ماهی، و چهار پا دارد مانند چارپایان؛ و همین که این شیطان از ظلمت هستی یافت، هر چیزی را به دَم درکشید و بلعید و تباه کرد (← بخش سیزدهم، **خدای شیرسر**).

قال مانی وَ مِن تِلکَ الاَرضُ المُظلمَة کانَ الشَّیطان لا اَن یَکون اَزَلِیّاً بِعَینه وَ لِکن جَواهِره کانَت فی عَناصُرِه اَزَلِیَّة فَاجْتَمعَت تِلکَ الجَواهر مِن عَناصِره فَتَکَوَّنَت شَیطاناً رَاَسُه کَرَأس اَسَد، وَ بَدُنُه کَبَدَن تنّین وَ جناحه کَجناح طائِر و ذَنبه کَذَنب حوت، وَ اَرجُله اَرْبَع کَاَرْجُل الدَّواب. فَلَمّا تکوّن هذا الشیطان مِنَ الظُّلْمَه و تسمّی ابلیس القَدیم إز درد و إسترط اَفسد وَ مَرّیمنة وَ نزل إلی السّفل فی کُلّ ذلک یفسد و یهلک من غالیه...

برای متن عربی نگاه کنید به "الفهرست، چاپ **فلوگل** Flugel در دو جلد ۲-۱۸۷۱ چاپ لیپزیک، ص ۳۲۷-۳۳۹.

برای ترجمهٔ فارسی: الفهرست، ترجمهٔ رضا تجدد، ۱۳۴۳ تهران، ص ۵۸۵-۵۸۴.

و آن چه که بسیار شایان توجه و دقت است، توصیفی است که از اهریمن شده و با **خدای شیر سر** در

←

اغلب پـژوهشگران، آن نـقش مـیترایـی را از زروان مـی‌دانـند و بـرخـی آن را نـقش و تندیسه‌ای از اهریمن می‌دانند[۷۶]. البته در متون عربی، گاه به جـای مـلک جـنان النـور، ابوالعظمه یعنی پدربزرگی یاد شده که همان زروان منظور و مقصود است.

هرگاه از یادکرد "الواح نوزی" بگذریم، قدیم‌ترین یادکرد از نام زروان را باید مربوط به سدهٔ چهارم پیش از میلاد بدانیم که **دمسکیوس رو دسی** Damascius of Rhodes به نقل از **تئوپومپوس** Theopompus آورده که **بروسوس** Berossus آن را تأیـید مـی‌کند و از خـدای برین موسوم به **زِرُوانوس** Zerovanus در ایران یادکرده است و در بخش نخست، روایات و نقل مورخان و نویسندگان یونانی ـ رومی از آن یاد شد.

از سویی دیگر، دایرهٔ نفوذ آیین زروانی، یا زروان به‌عنوان یک خدای برتر، بسیار گسترده بوده است و این نام در متون بودایی که به زبان‌های سُغدی و ترکی به‌دست آمده، قابل ملاحظه می‌باشد. هرچند باید به این جنبه نیز باور داشت که وسیله و رابط این انتشار باید از طریق مؤمنان مانوی باشد. **گوتیو** Gauthiot در چاپ و ترجمهٔ یک متن مانوی پیدا شده در چین، به نقل از **شاون و پلیو** ,pelliot و chavannes این موضوع را موردتوجه قرار داده است[۷۷] و قابل توجه که با **برهما** Brahmâ یکی دانسته شده که دربارهٔ آن پـژوهشی گذشت.

→

آیین‌های میترایی/ زروانی/ مانوی مشترک است و نظری را که خدای شیر سر، همان اهریمن، شاهزاده یا **شهریار تاریکی** است تأیید می‌کند.

۷۶- برای نقش زروان در آیین میترایی، نگاه کنید به بخش سیزدهم و بخش چهاردهم همین کتاب و عنوانِ (زروان، خدای شیر سر).

دربارهٔ زروان و نقش این خدای بزرگ ایرانی در آیین مانوی، که زروان را آفریدگار بزرگ و پدر اهرمزد معرفی کرده‌اند، نگاه کنید به کتاب «پژوهش‌هایی دربارهٔ آمیختگی‌های کهن در مورد همانندیهای معتقدات ایرانی ـ یونانی»، تألیف: **رایتزن شتاین و شدر**:

Reitzenstein - Schaeder: Stud z. and. Synkret, 1926-p, 276-282.

77- *Gauthiot* in *chavannes* and *pelliot,s* : Traité Manichéen, p. 46-48.

در رسالهٔ مانوی چینی (قطعه پلیو) که برابر با اشاره‌ای که گذشت، آن را **شاون و پلیو** ترجمه کرده و در مجلهٔ آسیایی فرانسوی Journal Asiatique مجلدات سال ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ منتشر کرده‌اند.

سرانجام و درگذشت مهر

با تمام‌کتاب‌ها و آثاری که درباره‌ی میترا و آیین میترایی نوشته شده، امروزه تازه آغاز کاوش و تحقیق در این باب است. هر روز اطلاعات و آگاهی‌های ما درباره‌ی این آیین شگفت جهان باستان بیشتر می‌شود و دانشمندان با مشکلات و اسرار بیشتری مواجه می‌شوند. مع‌الوصف هر گرهی که از این آیین بزرگ جهانی گشوده می‌شود، در پرتو آن معرفتی نسبت به بسیاری از مسایل دینی، اساطیری و فلسفی دیروز و امروز جهان برای ما حاصل می‌شود. جای شگفتی است که این دین یا آیینی است از جمله ادیان ایران باستان، و در ایران‌کهن روزگار از این جریان‌های فکری بسیار بود که ما متأسفانه به چندتای آنها بیشتر شناختی پیدا نکرده‌ایم.

درباره‌ی مهر، و تأیید وجود خارجی وی که در اوایل دوران اشکانیان می‌زیسته، شادروان استاد ذبیح بهروز مطالعاتی کرده‌اند. این مطالعات در حد خود کاملاً نو و درخور توجه است. آقای بهروز ما را متوجه اشارات صریحی در تاریخ و تفسیر دوران اسلامی می‌کنند و مغشوش بودن تاریخ ایران را آشکار می‌سازند و اینکه برای چه در سنوات اینقدر دستبرد شده است. علل از میان رفتن آثار میترایی، خرابکاری کشیشان بود که می‌خواستند آثار شناخته و به‌نام، و اثرات این آیین جهانی را پنهان کنند. هرچند تا یکی دو قرن‌گذشته، این آیین نیز چون آیین‌های دیگر ایران‌کهن و سلسله‌ی هخامنشیان و تاریخ قدیم ایران در جهان افسانه پنداشته می‌شد و اصولاً گویی سلسله‌یی که آن‌سان قدرت جهانی به هم رسانیدند، در جهان وجود نداشت، ـ اما امروزه به‌موجب کشفیاتی که شده، آشکار است که این افسانه واقعیتی بوده است، واقعیتی که روزی جهانی را فرا گرفته بود. آنگاه عده‌یی کاهن به‌موجب مقتضیات زمان، قدرتی پیدا کردند و با تزویر و نیرنگ جریان تاریخ را عوض کردند. نام میترا را مسخ کردند و بالطبع آیین میترا نیز آیینی دیگر

شد. اما عدم ادراک و فهم لازم، موجب شد که از آیین مردان و فرزانگان، آیینی دیگرگونه ساختند که در آن نه از اخلاق نیرومند انسانی خبری بود و نه از دلیری و فرزانگی.

اینک قسمت‌هایی از نوشته‌های استاد ذبیح بهروز نقل می‌شود[۷۸]: در عهد اشکانی و ساسانی دو مذهب جدید در ایران پیدا شد که بحث در آنها از نظر تاریخ دین و فرهنگ اهمیت دارد. ظهور **مسیحا** یا **مهر** در اوایل اشکانیان بود و دعوت **مانی** در اوایل ساسانیان و پیش از دعوت **عیسای مصلوب**. کتب تاریخ و تفسیر قرآن راجع به ظهور یک مسیحی تقریباً شش قرن پیش از زمان واقعی عیسای مصلوب مطالبی نوشته‌اند. نمی‌دانم چه پیش آمده که تاکنون این روایات صریح موردتوجه جویندگان واقع نگردیده است. مذهب مسیحایی شاخه‌یی از دین زرتشتی است که به بودایی نزدیک شده باشد. نام مسیحا و مذهب مهر یا عشق، زینت ادبیات عرفانی فارسی است...

مهر یا مسیحا: آثار بسیاری در کشورهای مختلف مغرب از معابد پیروان مذهب مهر باقی است، ولی اطلاعات نوشته‌ی راجع به این آیین را زمامداران کلیسا از بین برده‌اند. در کتب تاریخ و تفسیر شرق، کلیات مهمی راجع به ظهور و عصر مهر دیده می‌شود، ولی آنها هم به‌واسطه‌ی حک و تحریفاتی که در تاریخ‌گذاری حوادث و اسامی اعلام و جغرافیایی کرده‌اند قبل از کشفیات اخیر ممکن نبود زمینه‌ی صریحی برای بحث قرار گیرد.

دو نکته‌ی مهم در اولین نظر بر روایات شرقی و غربی توجه را جلب می‌کند: نخست آنکه رسوم دین مسیح قدیم‌تر از عصری است که برای میلاد مسیح مشهور شده است. دوم آنکه دو **مسیح** در دو عصر مختلف ظهور کردند و یکی از آن دو مصلوب نشده

۷۸- تقویم و تاریخ در ایران ـ ایران کوده، شماره‌ی ۱۵ ص ۹۴ تا ۹۵ و ۱۰۴ تا ۱۰۶.

مطالعه‌ی کتاب یاد شده از استاد فقید بسیار شایان توجه است. نگارنده نمی‌تواند از درستی و تأثیر آن برکنار باشد، به‌ویژه باتوجه به دلایل استواری که در ضمن کتاب و مباحث و پژوهش در این زمینه، همیشه با ابهام و نقطه‌ی کوری مواجه می‌شد که نظر استاد پاسخگوی آن است. نیز کتاب: قصه‌ی سکندر و دارا، که با مقدمه‌ی ایشان به نگارش درآمده و کتاب ارزشمند دکتر محمد مقدم به نام: جستار درباره‌ی مهر و ناهید.

است. در رساله‌ی دوم پولس به قرنتیان فصل یازدهم آمده است: زیرا اگر کسی آید و سخن گوید از عیسای دیگری جز آنکه از وی سخن گفتیم، و یا اگر شما را روانی دیگر رسد که نرسیده است و یا انجیلی جز آنچه پذیرفته‌اید، بایستی بردباری شایان کنید.

روی یکی از سکه‌های اشکانی که از یک قرن پیش از میلاد است، بعد از نام پادشاه اشکانی نام **کریستو** نوشته شده است که باعث تعجب شده.[۷۹] کلمه‌ی کای که در این سکه پیش از نام «کریستو» آمده تا آن جایی که تحقیق کرده‌ایم به‌معنی دوستدار است. در تاریخ سیستان نام یکی از پادشاهان که از ظهورش بشارت داده‌اند و در سال ٤٤٤ تاریخ ظهوری خواهد آمد **کرایست‌شان** می‌باشد.

کتب تاریخ و تفسیر ظهور دو پیغمبر را یکی به نام **مسیح** و دیگری به نام **عیسا** و یا هر دو را به نام مسیح و یا هر دو را به نام عیسا روایت کرده‌اند. **مسعودی** در مُروج الذَهَب پیغمبر اولی را السید المسیح علیه‌السلام و دومی را غالباً **ایشوع ناصری** خوانده و ولادت او را در **ایلیا** گذاشته است. این نام برای آن منطقه از قرن دوم میلادی است. به‌موجب روایاتی که در کتب تاریخ و تفسیر آمده عصر مسیح مصلوب نشده و **یحیا** مقارن زمان سومین پادشاه سلوکی بعد از اسکندر و اوایل اشکانی قبل از ویرانی دوم بیت‌المقدس بوده است. در روایات دیگری عصر مسیح را در اوایل ساسانیان و در حدود بنای شهر قسطنطنیه گذاشته‌اند و سابقاً راجع به آن تذکر داده شد.

این روایات مشوش باعث حیرت کسانی شده که اخیراً می‌خواسته‌اند کتاب تاریخ برای مدارس تألیف و ترجمه کنند ـ زیرا که اگر میلاد عیسا در حدود زمان بنای قسطنطنیه و در ایلیا باشد و یا اینکه بنای قسطنطنیه در عهد اشکانیان ارتباط روایات تاریخی متداول که نویسندگان باطنی بغداد و بیزانس با موافقت هم در قرن دهم میلادی تهیه کرده‌اند و امروز در جهان به نام تاریخ شهرت دارد، به هم می‌خورد...

میلاد و بعثت و رحلت مهر یا مسیحا: در سال ١٤٥٤ رصد، ٦٥ سال بعد از ملک اسکندر و در سال ٥١ اشکانی، روز جمعه‌ی پنجم بهار مادر مهر بشارت می‌یابد: **توقیعات تقویم‌ها**. پس از اینکه ۲۷۵ روز از بشارت گذشت، یک‌شنبه شب ۲۵ دسامبر، مهر زاییده می‌شود و

79- L'ère des Arsacides. A Terrien de Lacouperie. 1891.

به این مناسبت روز دوشنبه ۲۶ دسامبر همین سال، اول ژانویه و اول تاریخ جدیدی می‌گردد که شش روز با تاریخ تقویم‌های تورفانی اختلاف دارد. نام ماهی که ماه اول تاریخ میلاد مهر است در فارسی «دی‌ماه» و در ماه‌های سیستانی **کریشت** است و قابل ملاحظه می‌باشد. روز اول این تاریخ که در اوایل زمستان است روز مهرگان و اول سال مجوس مهری و مانوی می‌باشد. این روز به حساب یزدگردی اورمزد روز از ماه اسفند است.[۸۰]

مهر در سن بیست و پنجسالگی مبعوث می‌گردد و دعوت می‌کند و چهل سال میان مردم به‌دعوت می‌پردازد و انجیل یا بشارت‌های خود را در نامه‌ی ارتنگ می‌نویسد. روایاتی در کتب اسلامی مسطور است که **مسیح** چهل سال در میان مردم دعوت کرد. سالی که مسیحا مبعوث شده ۲۴۷ پیش از میلاد است که قابل ملاحظه می‌باشد، زیرا این عدد در روایات مربوط به اشکانی دیده می‌شود.

وفات یا نیبران مهر، دوشنبه چهارم شهریورماه در روز عید شهریورگان سال ۱۵۱۸ مار رصد در یازدهمین ساعت روز که نزدیک نیمه شب می‌باشد اتفاق افتاده است. لهذا روز سه‌شنبه ۱۷ حزیران مطابق ۱٤ ذیحجه به حساب قمری کبیسه شده از روزهای متبرک و ایام تشریق و ایام بیض می‌باشد. روز ۱۷ حزیران که روز متبرکی بوده آن را روز «میرین» می‌نامیدند که روز پُری و کمال مهر باشد (این روز نیز مطابق ۱۸ محرم است. دور نیست به همین مناسبت، محرم ماه اول سال شده است.) روز میرین نزد مجوس مهری و مانوی اول سال و نوروز بود. روز ۱٦ و ۱۷ حزیران از روزهای عبادت و جشن و متبرک هستند. این روز وفات به حساب تقویم‌های تورفانی روز یازدهم حزیران است. سال ۱۵۱۸ مار رصد مطابق سال ۲۰۸ پیش از میلاد است که چهل سال پیش از خرابی دوم بیت‌المقدس می‌باشد. ویرانی دوم بیت‌المقدس در سال ۱٦۸ پیش از میلاد است.

مطلب زیر از کتاب: جستار درباره‌ی مهر و ناهید، دکتر مقدم، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۰،

۸۰- نوشته‌اند ماه‌های مصری یک ماه از جای اصلی خود تغییر کرده است. اگر ماه اسفند را به مناسبت میلاد مهر در قدیم فروردین نامیده باشند مسایل تازه‌یی پیش خواهد آمد. تقویم زردشتیان هند می‌تواند نتیجه‌ی این تغییر باشد، ولی چون مدارک کافی در دست نیست مطلب همان است که در صفحه‌ی ۵۶ شرح داده‌ایم (تقویم و تاریخ در ایران).

درباره‌ی شرح مرگ میترا و تاریخ دقیق آن، که: «در نوشته‌ای به زبان پهلوی در تورفان چین به‌دست آمده و نیبران (وفات) مهر را روز دوشنبه چهارم شهریور، جام (ساعت) یازده در استان بجستان و شهرستان بیدآباد آمده، نقل می‌شود:[۸۱]

هم‌چو شهریاری که زین (سلاح) و پدموچین (تن‌پوش) فرو نهد، و تن‌پوش شاهوار دیگر در برکند، بدین‌گونه فرسته‌ی روشن فرانهاد تن بار باره‌ی رزمگاه و نشست به ناو روشن و تن‌پوش بغانی برگرفت با دیهیم روشن و بساک هژیر و در شادی بزرگ و با بغان روشن که از راست و چپ شوند با چنگ و سرود شادی پرواز کرد به ورج بغانی هم‌چون برق تیز و نیازک تند به‌سوی بامستان صبح روشن و ماه‌گردون به همگشتان (گرد آمد نگاه) بغانی و با پدر اهورمزد بغ آسود.

بی‌کس و سوگوار گذاشت همه‌ی رم راستان را، چه کدخدای درگذشت... این کده... پرنیبران... به شهریاری اختر بد... به چهارم شهریورماه، شهریور روز، دوشنبه و یازدهم جام (ساعت) اندر استان بجستان و شهرستان بیدآباد[۸۲] بالا رفت نزد پدر روشن... به کردگاری به میهن روشن خویش...

در برخی از یادمان‌های مهری، داستان بالا رفتن مهر را با یک نام (گردونه‌ای با چهار اسب، درحالی که **سُل** خدای خورشید، تازیانه به دست آن را می‌راند) می‌توان دید در صحنه‌ای از نقش مهرابه‌ی دیبورگ آلمان، که در مهریشت نیز توصیف شده است.

تذکار

چنانکه نگارنده اشاره کرده و چندین بار با تأکید یادآور شد، آیین مهر، در جهان متمدن باستان گسترشی فوق تصور داشت که هنوز حتا اندکی ناچیز نیز در این زمینه پژوهش راستین، مدون و علمی انجام نیافته است. هم‌چنین در دوران پس از افول

81- Andreas - Henning: *Mitteliranische Manichaiea aus Chinesische Turkestan,* III, Berlin 1934, PP. 15-17.

۸۲- تصحیح تقریبی در ترجمه از استاد دکتر محمد مقدم است، درحالی که هنینگ نام شهر را چیز دیگری خوانده است.

ساسانیان در ایران و مستملکات آن، و سقوط امپراتوری روم و روی‌کار آمدن مسیحیت که وارث جهان میترایی پیش از مسیحیت شد، آیین مهر در سراسر اروپا زیـر پـوشش مسیحیت و در سراسر شرق، به‌ویژه ایران و جهان زیر نفوذ ایران در پوشش حکمت و عرفان و نحله‌های دینی و مشرب‌های فلسفی و طریقت‌های عرفانی، حکمتی، صوفیانه ـ و اندیشه‌های ادبی و صُوَر هنری به زندگی و نقش فعال و ماندگار خود ادامه داد. نگارنده مجموعه و اثری در این زمینه در دست چاپ دارد به نام حکمت خسروانی که پـژوهشی گسترده در حکمت و فلسفه و عرفانِ ایران باستان و استمرار آن تا به روزگار ماست. در این تحقیق تطبیقی به بسیاری از موارد یادشده آگاهی حاصل خواهد شد.

در متن کتاب از نقش صلیب، صلیب شکسته یا چرخ خورشید یا نشان میترا بارها یاد شد. استاد ارجمند دکـتر مـحمد مـقدم در: جستار دربارهٔی مهر و ناهید، در ایـن زمـینه اشاراتی کرده است. در رسالهٔی فوق لیسانس فروزان رضی نـیز دربـارهٔی نـقش‌شناسی ایران، در این‌باره مسایل و شواهدی هست. در این‌جا اشاره می‌شود که در سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد، در روی بسیاری از سکه‌های ایرانی که در مستملکات ایران عصر هخامنشی به‌نظر می‌رسد، نقش و نشان گردونه‌ی خورشید که قرص خورشید در میان و سه یا چهار شعاع آن که به‌نظر صلیب شکسته را نشان می‌دهد باقی است کـه در آسـیای صغیر و شهرهای یونانی زیر نفوذ ایران عصر هخامنشی پیدا شده ـ و در طول متجاوز از دو هزار سال پیش از میلاد، و بل بیشتر، چنین نقشی در ایران شناخته بوده است. نیز در هند باستان، این نقش، یعنی صلیب به‌صورت کامل چلیپای شکسته که امروزه نقش آن مشهور است، نماد صلح و آشتی و نیک‌بختی بود. این نشان را در جاده‌ها و به‌ویژه تقاطع راهها قرار می‌دادند و با خورشید و **گانشه** Ganša ایزد نیک‌بختی و روزی خوب و فراوان ارتباط داشت.

ارنست بـابلون Ernest Babelon بـاستان‌شناس و سکـه‌شناس دانشـمند و عـالی‌قدر فرانسوی (۱۹۲٤ ـ ۱۸٥٤) مؤسس مـوزه‌ی سکـه درکـتابخانه‌ی مـلی پـاریس کـه آثـار ارزنده‌ای از خود به‌یادگار نهاده درکتاب: سکه‌های ایران در دوران هخامنشی تـرجـمه‌ی: «ملک‌زاده بیانی، خانبابا بیانی» تهران ۱۳٥۸، سکه‌هایی از ساتراپ‌های ایرانی را با نقش ویژه‌ی مهر در یک روی ـ و دُلفین که آن هم نشانه‌ی واضح میترایـی است و در صـدر

مسیحیت چون رمز مقدسی کاربرد داشت را در روی دیگر ارائه کرده است:

Catalogue des Monnais grecques de la ba babilotèque Nationale les perses Achéménides. Les satrapes et les dynasties tributaires de leurempire. Cypre et phènècie par: M. Ernest Babelon conservateur du département des médailles et antiques. Paris 1893.

در تصویر ۹ ـ ۱۵ ـ پشت و روی یک سکه نقش قرص خورشید و شعاع‌های آن (نشان ویژه‌ی میترا) و گراز (رابطه‌ی ویژه با آیین میترا به‌موجب اوستا و نقوش یادمانی دیگر) دارد ملاحظه می‌شود. در نقش ۹ ـ ١٦، همان دو نشان در سکه‌ای دیگر قابل ملاحظه است. در تصویر پشت و روی سکه‌ای دیگر، نقش میترا در یک روی سکه و نقش گاو در روی دیگر سکه دیده می‌شود. در سکه‌ی ۹-۱۷، نقش میترا در یک روی سکه و نقش شیر در روی دیگر سکه قابل ملاحظه است. در تصویر ۹-۱۸، نقش قرص خورشید و چهار شعاع در یک سو، و نقوش گراز و خروس در سوی دیگر نقش دیده می‌شود. در تصویر ۹-۱۹ نقوش قرص خورشید و نشان میترا ـ وگاو بال‌دار، که در تصویر ۹-۲۰ به‌نوعی دیگر نمایش داده شده است.

تصویر ۹-۲۱ ـ در سویی قرص و شعاع خورشید، و در سوی دیگر، همان نقش میان دو گاو نر به هم چسبیده نمایش داده شده است. تصویر شماره ۹-۲۲ بسیار حایز اهمیت است. نقش ویژه‌ی میترا در سویی، و در سوی دیگر گاومیشی نقش است که به‌وسیله‌ی شیری به زمین افتاده که در متن کتاب در این زمینه توضیحاتی نقل است.

در شکل ۹-۲۳ نشانواره‌ی ویژه‌ی میترا و سوی دیگر نقش شیر ـ و شکل ۹-٢٤ که نقوش یک سپر را نشان داده، علامت میترا و یک سردار یا شاه قابل ملاحظه است.

روی نقوش ویژه‌ی میترا که در سکه‌ها ضرب شده، اغلب نام فرمانداران یا شاهانی که امر به ضرب داده‌اند، به‌نظر می‌رسد. شکل ۹-۲۵ شیر بالدار و علامت میترا و به روی یک سپر، نقش قرص خورشید نشان میترا و گراز بالدار (شکل ۹-٢٦) جلب توجه می‌کند. در یک نقش دیگر، شکل هرکول که با پوست شیر خود را پوشانیده و قرص خورشید میترایی (شکل ۹-۲۷) بسیار قابل تأمل است.

در شکل ۹-۲۸، روی سکه‌ای نقش دو دُلفین و پشت سکه نشان ویژه‌ی میترا بسیار

پرمعناست. قابل تأمل‌تر، در سکه‌ای دیگر در یک سو، نقش دو دلفین و سوی دیگر تصویر **آپولو** (= میترا) که در یونان / روم، این خدای نامی با میترا یکی دانسته می‌شد، دیده می‌شود (تصویر ۹-۲۹) در تصویر ۹-۳۰ در دو سوی یک سکه، نقش مقدس و ویژه‌ی میترا و دلفین آمده است. در تصویر ۹-۳۱ نقش ویژه‌ی میترا و دو دلفین که به سوی مخالف هم در حرکت هستند نشان داده شده است. در تصویر ۹-۳۲ از دو سکه‌ی دیگر، نقوش ویژه‌ی میترا به‌نمایش درآمده است. در این‌جا باید از ساتراپی موسوم به **میتراپات** یا **میترادات** یاد کرد که سکه‌هایش با این نقوش به‌دست آمده است. تاریخ این سکه‌ها اغلب میان سال‌های ٤١٠ تا ٤٥٠ پیش از میلاد می‌باشد.

تصویرهایی که نقش گاو نر و صلیب شکسته و قرص خورشید و کبوتر در حال بال‌زدن است، به چندین شکل از همین ازمنه باقی است. دوران‌هایی که بعد، یا مقارن با روابط **کورش، داریوش، خشایارشا** و **داریوش** سوم با یونان و گسترش به روم ـ و انتشار آیین میترایی در ساتراپ‌های ایرانی به‌ظهور رسیده است (ص ۱۸۱).

با توجه به تأکید نگارنده، که کتاب مطالعه‌ی آیین میترایی، از روی نقوش گسترده و پراکنده است، در زمینه‌ی نقوش سکه‌ها، سپرها، آلات تزیینی، مُهرها، جنگ‌افزارها و... نیز راهی دیگر برای مطالعه است.

فهرست راهنمای کتابها
رساله‌ها و نوشته‌ها

فهرست راهنما

بخش پانزدهم

I. اطلس تصاویر میترایی

فلیکس لاژار

II. اطلس صحنه‌های میترایی

ژوزف دوهامِر

شرح حال فلیکس لاژار

ژان باپتیست لاژار Félix Lajard باستان‌شناس فرانسوی، در مارس ۱۷۸۳ در لیون متولد شد. مهم‌ترین مطالعات او دربارهٔ ارتباط تمدن یونان با شرق و منشأ ادیان هلنی بود. او در یونان، روسیه، دانمارک مأموریت سیاسی داشت و از اعضاء آکادمی بود.

از آثار او یکی پژوهش در آیین ونوس است که در ۱۸٤۷ به چاپ رسید.

1) Recherches le culte de vénus.

مهم‌ترین اثر و شاهکار او، اطلس بزرگ تصاویر میترایی است که در ۱۸٤۷ منتشر کرد.

2) L'Introduction ál'étude du culte public et des mystères de Mithra en orient et occident.

اثر دیگر او پژوهش در "آیین سرو هرمی" در میان ملل متمدن باستان است که در ۱۸٥٤ چاپ شد.

3) Recherches sur le culte Pyramidal chez les peuple civilisés de l'antiquité.

و سرانجام آخرین اثر او پژوهش در راز و رمزهای آیین مهر در شرق و غرب است که در حقیقت شرحی بر تصاویر اطلس اوست و پس از مرگش در ۱۸٦۷ به چاپ رسید.

4) Recherches sur le culte public et les mystères de Mithra en orient et en occident.

او استوانه‌هایی نیز از بابل به دست آورد که در کتابخانهٔ ملی نگهداری می‌شود. **فلیکس لاژار** در سپتامبر ۱۸۵۸ در سن هفتاد و پنج سالگی در تور Tours درگذشت.

او از نخستین پژوهشگران و کاشفان آیین رازآمیز مهر است و چنانکه گذشت اطلس ارزشمندی از تصاویر مهری تهیه کرد که امروز نیز قابل استفاده و از منابع تحقیق درباره آیین مهر است. اما اثر دیگر او به نام پژوهش در آیین مهر، پس از پژوهشهای **کومون** و **وِرْمازِرِن**، امروز دیگر کهنه و ارزش خود را از دست داده است.

اما باید توجه داشت که در زمان تألیف آن کتاب هنوز کارهای ارزشمند اوستاشناسان و پهلوی دانان بزرگی چون: **یوستی، اشپیگل، ویندیشمان، دارمستتر، وست** و دیگران منتشر نشده بود و **لاژار** جز **اوستای انکتیل دوپرون** که بر مبنای سنت زرتشتی و بدون اصول علمی زبان‌شناسی ترجمه شده و دارای اغلاط و اشتباهات بسیار بود و کتاب معروف **توماس هاید** را در دست نداشته است.

بنابراین، او در آن کتاب بر اثر ترجمهٔ اولیه و غیرعلمیِ **انکتیل** به پژوهش‌هایی هدایت شد که به کلی پرت بود. به‌عنوان مثال eorosch[1] راکه در زبان اوستایی صفت و به‌معنی سفید ـ است[2]، به معنی کلاغ و eoroshasp[3] به معنی اسب سفید (مهریشت، کردهٔ ۲۶) را به معنی کلاغ اسب گرفته و با اتساع معنی به شترمرغ! تعبیر کرده و آن را از مراحل و درجات سیر و سلوک در آیین مهر دانسته است[4]. eorosch را از ریشهٔ عبری érèb دانسته که همانند عربی همزمان به معنی کلاغ و شب است. Corvus لاتینی و Rabe آلمانی را نیز از همین ریشهٔ عبری می‌داند. aschtrenghad[5] (مهریشت، کردهٔ ۲۸) راکه به معنی زدن با شلاق یاکشتن با خنجر است را به معنی کرکس و آن را هم از مراحل سلوک مهری دانسته[6]. aschozescht (وندیداد، فرگرد ۱۷) راکه نام دیگر جغد است و مرغ بهمن نیز نامیده شده[7] و سگ دید راکه مراسمی دینی برای انجام تدفین بوده را همان کرکس گرفته[8]. houfraschmodad[9] راکه به معنی فرورفتن آفتاب است، خروس دانسته که پرندهٔ خورشیدی وقف شده به خدای خورشیدی است که از زندگی و سلامتی محافظت می‌کند. او چهار پرنده: خروس، کرکس، شترمرغ و کلاغ را نماد میترا دانسته و آن‌ها را باکبوتر، عقاب و باشه که دوتای اولی نماد **میترا** و سومی نماد **اورمزد** است، برابر هفت پرندهٔ مقدس در دین آشوری، هفت امشاسپند و هفت سیاره، دانسته است[10]. اما امروزه می‌دانیم که مراحل سلوک آیین مهری هفت مرحله بوده نه دوازده مرحله و مراحلی به نام شترمرغ و کرکس نیز در آن آیین اصلاً وجود نداشته است[11]. اشتباهات دیگر او این است که زردشت را شاگرد و پیرو آیین کلدانیانِ آشوری دانسته[12] و تصاویر **زروان** و **فْرَوَهْر** را

۱. آوانویس دقیق آن **auruìa**

۲. همان که در فارسی عروس می‌گوییم.

۳. آوانویس دقیق آن: **auruìā spa**

۴. **PP.283,338,341,275.**

۵. آوانویس دقیق آن: **aìtrañ had**

۶. **P.275**

۷. **P.290.**

۸. **P.288.**

۹. ظاهراً مقصودش **hufrāìmodā iti** است.

۱۰. **PP.282-284.**

۱۱. **P.357.**

۱۲. **P.356.**

همان میترا گرفته است.

اما انبوهی و گستردگی آگاهی‌های او با توجه به زمانش تحسین برانگیز است. کتابهای آیین ونوس و آیین سرو او بهترین گواه بر دانش اوست.

نیما سجادی

هنگامی که دوستم نیما سجادی که با علاقه‌ای بسیار چنین کارهای پژوهشی را دربارهٔ ایران باستان مطالعه می‌کند، آگاهم کرد که کتاب اطلس تصاویر میترایی و کتاب دیگر **لاژار**، یعنی پژوهش در راز و رمزهای آیین میترایی در شرق و غرب را در اختیار دارد ـ و با درخواست نگارنده ـ آن را همراه با شرحی از زندگی و آثار **لاژار** در اختیارم نهاد، بسیار مسرور شده و بر آن شدم تا این مجموعه تصاویر در کتاب منعکس و نقل شود. اما شروح و برداشت‌های **لاژار** در کتابش که شرح برخی از نقوش را نقل کرده و پژوهش‌هایی که ارائه نموده، به موجب قدمت کار وی، چه از نظرگاه اوستاشناسی و زبان‌شناسی، و چه قلّت و نبودن پژوهش‌های میترایی، پس از او متروک مانده و به‌کار نیامد. نگارنده بر آن است که هرگاه عمر و فرصتی باقی بود، در چاپ بعدی کتاب حاضر، ترجمهٔ فشرده‌ای از آن کتاب را تهیه و به چاپ رساند. هم‌چنین یک نیایش آیینی میترایی* راکه **البریخت دیتریش**، که متن یک پاپیروس مصری است و پژوهشگر یاد شده آن را مربوط به آیین میترایی می‌داند، که البته این نیز از نظرگاه اهل تحقیق مورد قبول و اعتنا واقع نشد ـ ترجمه و نقل کند.

اما این مجموعه نقوش، که در ۱۰۷ لوحه می‌باشد، تا لوحهٔ ٦٦ مربوط است به مجموعه‌ای بسیار شایان توجه از تصاویر مرد بالدار یا پرندهٔ توتمیک و آنچه که امروزه نقش فْرَوَهْرْ یا در ایران به گمان اغلب ایران‌شناسان ـ **اهورامزدا** شناخته می‌شود. لاژار این نقوش را میترایی می‌داند که مورد قبول واقع نشد، اما به طور مشروط، نگارنده آن را به صُوَر و اشکالی محدود، با آیین میترایی در رابطه می‌داند، چنانکه در متن پژوهش‌ها، اشاره‌های مستند به این مورد و رابطه میان فَرَوَشی یشت و مهر یَشت را مورد توجه قرار داده است. نقل و شرح این تصاویر، موکول به چاپ پژوهش دیگر نگارنده با عنوان پژوهش‌هایی در مورد فَرَوَهر می‌شود. اما از لوحهٔ ٦٦ تا لوحهٔ ۱۰۷، تصاویر **میترایی / زروانی** نقل شده که دقت و تأمل در آن، کلید فهم و معرفت به آیین میترایی است و نگارنده امیدوار است که در حد مقدور

*. Albrecht dieterich: *Eine Mithrasliturgie*, leipzig und Berlin, 1923.

دربارهٔ پژوهش‌های میترایی کاری انجام داده باشد. شروحی که از لوحهٔ ٦٦ به بعد از کتاب **لاژار** نقل و پس از تصاویر به چاپ رسیده، ترجمه و تدوین **نیما سجادی** است که نگارنده امیدوار است با شور و علاقه و درک و شناخت گسترده‌ای که این جوان نسبت به فرهنگ باستانی ایران دارد، شاهد چاپ پژوهش‌ها و ترجمه‌هایی از او باشیم.

پلان LXVI

شمارهٔ ۱. تصویر بهرام چهارم باکلمات پهلوی که چنین خوانده می‌شود: بهرام کرمانشاه، شاپور (سوم) شاهنشاه. جنس و مالک اصل آن نامعلوم.

شمارهٔ ۲. تصویر یک ملکهٔ ساسانی که به صورت فرورفته در یک عقیق سرخ حک شده. موزه تریوولچه در میلان.

شمارهٔ ۳. تصویر یکی از پادشاهان ساسانی. کلمه پهلوی آن Papaki خوانده می‌شود. خمیری. زمانی در مجموعهٔ گوان در ادینبور بود.

شمارهٔ ٤. سکهٔ ساسانی با تصویر بهرام دوم، ملکه و پسرش. کتابخانه شاهی.

شمارهٔ ٥. سکه‌ای با تصاویر همان اشخاص. همان مجموعه.

شمارهٔ ٦. سکهٔ ساسانی با تصویر هرمزددوم. زمانی در مجموعهٔ مانیون‌کور بود.

شمارهٔ ۷. سکهٔ ساسانی منسوب به شاپور سوم. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۸. سکه‌ای که در ایران در زمان سلطهٔ عربها ضرب شده و مشابه سکه‌های خسرو دوم است.

شمارهٔ ۹. سکهٔ تیگران. پادشاه سوریه. همان مجموعه.

شمارهٔ ۱۰. سکه‌ای از ایکونیوم (Iconium)[۱۳]. همان مجموعه.

شمارهٔ ۱۱. سکهٔ پرسه[۱۴] مقدونی. همان مجموعه.

شمارهٔ ۱۲. سکهٔ فیلیپ پنجم[۱۵] مقدونی. همان مجموعه.

شمارهٔ ۱۳. سکهٔ بوکوس[۱۶]. پادشاه موریتانی. همان مجموعه.

شمارهٔ ١٤. سکهٔ دیگری از همین پادشاه. همان مجموعه.

۱۳. کنیای امروزی در ناحیه Lycani که در قسمت مرکزی ترکیه امروزی واقع بود (م).

۱۴. آخرین پادشاه مقدونی و پسر فیلیپ پنجم (۱۶۸ ـ ۱۷۹ پ.م.) (م).

۱۵. پادشاه مقدونی (۱۷۹ ـ ۲۲۱ پ.م.)(م).

۱۶. سدهٔ دوم پیش از میلاد(م).

پلان LXVII

شمارهٔ ۱. برنز بزرگ از کاراکالا[۱۷] در تارس (کلیکیه) ضرب شده. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۲. برنز بزرگ از گوردیان پی از همان شهر. همان مجموعه.

شمارهٔ ۳. ابزاری برنزی متعلق به کومود[۱۸] از تراپزوپولیس (Trapezopolis Carie)[۱۹]. همان مجموعه.

شمارهٔ ٤. سکهٔ اتودا (فریژیه) از برنز. مجموعهٔ رابرت استوارت.

شمارهٔ ٥. ابزاری برنزی متعلق به کومود از یولیوپولیس (بیتینی)[۲۰]. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ٦. برنز بزرگ از گوردیان پی از نیسه (Nicee)[۲۱] بیتینی. همان مجموعه.

شمارهٔ ۷. تصویری که از یک نسخهٔ اَرْداویرافنامه، متعلق به انکتیل دوپرون استخراج شده. کتابخانه شاهی.

شمارهٔ ۸. تصویری دیگری از همان نسخه.

شمارهٔ ۹. تصویری از نسخهٔ دیگری از اَرْداویرافنامه، متعلق به انکتیل دوپرون. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۱۰. تصویر دیگری از همان نسخه.

پلان LXVIII

شمارهٔ ۱. سنگ منقوش از عقیق سرخ. مجموعهٔ میلینگن.

شمارهٔ ۲. سنگ منقوش از عقیق سیاه. مجموعهٔ شوالیه دوپالن.

شمارهٔ ۳. سنگ منقوش از یشم سبز. مجموعهٔ دوک دولوین.

شمارهٔ ٤. سنگ منقوش از عقیق سرخ.

شمارهٔ ٥. سنگ منقوش از عقیق سرخ. طرحی که کادس کشیده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ٦. سنگ منقوش از عقیق سرخ. مجموعهٔ دوک دولوین.

شمارهٔ ۷. سنگ منقوش از عقیق سرخ. موزهٔ بریتانیا.

۱۷. امپراتور روم (۲۱۷ ـ ۲۱۱) (م).
۱۸. امپراتور روم (۱۹۲ ـ ۱۸۰) (م).
۱۹. Carie ناحیه‌ای در جنوب آسیای صغیر بود(م).
۲۰. Bithynie در شمال غربی آسیای صغیر در ساحل دریای سیاه واقع بود(م).
۲۱. ازنیک کنونی در ترکیه(م).

شمارهٔ ۸. سنگ منقوش از عقیق بـا لایـه‌های سـفید و خـاکسـتری. مـجموعهٔ دکـتر کومارمون در لیون.

شمارهٔ ۹. سنگ منقوش از عاج که رنگ سبز به آن زده‌اند. همان مجموعه.

شمارهٔ ۱۰. سنگ منقوشی که کادس طرح آن را زیر نظر انستیتوی باستان‌شناسی منتشر کرده. جنس و مالک اصل آن بر من نامعلوم است.

شمارهٔ ۱۱. سنگ منقوش از عقیق سرخ. مجموعهٔ کاردینال زورلا.

شمارهٔ ۱۲. سنگ منقوش از عقیق سرخ سوخته. متعلق به دوبوآ. موزهٔ دارلوور.

شمارهٔ ۱۳. صفحه‌ای که از یک سنگ منقوش عقیق سرخ بریده شده. متعلق به لوروآ در پاریس.

شمارهٔ ۱٤. سنگ منقوش از یشم سبز. مجموعهٔ شوالیه دوپالن.

شمارهٔ ۱۵. سنگ منقوش ازکلوروی سبز به شکل یشم.

شمارهٔ ۱٦. سنگ منقوش از یشم کبود. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۱۷. سنگ منقوش از یشم. مجموعه دکتر نوت.

شمارهٔ ۱۸. نگین یک انگشتری طلا که بـه صـورت فـرورفته حک شـده. زمـانی در مجموعهٔ بونیول بود. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ۱۹. سنگ منقوش از عقیق سرخ. طرح ازکادس. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ۲۰. سنگ منقوش از عقیق سرخ. طرح کادس. مالک اصل آن نامعلوم.

شمارهٔ ۲۱. سنگ منقوش از عقیق سفید. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۲۲. صفحه‌ای که از پای یک سنگ منقوش عقیق سرخ بریده شده.

شمارهٔ ۲۳. سنگ منقوش از عقیق سرخ. مجموعهٔ دکتر نوت.

شمارهٔ ۲٤. سنگ منقوش از عقیق سرخ. زمانی در مجموعهٔ Ilsese-Cassel بود.

شمارهٔ ۲۵. سنگ منقوش از عقیق سرخ.

شمارهٔ ۲٦. صفحه‌ای که از پای یک سنگ منقوش بریده شده و دوبوآ آن را در لوان قالب‌گیری کرده.

شمارهٔ ۲۷. سنگ منقوش از یشم سبز.

پلان LXIX

شمارهٔ ۱. سنگ منقوش از یشم سرخ ـ عقیق سفید (Sardonyx). موزهٔ شاهی برلین.

شمارهٔ ۲. سنگ منقوش از عقیق ـ عقیق سفید (Agate-Onyx). موزهٔ بریتانیا.

شمارهٔ ۳. سنگ منقوش عقیق سرخ. مجموعهٔ دوک دولوین.

شمارهٔ ٤. سنگ منقوش از یشم سبز. زمانی در مجموعهٔ مـانیان دولا روکت در اکس (Aix) موجود بود. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ۵. سنگ منقوش از یشم. زمانی در مجموعهٔ جکسن در لندن بود. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ٦. سنگ منقوش از یشم کبود. زمانی در مجموعهٔ گریوو دولا ونسل در پاریس بود. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ۷. سنگ منقوش عقیق خاکستری. مجموعهٔ دوک دولوین.

شمارهٔ ۸. سنگ منقوش عقیق سرخ خطدار.

شمارهٔ ۹. سنگ منقوش عقیق سرخ که میکالی چاپ کرده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۱۰. سنگ منقوش از عقیق خطدار. متعلق به فولی.

شمارهٔ ۱۱. سنگ منقوش از یشم سبز. موزهٔ شاهی برلین.

شمارهٔ ۱۲. سنگ منقوش از مجموعهٔ کاردلی در ناپل.

شمارهٔ ۱۳. سنگ منقوش از عقیق سرخ. مجموعهٔ دوک‌دولوین.

شمارهٔ ١٤. سنگ منقوش از عقیق سرخ. متعلق به کاپرانسی در رم.

شمارهٔ ۱۵. سنگ منقوش از عقیق سرخ متعلق به پروفسور گرهارد در برلین.

شمارهٔ ١٦. سنگ منقوش از سنگ مار یا سنگ صابون. متعلق به لوروآ در پاریس.

شمارهٔ ۱۷. نگین یک انگشتری طلا. به صورت برجسته حک شده. متعلق به آوولتا در رم.

شمارهٔ ۱۸. نگین یک انگشتری طلا. به صورت فرورفته حک شده. مجموعهٔ دوران.

شمارهٔ ۱۹. نگین یک انگشتری طلا. به صورت فرورفته حک شده. همان مجموعه.

شمارهٔ ۲۰. نگین یک انگشتری طلا به صورت فرورفته حک شده. مـالک نـامعلوم. طرح از کادس.

شمارهٔ ۲۱. نگین یک انگشتری طلا به صورت برجسته حک شده. مجموعهٔ دوران.

شمارهٔ ۲۲. نگین یک انگشتری طلا به صورت برجسته حک شده. همان مجموعه.

شمارهٔ ۲۳. نگین یک انگشتری طلا به صورت برجسته حک شـده. مـالک نـامعلوم. طرح از کادس.

شمارهٔ ۲۴. نگین یک انگشتری طلا به صورت فرورفته حک شده. متعلق به ویسکووالی در رم.

شمارهٔ ۲۵. نگین یک انگشتری طلا به صورت فرورفته حک شده. متعلق به فولی.

شمارهٔ ۲۶. نگین یک انگشتری طلا به صورت فرورفته حک شده. متعلق به شرکت کندلوری در رم.

پلان LXX

مجسمه از مرمر سفید که در اوستی[۲۲] کشف شده. کتابخانهٔ واتیکان.

پلان LXXI

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید و تزیین شده که در مهرابه‌ای در اوستی کشف شد. موزهٔ کیارامونتی.

شمارهٔ ۲. نقش برجسته مرمر سفید که در رم کشف شده و در باغهای کاخ کولونا قرار داشت.

شمارهٔ ۳. مجسمهٔ مرمر سفید. نیمه‌طبیعی. ویلا آلبانی.

پلان LXXII

شمارهٔ ۱. مجسمه‌ای از مرمر سفید. کتابخانهٔ واتیکان.

شمارهٔ ۲. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید. ویلا آلبانی.

پلان LXXIII

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از سنگ آهکی که در وین (Isere) کشف شده و در موزهٔ همین شهر نگهداری می‌شود.

شمارهٔ ۲. بالا تنهٔ یک مجسمهٔ مرمر سفید. موزهٔ شهر آرل.

۲۲. شهری باستانی در جنوب غربی رم در لاسیوم در مصب تیبر(م).

پلان LXXIV

نقش برجسته‌ای از مرمر سفید. ویلا آلتیری.

پلان LXXV

نقش برجستهٔ بزرگ از مرمر سفید که در یک مهرابه در موزهٔ کاپیتولن به دست آمده و به همراه مجموعهٔ بورگز در موزهٔ لوور نگهداری می‌شود.

پلان LXXVI

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از مرمرسفید. موزهٔ شاهی لوور.
شمارهٔ ۲. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید. همان موزه.

پلان LXXVII

شمارهٔ ۱. قطعه‌ای از یک نقش برجستهٔ سنگی که در Syucks-Neusidel پیدا شده و در مجموعهٔ سلطنتی وین نگهداری می‌شود.
شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ بزرگ از مرمر سفید. ویلا آلبانی.

پلان LXXVIII

شمارهٔ ۱. قطعه‌ای منتشر نشده از یک نقش برجستهٔ مرمر سفید. موزه کیارامونتی.
شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ منتشر نشده از مرمر سفید. موزهٔ واتیکان.

پلان LXXIX

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید. انستیتوی Battyanieri در کارلسبورگ (ترانسیلوانیا).
شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ منتشر نشده از مرمر سفید. موزهٔ کیارامونتی.

پلان LXXX

شمارهٔ ۱. نقش برجستهٔ مرمر بنفش که در اوستی کشف شده. موزهٔ واتیکان.
شمارهٔ ۲. مجسمهٔ مرمر سفید که در اوستی کشف شده. همان موزه.

پلان LXXXI

شمارهٔ ۱. قطعهٔ منتشر نشده‌ای از یک نقش برجستهٔ سنگ آهکی با دانه‌های بسیار ریز که در اطراف Dormagen کشف شده. مجموعهٔ Delhoven در دورماگن.

شمارهٔ ۲. نقش برجسته‌ای منتشر نشده از همان سنگ آهک که در همان محل کشف شده. همان مجموعه.

پلان LXXXII

شمارهٔ ۱. نقش برجسته از مرمر سفید که در نزدیکی Toremesa کشف و به ویلاکولونا (امروزه ویلاتورلونیا) منتقل و از آنجا ناپدید شد. مالک کنونی نامعلوم.

شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ مرمر سفید که در Stucks-Neusidel کشف شده و در مجموعهٔ سلطنتی وین نگهداری می‌شود.

پلان LXXXIII

نقش برجسته‌ای از مرمر سفید که در ناپل در غار Pouzzol کشف شد. Musee des studii.

پلان LXXXIV

شمارهٔ ۱. نقش برجستهٔ سنگی که در نزدیکی لادن بورگ در Necker یافت شده و در موزهٔ آکادمی مان‌هایم نگهداری می‌شود.

شماره ۲. نقش برجستهٔ سنگی که در نزدیکی Fehlbach یافت شده و در بخش سلطنتی عتیقه‌های اشتوتگارت نگهداری می‌شود.

پلان LXXXV

نقش برجسته‌ای بر صخره در نزدیکی Schwarzerden در کشور Dabo (پروس). در اینجا بر اساس طرحی که Schoepflin در ۱۷۵۱ در جلد اول کتابش داده، به چاپ رسیده.

پلان LXXXVI

همان نقش برجسته بر اساس طرحی که در ۱۸٤٤ در محل کشیده شده است.

پلان LXXXVII

نقش برجستهٔ صخره‌ای در نزدیکی بورگ ـ سن آندول.

پلان LXXXVIII

نقش برجستهٔ Coulé en verre که در موزهٔ Olivieri در Pesaro نگهداری می‌شود.

پلان LXXXIX

رخام پخته که زمانی در کاخ Ottaviano zeno یا Zeni در رم موجود بود. مالک کنونی نامعلوم. این اثر در اینجا بر اساس طرحی نه چندان روشن که انتوان لافرری در ۱۵٦٤ منتشر کرده، به چاپ رسیده.

پلان XC

طرف جلویی یک نقش برجسته از سنگ سیاه (Gres) دو روکه در یک معبد مهری / مهرابه در هدرن هایم کشف شد. در کتابخانهٔ ویسبادن نگهداری می‌شود.

پلان XCI

طرف پشت همان نقش برجسته.

پلان XCII

نقش برجسته از سنگ سیاه سرخ (Gres rouge) که در Neuenheim کشف شده و در کتابخانهٔ هایدلبرگ نگهداری می‌شود.

پلان XCIII

شمارهٔ ۱. نقش برجسته از سنگ آهک که در ۱۵۸۹ در نزدیکی Mauls یا Mawels در تیرولی کشف شده و در ۱۷۹۷ در Inspruck بود و از آنجا به بخش سلطنتی وین منتقل شد. در اینجا بر اساس طرح بسیار نادرستی که به همراه پیشگفتاری از Gronovius منتشر شده بود، چاپ شده.

شمارهٔ ۲. همان اثر بر اساس طرحی که از وین رسیده.

پلان XCIV

همان اثر بر اساس طرحی که در اینسپروک کشیده شده و در ۱۸۲۹ از ترانت رسیده است.

پلان XCV

شمارهٔ ۱ و ۲. قطعه‌ای از یک نقش برجسته از مرمر سفید که در اطراف Zollfeld در Carinthie کشف شده و ابتدا به کاخ Tanzenberg منتقل شد و اکنون در باغ دکتر Kumpf در Klagenfurt نگهداری می‌شود.

پلان XCVI

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از سنگ سیاه که در ترانسیلوانیا در درّهٔ Hatsseg در ویرانه‌های Sarmizaegethusa سارمیزاگتوسا کشف شده. مجموعهٔ بارون دو بروکنتال در هرمان اشتات.

شمارهٔ ۲. نقش برجسته‌ای از سنگ سیاه که در ترانسیلوانیا در ویرانه‌های Apulum آپولوم کشف شده و در انستیتوی Battyanien در کارلسبورگ نگهداری می‌شود.

پلان XCVII

شمارهٔ ۱. قطعه‌ای از یک نقش برجسته از مرمر سفید که در ۱۸۳۷ در یک معبد مهری در نزدیکی اسلاونی در Valachie یافت شده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ مرمر سفید که در جزیرهٔ Capri کاپری کشف شده و در موزهٔ Studii در ناپل نگهداری می‌شود.

پلان XCVIII

شمارهٔ ۱. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید زیبا که در ویرانه‌های Apulum کشف شده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۲. مجسمهٔ منتشر نشده‌ای از مرمر سفید. موزهٔ کیارامونتی.

پلان XCIX

شمارهٔ ۱. مهرابی از مرمر سفید یا سنگ سیاه که در ترانسیلوانیا کشف و به هرمان اشتات منتقل شد. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۲. نقش برجستهٔ مرمر سفید که گرهارد در ۱۸۳٤ در رم به دست آورده و در موزه شاهی برلین نگهداری می‌شود.

شمارهٔ ۳. نقش برجسته‌ای از مرمر سفید که در ۱۸۳۷ در یک معبد مهری در نزدیکی اسلاونی به دست آمد. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ٤. نقش برجسته دیگری از مرمر سفید که در همان سال در همان محل کشف شد.

پلان C

شمارهٔ ۱. نقش برجسته از طرف جلوی یک مهراب، از مرمر سفید. در ویرانه‌های آکیلیا[۲۳] کشف شده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۲. آویز از خاک پختهٔ سرخ که پاسری منتشر کرده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۳. گلدان از خاک پختهٔ سرخ که در یک معبد مهری در نزدیکی Rheinzabern پیدا شده. مجموعهٔ دکتر کومرمون در لیون.

شمارهٔ ۳ الف ـ نوشته‌ای که در دهانهٔ همان کوزه نوشته شده.

پلان CI

شمارهٔ ۱. نگین عقیق سرخ و سفید. مجموعهٔ سلطنتی وین.

شمارهٔ ۲. مهرابی از مرمر یا خاک سیاه. موزهٔ بروکنتال در هرمان اشتات.

شمارهٔ ۳. قطعه‌ای از یک نقش برجسته که در یکی از دیوارهای کلیسای Projern، روستایی در نزدیکی کارلسبرگ در دو مایلی کلاگن فورت قرار دارد.

شمارهٔ ٤. مجسمهٔ مرمرین. زمانی در کاخ Ginetti در Velletri قرار داشت و اکنون برای فروش در رم نزد وسکووالی موجود است.

شمارهٔ ۵. یشم سبز. مجموعهٔ بارون دو وسترنن دو تیلان در لاهه.

۲۳. شهری در شمال ایتالیا در ۱۸۱ پ.م. بنا و در ۴۵۲ م. به دست هیونها ویران شد.

شمارهٔ ٦. مهرابی که در نزدیکی Bude در مجارستان کشف شده. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۷. مجسمهٔ مرمرین. موزهٔ بروکنتال.

پلان CII

شمارهٔ ۱. خمیر شیشه. زمانی در مجموعهٔ بارون دواستوش بود. موزهٔ سلطنتی برلین.

شمارهٔ ۲. نقشی بر سنگ کریستالِ صیقل خورده که به صورت فرورفته حک شده.

شمارهٔ ۳. نقشی بر عقیق (صحت این سنگ منقوش برای من مشکوک است). موزهٔ آوینیون.

شمارهٔ ٤. نقشی بر یشم سرخِ خط‌دار. از مجموعهٔ دکتر Dorow به دست آمده. موزهٔ شاهی برلین.

شمارهٔ ٥. نقشی بر عقیق سرخ. ابتدا در موزهٔ Capello در ونیز و سپس در مجموعهٔ هسه کاسل بود. موزهٔ شاهی برلین.

شمارهٔ ٦ و ٦ الف ـ صحنه‌ای که به صورت فرورفته در دو روی یک یشم حک شده. زمانی در موزهٔ Capello بود. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۷ و ۷الف ـ صحنه‌ای به رویِ سنگ یشم سرخ یا عقیق که به صورت فرورفته در دو روی آن حک شده. موزهٔ فلورانس.

شمارهٔ ۸. قسمتی از یک تصویر که بر سنگ یشم زرد حک شده. از مجموعهٔ جمیز میلینگن به دست آمده. کتابخانهٔ شاهی.

شمارهٔ ۹ و ۹الف و ۹ ب ـ قسمتی از سنگ یشم که به صورت فرورفته در دو رو و شیب آن حک شده. زمانی در موزهٔ بورجیا بود. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۱۰. تصویری از موزهٔ شاهی برلین.

شمارهٔ ۱۱. تصویری که به صورت فرورفته بر سنگ یشم حک شده. زمانی در مجموعهٔ کنت دوکایلوس بود. مالک نامعلوم.

شمارهٔ ۱۲. سکهٔ طلای کاراکالا. زمانی در بخش سکه‌های کتابخانهٔ شاهی بود.

شمارهٔ ۱۳. سکهٔ برنزی با تصویر گوردیان پی که در تارِس (کلیکیه) ضرب شده. مالک نامعلوم. بر اساس طرحی که کشیش وینیولی داده در اینجا به چاپ رسیده.

شمارهٔ ١٤. سکهٔ برنزی با تصویر پروبوس[۲۴]. کتابخانهٔ شاهی.
شمارهٔ ١٥. سکهٔ نقره‌ای بی‌ارزش یا از مس با تصویر همان امپراتور. همان مجموعه.
شمارهٔ ١٦. سکهٔ دیگری از همین امپراتور. با همان فلز. همان مجموعه.
شمارهٔ ١٧. سکهٔ برنزی با تصویر همان امپراتور. همان مجموعه.
شمارهٔ ١٨. سکهٔ طلا از همان امپراتور. زمانی در مجموعهٔ سکه‌های کتابخانهٔ شاهی بود.
شمارهٔ ١٩. سکهٔ طلای ماکسیمین. زمانی در همان مجموعه بود.
شمارهٔ ٢٠. سکهٔ طلای دیگری از ماکسیمین. کتابخانه شاهی.
شمارهٔ ٢١. سکهٔ طلای کنستانتین بزرگ. زمانی در همان مجموعه بود.
شمارهٔ ٢٢. پشت سکهٔ طلای دیگری از همین امپراتور. کتابخانهٔ شاهی.
شمارهٔ ٢٣. پشت سکهٔ طلای دیگری از همین امپراتور. همان مجموعه.

پلان CIII

مجسمه‌ای از مرمر سفید. زمانی در موزه گوستینیانی در رم بود. مالک نامعلوم. این مجسمه که صحت آن بر من مشکوک است در اینجا بر اساس طرحی که در ١٦٤٠ در بخش دوم کتاب موزهٔ گوستینیانی آمده، به چاپ رسیده.

پلان CIV[۲۵]

شمارهٔ ١. قطعه‌ای از یک نقش برجسته از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٢. قطعهٔ دیگری از یک نقش برجسته از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٣. نقش برجستهٔ اهدایی کوچکی از مرمر سفید.
شمارهٔ ٤. قطعه‌ای از یک نقش برجسته از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٥. قطعهٔ دیگری از همان نقش برجسته.
شمارهٔ ٦. طرف پشت یک مهراب از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٧. طرف جلوی یک سکوی سنگی.

۲۴. امپراتور روم (۲۸۲ ـ ۲۷۶).

۲۵. تمام آثاری که در پلان‌های CIV و CV آمده‌اند در ۱۸۲۶ در یک معبد مهری در هدرن‌هایم کشف شده و در کتابخانهٔ ویسبادن نگهداری می‌شود.

شمارهٔ ۷ الف ـ طرف پشت همان سکو.
شمارهٔ ۸. مکعبی از سنگ سیاه و سفید (Gres blanc).
شمارهٔ ۸ الف ـ همان مکعب از زاویه‌ای دیگر.

پلان CV

شمارهٔ ۱. مهراب کوچک اهدایی از سنگ سیاه.
شمارهٔ ۲. مجسمهٔ شیر کوچک از سنگ سیاه.
شمارهٔ ۲ الف ـ همان مجسمهٔ شیر از زاویه‌ای دیگر.
شمارهٔ ۳. طرف پشتِ یک مهراب کوچک اهدایی از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٤. مهراب کوچک اهدایی دیگری از سنگ سیاه.
شمارهٔ ٥. مهراب بزرگ شش گوش از بازالت.
شمارهٔ ٥ الف ـ طرف پشت همان مهراب.
شمارهٔ ٦. ابزار آهنی به شکل یک لولهٔ بسیار کوچک.
شمارهٔ ٦ الف ـ همان ابزار از زاویه‌ای دیگر.
شمارهٔ ۷. مهراب اهدایی از سنگ سیاه.
شمارهٔ ۸. طرف جلوی یک مهراب کوچک اهدایی از سنگ سیاه.
شمارهٔ ۸ الف ـ طرف پشت همان مهراب.

پلان CVI

پلان نخستین معبد مهری که در ژانویهٔ ۱۸۲٦ در نزدیکی هدرن هایم کشف شد.
مقطع و پلان دومین معبد مهری که چند هفته بعد از اولی، در همان محل کشف شد.

پلان CVII

پلان یک معبد مهری که در ۱۸۲۱ در Dormagen (بین کولونی و Neuss) کشف شده.
پلان یک معبد مهری که در ۱۸۳۸ در نوینهایم در نزدیکی هایدل برگ کشف شد.
مقطع همان معبد مهری.
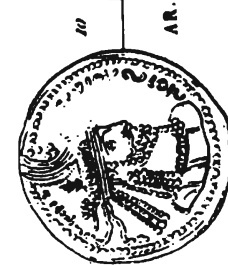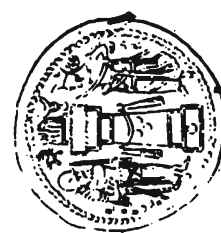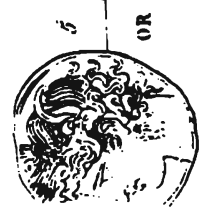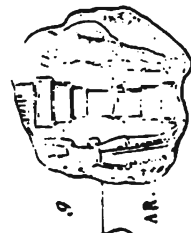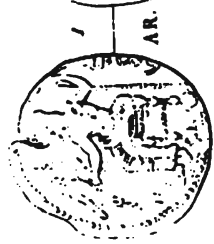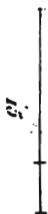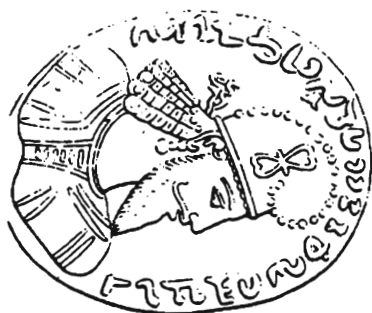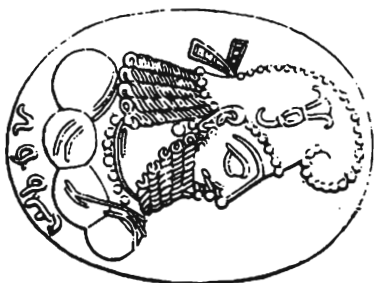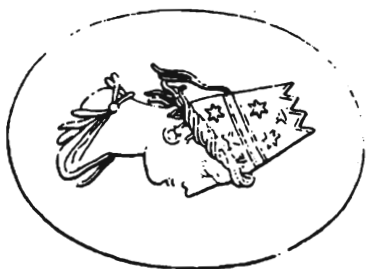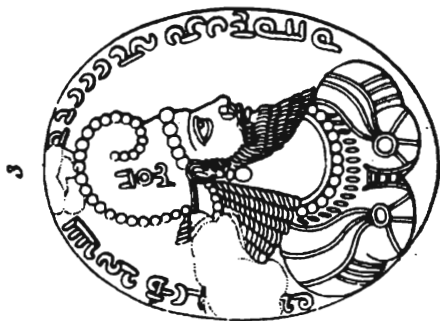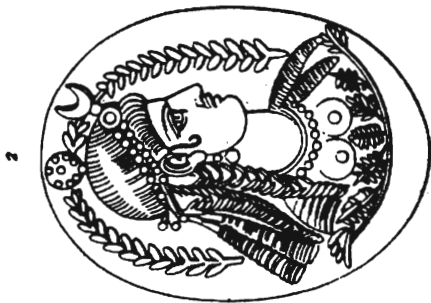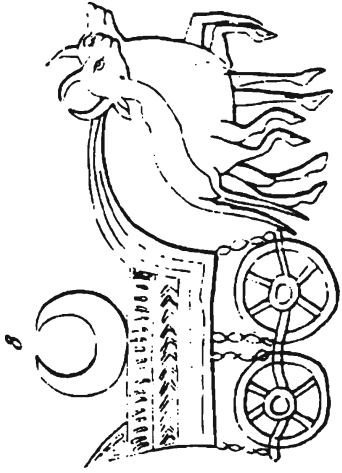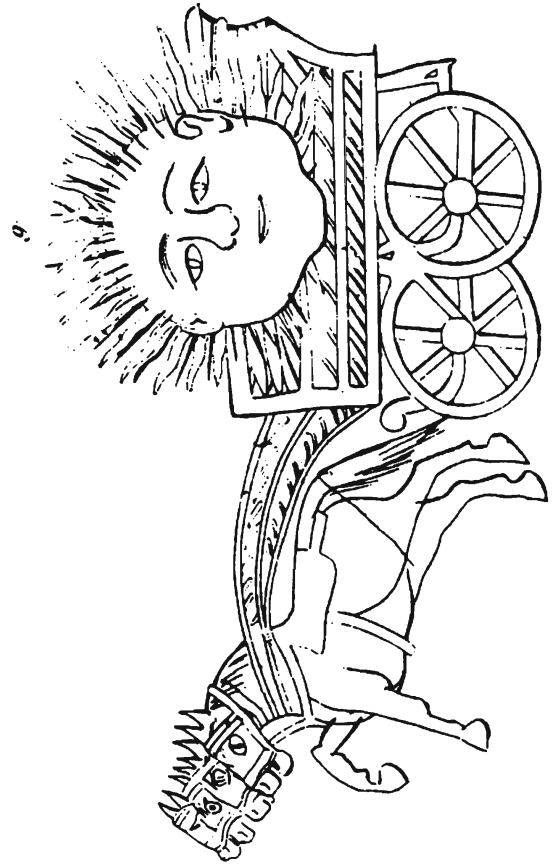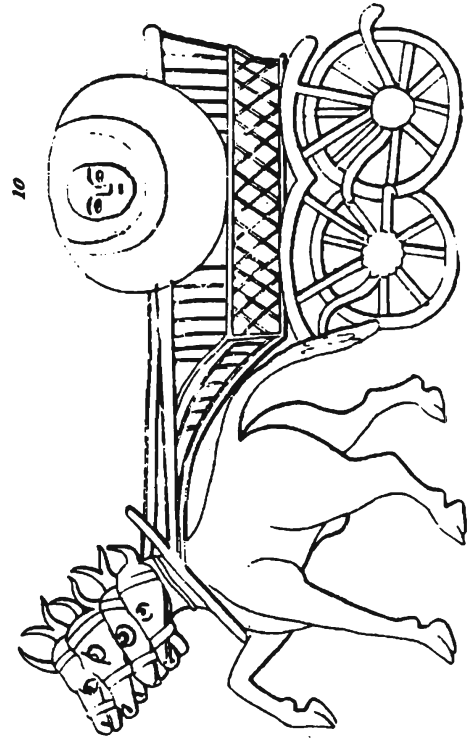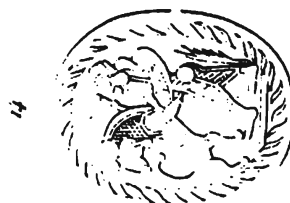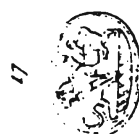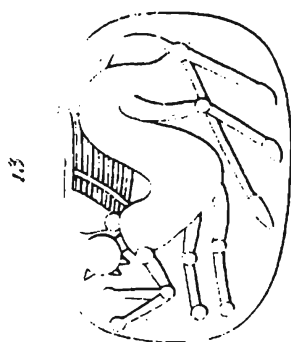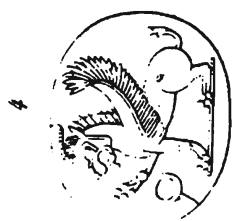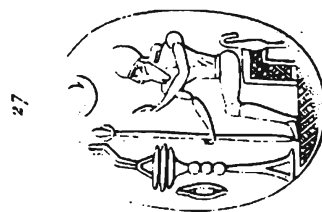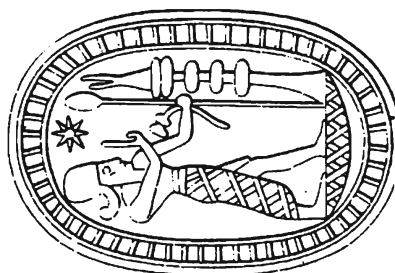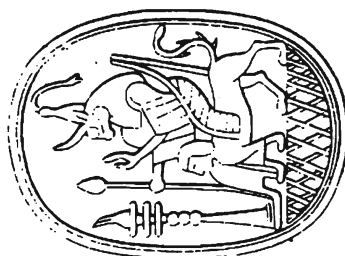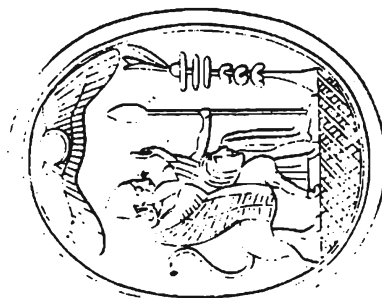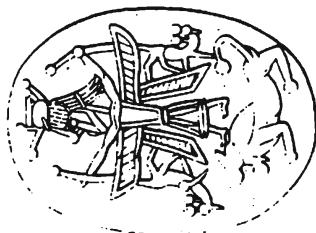
LXV

پلان LXVI

8
AR.
11
BR.
14
AR.
10
BR.
12
AR.
7
AR.
9
AR.
13
AR.

پلان LXVII

پلان LXVII

پلاں LXVIII

پلان LXVIII

پلان LXIX

پلان LXIX

پلان LXX

C·VALERI
VS·HERACLES·PAT
ET·C·VALERII
VITALIS·ET·NICO
MES·SACERDO
TES·S·P·C·P·S·R
D·D·ID·AVG·IMP
COM

LXXII

پلان LXXIII

پلان LXXIV

پلان LXXV

پلان LXXVI

2

پلان LXXVII

پلان LXXVIII

پلان LXXIX

1
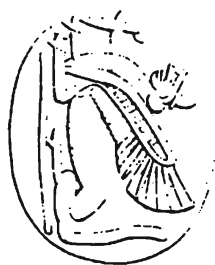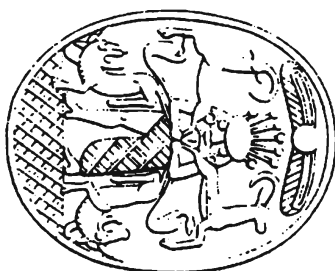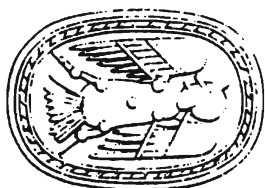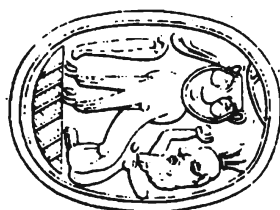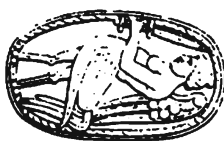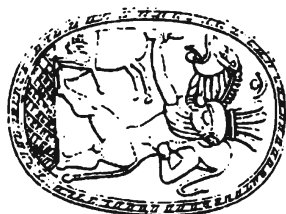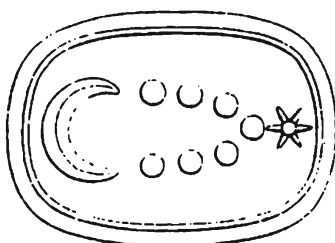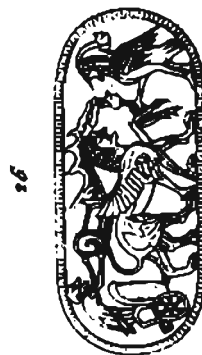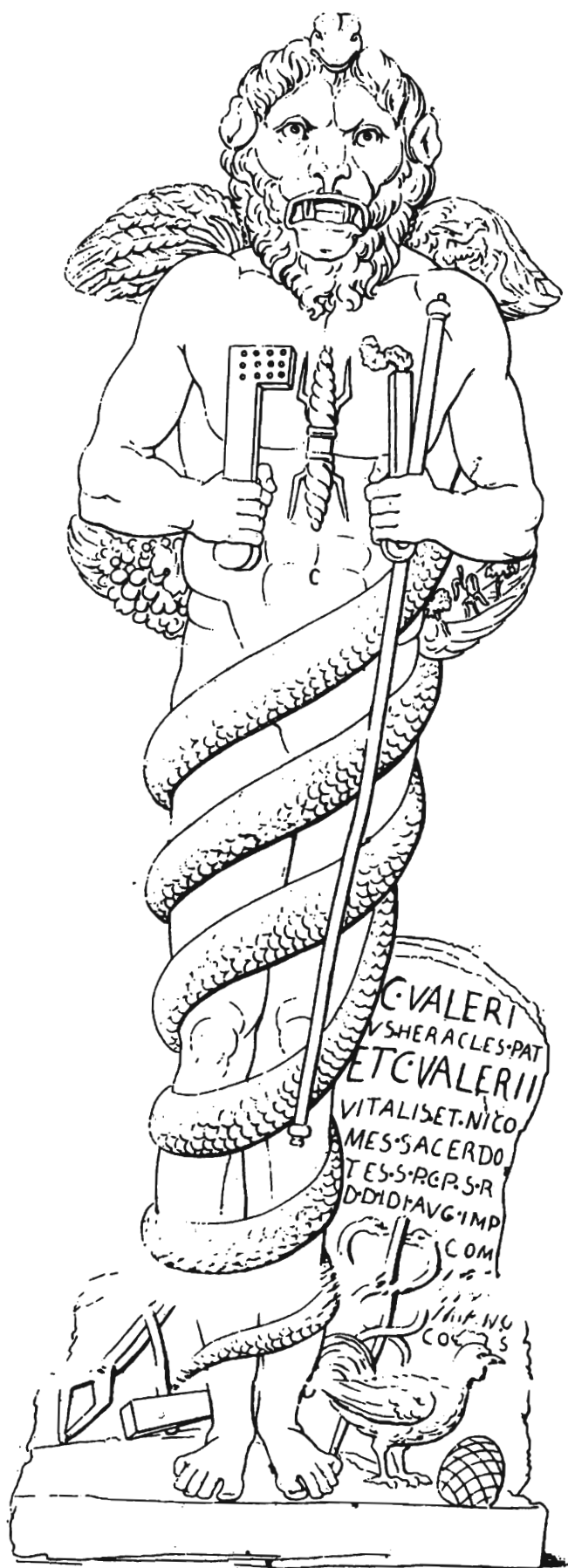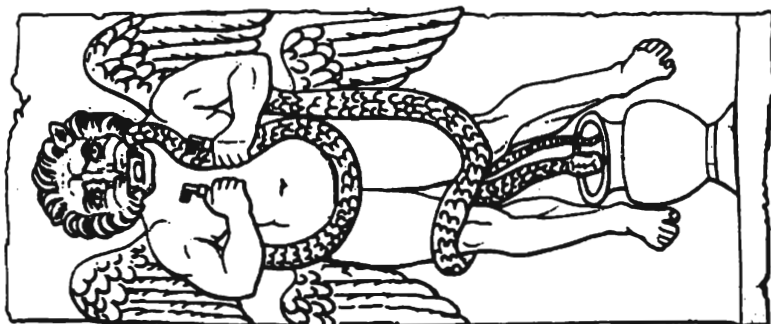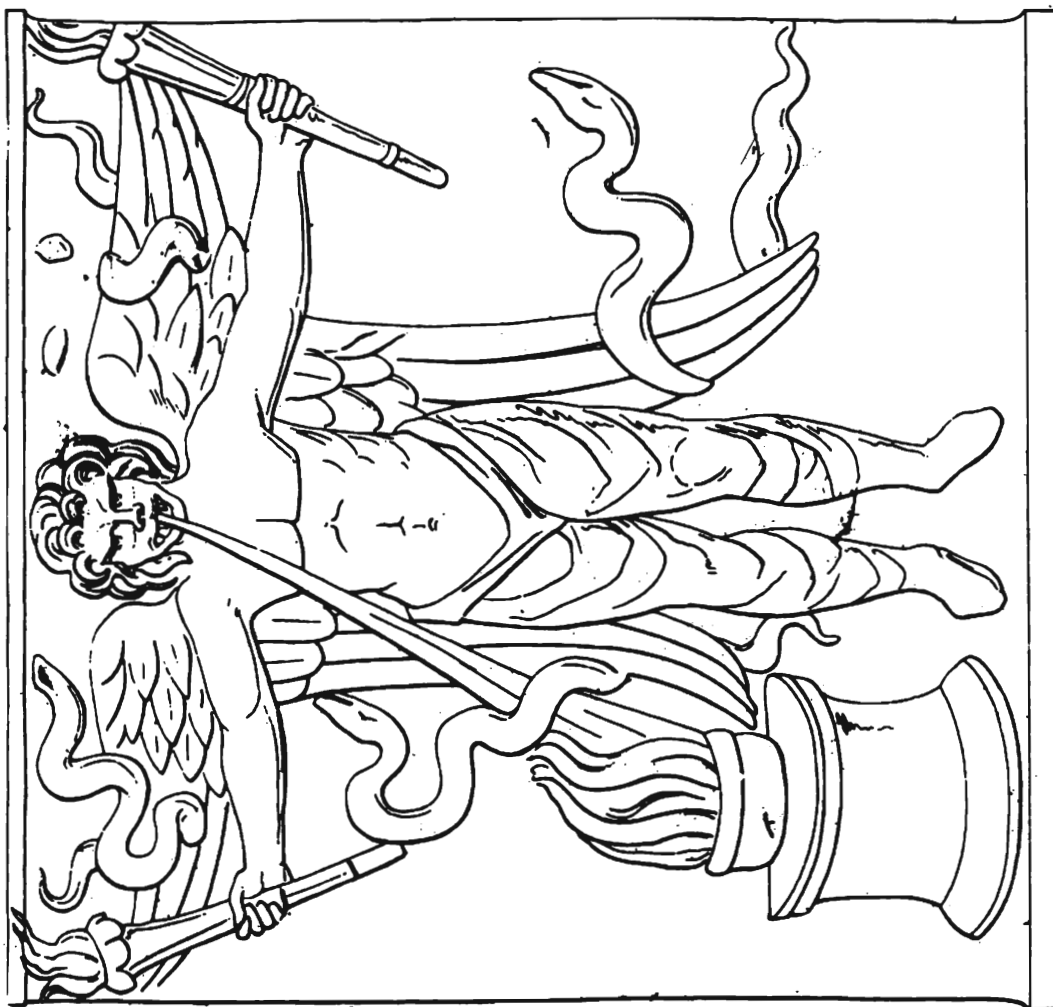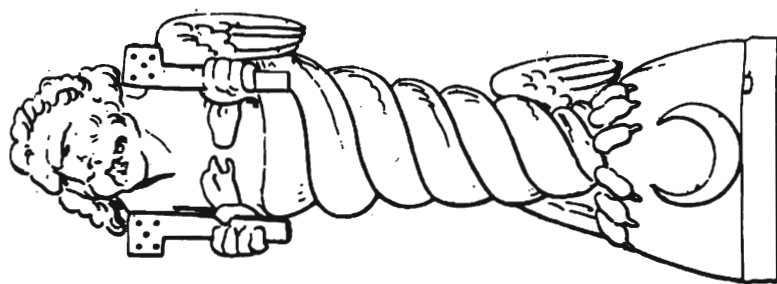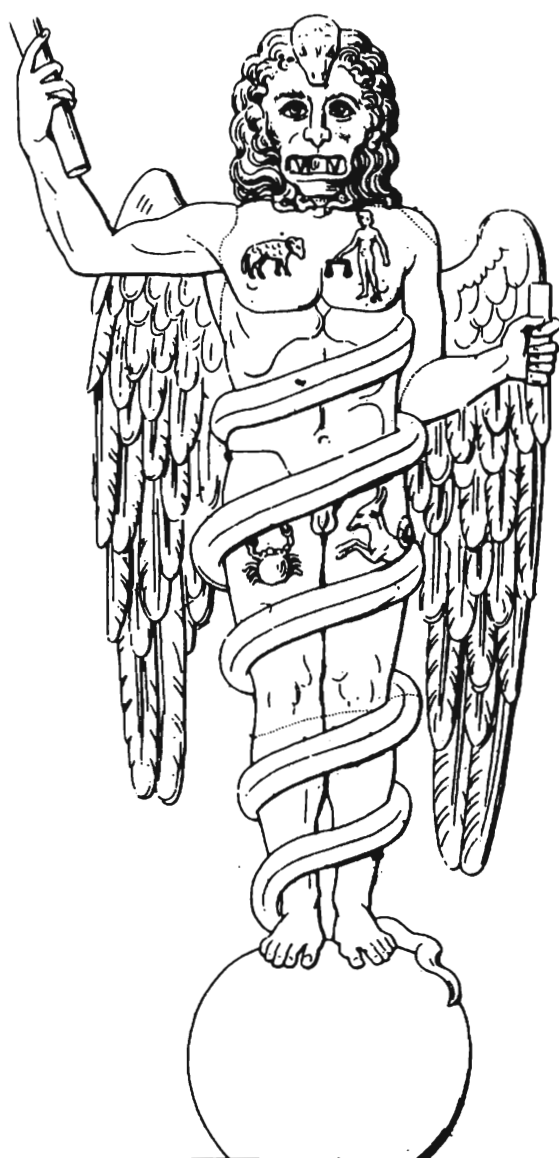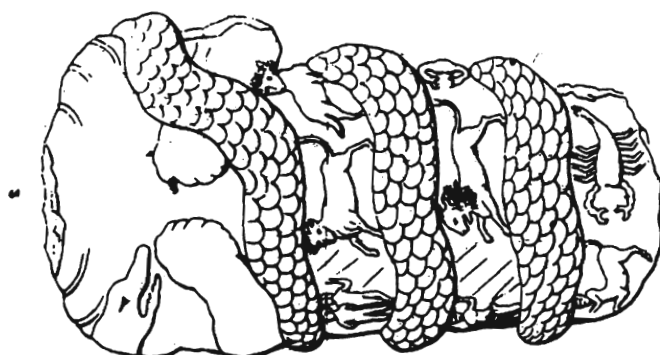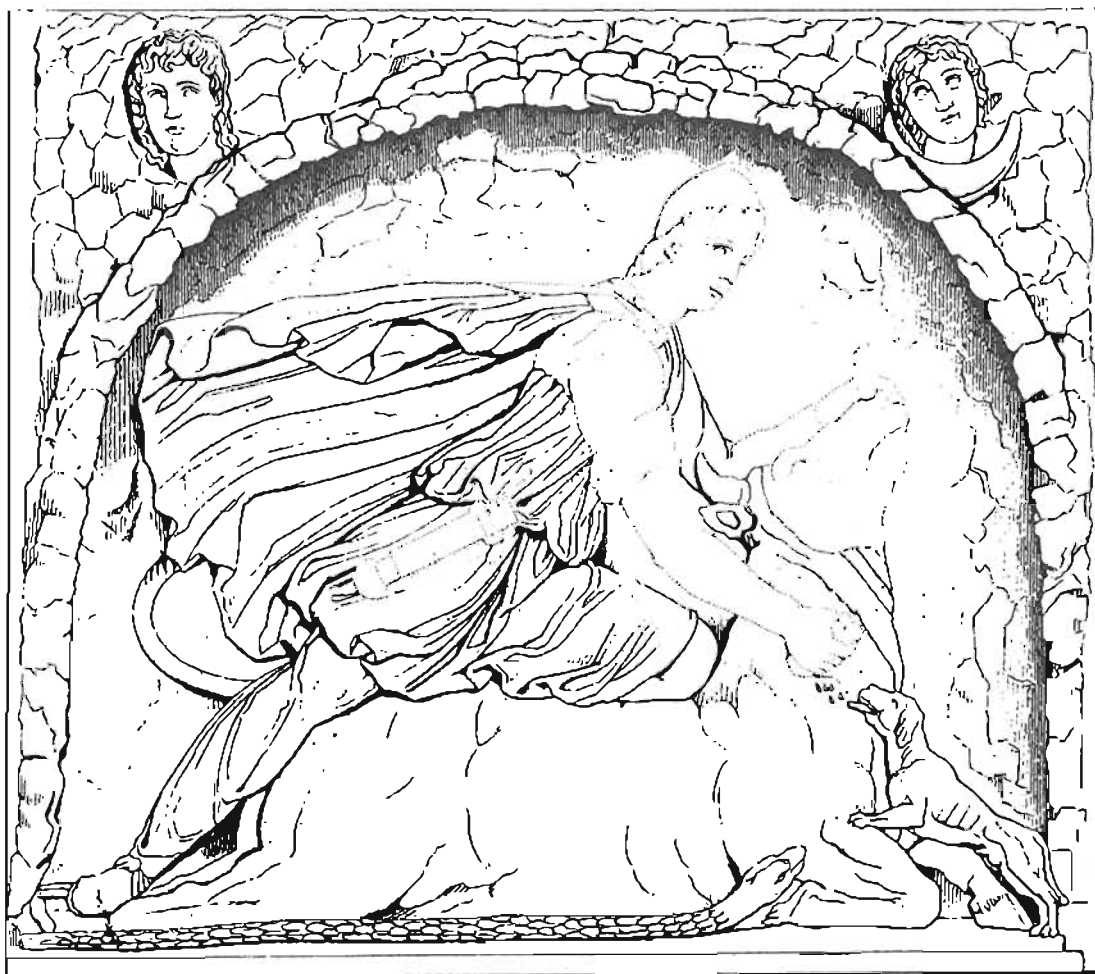
2
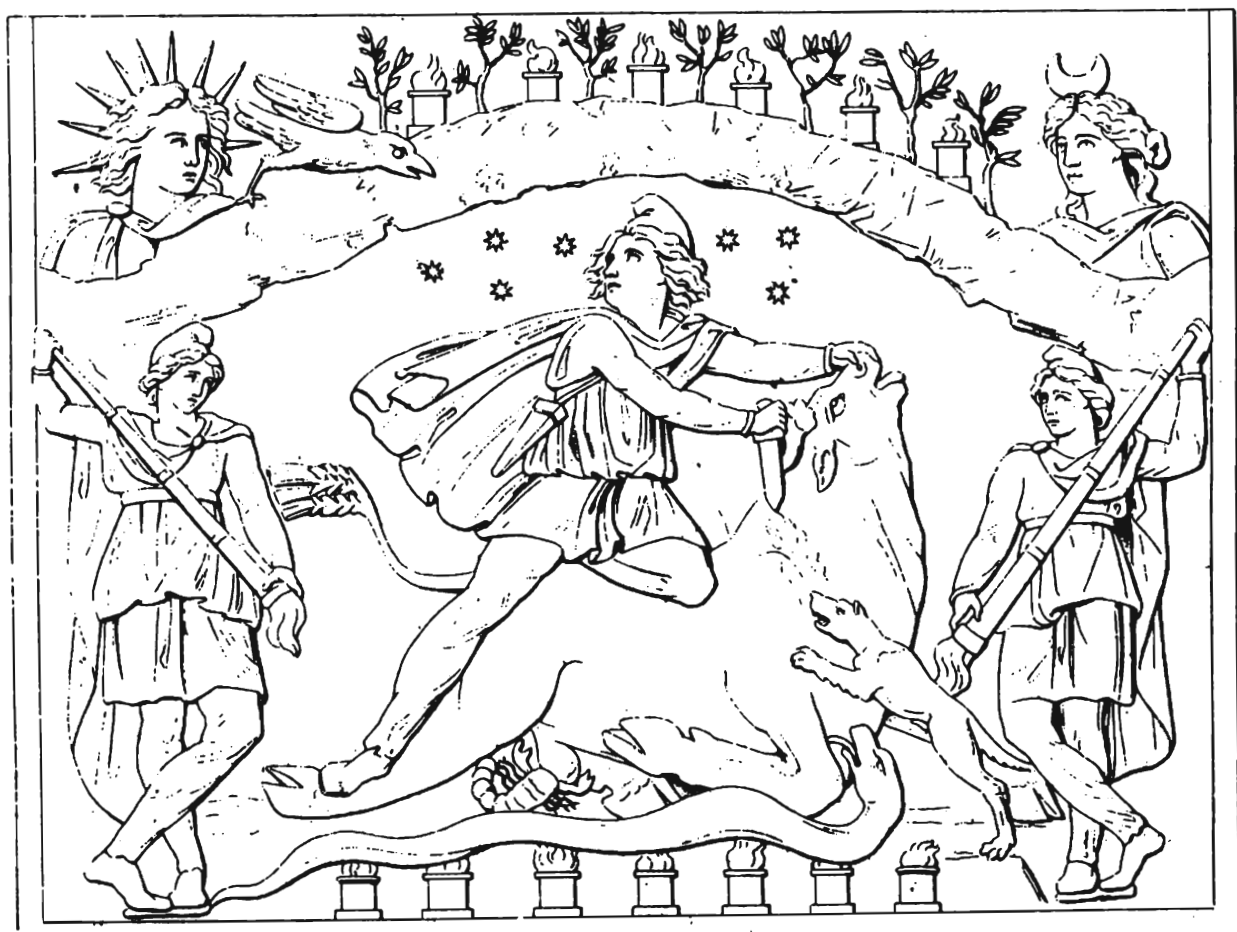
A·DECIMIVS·A·FIL·PAL·DECIMIANVS·AEDEM
CVM·SVO·PRONAO·IPSVM·QVE·DEVM·SOLEM·MITHRA
ET·MARMORIBVS·ET·OMNI·CVLTV·SVA·P·RESTITVIT

2

SIG·IMDEPREHENSVILIS·DEI·C. VALERIVS·HERACLES·SACERDOS. S·P·P
L·SEXTIVS·KARVS·ET

LXXX

Gravé par Lebas.

Gide et c^ie éditeurs.

پلان LXXXI

D·S·I·IMP·C·AMANDINIVS
VERVS·BVC·V·S·L·L·M·
DEO·SOLI·IMP·S·I·SVRA
DVP ALE NORICORVM
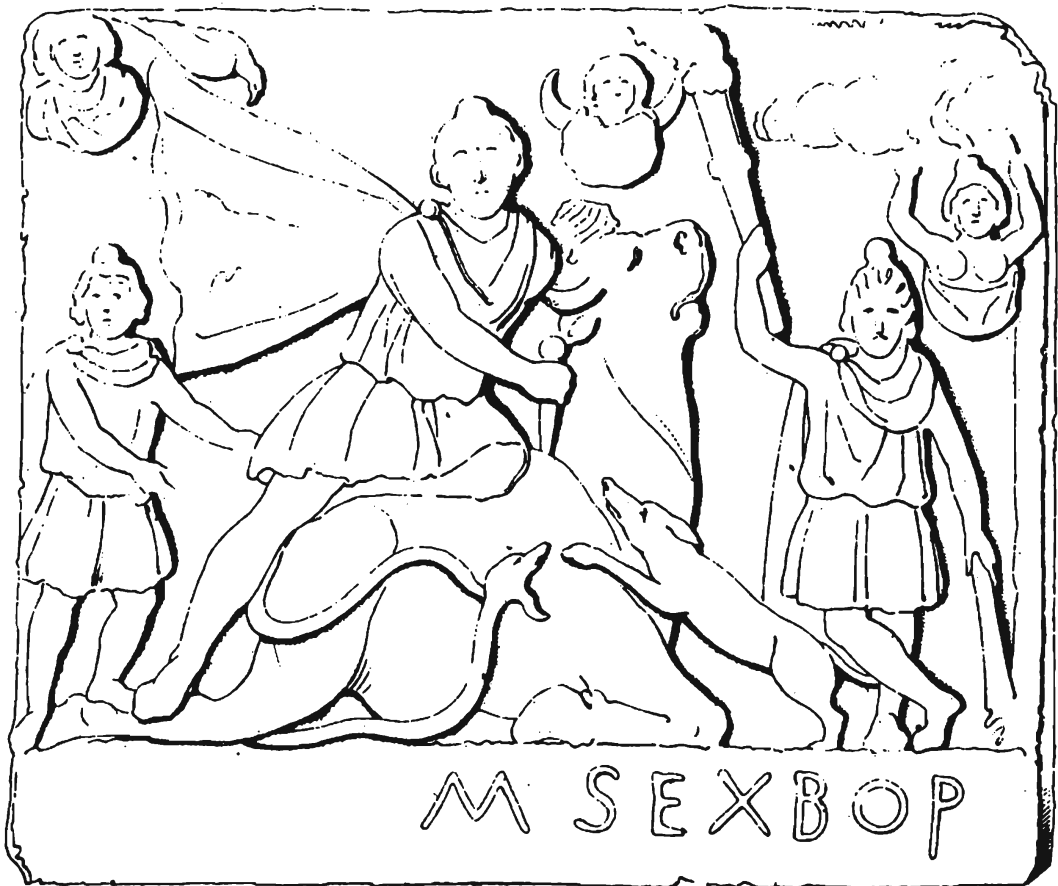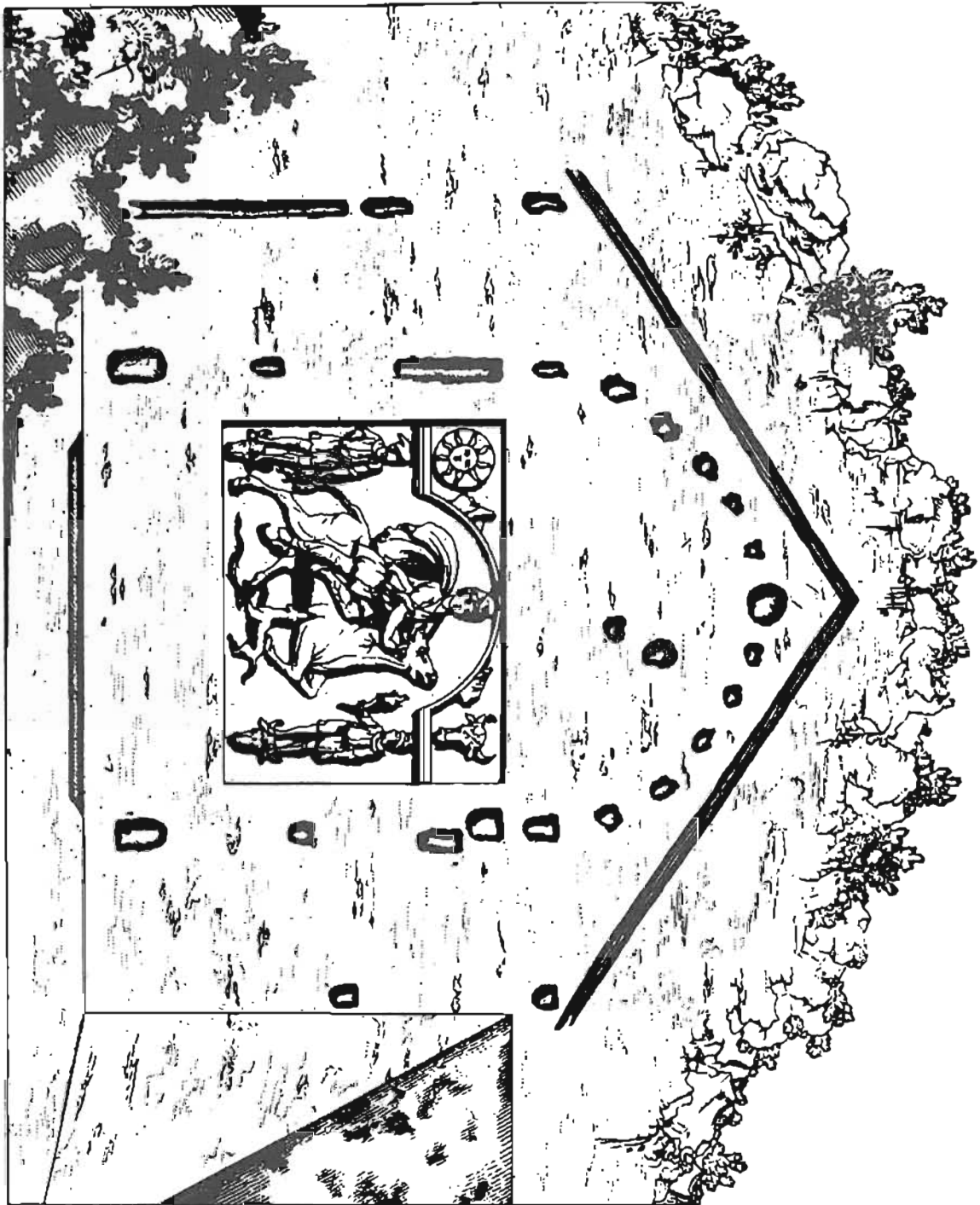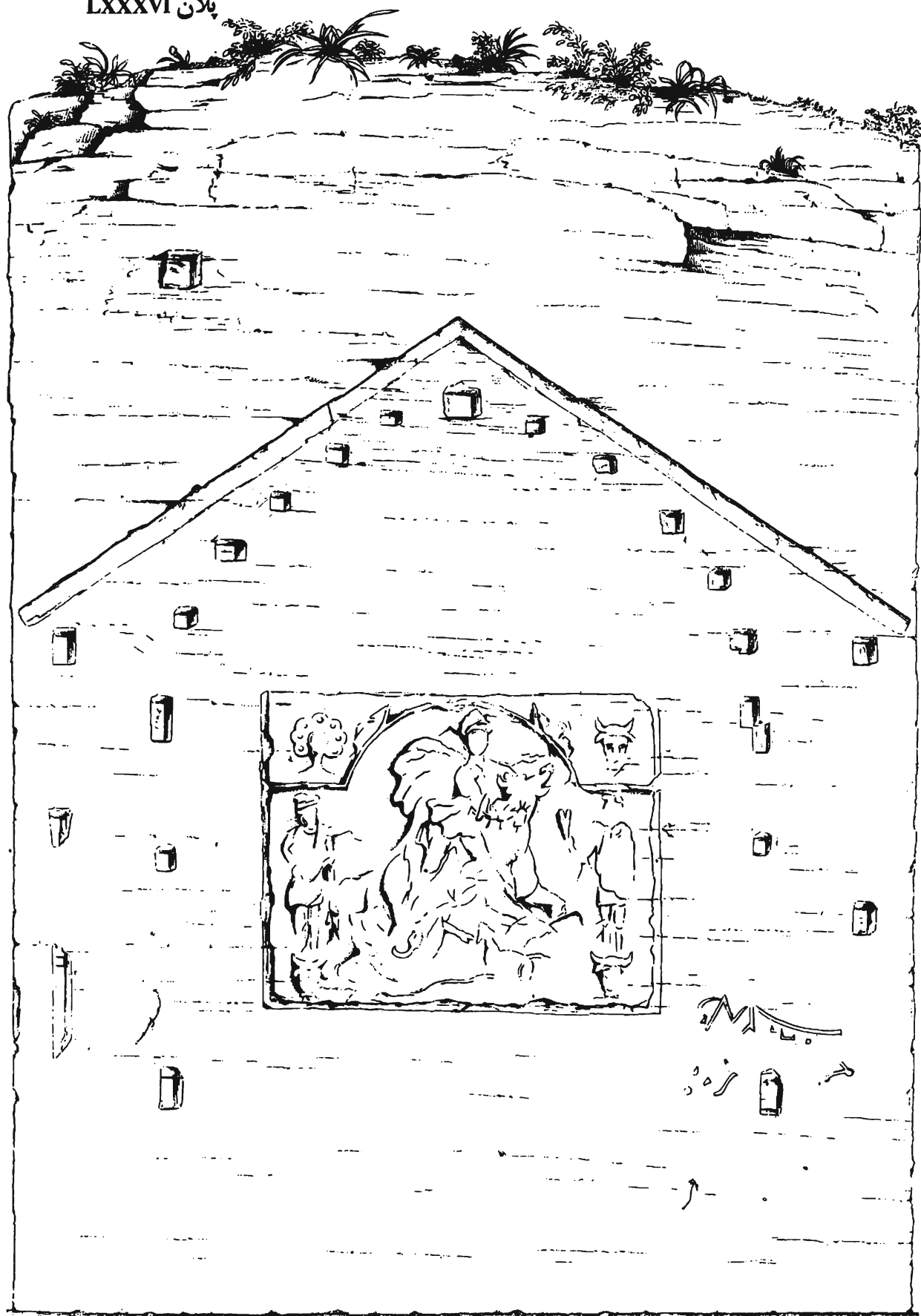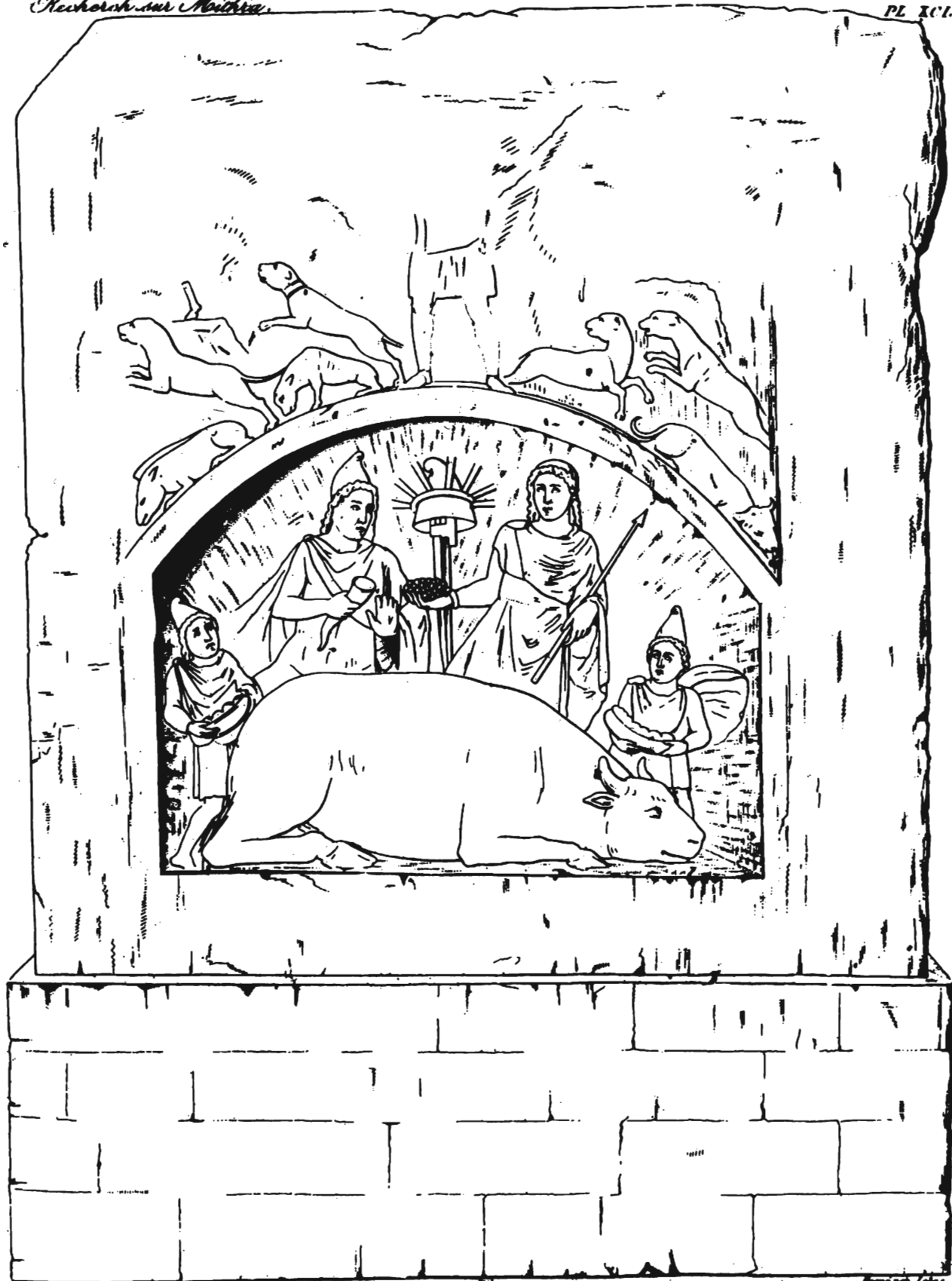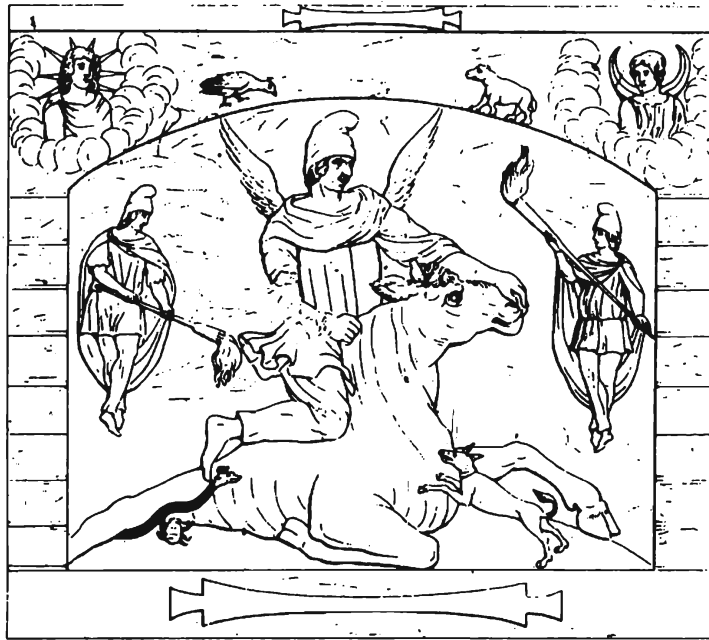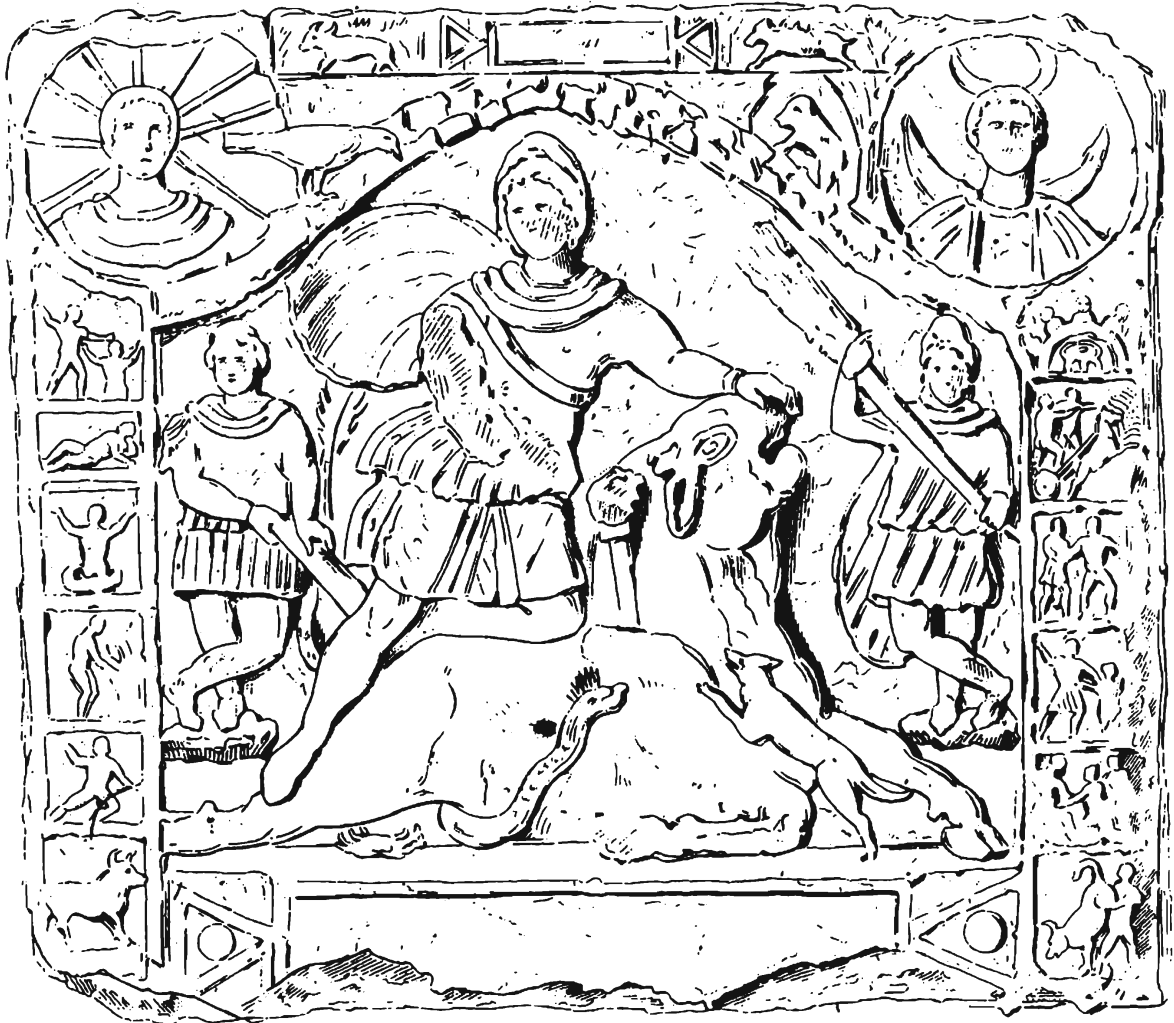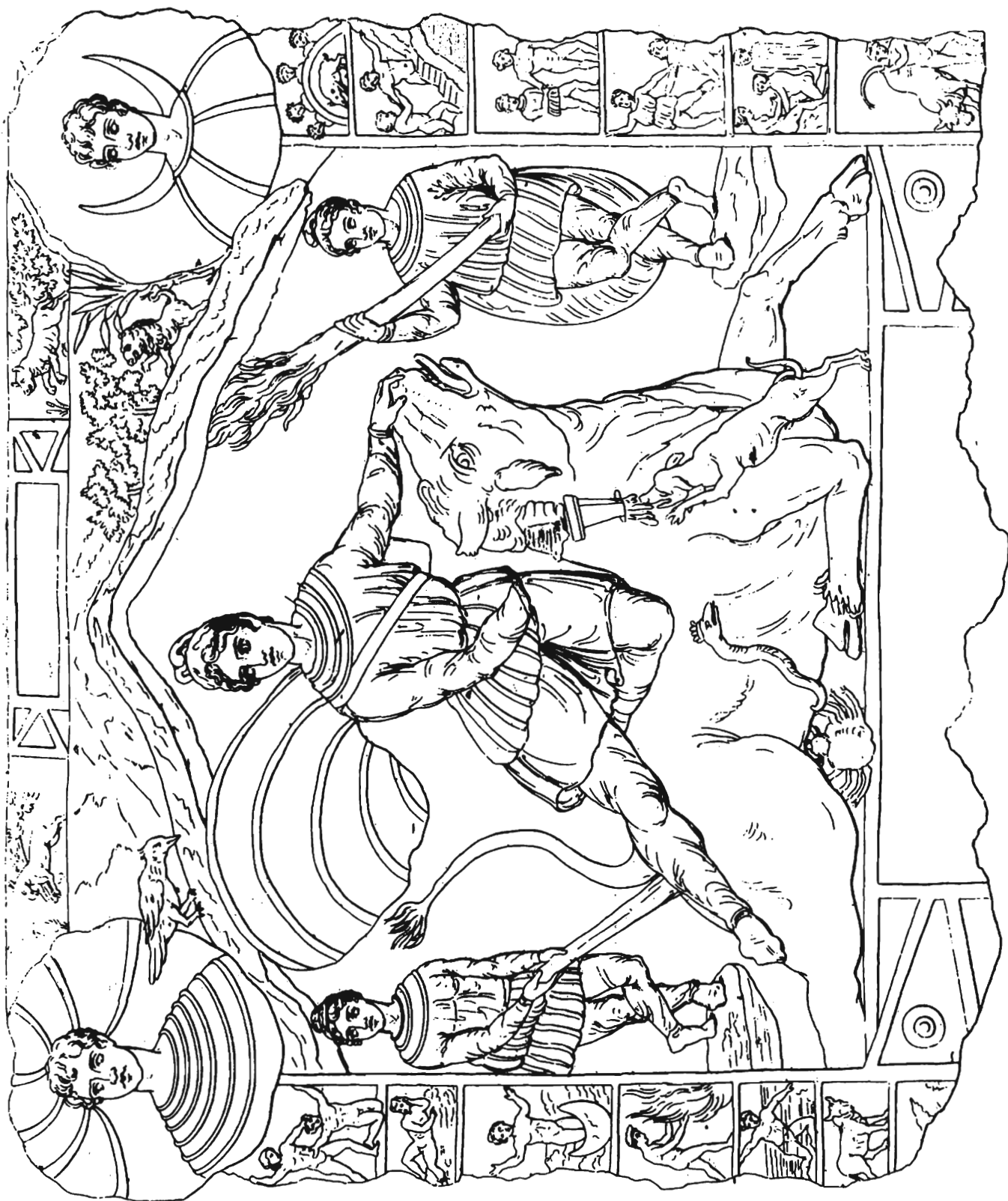
LXXXII پلان

1

Gravé par Bigant.

2

Gravé par Lebas.

پلان LXXXIII

Dessiné à Naples par A. Russo. *Gravé par Meucci.*

پلان LXXXIV

1

2

پلان LXXXV

پلان LXXXVI

پلان LXXXVII

پلان LXXXVIII

پلان LXXXIX

پلان XC

پلان XCII

بلان XCIII

2

XCIV پلان

PL. XCIV.

پلان XCV

XCVI پلان

پلان XCVII

Recherch. sur Mithra. PL. XCVII.

2

پلان XCVIII

rch. sur Mithra.
DEO INVICTO MITHRE
SVME ME. DIVIS EXVOTO
POSVIT

پلان XCIX

پلان C

D·S·I·M·
PRO SALVTE ET INC
OLVMITATE MA·ARE
TIMOTEI·ET AR·M
AXIMI VOTVM NW
CVPAVIT SOLVITQVE
EVTHYCES EORVM LIR
RETVLIT
Q·FVLVIVS·ZOTICVS D·D·D
I M SIGNVM
VNDINVS EXVOTO POS
EO ARIMANI

پلان CI

بلان CII

پلان CII

پلان CIII

Recherch. sur Mithra.
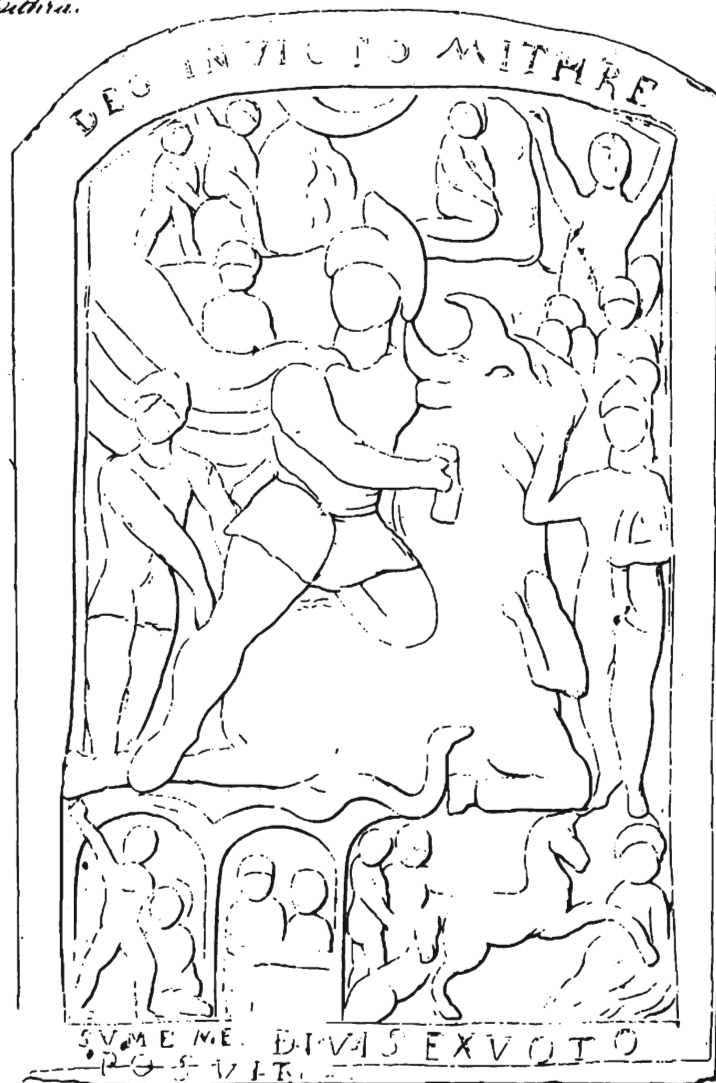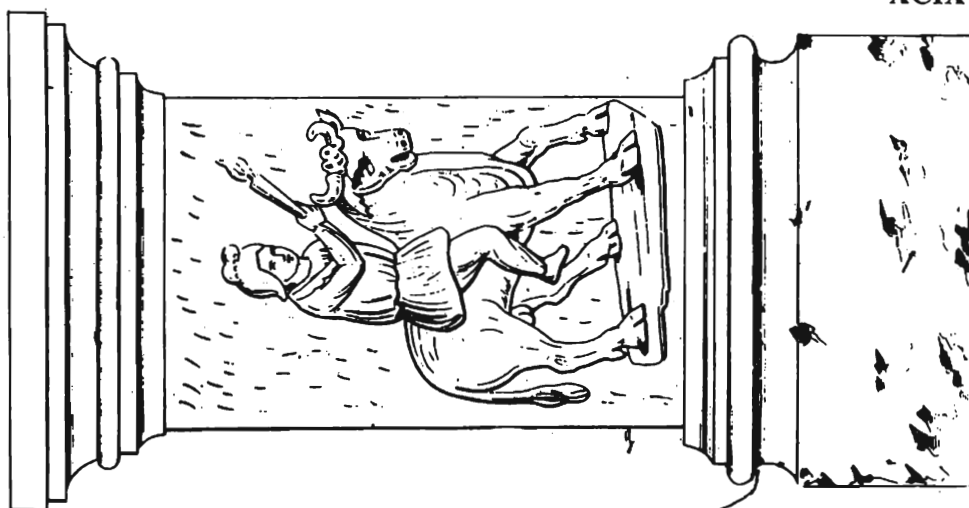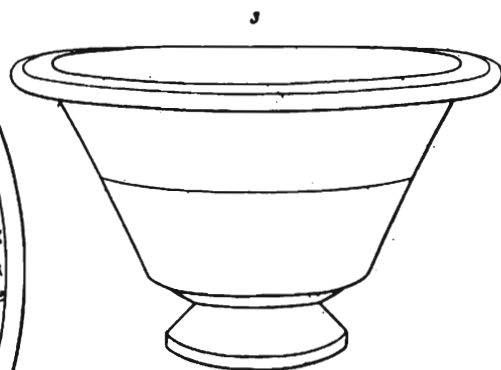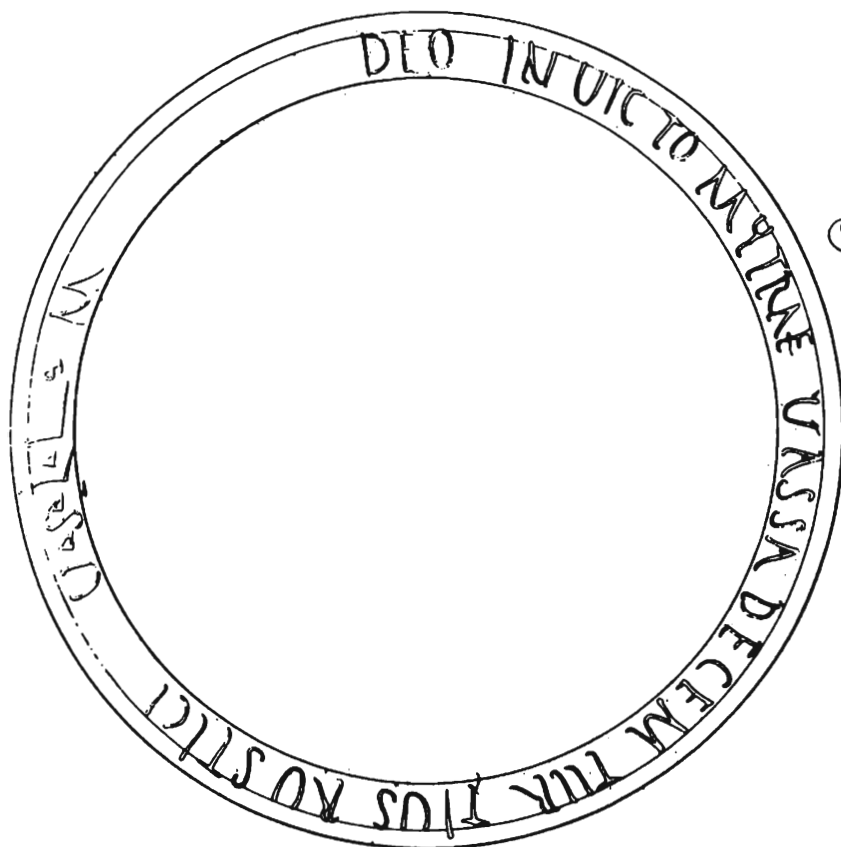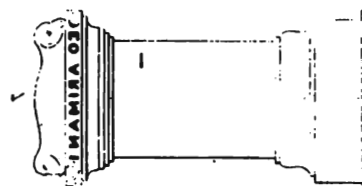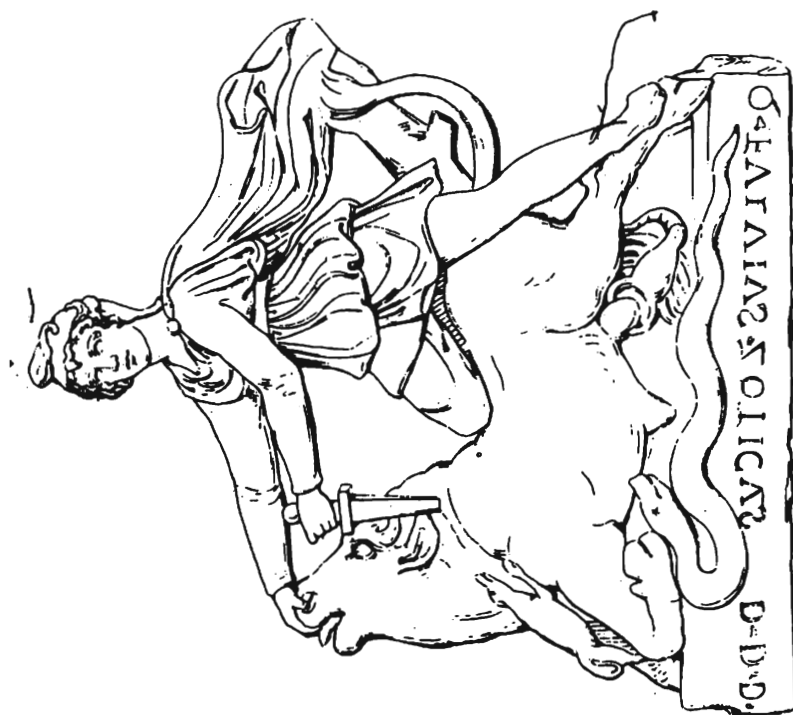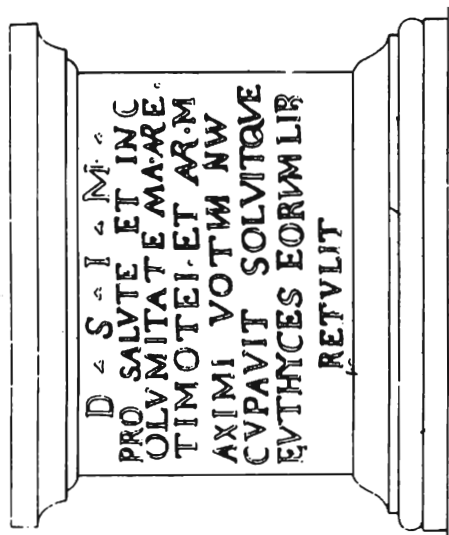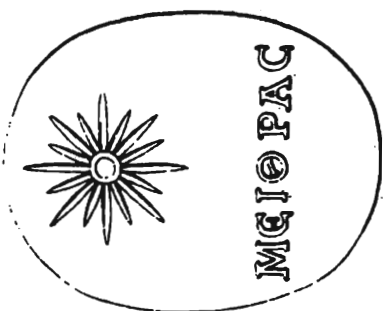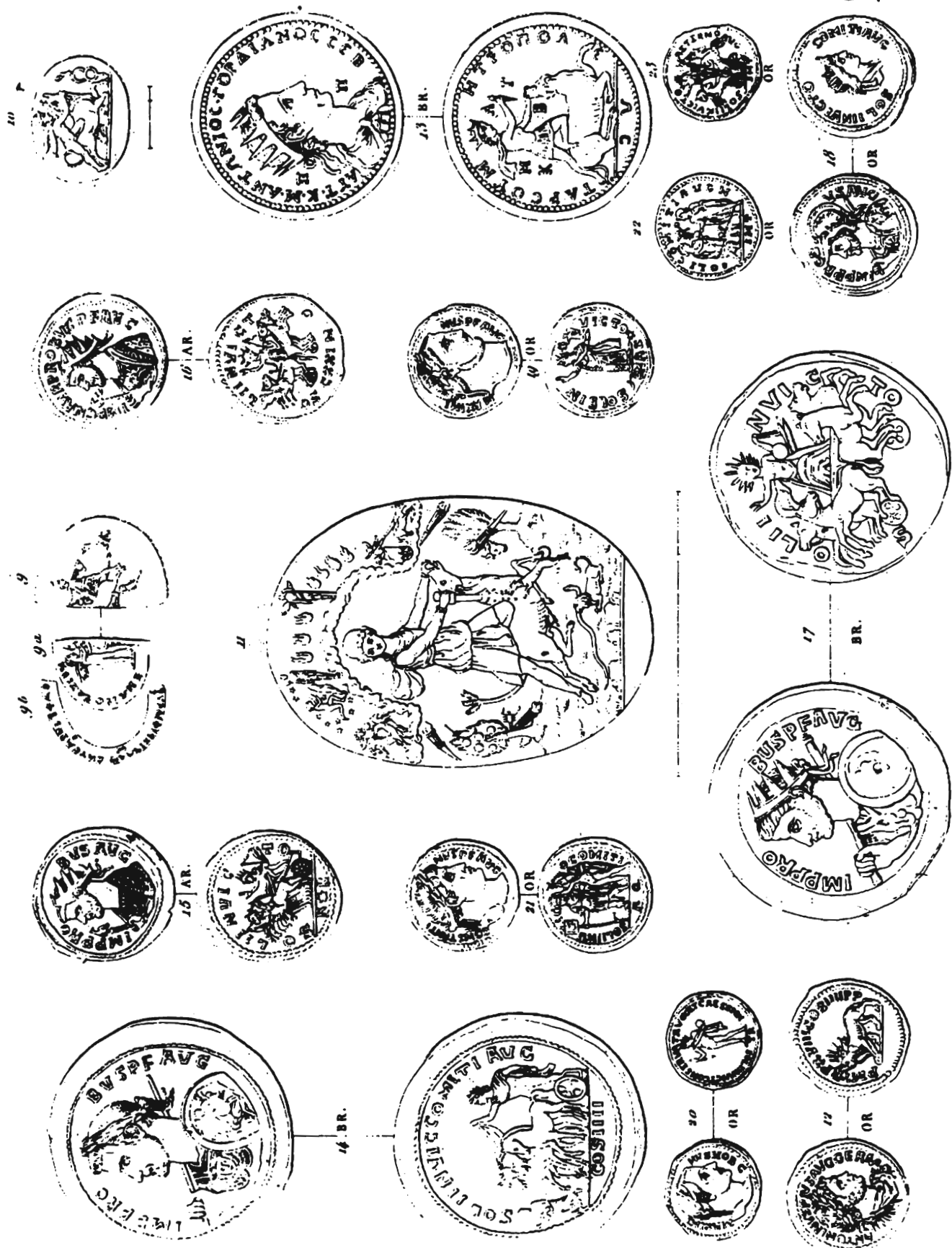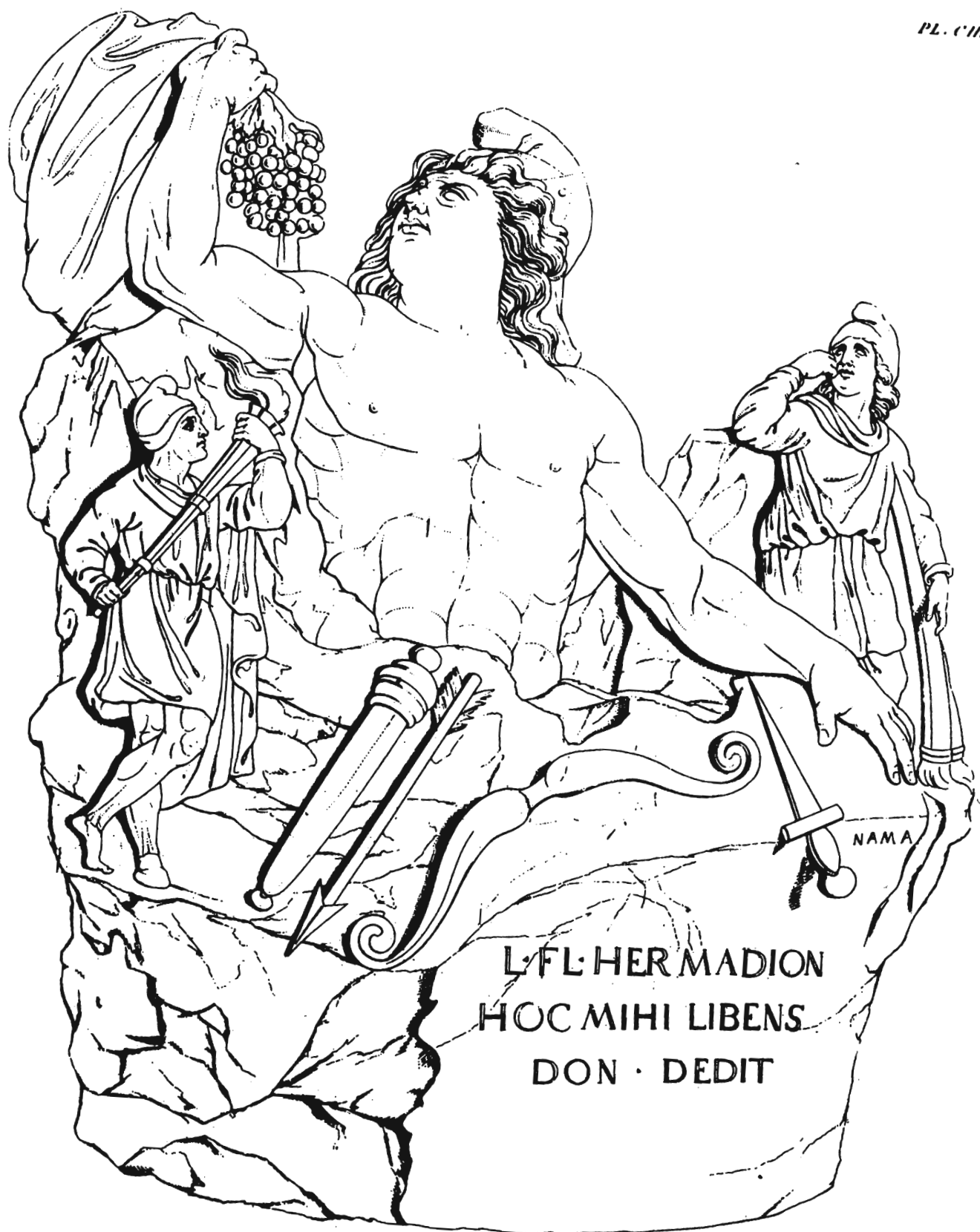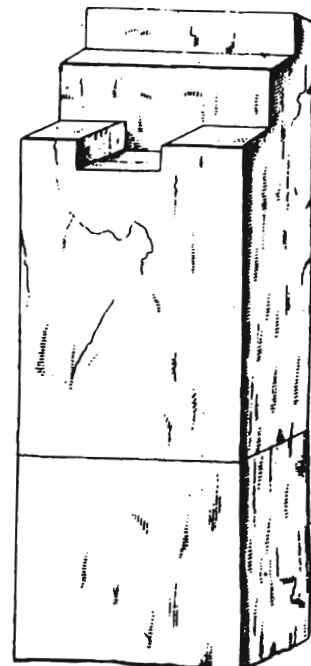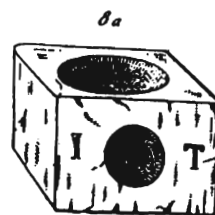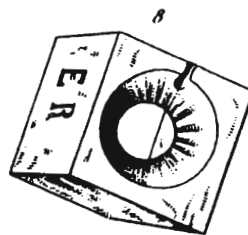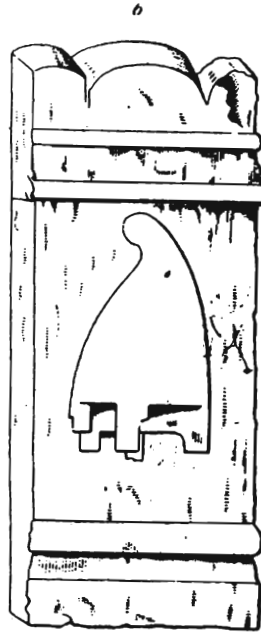
1
2
6
8
ER
8a
I
T
Dessiné à Wisbaden par Cl. Pierre.
Gide et C.ie éditeurs.
Gravé par Reveil
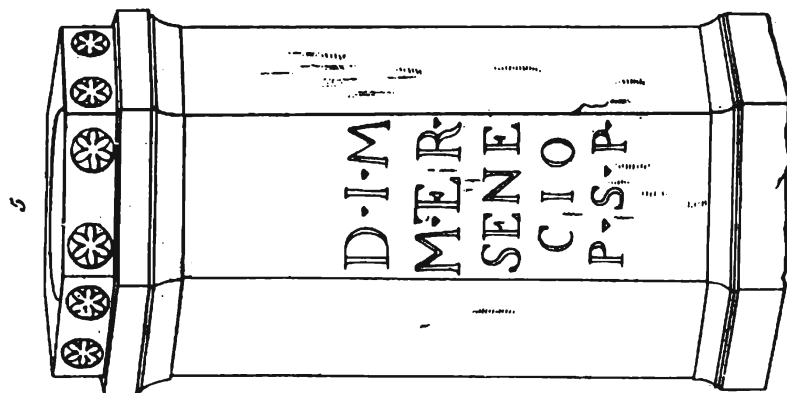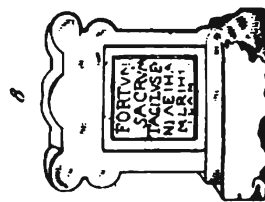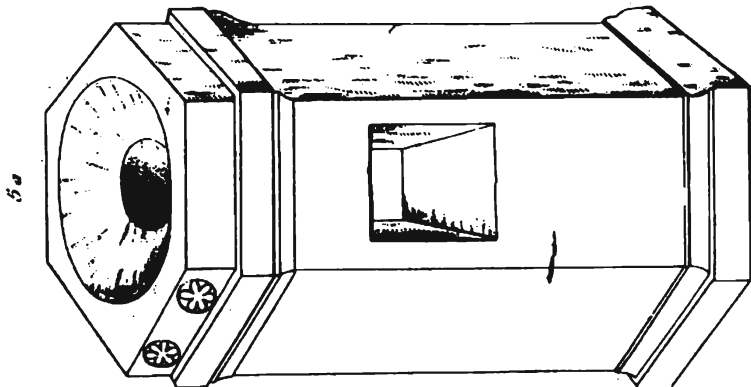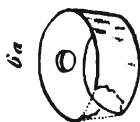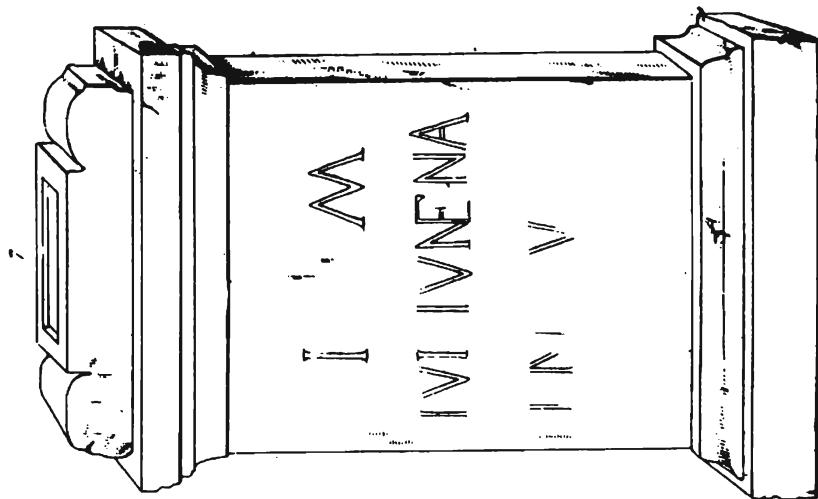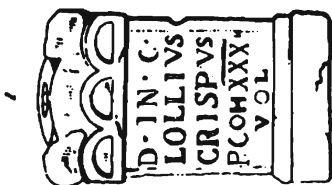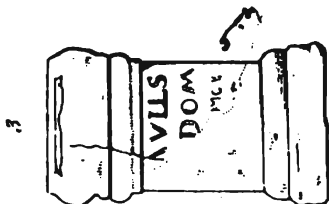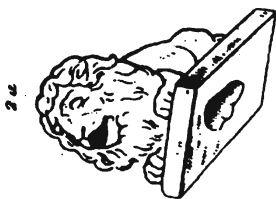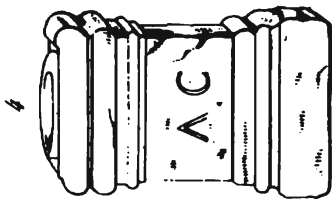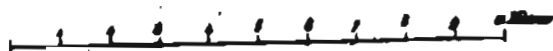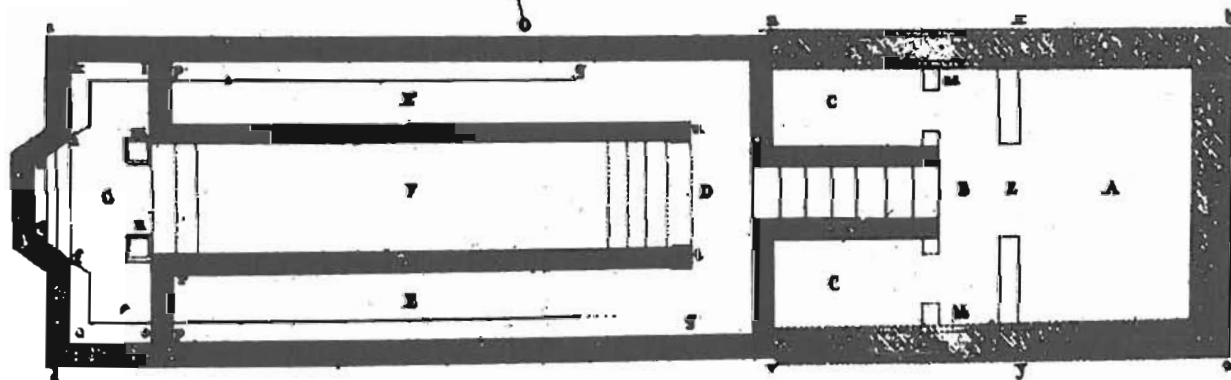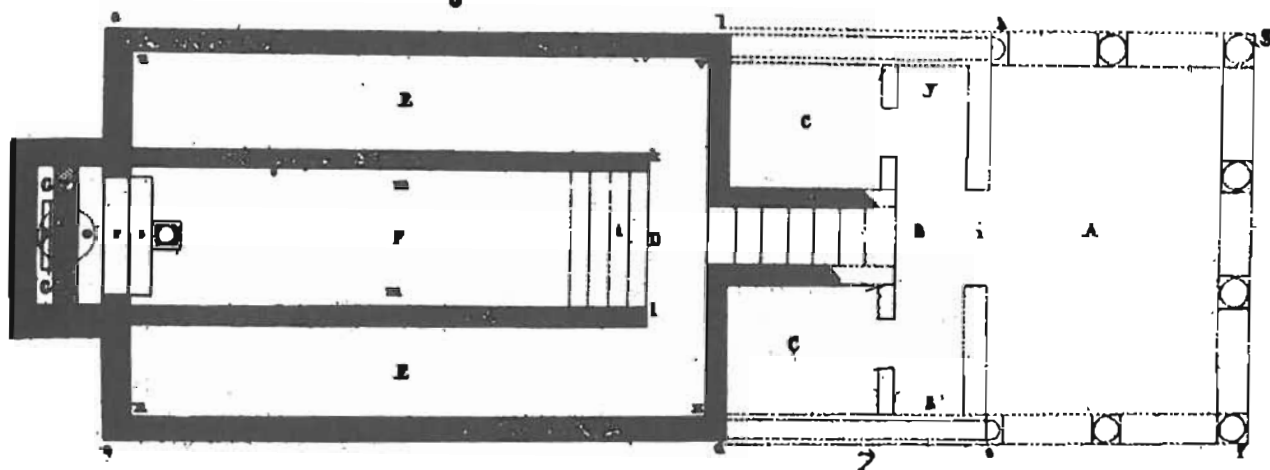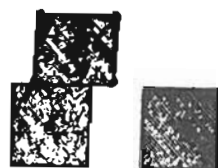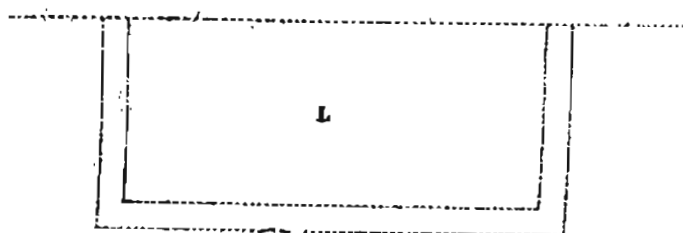
یلان CV

1
D·IN·C·
LOLLIVS
CRISPVS
PCOHXXX
VOL
2
3
AVLLS
DOM
2a
4
AC
5
D·I·M
M·E·R·
SENE
CIO
P·S·P
6
5a
6a
7
I M
IVI IVNENA
IN V
8
FORTVN
SACRVM
8a

پلان CVI

پلان CVII
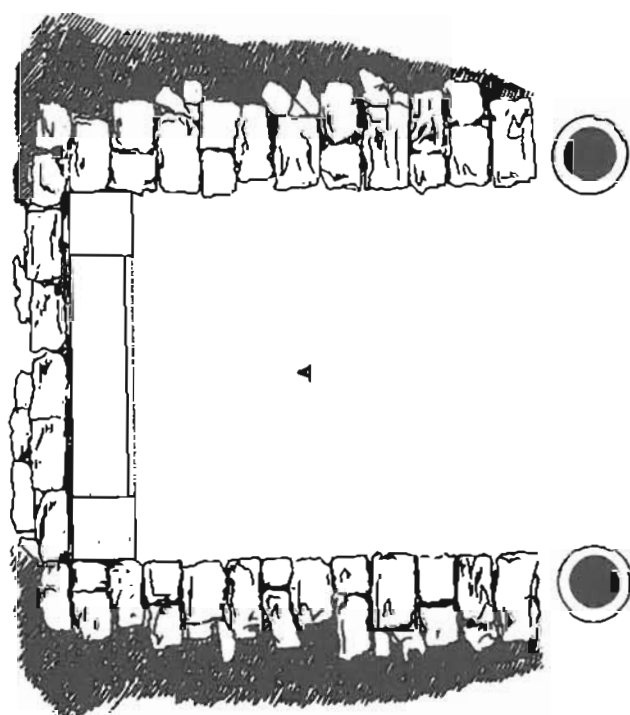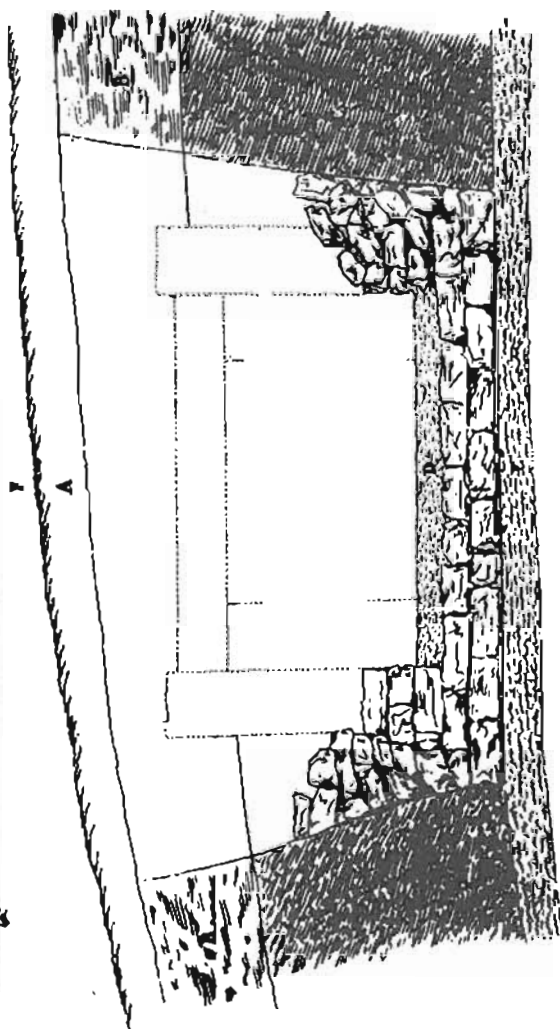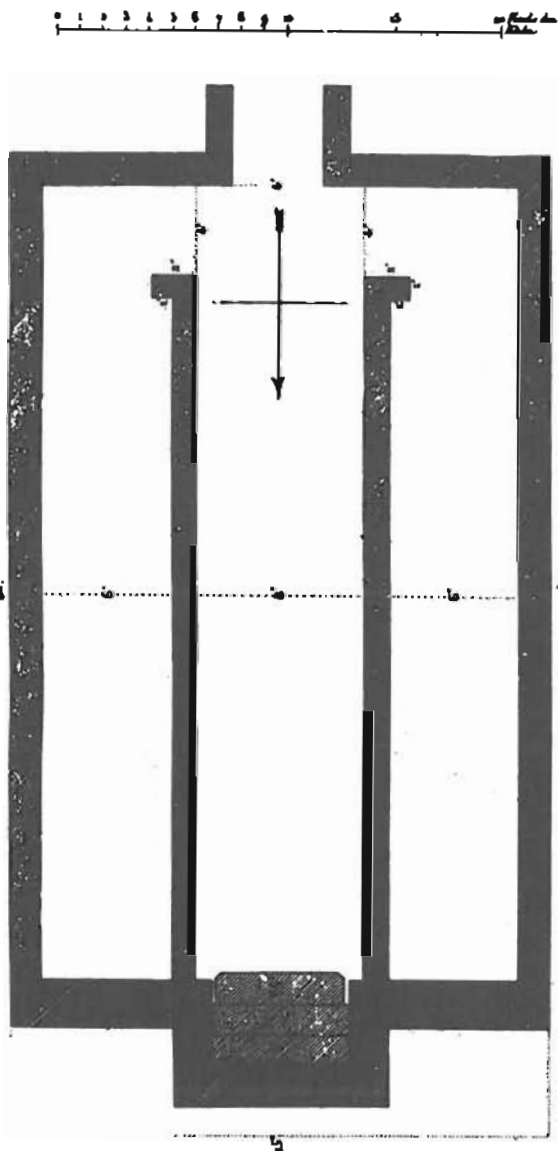
II. اطلس صحنه‌های میترایی

ژوزف دوهامِر

کتاب اطلس صحنه‌های میترایی* به سال ۱۸۳۳ توسّط **ژوزف دوهامر** در پاریس به چاپ رسید. این مجموعه دارای ۲۴ تصویر طراحی شده از روی اصل نقوش می‌باشد. دقّت و تأمّل در مورد آنها از جنبه و نظرگاه هنر میترایی و آداب و رسومِ زندگیِ روزمرّه و نقش و اهمیّت منطقةالبروج در کارهای روزانه شایان توجّه است. برخی از این نقوش با تصاویری که در کتاب به‌دست داده شده، توارد دارد؛ امّا به‌موجب آن‌که همهٔ تصاویر از این مجموعه یک جا (به‌صورت کوچک شده) دسترس علاقه‌مندانی باشد که آن را نمی‌یابند، به چاپ رسید.

* - Joseph de Hammer: *Mithraica ou les Mithraiques Atlas* Paris / Can, 1833.
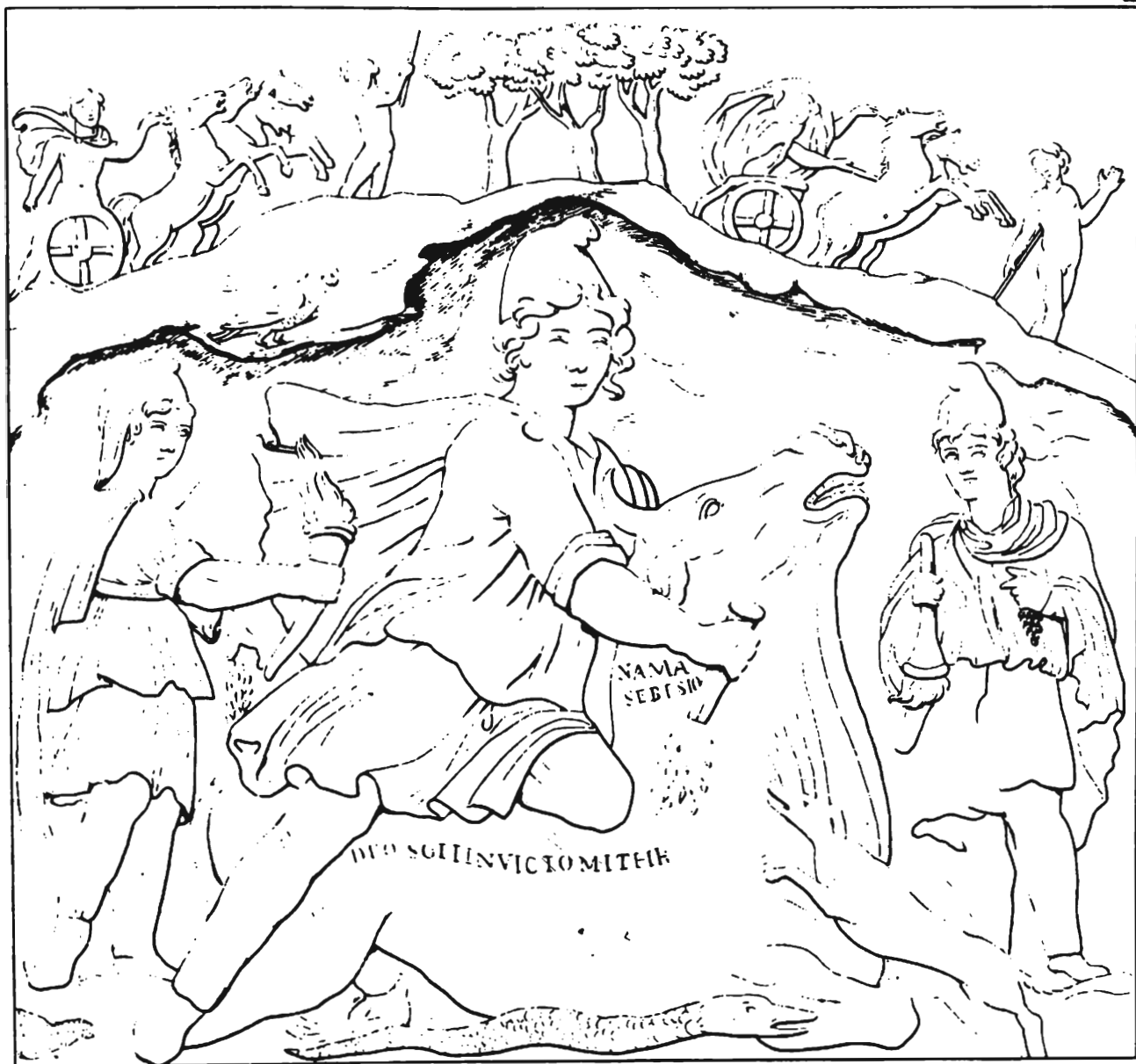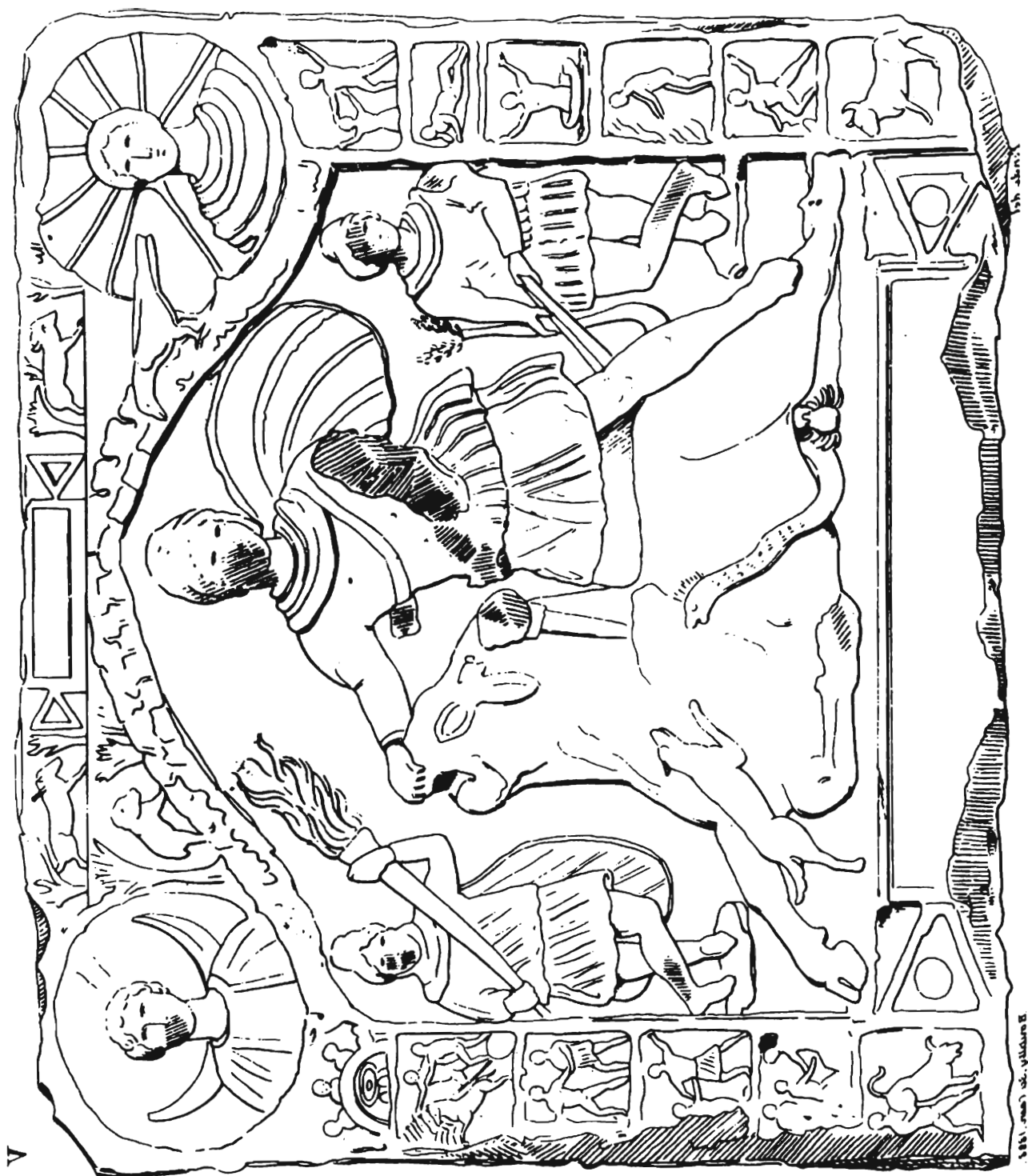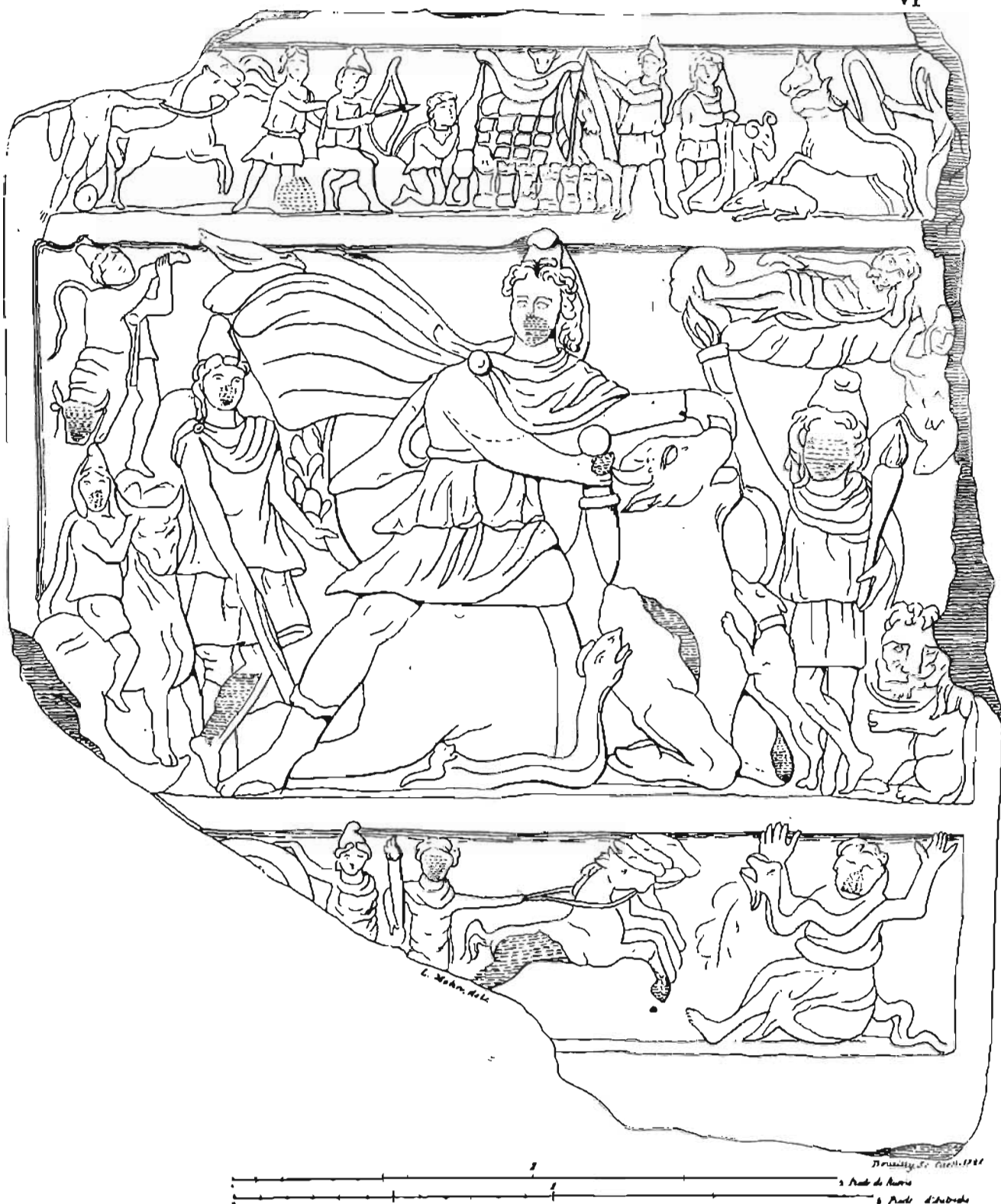
NAMA
SEBESIO
DEO SOLI INVICTO MITHRE

CULTE DE MITHRA. II

CULTE DE MITHRA. III

SOLIINVICTO MITHRAE FECITLAVR SEVERVS PRAESL DOMITIO MARCELLINOPATR

CULTE DE MITHRA. IIII

V

D·S·I·M
AE·M·AVR·THIMOTHEI·EAVR·MAXIM
VTQ· ·EVTHCES· ·EORVM
L. Mohn, del.
Rouilly, Sc. Caen, 1898.
1/8
1 Pied de Russie.
1/10
1 Pied d'Autriche

CULTE DE MITHRA
VIII
Boulilly. Sc. Caen 1828.

CULTE DE MITHRA.
VIIII
1
2
3
4
5
Boulilly. sc. Caen 1828.

CULTE DE MITHRA. X

Boutilly Sc Caen 1828.

1

2

3

Bouailly, sc. Caen, 1828.

CULTE DE MITHRA XII

CULTE DE MITHRA XIII

Boutilly. Sc. Caen 1888.

Pieds de France

XV

XVIII

B

C
XVIIII

1
2
3
4
5
7
6
8

A XVII

XXII
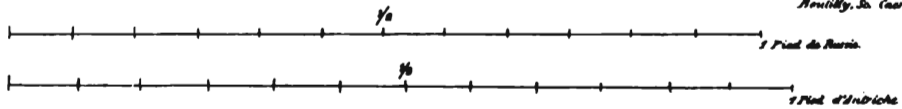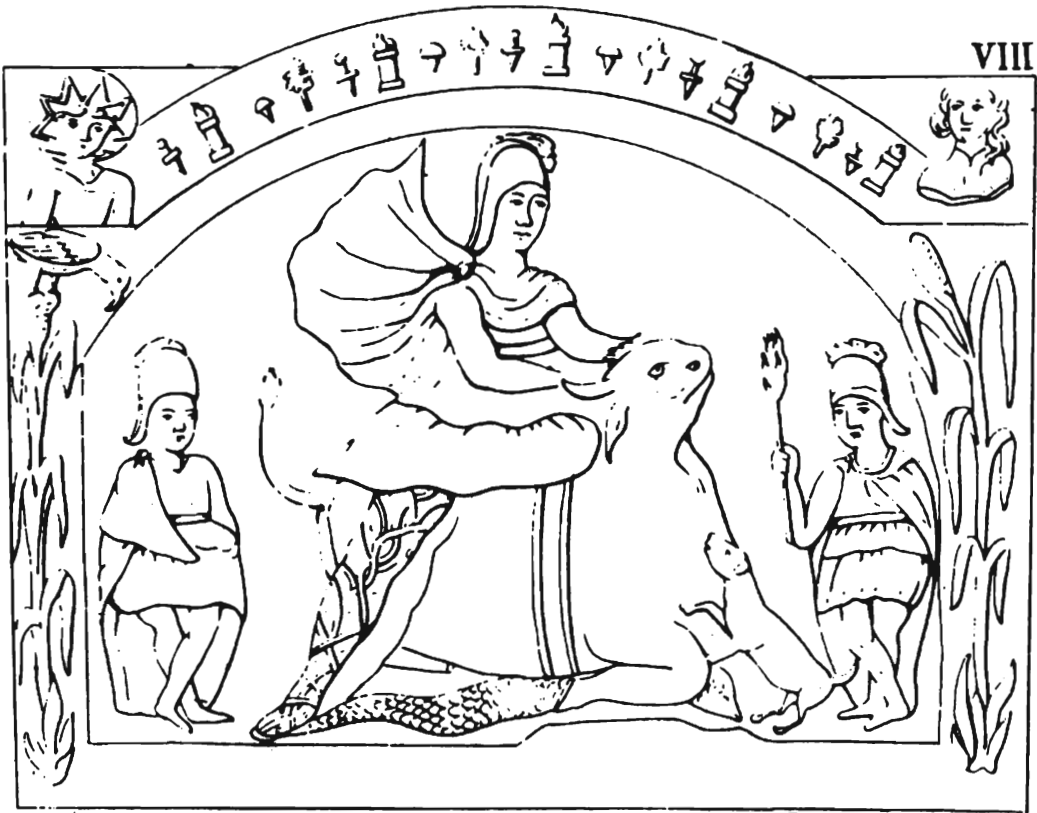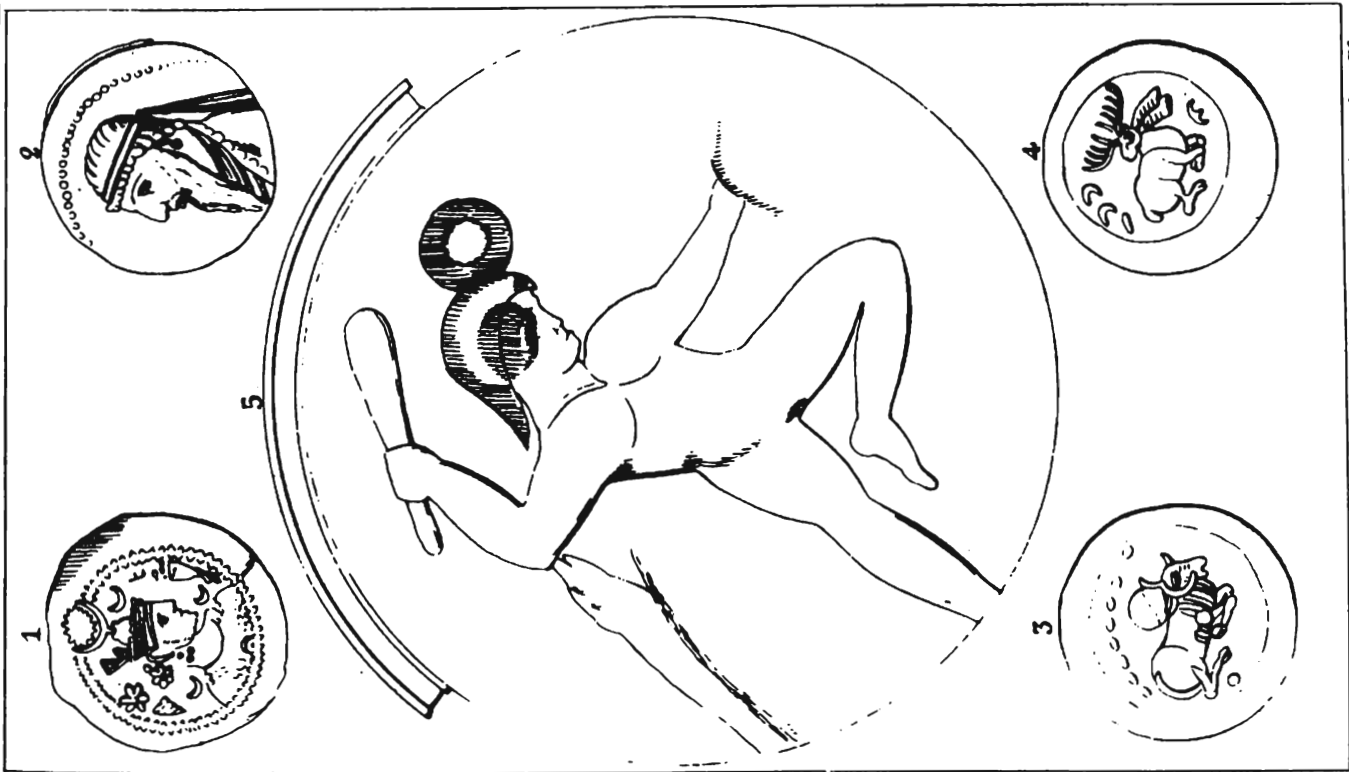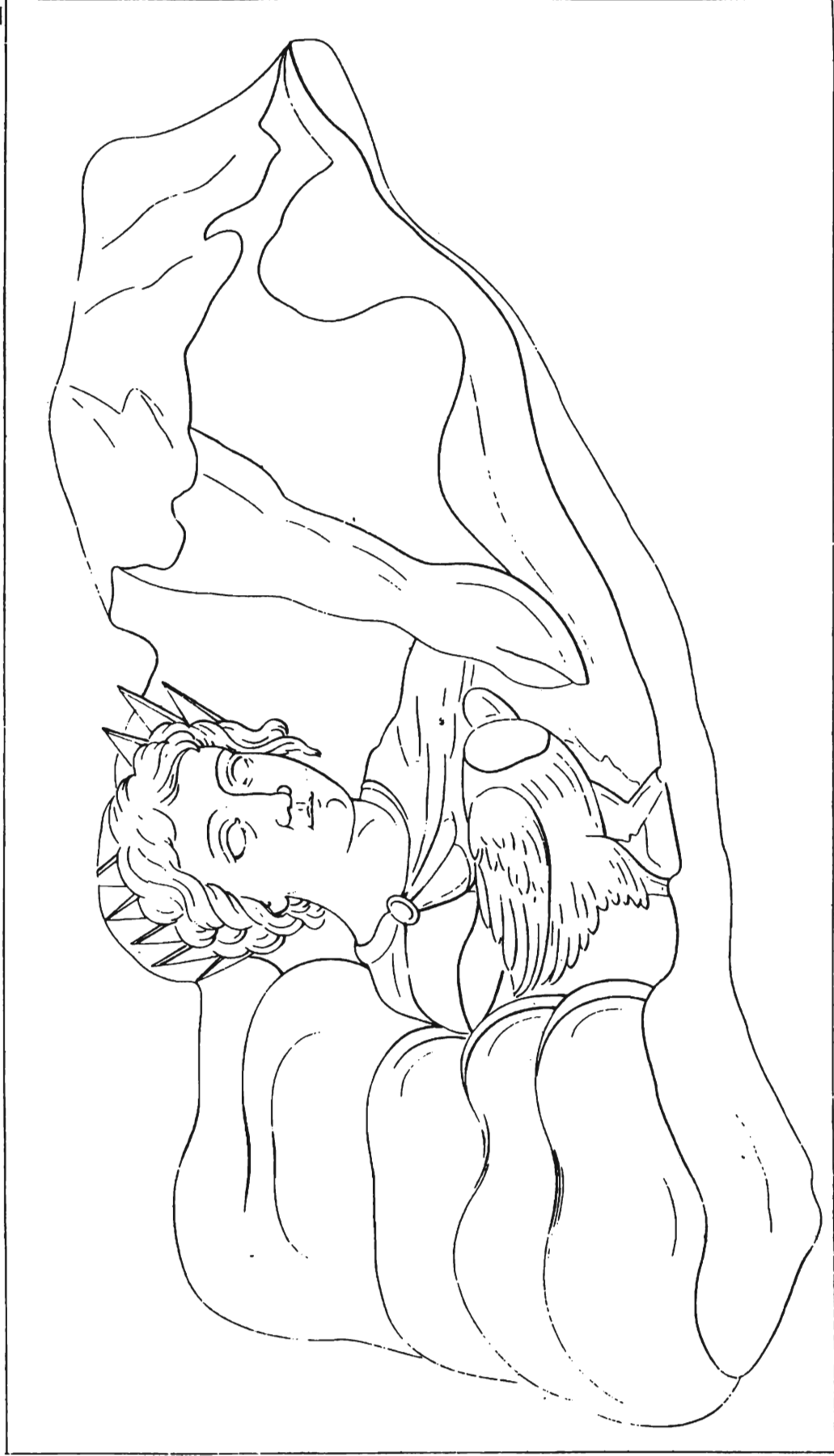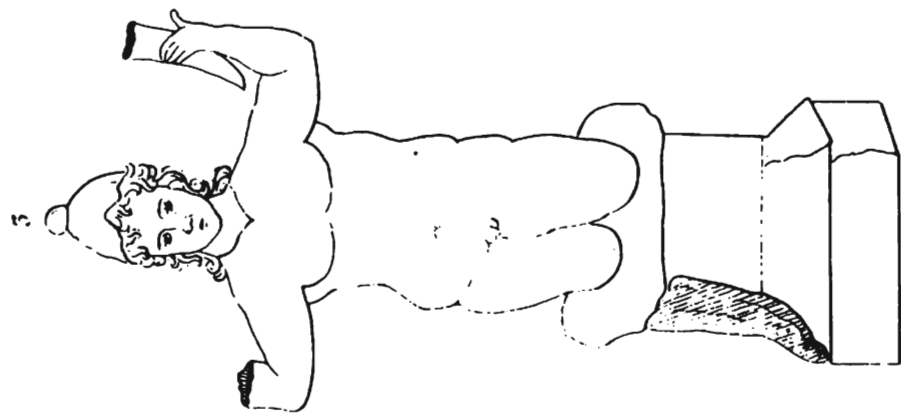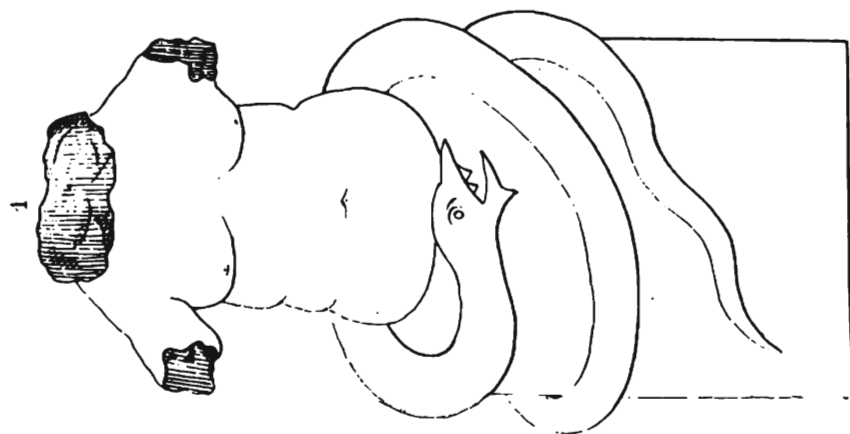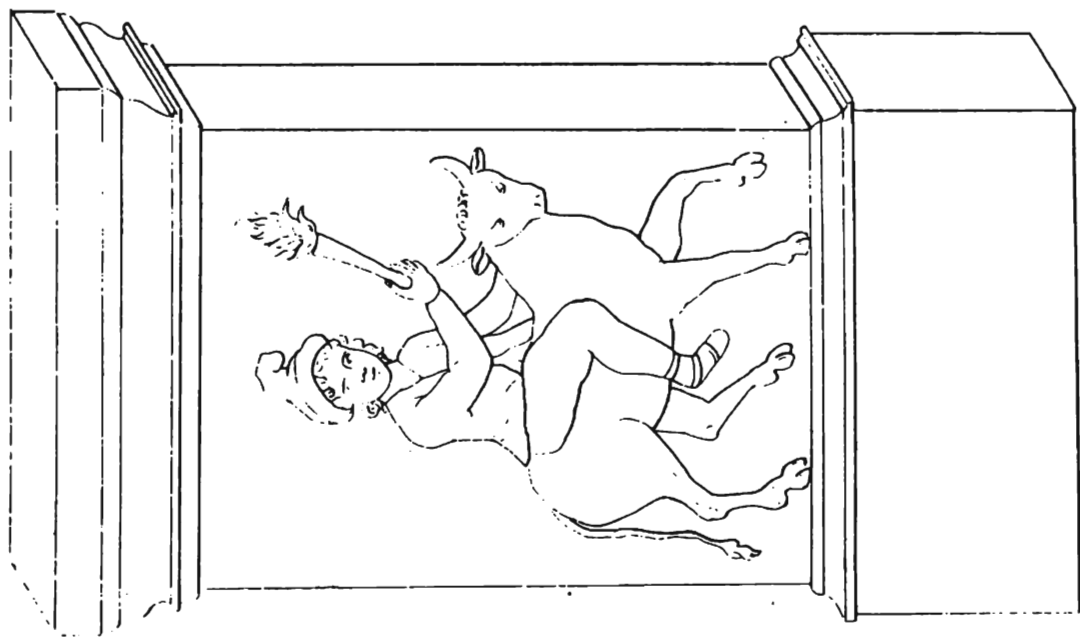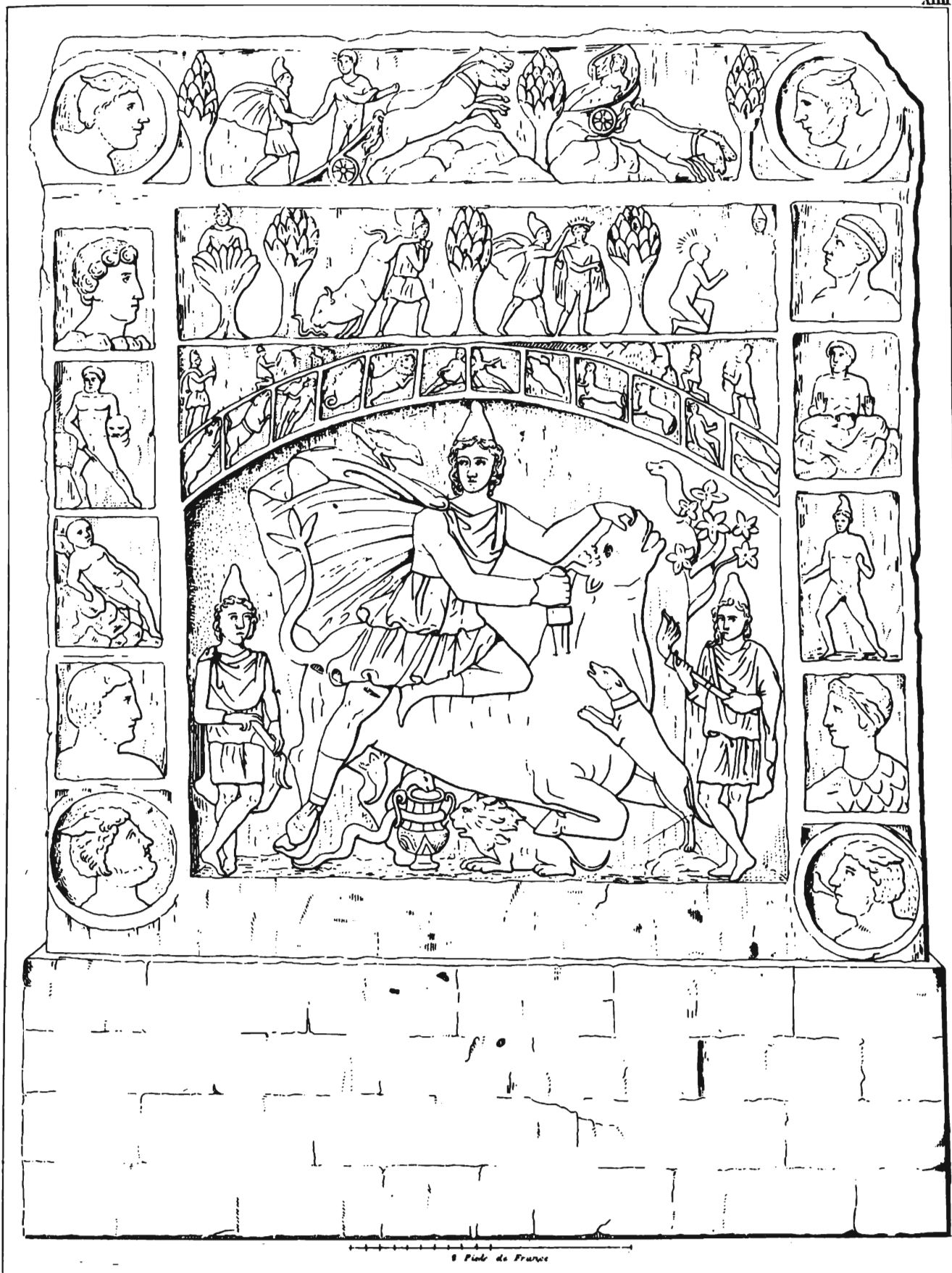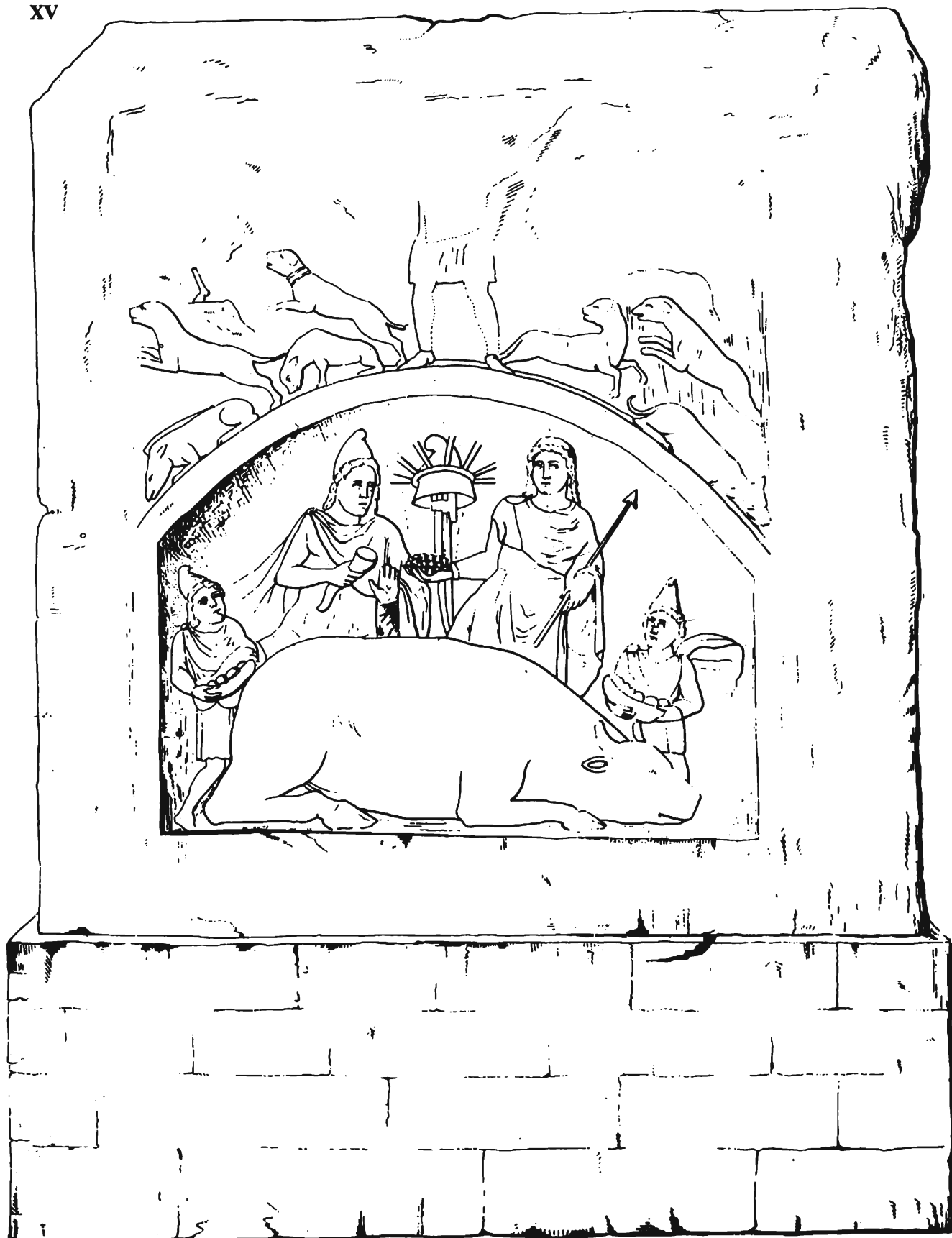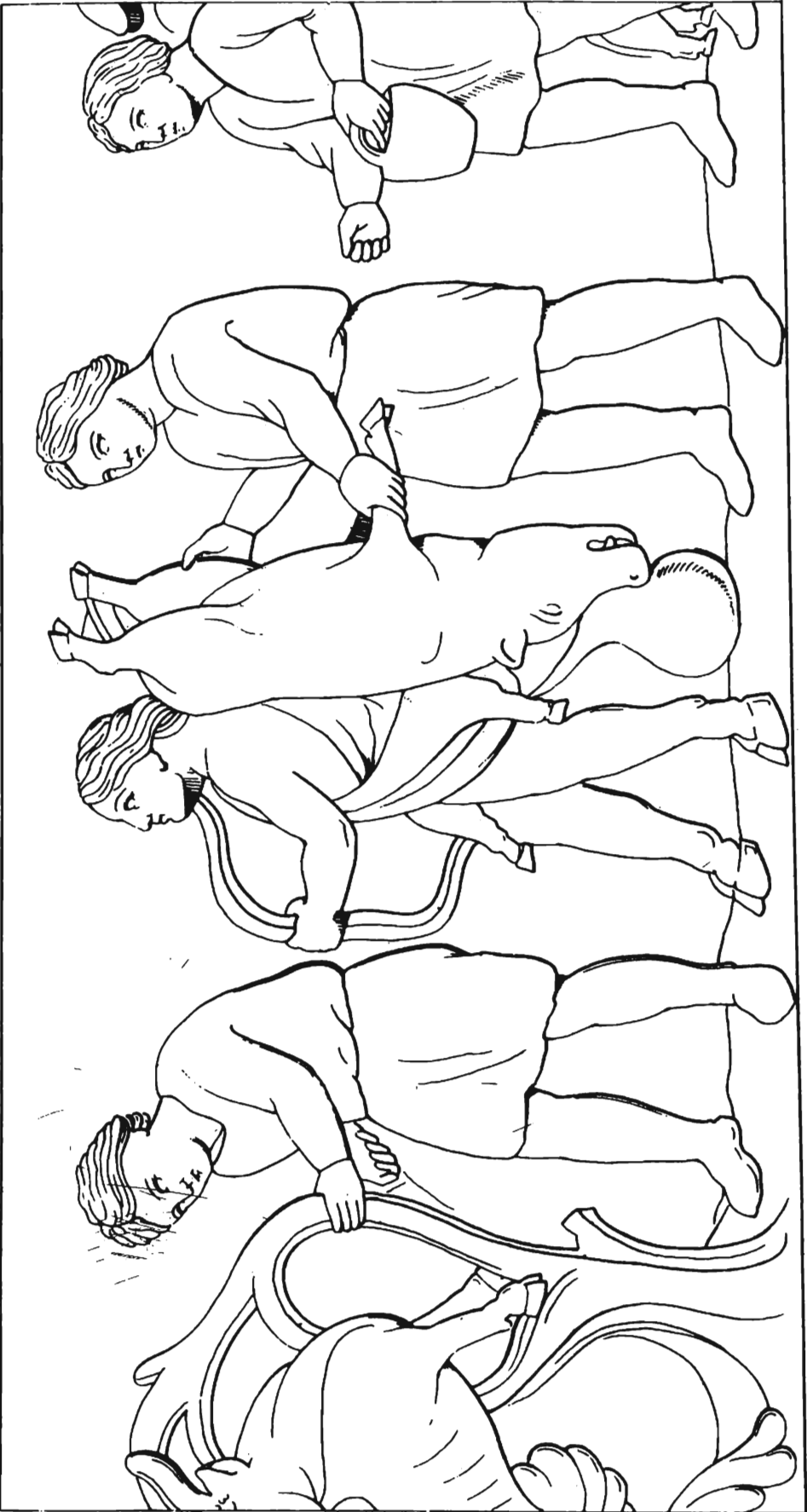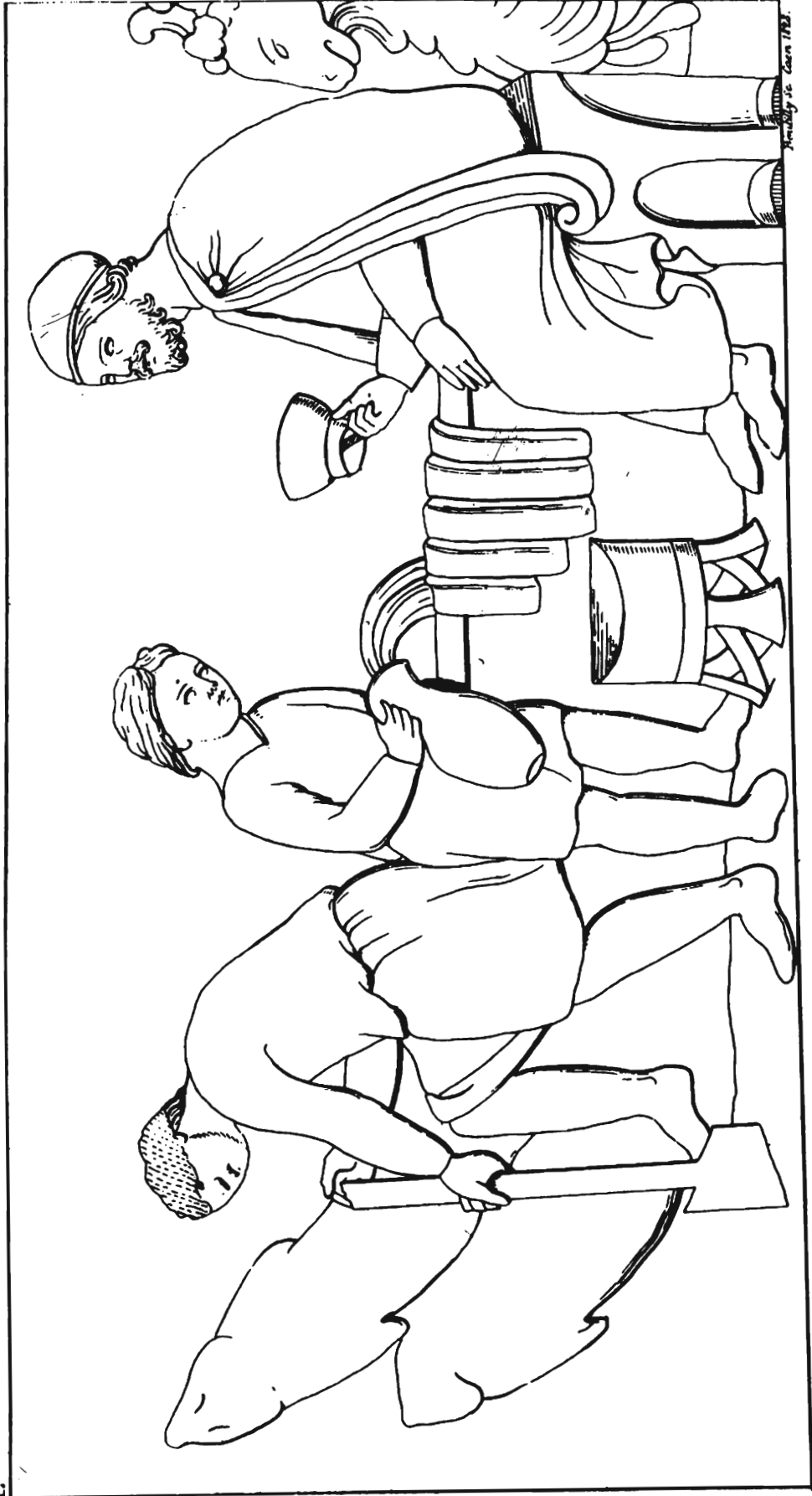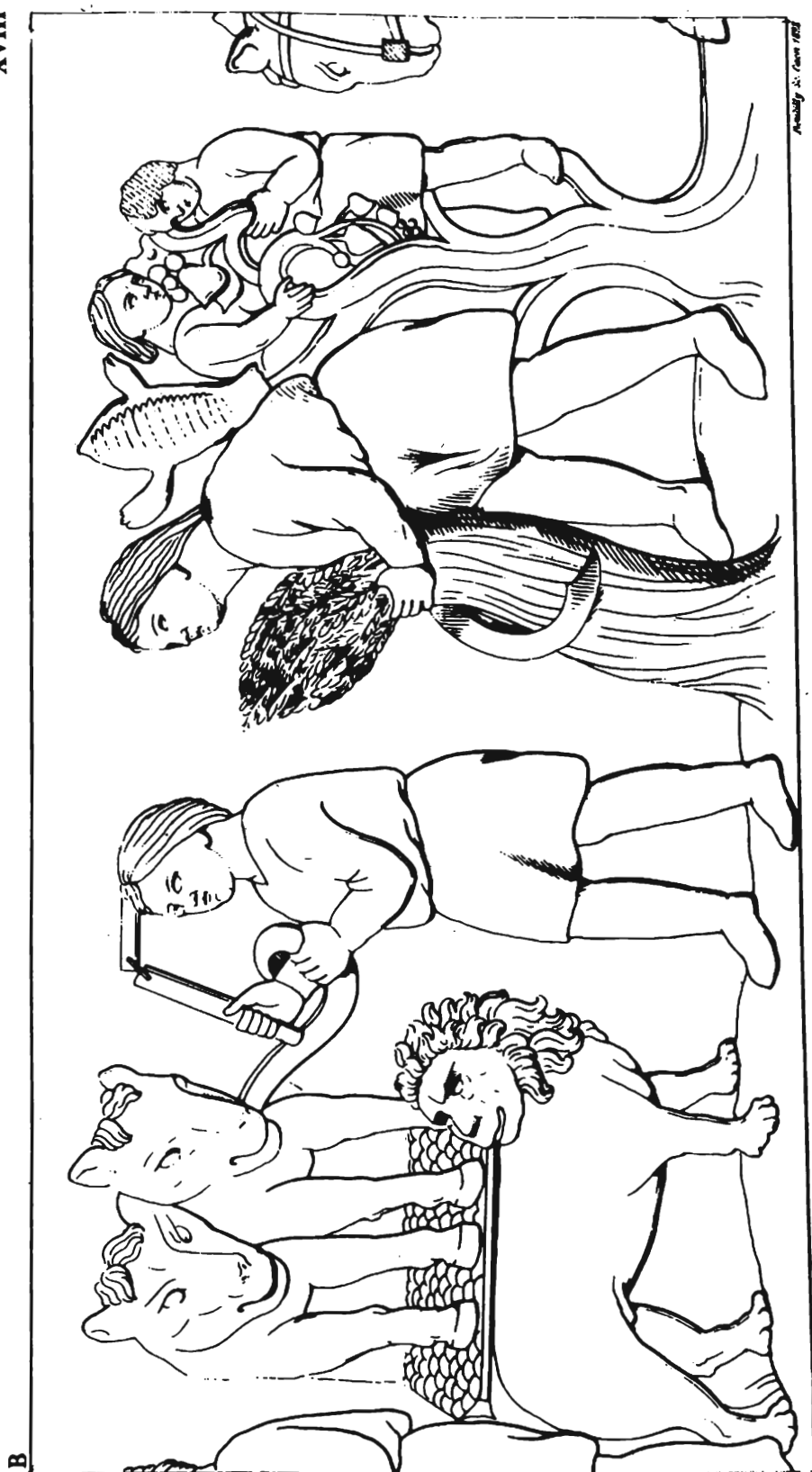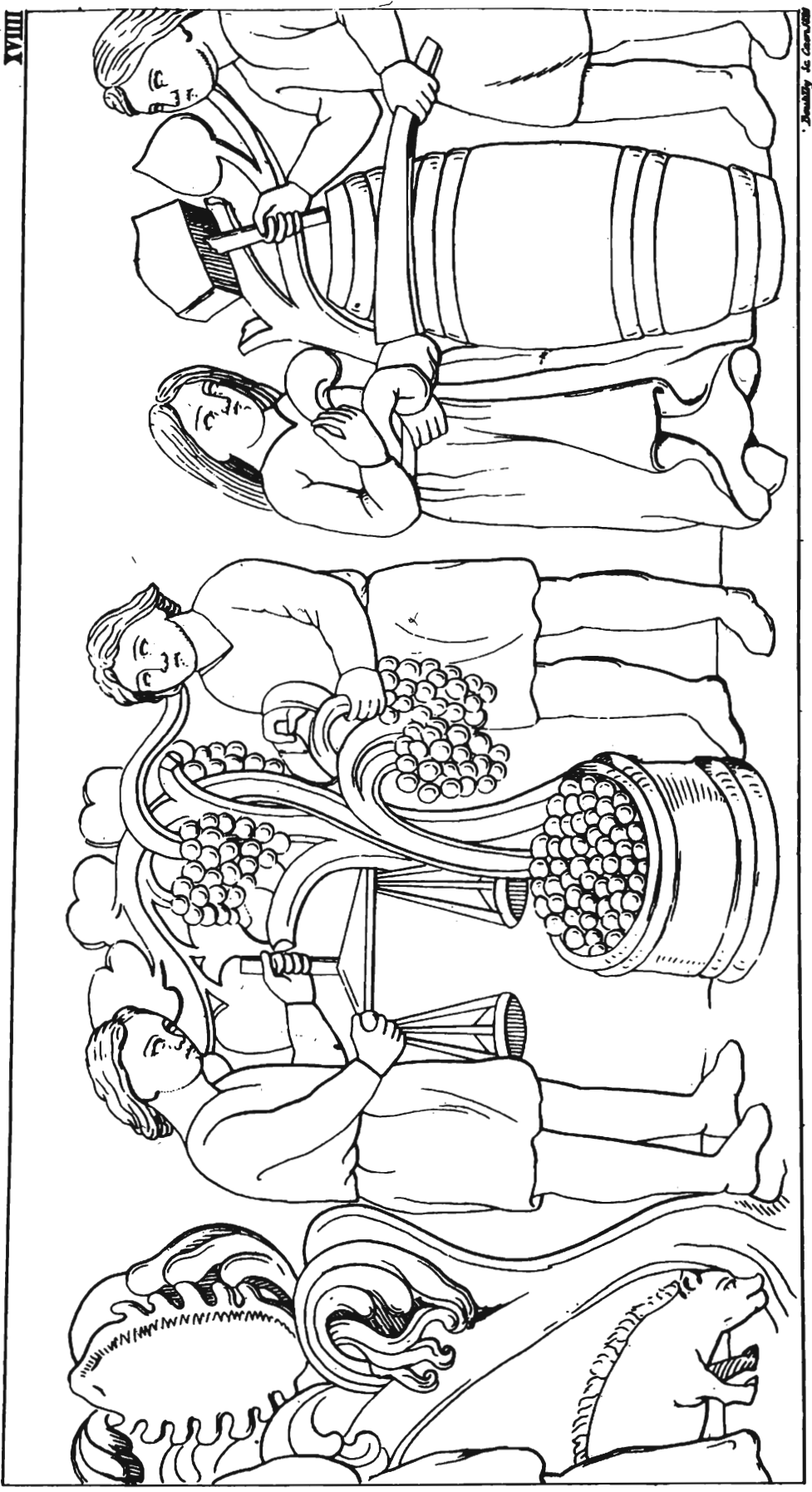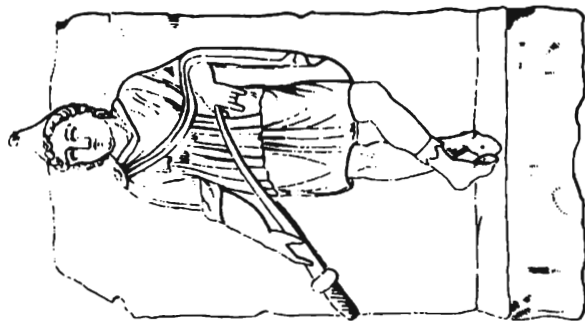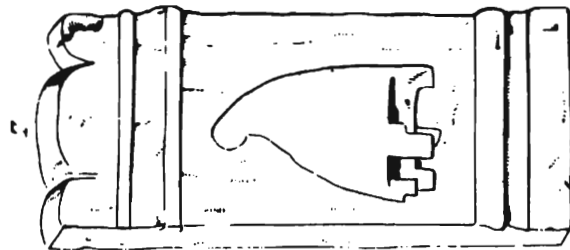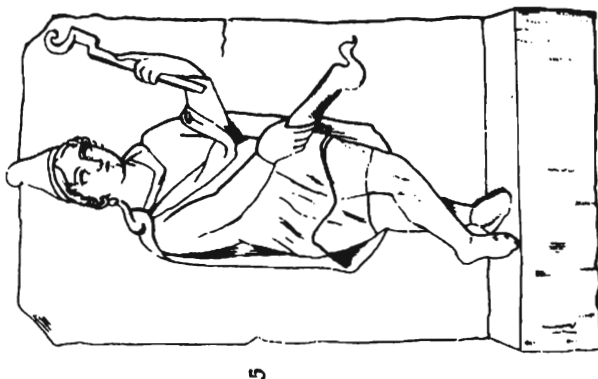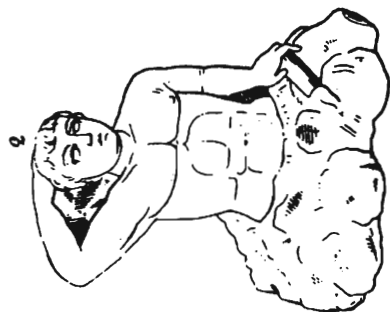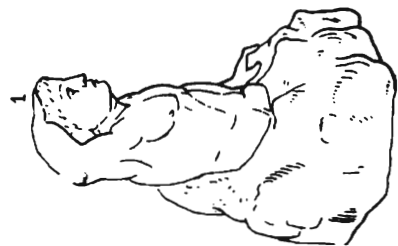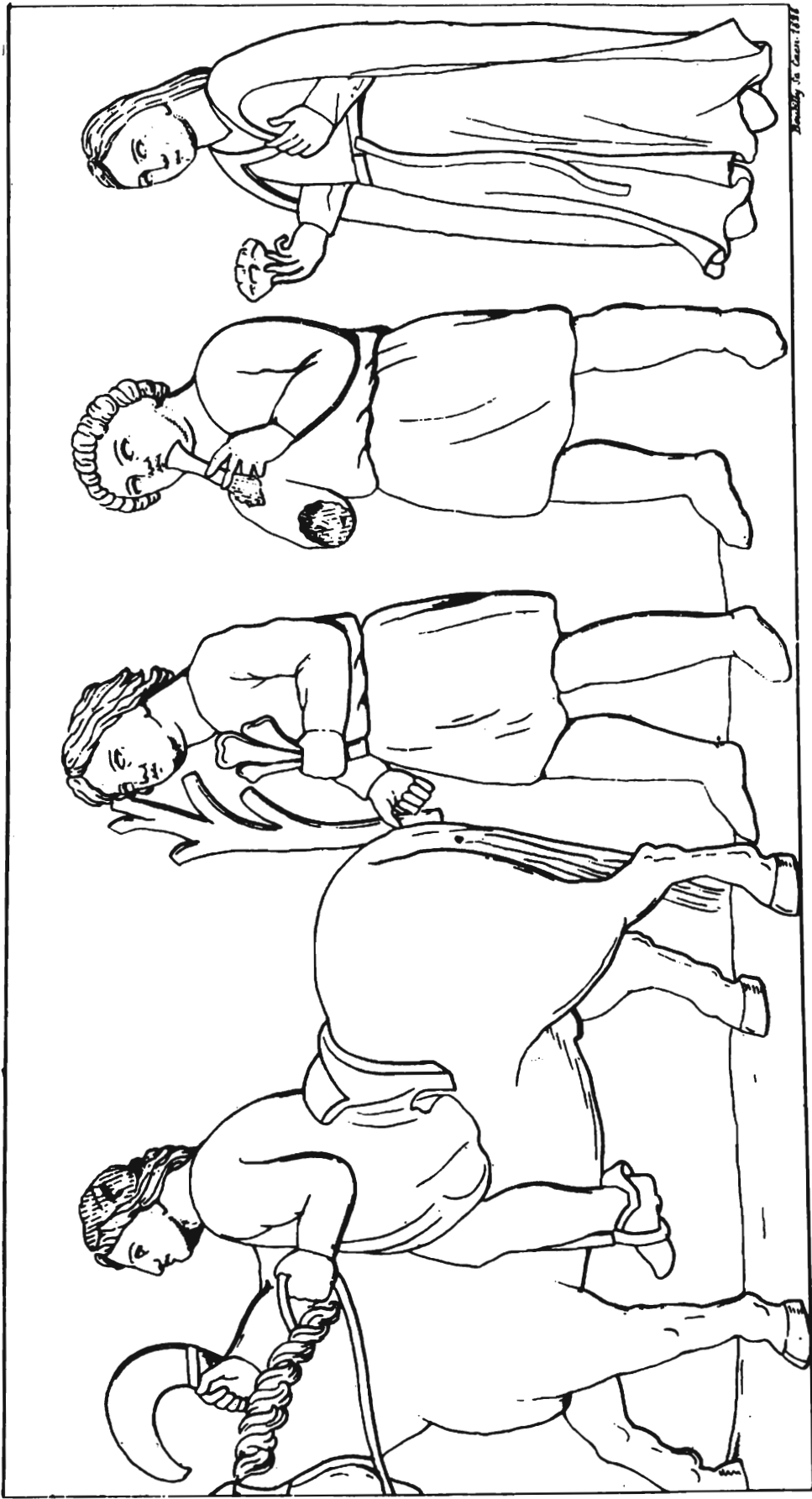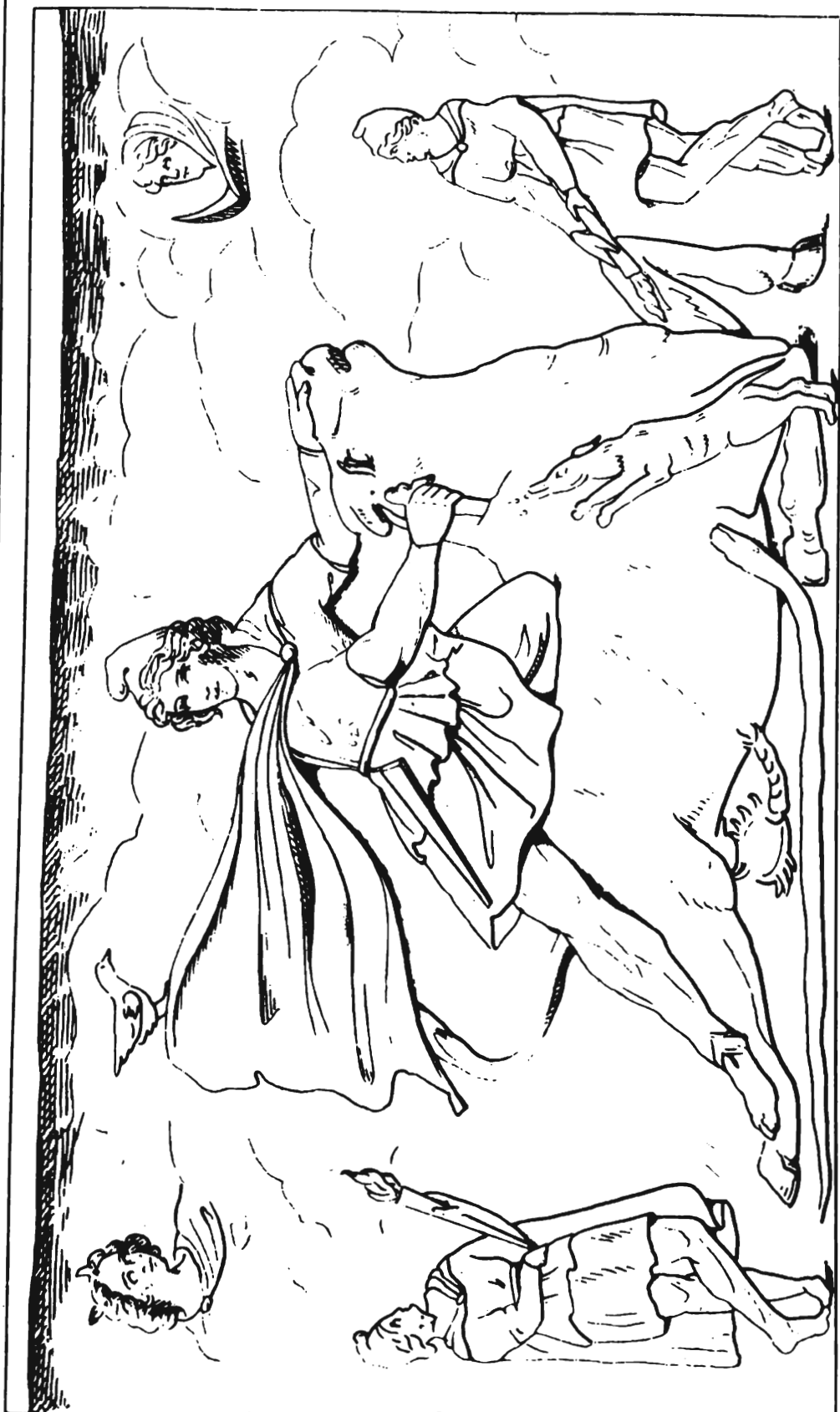
سنگ‌های محکوک ـ مجلس بزم

موزه بریتانیا

مجلس بزم ـ موزهٔ بریتانیا

الف

ب

د

سـنگ‌های مـحکوک: (الف) نـخجیرگیر (ب) سـوارکـار (ج)، (د) صحنه‌های تـاج بخشی ایـزدی ـ "مـوزهٔ بـریتانیا، موزهٔ ارمتیاژ، کتابخانه ملّی پاریس"

تیسفون ـ نقش خرس "سدهٔ ششم میلادی"

موزهٔ برلین

دامغان ـ نقش گراز "سده‌های ٦ ـ ٥ میلادی"

موزهٔ تهران

آویز به شکل گراز (دوران ساسانی) ـ مجموعهٔ شخصی

الف ب

سنگ‌های محکوک ـ تصویر آمیخته مرکّب از سر انسان و سر شیر ـ مجموعهٔ خصوصی

سواری که با مار چند سر می‌جنگد.

سنگ‌های محکوک ـ ایزد آتش بر روی آتشدان

کتابخانهٔ ملّی پاریس

میترا و اسب بالدار

CULTE DE MITHRA.

XXIV

ویک اندر ـ قسمتی از نقش سفر سه مغ در جستجوی مسیح کودک (سده ۱۲ میلادی)

سنگ‌های محکوک ـ (الف) غزال دو سر (ب) پنج آهو که یک سر دارند (ج) ایزد سه سر (د) خط رمزی تزیینی

"موزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ ملّی پاریس"

HĀŠEM.E RAZI

Recherches Sur le Cult public et des MystÉres de Mithra en orient et occident

VOLUME. II

publisher of
Behjat
Tel - Fax: 8957176
First Publication
TEHRAN
2002 / 1381
ISBN: 964-6671-27-6

از مجموعهٔ پژوهش های ایران شناسی که منتشر می شود:

پژوهشی در دین‌های ایرانی، ادیان ایرانی و زرتشت و دین زرتشتی بنابر آثار کهن روزگار: یونانی، رومی و لاتینی از سده پنجم پیش از میلاد تا سده هفتم میلادی.

زرتشت، زندگی و احوال، افسانه‌ها و اسطوره‌ها بنابر آثار شرقی و ترجمه و متن و نقل آنها به موجب: اوستا، متون پهلوی، سریانی، عربی، پازند، فارسی زرتشتی و فارسی.

دین قدیم ایرانی، حیات و باورهای مذهبی در ایران از آغاز تا ظهور زرتشت.

فرهنگ و تمدن ایران شرقی در عصر اوستایی.

وندیداد، ترجمه و شرح کتاب، احکام و شریعت مَزدَیَسنان.

ادبیات ایران در عصر باستان از دوران اوستایی تا پایان عصر ساسانیان.

آیین زروانی، بزرگ مادر آیین‌ها و ادیان ایرانی.

بخشی از آثار همین نویسنده و مترجم که منتشر شده است:

کنجینه اوستا
تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی
زرتشت و تعالیم او
ترجمه نیایش‌های اوستایی
دین قدیم ایرانی
عصر اوستا (تمدن و فرهنگ ایرانیان شرقی) ترجمه
تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، ۶ مجلد
راهنمای دین زرتشتی
آیین زروانی
ادبیات سنتی زرتشتی
نیجه و کتاب چنین کفت زرتشت
آیین مهر / میترائیسم - با بیش از ۱۰۰ تصویر
ادیان بزرگ جهان
سیر تکاملی تمدن (راههای جهان) ترجمه
چشمه خورشید (زندگی داستانی زرتشت)
تاریخ جامعه‌شناسی (ترجمه)
مردم‌شناسی اجتماعی
اصول روانکاوی (ترجمه)
پیدایش روانکاوی / فروید (ترجمه)
آینده یک پندار / فروید (ترجمه)
سه رساله درباره تئوری میل جنسی / فروید (ترجمه)
مدعیات نبوت و مهدویت / طبقات المضلین
بیان الادیان، تصحیح، ویراستاری و حواشی

مجموعه
پژوهش‌های
ایرانشناسی
۷/۲

Hâšem-e Razi

Recherches Sur le Cult Public et Des Mystères de Mithra en Orienit et Occident & Iconographie Iconologie

Volume II

BEHJAT Publications

Tel-Fax: 8957176/8967176
TEHRAN - IRAN
2003/1382